
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب مجموعهٔ مکاتیب و منشآت و فتح‌نامه
مؤلف
موضوع تألیف
۶۰۶ شمارهٔ دفتر ۴۱۲۵
بازدید شد
۱۳۸۱



مکتوب شاه عباس صفوی بسعد الدین معلم خونکار روم

مکتوب سعد الدین معلم خونکار بشاه عباس

مکتوب شاه عباس بابراهیم پاشا وزیر اعظم روم

مکتوب شاه عباس بسلطان محمد قیصر روم

ایضا مکتوب شاه عباس بسلطان محمد

مکتوب سلطان حسین میرزای بایقرا در جواب شاه اسمعیل

مکتوب عبد الله خان اوزبک بسلطان مراد خان قیصر خونکار

نشانه شاهرخ بهادر بملک کورت رستمداری

مکتوب دای منک خان پادشاه ختا بشاهرخ میرزا

مکتوب شاهرخ میرزا بناصر کیا و سادات و اعیان گیلان

عریضه خواجه نظام الملک بسلطان جلال الدین ملکشاه سلجوق

۳۸ جواب این عریضه از ملکشاه

۳۹ – مکتوب خواجه رشید بمولانا صدر الدین ترکه

۴۲ – مکتوب غزالی در جواب نظام الملک

۴۶ – مکتوب میر صدر الدین محمد با قاضی عنایت

۴۹ – مکتوب عبد المؤمن خان اوزبک بشاه عباس صفوی

۵۴ – مکتوب شاه عباس بعبد المؤمن خان

۵۲ – مکتوب عبد المؤمن خان بشاه عباس

۵۵ – مکتوب شاه عباس در جواب عبد المؤمن خان

۵۸ – ۶۰ مکتوب عبد المؤمن خان اوزبک بشاه عباس

۶۵ – مکتوب شاه عباس در جواب عبد المؤمن خان

مکتوب عبد المؤمن خان بشاه عباس

۶۸ – مکتوب شاه عباس در جواب عبد المؤمن خان

۷۰ – مکتوب عبد المؤمن خان بشاه عباس

مکتوب محمد همایون پادشاه هند به شاه طهماسب
ایضا ۱۸۹-۱۸۷
۱۸۹ جواب این نامه
۱۹۱ منشور میرزا شاهرخ گورکان بملک ناصر الدین حاکم مصر
۱۹۵-۱۹۷ عریضه اسکندر پاشا به شاه عباس
۱۹۷-۲۰۳ مکتوب امیر تیمور گورکان بملک ناصر پادشاه مصر نوشته
مکتوب سلطان حسین میرزا بایقرا بسلطان یعقوب بیک (۲۰۷-۲۰۳)
۲۰۷ مکتوب امیر تیمور گورکان بسید علی کیا حاکم گیلان
۲۰۹ مکتوب کارکیا ناصر با میر خلیل یزدانی
۲۱۰-۲۱۱ مکتوب کارکیا ناصر با میرزاده سلطان محمد
۲۱۳ مکتوب کارکیا رضی بملک سلطان
مکتوب امیر محمد رشتی بزرگ کارکیا ناصر
مکتوب کارکیا ناصر بملک کیومرث
۲۱۵ منشور الب ارسلان سلجوقی دربارهٔ که بعض بلاد ما ... ملکشاه
مکتوب الب ارسلان جهت قاضی اسلام
۲۲۵ منشور الب ارسلان در ناحیه ... وزراء
منشور الب ارسلان برای وزارت نظام الملک برای ملکشاه
فرمان نامه امیران روم بسلطان سنجر
۲۴۴ مکتوب سلطان سنجر بملک روم ...
۲۴۶ نامه سلطان سلیم شاه بهندی ... کارکیا بیک
مکتوب عزیزی در جواب بابری
مکتوب اسکندر پاشا در جواب ارکان دولت شاه طهماسب
مکتوب ملا میر قاری یکی از وزراء
مکتوب سید محمد نوربخش در نصیحت مریدان
سعادتنامه سید محمد نوربخش درباره فرزند خود بجانب ... خان
مکتوب سید محمد نوربخش بمیرزا شاهرخ
مکتوب عبد الخالق ... در ... لطف الله ... نام
مکتوب ... مولانا
۲۶۳-۲۶۵

۲۶۵-۲۶۷ مکتوب ملا حسین قصه خوان نزد محمد مصطفی ... مولانا روح ...
۲۶۷-۲۷۰ عریضه معین الدین شیرازی بمرزا الغ ... حاکم ...
۲۷۰-۲۷۱ مولانا روح الله ازجانب کسی بشیخ محمد ... نوشته
۲۷۱-۲۷۳ مولانا روح الله شیرازی ... نوشته
۲۷۳-۲۷۴ ایضا بامیر علاء الدین شریف نوشته
۲۷۴-۲۷۵ ایضا ازجانب خواجه محمد ... از بعض نوشته
۲۷۵-۲۷۶ ایضا ازجانب کسی بمیرزاجان ... نوشته
۲۷۶-۲۷۶ ایضا ازجانب کسی به ... بیک نوشته
۲۷۶-۲۷۷ در جواب طبقه علما ... نوشته
۲۷۷-۲۷۷ در جواب طبقه اوسط از علما
۲۷۷-۲۷۸ در جواب ... نوشته
۲۷۸-۲۷۸ در جواب طبقه ادنی از علما
در جواب طبقه ... از علما
۲۷۸-۲۷۸ مکتوب شاه عباس بسعد الدین ... خواجه ... مرداد
۲۷۸-۲۸۳
۲۸۲-۲۸۸ مکتوب علمای ماوراء النهر بعلمای ...
۲۸۸-۲۹۷ مکتوب عبد محمد ... بعلمای ماوراء النهر
۲۹۷-۳۰۱ مکتوب خان احمد گیلانی در جواب ...
۳۰۱-۳۰۲ مکتوب ... عبد الرزاق ... عبد الواسع ...
۳۰۴-۳۰۵ مکتوب خان احمد گیلانی بملا عبد الله الواعظ ...
۳۰۵-۳۰۶ مکتوب خواجه نصیر با شیر الدین ابهری نوشته
۳۰۷-۳۱۲ فتحنامه ... در فتح ...
۳۱۳-۳۱۵ فتحنامه یکی از سلاطین ماوراء النهر در فتح بخارا
۳۱۷-۳۲۳ فتحنامه قلعه ...
۳۲۳-۳۲۶ فتحنامه میرزا محمد سلطان بزرگ کارکیا سلطان ... حاکم ...
۳۲۶-۳۲۷ مکتوب میرزا بابر بزرگ کارکیا سلطان محمد در فتح ... ابو القاسم ...
۳۲۸-۳۲۱ فتحنامه ... شاه ... ترکمان بزرگ کارکیا سلطان ...
۳۲۸-۳۳۲ فتحنامه میرزا محمد سلطان نزد امیر محمد رشتی در فتح ...
۳۳۲-۳۳۶ فتحنامه هند
۳۳۶-۳۴۷ مقدمه فتحنامه
۳۴۷-۳۵۰ فتحنامه شاه طهماسب بملک کیومرث حاکم رستمدار
۳۵۰-۳۵۲ فتحنامه شاه اسمعیل ... قتل شیبک خان اوزبک
۳۵۲-۳۵۸ منشور الب ارسلان در ... قهستان ...
۳۵۸-۳۵۹ عتاب نامه الب ارسلان بخواجه نظام الملک
۳۵۹-۳۶۱ جواب مکتوب ... خان پادشاه ختا که با برادر ... سلطان ... بهادر
جواب این مکتوب

نسخهٔ مکتوب و منشورهای است
در بیست و پنجاه و شش ورق است
~~...~~
... بیت
دوازده هزار و ... صد و چهار بیت

۳۶۱-۳۶۴ منشور سلطان محمد به ... شیرازی
۳۶۲-۳۶۴ مکتوب شاه اسمعیل ثانی بمحمد حکیم میرزا ...
۳۶۷-۳۷۱ مکتوب ... سلطان محمد خدابنده
۳۷۱-۳۷۶ مکتوب شاه عباس در جواب مکتوب ... خواندگار
۳۷۶-۳۷۹ مکتوب سلطان سلیمان به شاه طهماسب
۳۷۹-۳۸۱ مکتوب خان احمد گیلانی به شاه عباس
۳۸۱-۳۸۵ جواب این مکتوب از شاه عباس
۳۸۵-۳۸۸ مکتوب شاه عباس ... خواندگار روم
۳۸۸-۴۲۶ مکتوب شاه طهماسب بسلطان سلیمان خواندگار
۴۲۶-۴۲۹ عریضه ... میرزا السلطان سلیمان قیصر روم
۴۲۵-۴۳۰ مکتوب امیر تیمور گورکان بایلدرم بایزید
۴۳۰-۴۳۴ مکتوب امیر تیمور بپادشاه مصر
۴۳۳-۴۳۵ مکتوب ... پادشاه بهادر ... حاکم گجرات
~~...~~
۴۳۵-۴۳۸ جواب این مکتوب
۴۳۸-۴۳۹ مکتوب ... میرزا ... بکارکیا سلطان محمد
۴۳۹-۴۴۰ مکتوب میرزا بابر بزرگ کارکیا سلطان محمد
۴۴۰-۴۴۱ ... ترشنامه جهت ... ایدی
۴۴۱-۴۸۲ ... شاه طهماسب با ... رومی
۴۸۲-۴۸۸ مکتوب شاه اسمعیل ... ازبک
۴۸۸-۴۹۰ مکتوب شیبک خان به شاه اسمعیل
۴۹۰-۴۹۳ جواب مکتوب شاه عباس ... اوزبک
۴۹۳-۴۹۴ مکتوب عبد المؤمن خان به شاه عباس
۴۹۴-۴۹۷ جواب این مکتوب
۴۹۷-۵۰۱ مکتوب شاه عباس بعبد الله خان اوزبک
۵۰۱-۵۰۴ ... شاه اسمعیل ... بخان احمد گیلانی
... استخلاص او از
... اصطخر

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت منشوری که بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب همایون اشرف اقدس اعلی بمولانا سعد الدین معلم خواندکار روم نوشته اند حضرت افادت و افاضت

پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه حاوی انواع المعالم والافادات

حاوی اصناف المکارم والسعادات جامع المعقول والمنقول مستجمع فنون الفروع والاصول

انیس الحضرت العلیة العالیة الخاقانیة جلیس الدولة البهیة السلطانیة المشهور بمحاسن الاخلاق

والشیم المذکور بمحامد الجلال والفضائل ابن الامام الفایز من الله تعالی بلطف الابدی دوان

السرمدی ضاعف الله میامن افاداته و برکاته واعلی فی الدارین درجاته اسلام محبت

انجام و دعای عطوفت فرجام مبلغ و منهی داشته خاطر مهر مآثر و توجه ضمیر منیر خورشید

مظاهر من جمیع الوجوه معروف حصول مطالب دارین و قرب وصول بمدارج منازل

آن افادت پناه بوده و میباشد ابد و اذا منهی رای فضیلت اشتمال و مشهود ضمیر منیر علم آرا

آنکه اینمعنی مانند نور خورشید درخشان و مثل ضیاء آفتاب تابان ظاهر و نمایان است

که غرض اصلی و مطلوب کلی از وجود فایض الجود علماء اعلام که تارک مبارکشان بافسر بافر انما

یخشی الله من عباده العلماء مزین و مطرز و ذات قابلیت شان بخلعت وارنج الافراز العلماء ورثة الانبیاء

محلی و مطرز بوده باشد و قرب ایشان بسلاطین فلک تمکین و تقرب ایشان در خدمت خواقین

عدالت آیین است که پیوسته خسروان نصفت شعار و پادشاهان جم اقتدار را بنشر اضواء شفقت

رحمت بر ارباب ما محولات و استنسان انسیت بکافه رعایا و عامه جهانیان که بدایع ودایع صانع

بیچون و مظهر آثار قدرت خالق کن فیکون اند ترغیب و تحریص نمایند بر ضمیر منیر هدایت اوضح

روشناست که آن قدوه ارباب صلاح و سداد و زبده اصحاب علم و رشاد را این حالت معروف

رفاه حال و فراغ بال رعیت و آسایش عباد و آرامش سکنه و امصار و بلاد داشته و سیداروار

ابواب انجام صلح و صلاح که بر این شفقت و عطوفت اعلیحضرت خاقان جمجاه اسلام پناه ظل الله

سلطان البرین والبحرین خاقان المشرقین والمغربین امان الخافقین ثانی اسکندر ذو القرنین

خادم الحرمین الشریفین خلد الله ملکه و خلافته ابد است وقوع یافته نهایت استحسان و کمال جد و جهد

بعمل آورده بسبب این مراسم جسیم و خطب خطیم دعای خیر جهت نواب پادشاه اسلام

پناه ظل الله حاصل نموده اند بجا و لایق است که بیشتر از پیشتر در استحکام قواعد صلح و

میثاق و عهد و وفاق خواهند کوشید درین اوقات که از خان احمد گیلان بیهوش

که از منسوبان این دولت و پرورده نعمت خاندان است و خادم نصب کرده ما بود آثار خلاف

و طغیان بظهور رسیده اکثر عجزه و مساکین گیلان از بد عملیها او بفغان و از دست تعدی

او بجان آمده بودند تنبیه و تادیب او از لوازم امور سلطنت و جهانبانی و تحتمات مهام

خلافت و کشورستانی بود لاجرم جمعی از عساکر راجحت و فتح شعار مامور به تسخیر گیلان

فرستادیم موی الیه از بیم جان خود در کشتی نشسته بشیروان رفت واجب بود که حقیقت

حال او ونسبتی که با این سلسله دارد بعرض بندکان اعلیحضرت جمجاه کردون بارکاه ظل اله

رسانیدن لهذا قبل ازین عمدة الاعاظم سیدی بیک ایشیک آقاسی جهت

عرض این مقدمات لسدهٔ سنیه وعتبه علیه پادشاه جهان پناه فرستاده بودیم حالا نیز رفعت

پناه عمدة الاعیان علیخان بیک ایشیک آقاسی را روانه آستان فلک شان و

درکاه آسمان نشان نموده اخص رای صواب نمای صداقت که چون در بدایت حال ترجیح

جهت سعادت فرجام مصالحه ومعاهده شده اند در نهایت کار اهم در استحکام و امتداد این

امر میمنت انجام توجه مبذول داشته نگذارد که سخن ارباب غرض وعناد و اصحاب فتنه وفساد

خلل بارکان شید الارکان صلحی که بین جمیع و اهتمام ایشان وکلیف لطف وعنایت

پادشاه اسلام پناه وشوکت دستنیه کردیده واقع شود و اگر احیانا کسی خواهد که سخن مخفی مذکور

سازد نبوعی که از کمال دانش و فرط بینش آن صاحب فضل و کمال زیبنده وسزاوار است باب حکایات

غرض آمیز اهل شین فرا بند تا رعایا ستوطنه محال وبلاد طرفین و کافه خلایق وسکنه امصار ثغور جانبین

تصال

از روی اطمینان خاطر وجمعیت حواس باطن وظاهر بدعای دوام دولت و سلطنت ابدی الا

ونظام شوکت وحشمت پادشاه والاجاه ثریا منزلت وذکر خیر آن افادت پناه قیام و

اقدام نمایند و در وقت رخصت علیخان بیک مومی الیه را بسعادت احراز بساط بوسی

اعلیحضرت پادشاه کردون بارکاه جمجاه سکندر سپاه رسانیده حقیقت حال را معروض

کردانیده رخصت معاودت مشار الیه حاصل خواهند کرد و چون وثوق کلی بحسن صلاح کیشی

و حقانیت مصلحت اندیشی رقم زیب آن قدوهٔ زمرهٔ علماء متبحرین و زبدهٔ سلسلهٔ فضلاء

الس

راشدین بیت زیاده ازین اطناب و مبالغه مجوز نمیدانیم کتابت مولانا سعد الدین

معلم خواندکار روم که در جواب منشور کامیاب همیون اشرف اعلی

خلد الله ملکه نوشته بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله رب العباد وعز وجل

نظم ای شاه ملک ایران زهپناه * مظهر درکاه الطف اله * فارسان فارس را

فارس توئی * ملک ایران را زشر حارس توئی * زیب ارای سریر سروری * تاج

پرای شهبات کستری * وارث اورنک کیکاووس وجم * شاه عباس بن شاهان عجم *

باش برخوردار عمر و تاج و تخت * رهنمونت باد میمون و بخت * خواهم از درکاه حق ذو الجلال

بکذرانی روزکارت بی ملال * تحیت وثنا که بد انتظام والا وحمل اعلا شایسته و سزاوار ثنائی

که استجابت فال سعادت افزا باشد اهدا نموده انهای رای مخالفت اشا انکه در اسعد اوقات

و ایمن ازمنه آن مطلع نور سرور و منبع وفور حبور یعنی رساله که با ساله نتایج کرامتش

شاهانه چمن زار دلهای خیر اندیشان را تر و تازه و نامه نامی که پایه داوری صفاکیشان آیین

داوری را بلند آوازه کرد بعبارات شریفه البته رائقش که نمونه اصداق زواهر استعارات

لطیفه الاشارات اش که حکایت کننده الکان سواحر تعقد نزد یان کوشه زاد و شی

و شخص منطوای کنج باد توشته خواموشی نموده طرز کرم ورزی را اظهار فرموده اند بخطوات

اجلال و در تلقی استقبال نموده شد و در مضمون میمنت نمونش قصه خوان احمد کیلانی

وکلا از وکیلان آن بارکاه سعادت مکانی درج شده بود بر دل آکاه شاه جمجاه

پوشیده نخواهد بود که حب اهلبیت و محبتشان در مذهب ما واجبست و در مذهب

امامیه اوجب را با نفشان از امر غریب است و از ایشان اغرب چون بشارت ابستین صحیح
الغب من صبح الحب و وراث ملکی عن اب براب بود و قطع اکه و ترسی و وهمی که از و کلا
نواب آن جناب در دل داشته بارسال رسل و رسایل نموده و استمالت باستانه مراد نمود
چون حضرت داور مراد او را اعنی سلطان بجرد و برخید بو رشتن کرد و دست پدر دام فی حفظ
ربنا الاکبر بنا بر دست پناه الکافی شکست نموده پیش اقبال نفرموده از پیش نمی بطریق درخواست
منتج الصلاح نامه صلاح آمیز فرستادند و قصد تالیف تا این کردند و شکر حقوق مرضیه نمود
که مبادا اگر تعرض بحکومت ولایت اکنند و التجا بدرگاه خلافت آورد فی باشد یکی از
دو چیز لازم آید یا جهان انگکی یا پیمان شکنی و او کسی نبود که از خطه خود حفظه نجادز تواند
نمود تا دفع ضرر ترس لازم آید و قدرت آن نداشت که بدیده تدتی تصدی تواند کرد که از تاء
خیرش محذوری زاید بهر دفع حایل سایل حایل بود فکر خروج و اندیشه عروج نداشت از جهت
تحفظ سرحانه منعی نکرد بنا بر وفق نواب جهانبانی دولتش را خراب کردن برای مجرد توسیع
ملک محمول بر طمع بود چنانچه فرموده اند **مصراع** سیمین در کف اقلیمی دگر خواهند
که ازین داعیه جزئیه باز آیند که اگر باستانه دولت آشیانه ملتجی و عون صون پادشاهی را
مرتجی شود ارتکاب اصد محذورین فزایرین لازم نیاید و چون مقطوع العقب بود و اقرابت و
مصاهرت اساس مخاربت فیما بین مستحکم شده بود بنا بر قرب جوار شفقت گونه داشته اگر
کار باز با نجانب مستقل میشد جای این مضایقه نبود و با وجود این همه تاخل از قبول آن
سود مند و درخواست دلپسند فرموده رجای دوستانه را بنقض عهد و پیمان حمل نمودن از

اذهان

اذهان عالیه بزرگان دور نخواهد نمود علی الخصوص چون مشار الیه مرد شاعر پیشه و مطالعه کننده
و درویش روش و دانش منش بود و اطوار روزگار را نه بدلخواه خویش ملاحظه نمود نقشی که
در لوحه ضمیر مکنات وی نجلی که در مزرعه آرزو میکاشت نتیجه از آن نیافت روی طلب بسوی
عزلت گزینی و گوشه نشینی تافت و دریافت شرف ملازمت روضات عتبات عالیات
ائمه سادات مشتاق شد و بداعیه حجة الاسلام راغب توجه جانب بغداد دار السلام شد
و از خزانه عامره بغداد زیادت عن النقد او موظف گشته در کنج خمول بدعای دولت پادشاه
مشغول شد و در خصوص تعریض اراده نقض میثاق و قصد ایقاد نایره شقاوت را
بانطرف اسناد نمودن بآن قصه میماند که در آن زمان عمار یاسر رضی الله عنه در حرب صفین
بموجب حدیث معجز نمای محمدی علیه السلام تقتلک الفئة الباغیة شهید شد و باعث
خلاف که تیغ کین از غلاف بیرون کرده بودند این حدیث را خواندند گفت که قتله من جاء به
یعنی انکه او را بجنگ آورده چون گذاشته فعل را بسبب نسبت نمودن دور از عقل و نقل است
پس درخواست نمودن سیدی را که بپناه درگاه عز و جاه آورده نقض عهد و میثاق شمردن
همان حکم دارد همواره این دایره نیلگون بر مساعدت سعادت شان دایره و سیع ستاره
بر مقاصد دولتشان سایره باد آمین اصدق الداعی للدولة العلیة الخاقانیة الفقیر سعد الدین

منشوری که نواب کامیاب همایون اقدس اعلی بوالده خواندکار روم نوشته

عصمت ملک آرا و مسند عرش آسا علیا حضرت حوا منزلت بلقیس رفعت مریم احترام
زهرا احتشام گردون حجاب خورشید احتجاب فرقد سلطنت پناه عفت و عصمت دستگاه

حشمت و عصمت قبتها و قدسی ذات ملکیة الملکات حاویة انواع المیامن والبرکات خلاصة
بنات حوا و آدم مالکه رقاب امم نظم خیر النساء عهد که دوران فراوان اگر شرکت
احدی را باین خطاب ✽ معصومه زمان که بنات زمانه اند ✽ از احتجاب عصمت و عصمت احتجاب ✽
مروج کشان شمع عفافش نیکی شنید ✽ بردیده ملک زدوده ازو شتاب ✽ صدف در سلطنت
عظمی در صدف خلافت کبری بارقة لوامع الدولة والابهة لامعة بوارق العفة الزهدیة
مطلع انوار التعظیم لامراته مظهر آثار الشفقة علی خلق الله خدیجة الزمان بتول الدوران التی
تزینت ذاتها المقدسة بالصفات القدسیة واتسمت بالانسیة والملکات الملکیة نظم
یعنی جناب عالی بلقیس روزگار ✽ یعنی حریم حرمت نواب مستطاب ✽ آن مریم زمان که بعزلت سرای او
بوی بشر نبرده نسیم بهیچ باب ✽ گردیده دایم الحکم از غبار تیش ✽ دست فرشتگان ز رقم
کردن ثواب ✽ مهر فلک گرگ خورشید نام اوست ✽ کاندر پس سه پرده نشسته است در حجاب ✽
رای تو در امور کلید در صلاح ✽ فکر تو در مهام دلیل ره صواب ✽ خلاصة الخواتین المعظمات
فی العالم زبدة العفایف والمخدرات فی العرب والعجم مظهر کریمه هرکه واصطفیک علی نساء العالمین
لازالت ظلال سلطنتها وعظمتها وحشمتها وملکتها ومرحمتها وعطوفتها الی یوم الدین ممدود علیها
تا موسل الملین جمعة الدنیا والدین بحکمه دوام ما دامت السموات والارض محلی و بزیور حفظ الدین
فیها ابدا مزین و موشح باد بالنبی و آله الامجاد و تسلیم تحیات مسکیة النفحات که پرکیان
تتق عصمت از حجب فی بیوت اذن الله ان یرفع ستر آن شناسند و کرایم دعوات مشتمه
اللمعات که مخدرات استار عصمت در زوایای واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة

بمداومت

بمداومت آن علی الدوام اشتغال نمایند تحفه درگاه عالم پناه و هدیه بارگاه عرش
اشتباه میگردانند و انها و مسامع علیه مینماید که برای قدسی اشتماکه مرآت صور خیرات و محل
ارتسام معانی برکات است واضح و هویداست که دوام عطیه نامتناهی الهی و بقای
مراتب حشمت و پادشاهی بموجب کریمه لئن شکرتم لازیدنکم و بمقتضای مصداق بالشکر
تدوم النعم منوط و مربوط بآنست که بشکرانه این نعمت عظمی و بازای این کرامت کبری عامه
رعایا و کافه برایا که ودایع حضرت واهب العطایا اند در ظل عنایت ابدی نهایت سرمدی
سلاطین ذوی الاقتدار و خواقین عالی مقدار از عوایق زمان و حوادث دوران مصون
و محفوظ باشند تا بموجب مؤدای شفقت انتمای الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء مستوجب رحمت رحمانی و رضای حضرت سبحانی شده سلطنت اخروی را
علاوه حشمت دنیوی نمایند و چون جسارت این سعادت عظمی مبنی بر آنست که سلسله صلح
و صلاح که بمقتضای اصلح اوقات مستحکم رابطه مهام نظام انام و ضابطه انتظام امور خواص
و عوام است در میان سلاطین عظام و خواقین فخام مرعی و منظور باشد لهذا درین اوقات
خجسته ساعات و زمان فرخنده اوقات بنا بر تاکید عهود قدیمه و مواثیق سابقه که میانه
سلاطین فردوس مکان علیین آشیان در سالف زمان استقرار یافته و دولتخواه سعادت
انتساب حاج الحرمین الشریفین مقصود بیک ذوالقدر را روانه سده علیه عتبه سنیه
نمود که بوساطت همت علیا نهمت نواب خورشید احتجاب علیه عالیه نایبه که همواره
باصلاح احوال مسلمین معروف و معطوف است مراسم صلح و صلاح استحکام یافته بدین وسیله

عامهٔ انام و کافهٔ خواص و عام در کنف امن و امان در آمده مسالک تجار و تردد این که واسطهٔ
مصالح خلق الله اند از تعرض متعرضان ایمن باشند و حجاج بیت الله الحرام و زوار مراقد
حضرت رسول انام و ائمه واجب الاحترام علیهم السلم بفراغ بال تقدیم مراسم طاعات
و عبادات نموده بوظایف دعاگوی دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند لهذا
که نواب قدسی القاب علیه بمقتضای نیت خیر انتمای همت عالیه بانتظام مراد و صلح و صلاح
و سداد و اطفای نایرهٔ فتنه و فساد معروف داشته رفاه حال عجزه و مساکین را
منظور نظر اصابت اثر فرموده اکتساب اسباب دعای اصابت
انتما جهت بقا و خلود سلطنت و دوام ابد و خلافت پادشاه جم جاه
فلک بارگاه نمایند زیاده اطناب و ابرام باعث ملال خاطر زکیه است ختام
بدعا اولی و انسب است نظم تا شود ظل بنای عظمت گسترده • بر سر ایوان
جهان حارس گیتی سالار • ظل نواب همایون شود کم نرسد • در سر
خلق جهان ظل تو تا روز شمار • بحق محمد و آله و عترته الطاهرین الاخیار
الابرار الاطهار صورت کتابت نواب مستطاب اقبال پناه اعتماد الدوله العلیه
بنواب مستطاب ابراهیم پاشا • وزیر اعظم روم نوشته شده • بسم
الله الرحمن الرحیم • نامه از طرف آصف ایام رسید • حاصل نامه مرادی
کردم مطلبید بشعشعهٔ اشراقات دولت و اجلال که از مطلع انوار مرحمت و افضال
عالیحضرت وزارت و ایالت و نصفت آیات شوکت و جلالت و عظمت قباب

ابهت و عدالت مناب نظام الحضرت الباهره عظام الدولة القاهره کافل مصالح
الامور بالفکر الثاقب ناظم مناظم الجمهور بالرای الصایب مشرق گردید آن کن شیمه
ابراهیم مصدوقه عظیمه از جاده به بقلب سلیم مؤتمن السلطنة الرفیعة الخاقانیة
معتمد المملکة الوسیعة السلطانیة کهف الخافقین ملاذ الثقلین منظور انظار ظل اللهی
خلیل حضرت الله برگزیده که همین مراتبش درجهٔ او را باوج و رفعناه مکانا علیا
رسانیده و نام نامی آن صاحب سعادت را بحسب ان ابراهیم کان امة قانتا
لله حنیفا مزین گردانیده و پایهٔ قدر و رفعت آن آصف مرتبت را بفحوای نرفع
درجات من نشاء آراسته و مرتبهٔ جاه و منزلت آن ذی شوکت را بمؤدای اذا
اراد الله بملک خیرا جعل له وزیرا صالحا پیراسته مستخدم اصحاب السیف
و القلم مستعبد ارباب الطبل و العلم مخدوم معظم مکرم لا زال فی خلود دولته
و شمول نعمه عمره ما للاسلام و المسلمین غوثا لاهل الحق و الیقین ملجأ یافته
مرصع بجواهر زواهر عبارات و موشح بغرر درر استعارات گشته بود نظم
همایون خطابی چو در خوشاب • رسید از جناب وزارت مآب • در مبارکترین
ساعتی و نیکوترین حالی بر ساحت جنان مخلصان صادق الاخلاص و الاعتقاد
پرتو انداخت نظم مثال عالی دولت پناه مخدومی • رسید و افسر دولت
نهاد بر سر ما • و خادم دولتخواه را بحکم سلام قولا من رب رحیم بشرف صدور
آن مسرور و مبتهج گردانیده بودند بمضمون و ننزل من القرآن ما هو شفاء

ورحمة للعالمین موجب انکشاف جمال مطلوب وانشراح صدور وقلوب گردید
الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب حقاً وکفی به شهیدا که از مطالعه
ملاحظهٔ عالی ونامهٔ عنبر شمامهٔ سامی که مشعر بر فتوحات بی اندازه ونصرت تازه
که لشکر ظفر فرجام اسلام را توفیقات الهی وامداد روح مقدس حضرت
رسالت پناهی سلاطین روی زمین خداوندگار اولین وآخرین ظل الله مسمّی
رسول الله حامی حوزهٔ اسلام ماحی آثار کفر وظلام مروّج شرع حضرت خیر الانام
علیه افضل الصلوة والسلام حافظ المشرقین والمغربین خادم الحرمین الشریفین
ومحاسن تدابیر صائبه وافکار ثاقبه وحسن سعی واهتمام وجدّ ما لا کلام آنحضرت
بارفعت ووالا مقام میسر گشته اهل ایمان واسلام را امید امن وامان ونوید مقرّم
رتبسم برحمة منه ورضوان روی نموده باعث ابتهاج واستبشار بندگان نوّاب
کامیاب گردون رکاب سطاع پناه خواقین خاک آستانهٔ خیر البشر علیه الصلوة
والسلام غلام باخلاص امیر المؤمنین حیدر علیه سلام الله الملک الاکبر وجمیع خواص
وعوام ممالک محروسهٔ شاهی گردید وبندگان نوّاب کامیاب اشرف اقدس
ارفع جمیع سادات وعلما وفضلا وصلحا واتقیا وزهاد وعبّاد را که در پایهٔ سریر
خلافت مصیر مجتمع بودند مقرر فرمودند که در ماه مبارک رمضان که مژدهٔ فتح ونصرت
لشکر اسلام رسیده بتلاوت کلام ملک علّام وختمات سورهٔ انعام جهت ظفر
ونصرت جنود مسلمین ونگون ساری کفار بیدین ودعای دوام دولت وقوام سلطنت

پادشاه

پادشاه اسلام پناه ممتثل باوامر لازم الامتثال وجاهد وانی سبیل الله قیام
نمایند واحکام مطاعه بممالک محروسه نیز فرستاده مقرر داشتند که در دعای بقای
دولت پادشاه جهان پناه وقوت وسطوت لشکر فیروزی اثر اسلام تقصیر نکرده
در لیالی وایام متبرکه بادعیهٔ ماثوره وختمات کلام الله اقدام نمایند غرض که روابط
مؤالفت ووداد وقواعد موافقت واتحاد از جانب بندگان نوّاب کامیاب
همایون اعلی بطریقی سمت انعقاد مؤکد ومشید است ومحبت اعلیحضرت پادشاه
عالمیان پناه بمثابه در خاطر عاطر نوّاب کامیاب اشرف راسخ گشته که احتمال
خلل وقصور بارکان آن در ازمنه وتوالی زمان از قبیل محالات است وچون
پیوسته از واردان آن صوب باصواب ذکر جمیل ومکارم جزیل خدام معلی مقام
فرشته احترام واستحکام مبانی خلت وولا وضوابط صلح وصلاح جانبین
مذکور مجلس بهشت آیین شاهی میگردد که بمضمون اوفوا بالعهد ان العهد
کان مسؤلا منظور نظر اصابت اثر داشته تجدید وتأکید را مرعی ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
ملحوظ خاطر عاطر خیر مآثر میدارند محبت والتفات پادشاهی نسبت بدان عالیشان
رفیع مکان لحظه بلحظه در ترقی وتصاعد است وفی الحقیقه خدام عالیمقام ذوی
الاحترام را از خود دانسته در درگاه معلی پادشاهی نعم الوکیل میدانند و
متوقعند که بیشتر از بیشتر در مقام محبت ویکانگی بوده حفظ الغیب مرعی دارند
مخلص داعی را از جملهٔ خادمان باخلاص در زمرهٔ مخلصان باختصاص شمرده

برجوع خدمات و بشارات با بشارات مشرف و ممتاز گردانند از الطاف عالی مترصد است
که بارسال رسل و رسایل رفع حجاب یگانگی فرموده محرک سلسلهٔ الشفقات و یگانگی بوده باشند
زیاده اطناب باعث طول کلام و موجب تصدیع ملازمان و خدام است ختم بدعا
نمودن اولی و انسب نظم تا بود در کارگاه عالم کون و فساد ؛ چار ارکان را بهم
که صلح و گاهی داوری ؛ بسته باد ابر جهان عمرت بمسمار دوام ؛ دور غیرت زانکه
عالم را تو رکن دیگری ؛ پایهٔ گردون بسلم داد گیتی زیر دست ؛ سایهٔ یزدان مربی حفظ ایزد
برسری مکتوبی که نواب همایون اعلی بنواب سلطان محمد قیصر روم مصحوب

به سلطان محمد قیصر روم در تهنیت جلوس همایون

ذوالفقار خان نوشته بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی بیده الملک
و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و
هو العزیز الغفور عنوان نامهٔ نامداری بستنی بر حمد ایزد متعال و ستایش مالک الملکی است
که تؤتی الملک من تشاء وصف جلال قادریت او طغرای صحیفهٔ کامکاری بستنی بر ثنای
حضرت ذوالجلال و سپاس قادر لایزال و حضرت ذوالجلالیست و تنزع الملک ممن تشاء
نعت کمال مختاریت اوست و بمقتضای خلق الانسان علمه البیان و بموجب کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام حیات و ممات جمیع خلایق از شاه
و گدا و قوی و ضعیف در قبضهٔ قدرت و اقتدار اوست عظم شانه و سلطانه و برهانه
نظم آنکه بی همتا است و بی همتا است ؛ و آنکه تغیر نپذیرد خدا است ؛ حکمت کامله اش انتظام
عالم و انتظام امور بنی آدم را منصب سلاطین نامدار عدالت شعار منوط و مربوط گردانیده

منطوقه

منطوقهٔ السلطان العادل ظل الله مؤکد این معنی است و عنایت شامله اش مبارزان
میدان جهاد و غازیان معرکهٔ اجتهاد را مبدول فضل الله المجاهدین علی القاعدین
درجة مقرر فرموده و صلوات زاکیات و درود نامحدود نثار و ایثار روح مطهر
حضرت سرور انبیا و در خیل اصفیا بهترین کاینات و خلاصهٔ موجودات که رتبهٔ عالی
مقدارش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پیدا و مرتبهٔ بلندش از مضمون
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا نظم ای بر سر خلق سایه گسترده کرمش
انسان و ملک داخل خیل و حشمش ؛ ملک دو جهان طفیل خاک قدمش ؛ کونین
نواله خوار خوان نعمش ؛ و با این مرتبه و شان حیات ابد قبول نفرموده شربت ممات
چشیده و طایر روح پر فتوح مقدسش باجابت و الله یدعوا الی دار السلام پرواز
فرموده و تحیات طیبات علی آله البررة الکرام علی الخصوص الامام الهمام ولی الله
وصی رسول الله نظم شاه عرب سید اشراف سلف ؛ داماد نبی جامع اسباب
شرف ؛ دری که چه او نبود در درج صدف ؛ یعنی که ابر نخل و سلطان نجف ؛
سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام تحف دعوات مخالصت آیات
که باعث تجدید مبانی اتحاد و یگانگی است و صحف مدحات زاکیات مصادقت سمات
که وسیلهٔ تحریک سلسلهٔ دوستی و ودادست با قوافل ادعیهٔ وافره و رواحل اثنیهٔ
متکاثره از کمال اخلاص و نهایت اختصاص هدیهٔ مجلس عالی و تحفهٔ محفل متعالی
اعلیحضرت فلک رفعت گردون بسطت ثریا مرتبت پادشاه تاج بخش شهریار گردون

رخش خسرو کشورکشای عالم‌گیر خداوند صاحب‌قران و سریر نظم ای خداوندی که
مقصود از بنی آدم توی : کارساز دولت و فرمانده عالم توی : زآفرینش خاتمی
آمد در انگشت قضا : گر جهان دانه و گر نه نقش آن خاتم توی : نیر جهان‌افروز عظمت
و کامکاری آفتاب عالمتاب سلطنت و بختیاری فرازنده تاج کیانی برازنده
رواج خسروانی خاقان جهان‌گیر جهانبان خسرو اعظم شهنشاه شهریار
خطه جلالت شهسوار میدان عظمت مورد عنایات نامتناهی مهبط انوار فیوضات
الهی نظم توی آن سایه یزدان که شب‌خیز تو کرد : اینکه در سایه او رسم ستم شد برکی
نامه مدح تو سیاره بآفاق برد : که بشارت بر فتح تو نشاید بشری : تو که چون سد
سکندر کنی از گرد سپاه : خویشتن را سزاوار سکندر شمری : سلطان کامکار
سلاطین
کامران قهرمان عادل کشورستان صاحبقران ظفرقرین مظهر شعایر شرع سید المرسلین
موسس بنیان الدین المبین حامی ثغور المسلمین ماحی کنایس المشرکین نظم ای
زیزدان تا ابد ملک سلیمان یافته : هرچه جسته جز نظیر از فضل یزدان یافته : مدت
از زیادت حیات خط عالی در گذشته : دولت از زمانت زمان سکه خندان یافته : خداوند
کاری که گاه از شعله شراری سر مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاه بجود و بخشایش
خرمن عمر معاندان را بباد فنا بر دهد گردون اقتداری که نیروی بخت ارجمند و اقبال
دولت بلند در دیار کفر و ضلالت آیین حیث اسلام را بجا ساعی کرده جان علام اعلی السلام
کاسر ناموس و هم اصنام مروج شرع حضرت خیر الانام پادشاه جوان‌بخت کامکار

شهریار سکندر صولت عالیمقدار نوشیروان عدالت کیخسرو درایت ناهید
عطارد فطنت نظم ای نهال ملک از عدل تو زیور یافته : وی همای سلطنت از فر تو
پر یافته : در جهان‌داریت گردون قبه در سر داشته : وز جهانبانیت عالم
رونق از سر یافته : سکندر صولت دارا حشمت انجم گروه گردون شکوه ثمره
مراد و ابهت کامرانی نهال آرزوی حشمت و جهانبانی مزین مسند آل عثمانی مرتب
سریر سلیمانی نظم باز این چه جوانی و جمالست جهان را : وین حال که نو
گشت زمین را و زمان را : از یمن شه عادل منصور مظفر : کز عدل دگرباره جوان
جهان را : راقم دیوان کن فیکون ناظم اقلیم ن والقلم وما یسطرون منشور
خلافت انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام نامی
و اسم سامی آن پادشاه ربع مسکون مزین گردانیده نظم ای ممالک را مبارک
پادشاه : وی سزای خاتم و تخت و کلاه : تیغ خونخوارت پذیرای فلک : عفو
جان‌بخشت خریدار گناه : گاه کوشش بحر گردون گرد و فر : وقت بخشش چرخ دریا
دستگاه : اعدل سلاطین زمان افخم خواقین سلطان بن سلطان بن سلطان خاقان
اعظم جهانبان دوران سلطان البرین والبحرین نظم زهی ز عدل تو خلق خدای
آسوده : ز خسروان چه توی در زمانه نابوده : خادم الحرمین الشریفین سمی رسول
الثقلین نظم جهان ازین دو محمد گرفت زینت و جاه : یکی محمد مرسل یکی محمد شاه
کافل مصالح الملک والملة بالعدل والاحسان مظفر اثار رحمة الله الملک الرحمن

السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان شمس فلک السلطنة والخلافة والکمالة
والعدالة والمکرمة والعطوفة والعظمة والشوکة والحشمة والرافة والابهة والنصفة
والصولة والعزة والاحسان والجد والامتنان سلطان محمد خان بن سلطان مراد
خان اللهم خلد ظلال اجلاله علی مفارق الانام وابد دوام دولته الی یوم القیام
الساعة والساعة القیام گردانیده مشهور رای شمه ضیا و منهی ضمیر مشکل کش
که مرآت حقایق اشیا و جام جهان نمای اسرار اند حقا و کفی به شهیدا که از استماع
واقعه هایله جانسوز ملالت اندوز پادشاه جنت مکان علیین آشیان فاتح ابواب
جهاد کاسر شوکت ارباب عناد ناصر عباد الله المستعان الواصل الی رحمة
الله الملک المنان که روح شریف بداعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة تسلیم نموده بمقتضای کل نفس ذائقة الموت دعوت حق را اجابت کرده سپاه
غم و اندوه بر خاطر اهل اسلام خصوصا محب خیرخواه رسا کنان این بارگاه یافت
و آتش حزن و الم بر دل تمام عالم و اشراف بنی آدم تافت نظم چه گویم که از هول این
داستان : بلرزد زمین و بترسد زمان : چگویم گره بر زبان اوفتد : قلم کاه شرح از بیان
اوفتد : عجب کادمی زین خطر جان ببرد : کشید این بلا را و از غم نمرد : تا از دار دولت مقرب
با صواب سمع مخلص نکوخواه رسیده که آن پادشاه مغفور فردوس مکان را روح پرفتوح
بجوار رحمت رحمانی پرواز کرده و دنیای دنی و ما فیها را وداع نموده انواع الم و ماتم
غم پیرامون خاطر حزین و دل اندوهگین گردید نظم دریغ آن شهنشاه با فر و شان

جم تاج بخش ممالک ستان : دریغ آن خداوند دیهیم و تاج : که از بود آیین دین را رواج
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد : صلاح دین و دنیا و بلاد و عباد : و تا آن شهنشاه سعید
سر بر بالین دار غرور در بهجت سرای سرور انتقال فرموده واقعه قیامت علامت سیلاب
محنت و ندامت در جهان و جهانیان انداخت و نهیب آن حادثه ناشکیب نور بصیرت
و ابصار صغار و کبار از اخیار و ابرار تیره و حیران ساخت نظم شد آن لحظه هول
قیامت عیان : بگردون برآمد نفیر و فغان : ز حسرت دل خلق عالم خراب : جگرهای
شاهان گیتی کباب : جهان بر سر گشت ماتم کده : شد اهل جهان نیز ماتم زده : آفتابی که
از پرتو عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغ میگذرانیدند از ادوار مخالف فلک بدرجه کسوف
رسیده کامیابی که از میامن آثار عدالتش جهانی در مهد امان و امن استراحت میسر بود
جلالش بنهایت انجامید نظم فرو رفت خورشید جمشید اساس : سیه کرد یکسر جهان را
لباس : غم و درد رست از لب و دیده : پر از اشک و آه آسمان و زمین : تراشیده
ماه نو ابروی خویش : سیه کرد از این واقعه روی خویش : شب ان چنانچه بر روی ماه :
کرد حساره کرده است زین غم سیاه : در حالتی که سپاه غموم و هموم بر خاطر محزون هجوم
آورده بود از عالم غیبی از منهیان لاریبی مژده فرح بخش جلوس میمنت مانوس بگوش
هوش مخلص دولتخواه رسید الحمد لله والمنة که سریر خلافت و جهانبانی بفر وجود فایض الجود
آن پادشاه صاحب دولت کامکار شهریار ذی شوکت عالی تبار مزین گشت نظم ای خرمی
تازه بعهد تو جهان را : صد راحت و اقبال زمین را و زمان : دفتر سلطنت سلیمانی

وبخت موروث عثمانی از شکوه خاقانی و فر کیانی با رفعت سقف آسمان و بهشت جنان
در روضهٔ رضوان گردانیده و پایهٔ قدر و رفعت پادشاهی باعلی مدارج عظمت و اجلال
و بلند ذروهٔ دولت و اقبال رسید **نظم** چو قدرش در سپهر افزود گردون زیادت شید
چو ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان افزود ٭ جمهور انام در ظل ظلیل انتقالش آسوده
و عموم خلایق در سایهٔ بلند پایهٔ پایانش غنوده عابدان جامع لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون برای ذات شریفش که از سبب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت
و این بکار مواظبت نموده و مستجان صوامع و یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض
که پایهٔ قدرش باعلی مدارج کمال رسیده باقامت وظایف دعا تقرب جسته **نظم**
که سرسبز باد این همایون نهال ٭ که سر بر زده در باغ جاه و جلال ٭ زبان قاصر البیان
بمصداق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور رطب اللسان گشت
امید که سهیل خلافت و سلطنت ساطع و لامع و آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ما
جهان افروز سلطنت باهره از مشارق اقبال و مطالع اجلال شارق و طارق **نظم**
ای آفتاب عالم روی سایهٔ الهی ٭ در شان رفعت نازل آیات پادشاهی ٭ و ظلال سلطنت
همایون از زمین معدلت روز افزون بر مفارق اعاظم عالم و اکابر بنی آدم مخلد و پاینده
و نیر عظمت و اجلال از افق دولت بی زوال بجناب حضرت ذو الجلال ابدا تابنده ٭
نظم ای پیش از آنکه در قلم آید ثنای تو ٭ واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو ٭
اسباب شوکت و جهانداری و آثار ابهت و کامکاری لحظه بلحظه در توالی و تزاید و کوکب

اقبال

اقبال جاودانی و اختر جلال دو جهانی بفیض فضل ربانی آناً فآناً در ترقی و تصاعد **نظم**
ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی ٭ در طینت تو پنهان صد حکمت الهی ٭ ذروهٔ منابر اسلام
بمیمنت رسم جمشید فرجام مزین و محلی و علم دین مبین و رایت شرع متین در بسیط
بسیط زمین مرتفع و معلی **نظم** ای جهان را نکهت لطفت معطر ساخته ٭ پرتو عدل تو
عالم را منور ساخته ٭ مسند سلطنت و بختیاری و تختگاه خلافت و فرمان گذاری بمیامن
ذات همایون ابد مقرون بفیض فضل حضرت آفریدگار مزین و موشح باد بالنبی و آله الامجاد
تا روح آن پادشاه جنت بارگاه مرحوم مغفور در روضهٔ رضوان و جنت سرای جاودان در
پرواز است ظل عدالت ظلال آن سلطان سلاطین روی زمین و خاقان خواقین با فر نگاهی
بر مفارق عالم و عالمیان مخلد و بر دوام و تخت فیروز بخت عثمانی و مسند جمشید سریر سلیمانی
بر آن پادشاه عالمیان مآب گردون جناب فلک رکاب مبارک و میمون و فرخنده و همایون
باد و فرق فرقد سای پادشاه عالمیان پناه در سایهٔ لطف الله بسلامت بود حضرت حق جل علا
آن خاقان معدلت شعار و خداوند گردون اقتدار را درین مصیبت عظمی اجر جزیل و صبر جمیل
کرامت فرماید وظیفهٔ اخلاص و قاعدهٔ اختصاص آن بود که جهت مراسم پرسش تعزیه و لوازم
مبارکباد و تهنیت مخلص دعاگو خواجه سرا یا خاصا یکی از معتمدان و امرا این خاندان روانه درگاه
فلک اشتباه گرداند ولیکن چون طایفهٔ اوزبکیه شومیه بخراسان آمده بودند دفع و رفع ایشان
در غیرت و حمیت سپهر رفیع همت لازم گشته بدان سامان روی نموده تقصیر و تاخیر در کس
فرستادن واقع شد حمل بر نوع دیگر نفرموده بکرم بی دریغ پادشاهی و لطف شامل خاقانی

قلم عفو بر جرایم تقصیر مخلص خیرخواه خواهند کشید و چون بدین مرتبت و حسن محبت
دودمان خلافت مکان عظیم الشأن آل عثمان که قبلهٔ حاجات و کعبهٔ مرادات عبدالمؤمنین است
اوزبکیه که بخراسان آمده بود از آوازهٔ ورود موکب مخلص خیرخواه فرار بر قرار اختیار نموده
تاب مقاومت نیاورده بر اثر او لشکر دولتخواه با لشکر او رسیده ایشان را شکست
داده جمیع کثیر را طعمهٔ شمشیر آبدار گردانیده امرای بزرگ او را دستگیر و اسیر نمودند و فتح
و فیروزی بدار السلطنهٔ قزوین که مقر و مسکن این مخلص است معاودت نمودیم ایالت و حکومت
پناه نصفت و شوکت دستگاه عمدة الحکام الکرام کالا للایالة و الحکومة ذوالفقارخان
قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان که محل اعتماد مخلص و از امرای قدیم این دودمان است روانهٔ
سدهٔ عرش اشتباه گردانیدیم که بعد از تقبیل تراب آستان عرش نشان از جانب مخلص خیر
خواه بمراسم وظایف امور مذکوره قیام و اقدام نماید مستدعا از مکارم الطاف بلا
نهایات شاهانه در جو آن از مراحم عواطف بلا غایات خسروانه آنست که وکلا و دستوران عالیشان را
مامور فرمایند که بموجب الحب یتوارث مجدد سلسلهٔ یکانکی و اتحاد و محرک قواعد محبت و وداد
که فیما بین اعلیحضرت پادشاه غفران پناه رضوان جایگاه جنت بارگاه و مخلص عالی اشتباه
مؤکد و مشید گشته بوده باشند که استحکام قواعد دوستی و مصالحه جانبین باعث ترفیه حال
عجزه و زیردستان و تفریغ بال کافهٔ مسلمانان است متوقع و مترصد آنست که روابط صلح و صلاح
که بجهت معدلت و مرحمت آن پادشاه جنت بارگاه علیین آشیان فردوس مکان مستحکم و استوار
گردیده بموجب الولد الحر یقتدی بآبائه الغر از همت والانهمت بندگان اعلیحضرت خاقان

سلیمانشان

سکندرشان کسری نشان خلل و نقصان بارکان راسخة البنیان آن راه نیابد و بیشتر
از پیشتر استحکام پذیرد که تشیید این معنی سبب زیادتی دعای خیر عجزه و رعایاست که
ودایع خالق البرایا اند و دعای فقرا و عجزه باعث رضای خالق بیچون و ثبات دولت
ابد مقرون خواهد بود و چون آوازهٔ استحکام بنیان مصالحه و یکانگی جانبین بگوش
هوش مخالفان و معاندان طرفین رسد مکروبی مخذول خواهند گشت یقین که بدانچه
شفقت و مرحمت اقتضای که جبلی ذات اشرف اقدس همایون پادشاهی است شامل حال
جمیع خلایق و عباد الله خواهند فرمود زیاده ازین گستاخی موجب طول کلام و سوء ادب
دید عا ختم کردن اولی و انسب نظم تا گسسته نشود رشتهٔ امروز از دی ٭ تا بریده نشود
اول اهل سال از پی ٭ باد هر سال بسال دگرت جامی غم ٭ باد هر روز بروز دگرت بیشتر ناز ٭
دایم از روی بزرگی و شرف روز افزون ٭ و ز تن و جان و جوانی و جهان برخوردار ٭
دامن عمر تو از گرد اجل در عصمت ٭ پایهٔ جاه تو از آسیب فلک در زنهار ٭ بهر دم اقبال
نوبت باد ز گردون کهن ٭ سال نو بر تو همایون و چنین سال هزار ٭ صورت منشور
که از جانب نواب کامیاب اشرف اعلی بنواب سلطان محمد قیصر روم نوشته شده
در تهنیت جلوس مصحوب ذوالفقارخان در سنهٔ [illegible] منت خدای را که بتائید
ذو المنن بر حسب آرزوست همه کار بار دوست   طغرای عالم آرای منشور عظمت
و اقبال و خطابت سلطانی خطاب همایون فال اعنی منشور جلی النور سلطانی و توقیع
لازم الستر و رفاقی که زین بعنوان انا فتحنا لک فتحا مبینا و مرتب بطراز عظیمه و بمکرمه

نفرا عزرا گشته رقم زده کلک عطارد مسلک دبیران بدایع نگار بارگاه اعلی منشیان
بلاغت نشان درگاه معلی اعلیحضرت سلیمان شوکت جمشید حشمت سکندر سطوت فریدون
مرتبت دارا رتبت فلک رفعت پادشاه گردون شکوه انجم گروه قاآن ثریا مقام ملک
احترام صاحب مرتبه وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام خسرو کامکار رفیع مقدار که
مثال لازم الامتثال توقیع رفیع فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا توشیح
وحلی گشته و خلعت منیعش از طراز اعزاز انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا زینت و بهایافته
و حکم قضا جریان انی جاعل فی الارض خلیفة بنام نامی و اسم سامی آن سلطان سلیمان
مکان امضا و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض نوشته عالی همتی که قامت اقبالش
از خزانه پیکرانه الهی بمقتضای ورفع بعضهم فوق بعض درجات بفاخرترین خلعت شاهی
آراسته و نهال اقبالش در ریاض سلطنت و جلال بمراتب غره کمال رسیده نظم زهی
بندگان را خداوندگار * خداوند را بنده حق گذار * الهی که این شاه عادل نهاد * بود تا ابد
بر سریر مراد * سلطان مظفر کامکار خاقان مؤید ظفر شعار والی ولایت نصرت و اقتدار
شاهنشاه ذی شوکت عالی تبار فرمان فرمای خواقین جهان سلطان سلاطین زمان
فرازنده تاج اسکندری برازنده دواج قیصری شهسوار میدان بسالت و نامداری ناصب
رایات الاسلام ناکس اعلام الکفر والظلام نظم شاها زمانه بنده درگاه جاه تست *
اسلام در حمایت و دین در پناه تست * گردون بعجز پایه تخت بلند تو * خورشید عکس گوهر
فرکلاه تست * سیر ستارگان فلک غیرت در بروج * آئینه زکنگره بارگاه تست * نوشیروان عدالتی

که

که ملک ملک بخشش تا لب سمانه و تواتر امتنان نقش نگین آن پادشاه گردون بارگاه بجهت
انتظام امور ممالک عالم و التیام مصالح جمهور اولاد آدم برگزیده انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق برصفحه آمال آن صاحب اقبال کشیده و بمصداق توجه حیثیت
فانک منصور روی بر جانب سعادت دولت و اقبال بعزم استقبال تلقی
نموده و عنان عزیمت بر جانب که معروف گردانیده فتح و نصرت بطریق
استقبال آمده و الله یؤید بنصره من یشاء والله ذو الفضل العظیم نظم ای جهان
پادشاهی بر سریر مملکت * آفتاب خسروی بر آسمان کبریا * بازوی
نصرت بدین بازو همی کرده قوی * افسر شاهی بدین افسر همی کرده بها * بخت عالی چون بکامت
رسد هر با مراد * خاک درگاهت بچشم اندر کشد چون توتیا * شکر تو گویند در خلد برین
با یکدگر * سر زمان جان سلیمان شاه و روح مصطفی * آن همی گوید که این شد بدلش ملک شاه
وین همی گوید که باقی شد بتیغش دین ما * الفائز من عند الله بکل مامول المستعان
بعون الله فی کل مسئول سلطان البرین والبحرین خاقان المشرقین والمغربین خادم الحرمین
الشریفین ساقی رسول الثقلین المؤید بتائیدات الملک المنان السلطان بن السلطان
السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان الموفق بتوفیقات الرحمن الرحیم فخر ملوک
الفلک السماء وبدر الاوج العلی شمسا للسلطنة والشوکة والنصفة والعفة والحشمة
والرافة والابهة والصولة والعدالة والجلالة والمرحمة والمکرمة والعطوفة والشفقة
والعز والاقبال والاحسان والبر والاجلال والامتنان سلطان محمد خان بن سلطان

درا و خان اعلی الله تعالی معالم الاسلام بقوایم ایام ملکه و سلطنته و انظر یا فی مطالب
الایام بر نشئات عام انعامه و احسانه گردیده نامزد مخلص خیرخواه و سر بر وده بودند **نظم**
الا ای صبا منشور شاه کامران آورده ٭ مژده از حضرت صاحبقران آورده ٭ درغرّه ماه
مبارک رمضان بمصداق شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن سمت ورود و ارزانی
و نزول یافت حقا که ازین جهت فتح تازه و نصرت بلند آوازه اطراف و اکناف عالم را
و از طلوع اختر این ظفر خجسته اثر که از لمعات ان اعلام استعلاء اسلام و آثار قوت
ملت حضرت خیر الانام علیه و آله افضل التحیة والثناء والسلام بر عرصه آفاق منتشر شده
احبّاء دین و دولت قاهره شادان و مسرور و اعادی ملک و ملت با بره گمند و ل و مقهور گشته شده
نظم مرا ابشر اقبال با مداد بگاه ٭ نوید عاطفت آورد ز آستانه شاه ٭ تبارک الله
ازین طایر همایون فال ٭ خجسته نامه اقبال بسته بر پر و بال ٭ و از استماع تشریف اعلیحضرت
اسلام پناه ظل الله بفیروزی و اقبال و نصرت و اجلال بخت و دولت سلطان
و فتح و نصرت همرکاب با عساکر ظفر شعار بار دوی کیهان پوی همایون سالها فی نیاتبق
سلطنت ابد مقرون طبایع ابناء روزگار خصوصا مخلص نیکو خواه در مردم این دیار استبشار
و مسرت بیشمار روی نموده الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده
و چنانچه شیوه ارباب ولا و مخلصان راسخ العهد و الوفاست بشکرانه این موهبت
عظمی جهة دعاء ثبات دولت و فتح و نصرت لشکر اسلام و نگون ساری اعداء دین و ملت
خیر الانام مقرر نمودیم که جمیع علما و صلحا و فضلا و اصحاب زهد و تقوی و صوفیان صافی

نهاد این دودمان در ایام و لیالی ماه مبارک رمضان در کلبه احزان ما که منسوب بخاندان
مصطفویه و مربوط بخاندان مرتضویه و منوط بسلسله رفیعه جلیله مشایخ صفویه است تلاوت
کلام ملک علام و ختم سوره انعام و ادعیه ماثوره قیام نموده شرایط عبادات و شکر
نعمتها حضرت واهب العطیات بتقدیم رسانند و در محافل محروسه نیز مقرر داشتیم که بر نهج
مسطور اقدام نمایند رجا واثق اهل صادق است که دامنه مرادات و بخشاینده سعادات
بیمن میامن آلائه علی الدوام اسباب ارتفاع لوا اعلام نصرت فرجام در سلک حصول
منتظم و الویه ارتقاء مدارج جاه و جلال خدام فلک احتشام مرتفع دارا د و آثار
سعادت پادشاهی طراز مآثر ملوک سلف عقد ارکردانند مجاری احوال و اوضاع اینجانب از
میامن توفیقات الهی و یمن توجهات پادشاهی مستوجب شکر و سپاس و قیاس حال ساکنان
این دیار بر نهج خیر و صواب است و از هیچ مر امری که باعث ملال و کلال خاطر عاطر بوده باشد
واقع نیست حق عزه ترقب و ترصد از مکارم الطاف و محاسن اشفاق خسروی آنست که مخلص
دولتخواه را از جمله محبان صافی اعتقاد و زمره دوستان ثابت الوداد شمرده پیوسته
از استحکام مبانی خلت و ولا که موجب فراغ بال کافه برایا و عامه رعایا و باعث دعای خیر
خلایق و عباد الله است اعیان درگاه فلک بنیاد و ارکان دولت سپهر احتشام مامور گردانند
اطناب سبب طول کلام و ترک ادب بود ختم کردن اولی و انسب **نظم** بر سریر سروری بادت
بقای سرمدی ٭ تا بود خاک و هوا و آب و آتش را بقا ٭ دشمنت را باد سر چون آسیا
بر آب چشم ٭ تا همی گردد سپهر اینگون چون آسیا **سواد مکتوب نواب مغفرت پناه**

سلطان حسین میرزای بایقرا در جواب منشوری که نواب گیتی‌ستان شاه اسمعیل انارالله برهانه صفوی باو نوشته

در سنهٔ ۹۱۰

حضرت سلطنت‌مآب خلافت
نصاب سیادت انتساب عدالت شعار نصفت دثار رشید ارکان العظمة والجلال
موسس مبانی السعادة والاقبال مهر سپهر ایالت و کامکاری درتی برج رفعت
و بختیاری نظم گوهر درج سعادت اختر برج شرف * در دریای سعادت خسرو
عالی تبار * در حریم ملک و عزت کامیاب و کام بخش * بر فراز تخت دولت کامران
کامکار * المختص بعنایت الملک الجلیل مظفر السلطنة والاقبال الدنیا والدین اسمعیل
خلد الله تعالی قواعد معدلته تحیاتی که رواج سکة الفواتح آن بخور مجمر ارواح انس را
نکهت افزاید و تسلیماتی که لمعات خورشید شمایل آن فروغ شمع انوار قدس را امداد
نماید مبنی بر هوای مودت فزای محبتهم و یکجهتی مبنی از زوال ساغر آمال بمسراه
مرغ اختصاص و نسبق طریق مودت خاص گردانیده ابلاغ میرود و اراده خاطر قدسی همت
و دواعی رای عالی نهمت بدان مایل است که بیامن بخت فیروز و انوار دولت ملک‌شیر
که توشیق اشاعه عدل و داد فرمایند حسن معاش و معاودت کافه عباد و بلاد و تنسیق عالی
و قرین آمال والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بعد هذا المضمون ضمیر خسروانه
و انهاء رای منیر شاهانه آنکه نگاشته خامه نوادر بیان و بر نهج زده کلک جواهر فشان
که مصحوب فلان ارسال داشته بودند در تاریخ شهر شعبان المعظم نهصد و ده رسید
و بوسیله حسن تقریر قلم عطارد تحریر فحوای مؤدای آن بمحل رفع مقرون گردید اشراقی

که در

که درباب و تواتر مراسلات این کار ناپذیرفته بود چون بمقتضای رای
اقتباس التماس من المهد الی اللحد بر مراقبت حال دوستان موافق و نیکوخواهان صادق
مجبول است و بر عالمیان ظاهر شده باشد که مراعات جانب سلاطین عظام و دولت حکام
ولایاتی که با ممالک محروسه قرب جوار دارد و در ازمنه سالفه بچند مرتبه فرموده ایم هرگز
نسبت بآنحضرت که شرف انتساب بخاندان نبوت و حمیت و دودمان امامت و ولایت
ممتاز شده با صنوف ولاات آن خواهد بود و یقین است که چون آن جناب سیادت
انتساب این بالکل وجهی صورت پذیر خواهد شد ثانیا آنچه درباب عطوفت و اشفاق
نسبت بحال خجسته مآل فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت یار منظور انظار عنایات حضرت
افریدگار مهر سپهر رفعت و شهریاری اختر برج سعادت و کامکاری المؤید من عند الله
المهیمن المتعال ابوالفتح محمد حسین بهادر مرقوم قلم اتحاد شده بود دلیسبیع از عالی
و قبول تلقی شده صورت یافت که مسموع مسامع اقبال شده باشد که در ایام سلطنت
ارجمند برادر و فرزند و خویش و پیوند و امرا و غیر ذلک اگر سهوی یا تقصیری باشد
و بظهور پیوندد از نظر اعتبار ساقط داشته کان لم یکن شیئا مذکورا داشته ترحم
و شفقت عمیم درباره ایشان نقصان و زوال نیافته و نسبت بآن مشار الیه همان قاعده
رعیت بلکه از نسبت ولایات دیگر مرد و ارزان داشتیم و در محل آنکه سعادت ارجمند
محمد حسین بهادر بواسطه نقاری که میانه برادران و ابنای جنس پیدا شده متوجه ابا
شده بود از انجانب التماس کومک و مدد نمود مامولش درجه قبول نیافت و منع بسیار

نموده شد اکنون که آن لجناب قدم توسط درمیدان رفع حجاب آن فرزند نهاده‌اند
وصحیفه وداد مشتمل بر سفارش او فرستاده یقین که آن مقصود بوجه احسن از کمون غیب
چهره خواهد نمود وجز تأثیر شفقت والتفات درباره آن فرزند امری واقع نخواهد شد
ترقب تجوّی که اراده فرموده اند پیوسته حدایق مخالفت وبساتین مصادقت را
برشحات جویبار مودت سبز گردانیده ابواب مراسلات مفتوح فرمایند والسلام والاکرام

صورت مکتوب عبدالله خان ازبک که پیش سلطان مراد خان خواندگار
روم فرستاده بود

سلطان غربی کامیاب خاقان شرقی انتساب بعزم تسخیر حصار فلک
رایت ارتفاع واستیلا برافرازد وسپاه انجم را هزیمت داده ساحت آن حصار را جو
لانگاه دیگران خود سازد عرصه گیتی مثال استمام واجتهاد اعلیحضرت جلالت مرتبت سپهر
منزلت خاقان عالیجاه عالیشان قاآن بلند قدر رفیع مکان طغراز مسند فرمان روایی
نگین خاتم کشورکشائی ⁂ ناصب لوای السلطان ظل الله فی الارض حافظ بلاد الله
من اهل السنة والفرض پادشاه عدو بند قلعه‌گشای شهنشاه کشورکشای کشورگیر
جهان آرا مربی ارباب العلم والعرفان مقوی اصحاب الصدق والایقان احسن
اعاظم السلاطین شرقا وغربا انجب اماجد الخواقین خلقا وخلقا مصداق کریمه یختص
برحمته من یشاء فایز بدرجه علیه نرفع درجات من نشاء نظم شهنشاه عادل که
از عدل ورای ⁂ بود سایه رحمتی از خدای ⁂ سواد فلک پرده عزم او ⁂ فروغ قمر پرتو
بزم او ⁂ المخصوص بمواهب الملک المستعان پادشاه خواندکار اعز الله سریر الملک بوجوده

الافاق

والفایض علی القریب والبعید آثار عدله وجوده سخن باد ساحت دوران را شمول لوای
گیتی آرایش منور سازد مجد آباد اجداد بزرگوار السلطان مستفیض از سحاب مکرمت فیاض علی
الاطلاق ونوایح رواج مستنیر از لمعات عنایات خالق الانفس والآفاق تحفه جلیس حضرت
آیین وهدیه محفل فلک تزیین گردانیده از پادشاه بیزوال پادشاهیش شامل
ازدیاد وسوانح ازدیاد مواد خصوصیت وتضاعف اسباب مودت را مسئلت مینماید
که همیشه آفتاب عالمتاب یکجهتی بر مدارج محبت واتحاد طالع باشد هذا مشهود ضمیر انور ورای فرخ
خاطر مهر گستر آنکه تا درین ولایت حاکم بالحق که مقالید فرمان روائی ومفاتیح جهانگشائی را
درکف کفایت وقبضه درایت سلاطین نهاده مدتها از ارتفاع آفتاب دولت ایشان
که مضمون کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته خلایق که ودایع آفریدگار ند وبدایع صنایع
خالق السبیل شمارند درظل ظلیل ایشان درمهاد امن وآرامش بشنیده واگر کسی از متمردان
مسالک درمقام آزار تجار وقطع طرق امصار باشد بتیغ سیاست وصمصام انتقام عدالت
فاقتلوهم حیث ثقفتموهم از لوث ایشان بسیط امن وامان را پاک سازند فلله الحمد والمنه
که تا امر علی الاطلاق علم نصرت وفتح مارا باقتضای فانزل السکینه علیهم فتحا قریبا
بر مدارج ارتقا رسانیده ومفتح الابواب علم عالیشان مارا از مسالک راجح درگذرانیده
مانیز بشکرانه این مواهب بشکر تمدوم النعم را منظور داشته در حراست ومحافظت کافه رعایا
وعموم تجار وفقرا بنوعی سعی مشکور بظهور رسانیم که دست تطاول متمردان از دامن ایشان کوتاه
باشد وراه بیت الله الحرام بر طالبان وزایران مفتوح گردد واین مرتبه را بامارت پناه

پیاله پاشا بعد از آن مصحوب سیدقلی و حافظ حاجی پیغام نموده بود و آن عالیحضرت
بکرات صورت اهتمام آنجانب بسمع رضا اصغا فرموده اند حال نیز درباب قزلباش
ادباش مر هائیم که استیصال ایشان خواه بود مقصود از ترتیب این تسبیب آنکه مدت
متمادیست که جمعی از اشرار خوارزم لباس سرخ سران سیاه روی ستم راه زنان
و تاجران شده دست تعدی بر زایران آن ارض اقدس و ولای مقدس دراز
کرده طالبان را بمنزل مراد نمیرسانند و رجعتی که امارت پناه پیاله پاشا از آن طرف
با آن صوب با صواب مرخص شده بود آزار بسیار رسانیده با سایر سلاطین مماطله
ایشان معلوم است در خاطر حق پرست داشت که این راه را از خار خس وجود خباثت
خباثت آلود این فرقه باغیه پاک گرداند لیکن درین مدت بواسطه موانع غریبه عجیبه
در تعویق افتاده بود درین ایام میمنت فرجام فتح ولایت مذکوره پیشنهاد همت
والانهمت گردانیده با جنود نامحدود کالبرق الخاطف عازم فتح آن دیار گردید چون
خبر رایات فتح آیات با نجاحت رسید اکثر ولایت را گذاشته در قلعه وزیر که یکی
از قلاع حصین آن بلاد است متحصن گردیدند لشکر ظفر آثار آن قلعه را مرکز وار
در میان گرفته در عرض یک هفته آن قلعه را مفتوح کرده با خاک برابر کردند و آنچه
از سلاطین خوارزم محبوس بودند بجان امان یافته روی توجه بمقصد مقصود
آوردند بواقعی مورد اخبار از فور منعقد ثابت الاخلاص و باشش جا در مسمع
شریف خواهد رسید المتوقع از آنجناب آنکه به ایلچی مصحوب او ارسال نموده بنظر اشرف

خواهد

خواهد در آورد و بعضی از هدایا و تبرکات بواسطه وزراء و ارباب مشکان درگاه عالم پناه تقریر
خواهد کرد ترصد آنکه آن عالیحضرت نیز پیوسته میان شیوه مرضیه و طریق مرضیه را مرعی داشته
در ارسال رسل و رسایل و تجدید اسباب مودت شمایل توجه عالی از پیشتر بیشتر نماید بر حرف اختصار
تمام کرده شد والسلام والاکرام **سواد فتحنامه که شهریار اعظم امیرزاده**
شاهرخ بهادر پیش ملک کیومرث رستمداری درباب فتح تبریز و در ۸۲۴ هجری
آذربایجان نوشته شهریار اعظم غیاث الدین ملک کیومرث بعنایت
موفور مخصوص گشته بداند که بعنایت آفریدگار سلطنت و مملکت موروثی بذات ما
منتهی شده و پوشیده نیست که ولایت آذربایجان بواسطه منازعه فرزندان برادر
مرحوم امیرانشاه بهادر متصرف تراکمه درآمده بود و آنجا تسلط یافته و چون در
حدود ممالکی که مسخر سر سلطنت است هر چند وقت مفسدی روی نمیکرد دفع آن طایفه
اهم و اولی بود اما استیلا تراکمه در آن ولایت امتداد یافته بود اکنون بعنایت الهی تمامت
ممالک از سرحد کاشغر و اوزکند تا اقصای بلاد سند و هندوستان در دولت ما ایمن است و از
هیچ طرف غبار تفرقه و دغدغه نمانده و نیست بنابرین چون آفتاب دولت سلطنت
برج حمل شرف افراخته روی رای بصوب ممالک آذربایجان آوردیم و چون بکوکبه
مقیم گشت فرزندان و امرا و سرداران از جوانب رسیده بعز عاطفت الهی چندان
لشکر آراسته مجتمع شد که چشم روزگار ایام مثل آن ندیده و نشنیده باشد و دلیرانی
که زخم نیزه کوکب تیر از سطح فلک اثیر بربایند و بهادرانی که بضرب تیغ آبدار سر از تن ظلام

از چهره شب تار بزدایند زمین از شکوه ایشان زلزله پدید آرد و کوه بیستون تاب
صدمتشان نیارد و چون از صدمه‌وری با چنین لشکری که اگر کوه البرز به پسند دلش از جا
برود مراتع و مراتع قطع کرده بجوکه قزوین دار السلطنه نزول اجلال اتفاق افتاد و در مراتع
آنجا سفر ایت خیام لشکر ظفر مآثر منصور شد اهل قزوین از سادات و اشراف علی الفور
متوجه شده موکب همایون ما را استقبال کردند و از سلطانیه کلید قلعه آورده سپردند
و داروغگان معین رفت قرا یوسف چون معلوم کرد که لشکر جرار متوجه جانب اوست ترک
مقاومت ساخته و عزم محاربت جزم کرده بمنزل ارزنه تا سه آبار پیش آمد اما از استماع صولت
و صدمت و سطوت عساکر منصوره در مضیق تحیر و تفکر افتاده بتب محرق عارض وجود او شده
بعد از دو سه روز بتقدیر الهی از دار الفنا بدار البقا انتقال نمود **نظم** دمی چند بشمرد و
ناچیز شد * زمانه بجنبید کو نیز شد * اولاد و احفاد و لشکر و حشم او بهر جانب
متفرق شده و بعنایت الهی ممالکی که در تصرف قرا یوسف بود تا حدود شام و روم
مسخر بندگان ما شد و چنین فتح عظیم و ظفر جسیم روی نمود **نظم** پی کشمکش نزد
آمد شه پیکان * آن فتح که مفتاح جهانست برآمد * اما درین سال بعد از قضا ریاض
فتوحات ما در قرا باغ مقرر شده تا در حضور تمامی حکام قرین ایصال رود و این
فتحنامه مسرور و مستم آمد تا عنایت ما درباره خود بدرجه کمال دانسته در سواد بهجت افزاید
نظم کنون وقت سرسبزی عالم است * زمان نشاط بنی آدم است * که از طالع
سعد اقبال شاه * فرو رفت دشمن بخاک سیاه * در رابع ذی قعده الحرام ق

ال

اربع و عشرین و ثمانمائه در دار الملک سلطانیه اصدار افتاد و بدین مهم صفر خواجه فرستاده
شد تا داند صورت مکتوب دای مینگ خان پادشاه ختا که بشهریار اعظم
۸۱۵
شاهرخ میرزا نوشته در تاریخ خمس عشر و ثمانمائه و مکتوب دیگر همراه
آن یکی بسبیل کتابت مفصل گردانیده و یکی ایلچیان را بدین عبارت نوشته
شده دای مینگ پادشاه معظم نامه ارسال نزد شاهرخ بهادر تا فکر میکنیم خدای
تعالی جمیع خلایق را بیافریده است که هر یکی براحت و رفاهیت باشند تا باید خداوند
سبحانه مشیت جهانداری میکنم این زمان در روزگار انکه خلق را نیکو میداریم پیش ازین
شنیدیم که تو نیک فاضل و کامل خدای را طاعت مینمائی و رعایا و عساکر را پرورش
و آسایش رسانیده بسبب آنکه نیک شاد گشتیم علی الخصوص خلعت رسانید
چون که ایلچی ما آنجا رسید ما را اینک ظاهر گردانیده همه خورد و بزرگ
تا خدمت و تحفه اسبان و متاعها ارسال داشته تراه دیدیم
که شایسته ستایش و نوازش بود آنچه شنیده‌ایم پدر تو تیمور با ما بر خداوند
تعالی فرستاده شیرده و تو نیز راه او سپرده عون سونگی و جیو تای وارکسای و بزاده
رسده تون تونجی فرستادیم با تهنیت و هدایا و غیرها تا صدق ظاهر گردد بعد ازین
کسان میفرستیم تا هر راه منقطع نشود و تجارت و کسب بمراد خویش باشد باید که بعد از
ورای ما متابعت نمائی والسلام سواد منشوری که بندگان حضرت اسلام پناه

امیرزاده شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور گورکان بشیخ ناصر کیا و سادات و قضات و اعیان و اکابر کوه و گیلان نوشته در سنهٔ ۸۴۹ سادات و قضات و ائمه و علماء و مشایخ و اعیان و اکابر و اشراف و جمهور متقیان و کافهٔ سکان کوه و گیلان من دیار و توابع بدانند که بر ضمائر آفتاب مآثر پرتو تاب واضح و روشن و محقق و مبین است که رعایت حقوق دولتخواهان صادق الاخلاص و مراقبت احوال خدمتکاران واثق الاختصاص بر ذمت همت سلاطین نامدار و خسروان کامکار نسبت با انتقام از خصمان و مخالفان دولت قاهره امری واجب و حتمی لازم است و هر آینه چون سنا دیده و شرف اماثل وافی و نیت صافی روی امید بدرگاه جهان پناه که مرکز عدل و جهان و مصدر حکم و فرمان است آورده با علو حسب و سمو نسب از دودمان کریم و خاندان قدیم سوابق حقوق خدمتکاری ثابت داشته نقوش آیات صدق اطاعت بر چهره اقبال خود نگاشته اند حسن عواطف پادشاهانه درباره ایشان مبذول داشتن از موجبات خلود سلطنت و کامکاری و متممات امور خلافت و شهریاری تواند بود و چون مرتضی انسب اعظم مجتبی اکرم افتخار السادات و النقبا سید ناصر کیا ادام الله تعالی سیادته و بلّغه فی ظل دولتنا نهایة مقاصده مدتهاست تا اقبال و ارادت اعتصام در فتراک دولت روز افزون زده و با نزول عنایات پادشاهانه تشبث نموده بشرایط خدمات پسندیده و لوازم عبودیت حمیده قیام مینماید هر آینه مقتضی خاطر خورشید

اشراق

اشراق آنکه آثار مکرمت و مرحمت خسروانه بر صفحات احوال و درجات اعمال او بر وجهی ظهور یابد که مزید شفقت او و استظهار ممکن گردد بنابرین مقدمات منصب نیابت فرموده حکومت ولایات مذکوره را بطریقی که سابقا مرتضی اعظم مرحوم سید رضی کیا مرتضی مغفور امیر سید تفویض رفته بود اکنون بهمان دستور برسم سیورغال بمرتضی مشار الیه مسلم و ارزانی فرمودیم و این منشور لازال منفذا الی یوم النشور بشرف نفاذ و سمت صدور یافت میباید که مرتضی اعظم مشار الیه را مستقل فرموده و حاکم و والی آنجا دانسته در جمیع امور رجوع بدو نمایند و از اشارات و متابعت او بهیچ وجه از وجوه تجاوز ننمایند و تخلف نورزند و عمال مشارکت و مساهمت با او و عمال او ننمایند او نیز باید که چنانچه از خصال حمیده او سزد معاش با کافه برایا که ودایع حضرت آفریدگار اند بنوعی کند که عموم خلائق داعی و شاکر او باشند و سبب ازدیاد مراد و عواطف و مراحم درباره او شود در این جمله بروند و چون بتوقیع همایون موشح و محلی گردد اعتماد نمایند کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه و لازال منفذا فی سابع عشرین شعبان المعظم من تسع و اربعین و ثمانمائه والسلام بالخیر

سواد عریضه که دستور الوزرا خواجه نظام الملک بسلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی نوشته عرضه داشت کمینه غلام دیرینه نظام الملک بعز عرض باریافتگان نواب خلیفة الارض میرساند و از ملازمان آستان قیصر پاسبان که سده پادشاهان روی زمین فرمان است و کعبه اقبال حاجتخواهان آفاق است که مدت مدید و عهد بعید شده که من المهد الی العهد در سلک دولتخواهان انتظام

کمر عبودیت بر میان جان بسته و از روی صدق و اخلاص از ایام شباب تا سن کهولت و شیب
با غبار عیب و عار بدولت آنحضرت بر مسند عزت نشسته در سر انجام مهام مُلک و مِلّت
اهتمام تمام بجای آورده الحمد لله تعالی درین مدت چهل سال که در پایه تخت شهریار عدل
اعظم بپای خدمت ایستاده از حضرت ایزد متعال جل شانه توفیق آن یافت
که در رعیت پروری دقیقه نا مرعی نگذاشته و حالا که سنین عمر بهشتاد و نه رسیده
میخواهد که قلم از ورق دفتر تفرقه و قدم از روش راه رسم تردد کوتاه کشیده
دار بر جنت عالی روی در پای آن کعبه مراد و مقصود نهد و چند روزیکه از عمر باقی
مانده باشد در خدمت جاروب کشی بیت الله الحرام بگذراند و در لیالی و ایامی که در
طواف باشد بدعای دوام دولت ابدی الانتظام قیام نماید آنچه برای عالم
آرای خداوند کار قرار یابد لطف بنده پروری خواهد بود **جوابی که پادشاه اقبال پناه**
سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی در جواب عریضه خواجه نظام الملک نوشته

وفات خواجه نظام الملک و نیز ملکشاه بفاصله یک ماه در سنه ۴۸۵ بوده است .

رفیع پایه اقبال پناها دستور الوزراء ذو الافاق صاحب اعظم اکرم خواجه جهان معظم
دارای نیک اندیشی مکرم رعیت پرور عدالت گستر معتمد الملک رکن السلطنة ناظم مناظم
الملک و الخلافة معز الدین نظام الملک قوام زیده قدره و دولته بوفور عنایات
پادشاهانه مخصوص و ممتاز و مستوثق و سرافراز بوده بداند که شفقت درباره آن
رکن السلطنة مدرجه اعلی است توجه خسروانه را بوجود مخصوص و مقرون شناسد
که تا باشد چنین باشد بران معتمد الملک واضح باشد که همیشه خاطر انور متوجه

اندیشه شکر آن وزیر نیکو سیر میبود و آمال نیز از رای صواب نمای او که موافق
دولت ابدی الاتصال است و از علم الیقین بعین الیقین رسیده و همیشه ملک
بجای کشیده که انجام مهام مملکت و قرار و آرام رعیت بی رای صواب نمای و تدبیر آن
وزیر صافی رای صورت نمی بندد و نظام ملک منتظم نمی باید **نظم** باش تا از لطف
ما بر فرق تو افسر نهند : باش تا شاهان همه بر آستانت سر نهند : باید که بیشتر از پیشتر
امیدوار بکرم خداوند بوده رضاجوی بندگان حضرت خالق کرده از دلالت خیر
و منع از شر سعی موفور بظهور رساند و اجر آن اگر در دنیا نرسد در آخرت از حضرت
ملک غفور طلب نماید اگر حاجت یک فقیر در ماندهٔ عاجز باستمام آن وزیر نیکو
سیر بسمع مبارک ما رسد و روا گردد ثواب آن بچندین حج برابری کند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم **سواد مکتوبی که خواجه رشید بمولانا صدر الدین ترکه نوشته**
در باب کتابی که مولانای معظم الیه باسم خواجه تصنیف نموده بود چون فضیلت
متعال و کرم نزد اکمال مهندس فلک برین در ترسیم کره زمین سعد و ام را در زیر ایوان
مارام کرده و خطه غبرا و عرصه ریب را به او امر و نواهی انتظام داده است و علماء
عصر و فضلاء دهر که هر یک از ایشان قلاده فضل و شمسه ایوان عقل و کابین
بوستان علم و خبر شناسان آسمان علم اند بنام این کمینه کتب و رسایل لایقه نظیر
نوشته اند چنانچه آن همه از شعشعه ذکا لایح تر و از نسیم صبا فایح تر شده و چون آن
جناب کیوان نقاب کردون قباب مولوی لا زالت شموس افضاله مشرقة و غصون

اقبال مرقومه از رسالهٔ کنوز الانشراح فی معرفة الاشباح والارواح که از کتب حکمت
رشیدی بنام این فقیر کمینه و حقیر کمترینه ساخته و این خوشه چین خرمن جود را بر خاطر
کیمیا خاصیت گذرانیده و مس مغشوش این ضعیف را بدان اکسیر عالمگیر مرتبه رسانیده
که از زر مغربی بلون و بها و اشراق و ضیا سبقت میگیرد و چگونه شکر مواهب نعم الهی
گذارد که این فقیر را چنان مرتبه در دنیا ارزانی فرموده که مصنفات چنین که افاضل
زمان از مدح و تحسین آن قاصر آمده بنام آن موشح گردانند هر آینه این من الکاس
والفلس من الشمس است که بواسطهٔ تدوین این رساله و تحریر این مقاله که هر اشارتی از آن بشارتی
و هر رمزی از آن کنزی و هر نقطه از آن نکته ایست بنام این ضعیف بر صفحات
روزگار و اوراق لیل و نهار باقی خواهد ماند اکنون بمضمون المال یفنی والکلام یبقی اندکی
محقر چنانچه پیش ایشان معتبر باشد فرستاده شد متوقع بکرم عمیم و لطف جسیم

نقد آنچه از کرمان [illegible] — انقره اسکندرانی — علم و عمره — [illegible]
سه مثقال طلا — [illegible]
ده هزار دینار
سه هزار لال — [illegible]

آن جناب که بکرم معذور فرمایند که امسال بواسطهٔ اخراجات یورش شام مبلغی
عظیم رفته لهذا در غایت اختصار رفت ان شاء الله بعد ازین آنچه وظیفهٔ خدمت است بجای
می آورد و ازین محقر خجالت است سایهٔ حضرت مولوی تا انقراض عالم و انقطاع نسل
بنی آدم باقی باد صورت کتابتی که غزالی در جواب کتابت خواجه نظام الملک که

غزالی

غزالی را بجهت تدریس مدرسهٔ بغداد طلب نموده بود نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم
قال الله تعالی ولکل وجهة هو مولیها ای عزیز من بدانکه حق تعالی و تقدس میفرماید که هیچ
آدمی نیست که نه روی بکاری دارد که آن مقصد و قبلهٔ وی است فاستبقوا الخیرات فرمان
حضرت عزت است بر اهل علم که روی بدان آرید که بهتر است و نیکوتر و اندر آن مسارعت
کنید و مسابقت نمایید و خلق عالم سه گروه شده اند یکی عوام اند که اهل غفلتند
دوم خواص اند که اهل کیاستند سیم خاص الخاص اند که اهل بصیرتند اما همت اهل غفلت
بر خیر عاجل مقصور بود و چنان پنداشته که خیر بزرگتر نعیم دنیاست و نعیم دنیا
منبع مال و جاه بود لاجرم روی بدین هر دو آوردند و هر دو را قبلهٔ ایمان پنداشته
و راه نگونساری خویشتن اختیار کردند و در لعنت انگاشته شدند و از نگونساری مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم خبر داد که لعن عبد الدینار و لعن عبد الدرهم اما قسم دوم بحکم کیاست
ترجیح آخرت بدانستند و آیهٔ والآخرة خیر و ابقی ایشان را مکشوف شده و نیز بدانستند
که هرچه ابدی و باقی از فانی منقضی بهتر است پس از یقینی روی از دنیا بتافتند و آخرت را
قبلهٔ خود ساختند و آن قوم نیز مقصر بودند که آنچه بهتر مطلق بود طلب نکردند قوم سیوم
که خاص الخاص و اهل بصیرتند بدانستند که هرچه ورای آن چیزی است از جملهٔ آفلان و لا
من احب الآفل و داستان حضرت خلیل علیه السلام اشارت بدین است و همین بدیدند
و بدانستند که دنیا و آخرت هر دو آفریده شده اند و مطعم این هر دو منکح و مطعم است
و بهایم را درین مشارکت است انچنان جز البس ترقی نباشد و حضرت عزت پادشاه و قدرت

ازین همه بهتر و بهترست والله خیر و ابقی و این مقام مقعد صدق است عند ملیک مقتدر
و این قوم را حقیقت لا اله الا الله مکشوف شده و بدانسته که هرچه آدمی در بند آنست
بنده آنست و آن معبود اوست و بدانکه هرکه را غیر حق مقصودی باشد توحید وی تمام نیست
و از شرک خفی خالی نیست و چنانچه طبقه اول در حق دوم بودند طبقه دوم در حق طبقه سیم عوام
بودند فاما صدر الوزارت عظم الله المقامات دعاگوی را ازجای نازل بجای رفیع تر خواند
ما نیز او را با علی علیین میخوانیم از اسفل السافلین که مقام گروه اول است که یاد کرده آمد و اعلی علیین
مقام گروه سیم است و قد قال صلی الله علیه و آله و سلم من اتی الیکم معروفا فکافئوه چون از اجابت عاجز
بودم ازین مکافات چاره نیافتم چنان کند که بزودی از حضیض درجه عوام بدرجه خاص انتقال
کند که راه از طوس و بغداد بحق عز اسمه هر دو یکیست و جای نزدیکتر و جای دورتر نیست اما راه
ازین سه مقام متفاوتست و بحقیقت بشناسد که اگر یک فرض از فرایض دین که صد دولت اندر فرو
گذارد و یا کبیره از محذورات شرع ارتکاب کند یا بطالتی از دل خویش رخصت یابد یا اگر شب
آسوده بخسبد و در صد ولایت از و یک مظلوم بجور بود و اگرچه خویشتن را قدری نهد و [illegible] بحقیقت
مقام اول نیست و از جمله اهل غفلت است اولئک هم الغافلون لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون
آمدیم بحدیث مدرسه بغداد بحمد الله تعالی طلب آنچنان از پیش برخاسته است که اگر بغداد و [illegible]
آوردندی هیچ حرکت از اینجانب نبودی بلکه اگر تملک بر ملک مصر و بغداد [illegible] الثلث
نزود اشتیاق حرکت و طلب شوکت کسی را بود که حرص او غالب باشد اما کسی که حرص او غالب
نباشد و عمر او دور رسیده او را وقت فراق است نه وقت سفر عراق پس داعی منتظر است

ازان مکارم الاخلاق که این اعتذار قبول کند و تقدیر کند که غزالی آنجا رسید
و عنان حق آنجا در رسید نه تدبیر مدرسی دیگر باید کرد امروز جهان بروز انکار ایزد تعالی آن
صدر جهان را بحقیقت ایمان و رای صورت ایمانست آراسته دارد والسلام
سواد کتابی که بمیر صدر الدین محمد ولد میرزا اشرف جهان باقا عنایت ندیم حبیب
الحکم حسب انقطاع نوشته خیر مقدم ای وجود تو کعبه اهل صفا، مرحبا ای راز دار
ملک معنی مرحبا، طایف ارض مقدس زایر بیت الحرام، محرم درگاه عزت محرم سر خفا
راز ما گفتیم و زاعمال هیچکس هرگز نیافت، اتفاق زحمت حج چنین در غربا منت
ایزد را که درد ناشکیب رفته یافت از دیدار میمون فرح بخت دوا، زهی
عنایت بی غایت یزدانی و خهی لطف بی علت سبحانی که بار دیگر دیده آمال مشتاقان
خصوص این مذنب جانی بلقای فرح افزای جناب شیخ المکانی نادر الزمانی مطبوع
قلوب الانام حشم و متبوع الاقاصی و الادانی نادره اطوار یه ثانی مصرع اگرچه
اگر جان جهان خوانی روا، لا زال سعد اسبار کار زایر بیت الله الحرام و طایفان و طایر حول
رسول خیر الانام و مشاهد ائمه المعصومین علیه و علیهم الف التحیة والسلام نورانی خواهست
و نوای استبشار و صدای قهقهه اهل انتظار باز از اوج گنبد دوار خواهد گذشت نظم
چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت، بیک نفس همه درد مرا دوا کرده، حقا که بزم
زمانه بی حضور پر سرور آن یگانه از طرب بیگانه بود و لبهای دوستان با خنده آشنا نه چون
درین سفر مبارک هر آینه ضمیر فیض تدبیر از غبار غفلت صاف شده این کلمات را که از

جشنه دل بخزاده بر نوک قلم میریزد حمل بر مزاج گویی وخاطرجویی نخواهند نمود که هنوز این اندک
بلکه صد یک بیت نظم جدای از اطراف آن شکسته پنهان است وگرنه از طرف ما همه صفات ستوده
ته احمد که بر وفق مراد دوستان شرف زیارات وطواف مزارات مقدسه متبرکه علی
ساکنیها الف الف تحیة ورحمة وبرکة میسر گردیده وبدیده امید را بغبار مشکبار آن خطایر کثیر
الانوار جلا بخشیده بآرزوی دیرینه که داشته رسیده طوبی لکم ورزقنا الله ایّاها انشاء الله
بخت یاوری نموده آن سعادت روزی شد واینجا ما دردمندان را توفیق رهبری کرده در
خاک قدم بندگان اعلیحضرت خاقان جمجاه دین پناه ظل الله خسرو جوان بخت تاجبخش
سلیمان تخت دارای ملک آرای عرش جناب شهنشاه کامیاب مالک الرقاب خدیو
دیوبند ستاره حشر افتخار ذریه خیر البشر حامی دین ومحیی مذهب ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله
الی یوم المحشر نظم من نخویم ولیکن انده مقبل کین طراز از لباس دولت کیست خلد الله
ملکه دبره ده آستانه وشانه بین لابتی بده خاکبوسی عتبه عرش درجه مرتبه دست
داده که ساکنان ملأ اعلی را برخاک درگاه آستان مقدسش هزار گونه رشک است
وسقر این ملائکه ومرسلین را در طواف مرقد معطرش کمترین نثار در آن اشکها دیده عرش
مقام سپهر احتشام قبله گاه حق پرستان وراستان امام ثامن ضامن رهنما ونجی هر
خایف وامین امام الجن والانس الفایق علی اعلی رتب النوع والجنس علیه وآبائه
واولاده المعصومین الکرام کنوز التحیة والسلام واین پیشوا که عمرها در حسرت
خاکبوسی آن عتبه مقدسه در بوته حرمان میگداخت بدولت این خسرو مراد بخش کسی

او

وجود کنده والوده خود را باکسیر طواف آن خاک پاک زر خالص وطلای احمر
ساخت قرب کیما چه پروانه وار برگرد قبه فلک سای آن امام مشکل کشا گشته زاد آخرت
از آن تربت مشکبار برداشت الحمد لله الذی وفقنا لما یحب ویرضی نظم بهر شاه
جوان بخت کیست انکه توان یافت ؛ زبندگی در او سعادت دو جهان ؛ و فدای عزّ
وجلال شاه حال دکوه انتقال است که ماندگان ملکه افزا ایران وطلا روش زیارت و
خضوع وتسلیم از آنحضرت آموخته وچراغ هدایت از شمع ارشاد آن خسرو حمیده نژاد افروخته
باین روش که در کریاس اول روضه لباس تخت و پیرایه که شعار سلطانان روزگار است
با تاج خود بینی وآبستکبار از سر دور کرده و نرگس مبارک لبریز شک جیحون بار گلگون نموده
بنیازی وسوز و گدازی بآن روضه حاجات وانجا بمناجات می آمدند که ناظران ملکه جمهور
حاضران را بی اختیار از این مشاهده آن رقت میشد واز زیارت خود افسرده ودل سرد
میشدند واکرام خدام آستانه وا طعام وانعام وتجدید فروش وطلاکردن زمین حرم
واجب التعظیم وبدست مبارک شمعهای سپردن درون را سر گرفتن چنان که زبان
از شرح آن قاصر است وانشاء الله در حضور گفته خواهد شد واین فتوحات که بندگان
آنحضرت را ای رخ می نماید از جهت صفا که از همان است ودیگر از هیچ جز خیت و
اکنون بیمن دولت بندگان اشرف فقرا باب الله بمشاع حج مبرور را حاجت بنده باکروبیان
همدوشش بصاحب چنانکه گفته اند وغبار شبهه از دل عارف نظم بطواف درش از قول
رسول قرشی ؛ تا بمشاع حج نافله یکسان آمد ؛ ولیکن بیش از یکی نزاند ویکتا برابر

حشا و آمد در محاق محو و فنا اقتاده نه زنهار که برشد و آمرچ خود زیاده نسازند و بار دیگر

ولوندان انجا غالبانه نتازند که در دستبردان و بهره خستدان بر علیه ارنده از آینده کان

مجاز آنها که درین ابیات درج است چشم دارند **نظم** شاد کشتیم ازانکه کردی حج

چون تو کس نیست اندرین اقلیم شرح کن تا چگونه دانستی حرمت آن بزرگوار حریم چون

حسن خواستی کرد احرام چو نیت کردی اندران تحریم کردی آنجا بخاک نفقت را

تا شدی بسر لبر عطف ام رمیم کر نکردی چنین نکردی حج نشدی در مقام محو مقیم رفتی

سوی مکه و اعده باز محنت بادیه خریده بسیم انها ظرافت و ظرافت محقق افتاد درین

مژده که روح بخش همرکنان است بر هر حرف مقدم است و مارا انجا شمار انجا شکر ها

واجب است و آن اینکه الحمد لله تعالی که آن مددی که جمهور مومنان را در دفع اعادی دین از

حضرات اهلبیت طاهرین متوقع بود درین سره وقت بیش ازانکه درخیال بگنجد بوقوع پیوست

و هر کس بجای خود نشست چون تفصیل وقایع را از اول تا آخر نواب اعتماد الدوله تقلم

رقم در آورده و داد سخن گستری داده اند مخلص بتکرار تحریر آن در دسر آن حضرت نداد و از انجا

سلام لهو نموده ذوقها خواسته کرده و لله الحمد و المنة که امر در کل خراسان جلوه گاه تیغ

بندگان شاه جهان پناه است و دشمن درصدد فرسنگ گریزان و هراسان این محبت نامه

از اردوی هما یون که بپهلوی آب گرگان نزول دارد قلمی شد و کلک محبت کردید و بعد ازاینکه

نصف ماه جمادی الاول سنه سبع و الف است رایات جلال بفیروزی و اقبال از انجا بجانب زنده دار

و از انجا بقزوین و از انجا بدار السلطنه اصفهان نهضت خواهد نمود و قرارگاه اصلی آنجاست

وحکم

وحکم چهار طاق عزّت در باشد که داعی نیز کوچ خود برداشته در کاشان خود را باصفهان

نقل نماید و یکباره آنجانی شده از دردسرهای دوایی برست باید اگر اتفنی موافق طبع شریف

قدم نباشد و بر طبع گرامی گران آید الحکم لله هیچ چاره نیست خواه و ناخواه بگلو فرو می باید

برد که بی اختیار بسر است می باید زیست بهر حال خود را مهیا سازند که در همه چیز مهمان شمایم

و اینست که بخدمت می آییم منزل ان اعلی الله تعالی چنان شده بود که بنده هم بران محضر آراسته

که بمنظر مبارک برسد و از حضوری هر کس جهت خواسته فرمودستش دیگر باره از مقبول خط نشد

چون تا غایت میان داعی و ایشان راه نزل کشوده نشده بود بر حسین اولسته گذاشت و نیز

تقاعد خود را درین باب از فتح کپای نواب کامیاب درخواست کرد و بخشیده اما مخالف البته ان

از صد فرسنگ اثر دارد و سنگ را نظر آفت در می آرد بریق تقدیر اگر گستاخی نیکی که

انهم دعاست واقع شود و یکباره خارج صحبت بعضه سپستران گذرانند **رباعی** ای گل سر تو

بر آسمان می ساید زانست که موبرسر تو بزناید بارا سر تو بدیده در می ناید در دیده

اگر موی برو بیشاید این میدانند که گفته را گفته عرض است و نوشته را نوشته هرچنشام

که نولیسند قبول است بجان جستم نمانید و انتقام بجا تمامت و حضور نمیدارند که حرف نداره و چیدا

نسیر ند **مصراع** اگر من ضعیفم پناهم قوی است درازنفسی از اعتدال گذشت و قلم بجانب

دعا بازگشت تا طاس نقره کوب فلک بر قوم کواکب منقش است صمرا ره مشرق فلک ساقی

طاس نما که رنگ جام و شفقی است همچنانکه هست انور قوم منقش صاف و منقش باد و السلام

مخلص خیرخواه تا هر جا صمرا ره غلام شاه صدر الدین الحسینی **سواد کتابتی که عبد المومن خان**

سنه ۱۰۰۳ سال جلوس شاه عباس کبیر است.

نامه عبدالله خان اوزبک بخدمت بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب همایون
۱۰۰۳
اشرف اعلی شاهی در سنه ثلث والف نوشته مبنی بطلب نور محمد خان و پسران
حاجم خان مهدت قواعد نصفت و عدالت و حشمت و اقبال و جلال الی یوم المبعث الا...
مظفرالدین عباس میرزا بر از ابلاغ دعوات اجابت مآل و اهدای تحیات محبت
اشتمال انهای رای عقده کشا آنکه همیشه همت سلاطین نامدار و خواقین عالی مقدار [مصروف]
بر رفاه حال و فراغ بال کافه عباد الله و عموم خلق الله بوده همچنین که مضمون
بلاغت مشحون التعظیم لامر الله را منظور داشته بر جمیع مکلفین واجب و لازم است [حقیقت]
مضمون فصاحت مقرون و الشفقة علی خلق الله که قرین است لازم می‌باید مخفی نماند که
حکام و سلاطین در کاشکان ان سلسله علیه بتوفیق الله تعالی بر منهج آثار عدل و احسان
بمحاسن امور خجسته و دست ملک نموده اند که دستور العمل ملوک ماسبق شده بعنایت الهی
نیز فرموده که رحم الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره خدای تعالی و تقدس بر ان بنده
رحمت کناد که قدر و پایه خود بشناسد و پای از حد گلیم خود بیرون ننهد امروز بحمد الله
تعالی که ممالک دشت قبچاق و مرغاب و کاشغر و بدخشان و ماوراءالنهر و سمرقند و اندخان
و خوارزم و خراسان بلا منازعه احدی در تحت تصرف بندگان ماست و بسیط روی زمین
جولانگاه یکران سپاه ما سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع و منقاد فرمان روای ما [بحسب]
آرزو و مراد سروران آفاق اوامر و نواهی ما را گردن نهاده اند و گردنکشان جهان
بر این آستان با طاعت لب گشاده اند نظم زدریا بدریا سپاه منست جهان زیر

فر کلاه منست ٭ ملوک جهان صف زده بر درم ٭ بسیط زمان تنگ بر لشکرم ٭ بر روی زمین
حکمرانی کاست ٭ که از جان فرمانبردار فرمان ماست ٭ غرض از تمهید این مقدمات و تحریر
این مقالات آنست که بارسال اسباب اتحاد و یگانگی و کشف هوایای این یگانگی ...
استحکام پذیرفته بود که بسعی افواه مفسد و جمعی ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض
بر بنیان آن خلل و نقصان راه یابد با وجود آن بتحریک جمعی از عاقبت برگشته خود ...
داده غضنفران عزیمت بصوب ولایت خراسان منعطف ساخته بالآنکه مقصدی و مطلوبی
که مکنون ضمیر ایشان بوده حاصل آید بازم رجعت فرمودند و انواع خسارت و
نقصان بجمعی از سپاهی و رعیت و عجزه و مساکین راه یافت در ینوقت که نور محمد خان
و ولدان حاجم خان از کمال اضطرار و غایت گمراهی به اراده آنکه بتازگی انواع خصومت
و منازعت انگیزی نمایند رجوع بدان صوب نموده اند ما حصل آنجماعت برگشته روزگار
نزد همگنان اظهر من الشمس است و یقین است که از کمال بی دولتی و گمراهی کار این طایفه بکجا
منتهی خواهد شد و اگر خواهد که در میان عهد و پیمانی که مسطور مکتوب شریف شده
بود خلل راه نیابد آن جمعیت را که موجب اعتقاد ایشان خود بدرگاه عالم پناه ما فرستند
والا که این مضمون بخاطر شریف راه نیابد حکم فرمایند که در قلمرو ایشان نباشند و بهر جا
که خواهند بروند و بعد از ان چون داعیه ضمیر منیر فیض مآثر ما ان مصروف و معطوف است
که عقد یگانگی منظور بوده باشد و خلل و نقصان بقواعد و بنیان آن راه نیابد
ولایت سمنان که ابتدای ملک خراسان است و هر ساله این رفت و آمد از جانبین

بسخن ارباب غرض خواه در آن صدد فرستند دافع میشود با پنجاب گذارند و حکم فرستند
که کاشتکاران ایشان بی آنکه جنسی را بقتل رسانند و خلل در آن ملک کنند و
در ملک عراق بی آنکه کسی را بر او دعوی و اراده تسخیر بوده باشد تصرف نمایند تا این
واقعات باعث رفاه حال و امنیت عجزه و غربا و فقرا که کافه عباد الله گردد و باقی
حالات و واقعات محمول نورعلی لوریست دارنده مکتوب که در محل وصول عز عتبه
علیه بسمع محرمان درگاه عالی خواهد رسانید ظل ظلیل شوکت و عظمت مستدام باد بحق
محمد و آله الامجاد خطوریکه بندگان نواب کامیاب جنت سایه همایون اعلی انار الله
برهانه بعبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان اوزبک در جواب نامه مذکوره نوشته
شده نامه نامی و ملاطفه گرامی که از جانب نواب نامدار سلطنت شعار گردون اقتدار
خورشید طلعت مریخ صولت برجیس منزلت در درج سلطنت و شهریاری اختر برج مروت
و کامکاری ارکان بن ارکان جلال الدین عبدالمؤمن بهادر خان ورود یافته بود
مصحوب امارت پناه ایالت دستگاه شوکت انتساب نورعلی بیگ سالور بخوشترین وقتی
و نیکوترین ساعتی بمطالعه نواب همایون ما رسید نظم لبش نامه ان کوششی چنان نامه
سراسر بود عیب فرزانها ✿ که گر قول استاد نشنیده ✿ چنین نامه را نپسندیده بزرگش
نخوانند اهل خرد ✿ که نام بزرگان بزشتی برد ✿ اگر پادشاهی ادب پیشه کن ✿ ز ساسانیان
احوال اندیشه کن ✿ بود نزد شاهان عالیمقام ✿ که هست اینچنین نامه عیب تمام تیرچنانکه
که بود از شهان بزرگ ✿ بد افتخار سلطان ترک ✿ قضا را اگر ارشن بکاک کیف ✿ فتاده

ازو کرد

ازو کرد چندین شغف ✿ به ذات و جنده ام جدم امیر ✿ علی ولی حیدر شیرگیر ✿ خود آنقدر
کرد عزت و احترام ✿ که زو یافت کار جهان انتظام ✿ بمشهد که شاهرخ [illegible] ✿
بنا کرد خود مسجد و خانقاه ✿ بتعظیم و تکریم هشتم امام ✿ علی بن موسی علیه السلم ✿ طواف
درش شد بقول رسول ✿ برابر بهفتاد حج قبول ✿ تو کردی چنین ورنه را خواب ✿
رسول خدا را چه گوئی جواب ✿ بد بنیاد به کار رد بدرود کار ✿ بعقبی سیه نامه و شرمسار سلطنت
پناها الحمد لله والمنه غباری که دامن گیر ملازمان درگاه عرش اشتباه ما بوده بالمرحمت
بالکلیه خاطر نصرت مآثر از انتظام مهام ممالک عراق و فارس و خوزستان و گیلان و مازندران
و آذربایجان و غیره جمع نموده اند جز هوای ذوق ملاقات ایشان که تمنیت بخیر
مهر شیرورا دایافته آرزوی خاطر ماست تا آنکه پارسال خاطر محسر مصححا خیر از عمال
نامعرار نواب جهانبان کشورستان جلال الدین خان احمد پادشاه گیلان غبار
آلود گشته بود بدان سبب نواب سلطنت پناه عمه‌تا الدوله العلیه العالیه انابی خانم فرمان
خان قراما غو را بدان ممالک فرستادیم تا باندک زمانی بتصرف اولیای دولت قاهره
در آورده و بعد از فتح آن محال چون مهمات مازندران و بسطام و استراباد انجامی نیافت
امرا نامدار و سلاطین نصرت شعار بدان حدود فرستادیم و سران و سروران آن
ممالک را بدرگاه عرش اشتباه عالم پناه آوردند بعضی که سر از اطاعت فرمان
برداری تافته بودند سرهای ایشان را به تیغ بیدریغ برداشته بباد فنا دادیم و جمعی
دیگر را برتبه امارت و ایالت سرافراز ساختیم و دارائی آن ممالک را به ایشان ارزانی

داشتیم در اثنای آن حال مراجعت ایشان از ولایت نسا و باورد و نزول در اسفراین
بمسامع عز و جلال رسانیدند با وجود کثرت و قدرت سابق و عزیمت عراق عساکر
منصوره را از قلت مایحتاج طاقت نمانده بود و ذوق ملاقات غالب شده بی اختیار
با جمعی از نزدیکان زمانه باسفراین گردیدیم که بشرف ملاقات مشرف شویم چون در آن
ممالک توجه رایات عز و جلال را استماع نموده از اسفراین کوچ کرده روانه نسا و
باورد شده بودند تا آنکه عساکر گردون اساس که باسفراین نزول نموده روانه مشهد
مقدس شده بودند حقیقت حال را که بعرض اشرف اقدس اعلی رسانیدند جمعی امرا
رفیق نواب سلطنت پناه خان الزمانی قنبر [illegible] خان قراما نو نموده از عقب
فرستاده شد که شاید در مشهد مقدس بملازمت مشرف کردند آنجا نیز توقف نکرده
از راه جام روانه بلخ گردیده بودند ما را نومید و مایوس بسریر خلافت مصیر رسیدند
مقارن اینحال مکتوب محبت اسلوب ایشان بعنوانی که خاطر نشان شریف است رسید
چون از روی دولتخواهی و اتحاد نوشته بودند آن مضمون را صدق فرض نموده مما
نمودیم و عنان عزیمت بجانب عراق منعطف داشتیم در این ولا بعرض اشرف رسید
که به نیشابور تشریف آورده اند نظم آن دولتی که می طلبیدیم روز و شب ٭ پرسیده
راه خانه و خود در آمده ٭ مملکت پناها اگر اراده پادشاهی و فکر مملکت گیری داری پای
استقامت در دامن صبر بباید پیچیدن تا بمطلب رسیدن که تا نیز هیچ چیز مقید نشده
انشاء الله تعالی برجعت و در کمال استقلال برسیم تا آنکه بقاعده پارسال که هنوز از آفتاب

مالتاب

عالمتاب تیغ و لمعه علم از ره ما پیکر ما اثری ظاهر نشده چون بنات النعش پراکنده
و تمام شده بود غرض که دیگر از ذوق ملاقات طاقت طاق و از شوق وصال ماه
مهروی در محاق است بتوفیق قادر ذو الجلال و ایزد متعال بهر حال درین سال در پنج و آن
حالها در هر محلی که نصیب بوده باشد ملاقات خواهد شد خورشید منتشر را دو کلمه که
منشیان عطارد نشان ایشان مرقوم قلم مخبر رقم فرموده اند که خدا ایران بنده نجیب
که پا از حد خود فراتر نهند و پا در حد خود نشناسد بر عالمیان روشن است و بر من
که حضرت قادر با کمال و ایزد متعال و خالق لایزال جمیع خلق الله و غلامان خاندان
محمد رسول الله و علی ولی الله صلی الله علیه و آله و سلم که جد و آبا ایشان است دنیا و ما فیها بمفاد
لولاک لما خلقت الافلاک بطفیل ایشان آفریده است و یقین که هر جاهل و غافل
و سر [illegible] جاهل کوردی نیاز از این آستان بگرداند و سر از اطاعت زحمت
این خاندان بپیچد خسر الدنیا و الاخره خواهد بود با آل علی هر که در افتاد ور افتاد و چنین
دیگر که قتل فرموده بودند که نظم زور با بدریاست پا مشت ٭ بر آن مملکت پناه پوشیده
نماند که نظم که چون صبح صادق شود آشکار ٭ کشد لشکر لیل صف بر کنار ٭ چو
پیدا شود رایت آفتاب ٭ کشد ماه رخشنده رخ در نقاب ٭ اگر فی المثل از کران تا کران
شود جمله پر بوز مرغابیان ٭ زپرواز شهباز فرخنده فال ٭ بود طاقت ره ایشان
از محال ٭ کجا بوده در شمار حساب ٭ کجا بوده با شهبان امر کاب ٭ کجا بوده همعنان
با شهی ٭ کجا مجلس افروختی با مهی ٭ مکن خود خوانی مکن ترکتاز ٭ مکن کلیت مکن پا دراز ٭

حنان کش شد ای خسرو پرستم که تفضل ازد دیدن در آید بسر تو تشییق فرمائید
لایزال با مداد گوینده دو کمال تمام بستور و باز چنان که بجهت
گوینده کرد بیان آنچه در سپاهان فرستادن سلاطین چنگیزی و اخراج نمودن
ایشان از ولایت و انجانب قتلی شده بوده اند و مسکن آن اقلیم شمس است
که پادشاهان عالیمقدار و خواقین نامدار و خواقین عالیمقدار با اقتدار که بناه
باستان نواب کامیاب خاقان علیین آشیان شاه بابا ام آورده بودند بچه لواق
رعایت ایشان نموده بسریر خلافت و شهریاری تمکن ساخته شده و همت عالی نهمت ما
ما نیز برآنست که بتوفیق الله تعالی و عنایت ائمه معصومین علیهم السلام پادشاهان چنگیزی را
بر سریر خسروی و دارائی ممالک چنگیز خانی متمکن سازیم لایق آن و مناسب چنان است
که ممالک ایشان را که بغیر حق و جب تصرف شده اند بی ماجرا و منازعتی به وکلای ایشان
واگذارند و اگر درین باب تعلل واقع شود فرمان قضا جریان قدر توامان صادر گردد
که موازی صد هزار سوار جرار نیزه گذار از قزلباش نصرت علامتش نامدار و بیشمار
جنگ آزموده که هر یک در روز رزم رستم و اسفندیار کی باشند در ملازمت نواب سپهر رکاب
برخوردار محمد قلی سلطان بخدمت نواب سپهر رکاب کامیاب فلک جناب [illegible] خان
رایات اجلال رفته سرداران و دودمان چنگیز [illegible] ممالک چنگیزی را از جابر [illegible] اهل [illegible]
ایشان را بدرگاه عالم پناه ما آورند و خود بنفس نفیس با [illegible] عزم [illegible] کامکار کشور
ستان خلاصه دودمان چنگیز خانی نور محمد سلطان با لشکرهای عراق و فارس و کرمان

دخورستان

دخورستان و گیلان و مازندران و استرآباد و آذربایجان و داغستان و کردستان
و لرستان و خوزستان ممالک اورا بنوعی قتل و غارت و تاخت و تالان نموده که تمام
قیامت بر صفحه روزگار بماند و اگر اراده نمائی که از بیم غرقاب سیلاب لشکر قیامت اثر
کشتی مراد بر کنار بری از عقب ایلغار کرده جهان بر تو تنگ و تاریک گردانیم و اگر
از آفتاب عالمتاب پناه بظل حمایت خسرو هندوستان بری کتابت بنویسیم
که بطوق و زنجیر خذلان مقید نموده بدرگاه گیتی پناه فرستد و [illegible] از
اطاعت و فرمان برداری ما نه چنین افراد مساکین آن دیار پایمال ستم شوند
و دماغ خود را باین خورش [illegible] که دو سه نفر از ملازمان این آستان در قلعه های خراسان
بواسطه آذوقگی همت ایشان گرفته شده باشند نظم هست آنچه حق بود گفتم تمام
تو دانی دگر بر خود و السلام سواد کتابت عبدالمؤمن خان که بخدمت نواب کامیاب
سپهر رکاب اقدس ارفع اعلی مرتبه اول نوشته ایالت پناه سلطنت دستگاه [illegible]
اولکیم قدیم الایام دین بری پادشاهلاریمز [illegible] اکی ایش بولوب بری صلح
و بری اورتش امیدی نیز دولت و اقبال [illegible] بورا دوستلیکت بورونیز دین
اسلام الکنگ حدیقه [illegible] بورو [illegible] اگر اورتش ایستسه کیلور بولسانکز اصلاح
یوقتور و اگر صلح ایستسه نیز کیلور بولسنگ سن عراق پادشاهی بولسانکز بز
خراسان پادشاهی بوروز سیز [illegible] سلطان حسین [illegible]
حسن قرار برب ایرتش [illegible] دستور [illegible] خیال [illegible]

سلطان لارنینک رفاهیتی اکون ایراق بولغای دنقی پادشاه لیق الکیشی هر حیات
بیک ارقه سندان قلب بولماس کراک کوپ پرلیکا تنگری تعالی پردر بولسه غفور که

بندگان نواب کامیاب همایون اعلی در جواب کتابت عبدالمؤمن خان اوزبک
نوشته

سنه (۱۰۰۰) در عهد شاه محمد نوشته شده

نامه شریف عالیجناب سلطنت و شوکت پناه و جلالت و عظمت دستگاه نقاوه
دودمان سلاطین خلاصه خاندان خواقین منزلت السلطنة والشوکة والجلالة والعظمة والعز
والاحتشام عبدالمؤمن سلطان که بعضی از آن مشعر بر صلح و صلاح و برخی مبنی بر جنگ
و جدال بود در سعد زمانی بمطالعه آن مسرور گردید آنچه در باب نزول اجلال و توقف رایات
عظمت و اقبال نواب همایون ما در چمن بسطام و تشریف ایشان در ولایت نیشابور اشاره
فرموده اند پوشیده نماند که اردوی کیهان پوی ما در ییلاق نزول داشت و متوجه قرار
محمات مازندران و استرآباد بودیم که مژده تشریف ایشان بقرا بلخی و لشکر فرستادن
بر سر جماعت کرایلی که از جمله منسوبان این دودمان خلافت نشان اند رسید بمجرد استماع
این خبر از ییلاق مذکور کوچ نموده بسرعت و استعجال تمام متوجه بسطام شده چمن مذکور را
مضرب سرادقات شوکت و اجلال گردانیدیم و اراده آن بود که از آنجا معاودت فرموده
باستقبال شتابیم خبر کوچ آن مشهد رسید که تشریف برده اند و متعاقب ایلچی ایشان
رسید و مجلد مصحف که برسم یاد بود فرستاده بودند رسانید چند روز جهت قرار
استرآباد در چمن مذکور توقف نمودیم و میخواستیم که ایلچی ایشان را روانه فرماییم که خبر
اشرف رسید که ایشان باز از حوالی مشهد مقدس معاودت فرموده بمجرد استماع

[illegible]

آن باستعجال تمام متوجه شدیم که مبادا چون خبر توجه رایات نصرت آیات بایشان
رسد معاودت فرمایند و تلاقی فریقین دست ندهد که آوازه نافه نامی ایشان بروز پنجشنبه
۱۰۰۰
بیست نهم شهر ذیقعده الحرام سنه الف در جاجرم رسیده شرحی که در باب صلح
قسمی تحریر نموده اند که بقاعده قدیم فیما بین پادشاهان مرحوم سلطان حسین میرزا و اوزون
حسن مقرر بوده معمول شود بر ضمیر شریف مخفی نماند که سلطان حسین میرزا که
از سلاطین جغتای است بشما نسبتی نیست و اوزون حسن که از پادشاهان
ترکمان است بنواب همایون ما نسبتی نیست اگر فیما بین صلح قرار یابد بدستور که
میانه نواب جنت مکان علیین آشیان شاه بابا ام انارالله برهانه و پادشاهان
مرحوم کستن قرا سلطان و پیر محمد خان که از اقوام نزدیک آن زبده دودمان سلاطین
قرار یافته بود که خراسان داخل ممالک محروسه شاهی و ماوراء النهر بدیشان متعلق
بوده باشد هر یک بر سنت سنیه آبا و اجداد عظام خود عمل نموده رفع نزاع
و کلفت فرماییم و بواسطه رفاه حال مسلمین در مقام نزاع و عناد نبوده باشیم
اولی و انسب خواهد بود و اگر بدین نوع صلح راضی نبوده باشند جنگی که میانه جد
اعلی نواب همایون ما و پادشاه مرحوم شاهی بیک خان و نواب جنت مکان
علیین آشیان شاه بابا ام و خان مغفور عبید خان جنگ واقع شده و تلاقی
فریقین دست داده بموجب حدیث صحیح حضرت نبوی علیه التحیة والسلام لا
تثنی الا و قد ثلث فیما بین نواب همایون ما و آن جلالت و شوکت پناه

[illegible]

نزدی خواهد بود و چون در کتاب شریف شده که بد دو کومک و حمایت یکی
مهمات سلطنت قرار نیابد و لشکر بسیار و کم را دخل در ثبات دولت و فتح
و نصرت نیست توفیق از جانب حضرت بیچون و خالق کن فیکون است از آنجا
طلوع آفتاب دولت بیزوال این دودمان خلافت مکان تا ایامی که زمام دولت
و سلطنت این خاندان بکف اختیار نواب همایون ما در آمده هرگز در جنگ
از امور سلاطین و خواقین روی زمین بتوفیق رب الارباب محتاج نبوده ایم
و در جمیع مواد پناه بپادشاه علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق برده
امداد از روح مقدس حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین علیه الصلوة و السلام و
ارواح مطهرات حضرات ائمه معصومین اثنا عشر صلوات الله الملک الاکبر جسته
برحسب اراده بدعا و مقصد خود رسیده ایم و اینمعنی نیز شاید که بر ایشان ظاهر شده
باشد که همیشه از سلاطین و خواقین صولت آیین جمعی که بجهة حوادث روزگار
از تخت سلطنت بخاک مذلت افتاده اند و برین دودمان ولایت نشان ملتجی گشته
بوده همراهی منسوبان این درگاه باوج مدارج سلطنت و اجلال رسیده اند لا
ما نیز بموجب آیه وافی هدایه و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل بر خالق جزو و کل
فرموده ایم و میانه ما و ایشان بعد مسافت بقرب مبدل گشته از ایشان لایق
است که باز معاودت نفرموده در سر محل که مصلاح دانند قرار گیرند که اتفاق
فسر یقین واقع شود بهر نوع که اراده و خواست حضرت حق سبحانه و تعالی بوده باشد

لهذ

برجب آیه کریمه و ما النصر الا من عند الله بعمل آید و چون شمارزه سلطنت
و جهانداری شیمه این نواب همایون ما و آن نقاوه دودمان سلاطین است
لشکر عسکر جانبین کوبنده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
اولی است در جنگ که صفهارت شود نواب همایون ما از صف لشکر خود و آن
جلالت دستگاه از میان لشکر خود بدر آمده با یکدیگر طرد و نبرد فرمائیم تا خدای تعالی
و تقدس بهر کس اراده باشد غالب کند الا لشکر جانبین در کل از انفس بوده باشد و چندین
هزار نفس از بندگان خدا و مسلمانان در میانه ضایع نشوند و مال و خون ایشان در گردن
ما و شما نبوده باشد نظم بجنبیم تا اسب اسفندیار ¤ سوی آخور آید همی بی سوار ¤ و یا باره
رستم جنگجوی ¤ با یوان نهد بی خداوند روی ¤ بیا تا نبرد دلیران کنیم ¤ درین رزمگه
رزم شیران کنیم ¤ بجنبیم کوتاه بلندی کراست ¤ و زین کار فیروزمندی کراست ¤ هذا ما عهدنا الیک
و العهدة فی الدارین علیک سواد کتابت ثانی که عبد المؤمن خان ولد عبد الله
خان اوزبک در حالتی که ملتجی به بندگان نواب سلیمان شان اقدس اعلی شده
نوشته در سلطان میدان رسیده این مصرع بعنوان آن بود ¤ با آل علی
هر که در افتاد ور افتاد ¤ همیشه نسیم نصرت و ظفر از مهب فضل خالق داور بر شقه لوای
جهانگشای پادشاه فریدون فر شهریار سکندر قدر ماحی ماثر کسری و قیصر صاحب
سریر و افسر دارای جمشید اثر نوشیروان خورشید منظر نظم ظل الله کسوت فرمان
روای ¤ نگین خاتم کشورگشای ¤ آفتاب تابان فلک جلالت ماه درخشان سپهر

خلافت جهانبخش عالم‌آرای حضرت پیوند قلعه‌گشای خجسته طالع همایون بخت نصرت‌انتما
اورنگ و تخت پادشاه اعظم زبده سلاطین عرب و عجم نظم قضا توان و قدر
قدرت ستاره حشم * زمین وقار و زمان سرعت و فلک تمکین * ناصب رایات
الفتح والظفر المتمکن علی مسند العدل والاحسان جلال الدین شاه عباس لازالت
رایات دولته مرفوعة الی قبة السماء والآیات شوکته مکتوبة علی صفحات الافلاک در
اهتزاز باد بعد مکشوف رای عالی بوده باشد که کتابتی ازینولا نوشته بودند رسیده
مضامین آن معلوم شد و بر خاطر عاطر مخفی نماند که مراجعت عسکر منصوره کامیاب
جام بنابر مصلحت واقع شد و در کتابت خود آن برادر چنین نوشته‌اند که مضمون این
حدیث این است نیز فتح بجانب ما خواهد شد ازین مضمون حدیث راست است الکنون حساب
دولت آن برادر آنست که در مشهد مقدس و آن نواحی بسیار توقف کنند چرا که مدار
کلان برادر را در حساب فتح تیز شده است و نزار شیخ جام شاه قاسم انوار و بعضی
اعزه که درین دیار آسوده‌اند مسیران زیارت کرد و این سخنان را محض دولتخواهی نوشته شد
که درانجا اصلا غرضی نیست و حضور حتی نخواهد بود معلوم خاطر شریف بوده باشد که در بار
وارقاب انجانب این واقع بیان آمده است شاید این مضامین در تواریخ بنظر آن برادر
آمده باشد و یقین است که کار و باشخوان رسیده است وحق علیم و علام است که در سخنان
اصلا کذبی نیست امید است که زود حقیقت معلوم شود و بدیدار یکدیگر مشرف شویم و خواهش
و برقعه آن برادر پوشیده نماند که در مشهد مقدس چند کس گذاشته‌ایم بنابر مصلحت

و از برای

و از برای جنگ و جدال آمد این داعی در میان خراسان و ماوراءالنهر سدی بود که تمام
خراسان تعلق بملازمان دارد اگر درین سخنان تصدیق کنند سیادت مآب میرزا داود را
در حضور خود طلب نموده حقیقت را از مشارالیه تحقیق نمایند که راست یا دروغ
دیگران دو نفر را رخصت دهند عیان صواب و ثواب بود ایام سلطنت مستدام باد
بالنبی والآل الامجاد منشوریکه بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب همایون
اشرف اقدس اعلی در جواب کتابتی نوشته که بعنوان آن این مصرع بود
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد رسید قاصد و درجی ز در ناب آورد چه جای درج
که درج زر خورشید آورد نامه همایون فال که چون طایر فرخنده بال از جانب
عالیجناب سلطنت پناه شوکت و عظمت دستگاه حشمت و ابهت انتباه فریدون رای
کیخسرو درایت نامید بهجت کردون شوکت نقاوه دودمان سلاطین خلاصه خاندان
خواقین وارث سریر چنگیز خانی مسندنشین تخت گورکانی نقابا السلطنة والخلافة والحکومة
والعظمة والابهة والقدرة والاستنان عبدالمومن خان لازالت میامن ایام سلطنته
وجلالته وشوکته الی یوم الحشر والمیزان برساحت بزم برساحت عزت و اقبال
و طرح حقیقت و اجلال مسیر ما وارد گشته روز دوشنبه چهاردهم شهر ذیحجه الحرام
در سلطان ... در احسن زمان وایمن اوان بمطالعه آن مسرور گردیده چون
مضمون صداقت مشحون محبت مقرون آن منشور بکمال مولفت و اتحاد و مبنی بر تحریک
سلسله مصادقت و وداد بود انواع مسرت و سرور روی نمود انشاء الله وحده العزیز

که بدلالت هادی توفیق و رهنمای مناهج تحقیق مخالفت و نزاع جانبین و جدال
و مباحثهٔ طرفین بالفت و خصوصیت مبدل گشته خلایق و عباد الله بیکجهت مرفه الحال
و فارغ البال گردند و در بدو انا ر عنبر شمامه بالهام ملهم غیبی و اشاره ملطفیان
لاریبی مرقوم قلم شده بوده الحمد لله که این معنی بر ضمیر شریف ایشان پرتو ظهور انداخته
واجبست که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن
تخلف عنها هلک بسمع شریف رسیده خواهد بود و نسبت این دودمان سیادت و خلافت
مکان بخاندان طیبین طاهرین معصومین علیهم السلم بر سکان ظاهر و باهرست و از
یمن توکل بحضرت خالق ذو الجلال و توسل بروح مقدس سرورآرای قاب قوسین سید
الکونین والثقلین رایات اقتدار از طرد آیتین ولکن رسول الله وخاتم النبیین و امداد و براهین
قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
هر کس از سلاطین روی زمین با این خاندان ولایت نشان در مقام عداوت و خلاف
در آمده باندک توجهی گرد ادبار بر فرق آنکس بیخته و غبار عجز و انکسار بر روی مخالفان
ریخته شده و کسی که از خواقین فلک تمکین التجا بدین درگاه فلک اشتباه آورده باسعاد
و همراهی هواخواهان این آستان رفیع مکان از خاک مذلت باعلا مدارج عزت و اعتلا
و اسنی مراتب عز و علا رسیده شاید که بمسمع سمیع شریف آن سلطنت پناه رسیده
باشد که پادشاه مرحوم بابر پادشاه و اولاد امجاد سلطان حسین میرزا بایقرا
و سلاطین شیروان بمدد اعلی حضرت همایون و سلطنت و منقبت پناه همایون پادشاه

سلاطین ازبکیه خواقین جنت آشیان شاه بابا ام علیه الرحمة والرضوان ملتجی
گشته از توجه و امداد ایشان بمقصد و معقود و مدعا و مطلوب خود رسیده اند و آن
همایون ما نیز اقتدا بسنت سنیه آبا و عظام کرام رضوان مقام نموده نذر شرعی
فرموده ایم که هر کس از سلاطین و خواقین باعز و تمکین با ما از روی محبت و یکانگی پیش آید
همگی خاطر فیض مآثر و جمیع حواس باطن و ظاهر خود را متوجه حصول مطلوب
و مآرب او نموده حسب المقدور در انجام مقاصد و مرام ایشان سعی موفور
و جهد مشکور بجای آورده بنوعی همت والا نهمت مصروف گردانیم تا انقراض عالم از آن باز
گویند غرض که ما دوستی و دشمنی را می شناسیم هر کدام که اراده می فرمایند
خورسند باشند و شرحی که در باب توجه خود بجانب جام بجهت بعضی مصلحتها و تکلیف ترحم
رایات نصرت آیات بولایت مزبور و زیارت مزار کثیر الانوار قدوة السالکین
احمد جامی و اظهار تجسم انوار و اکه نواب غفران پناه شاه بابا ام انار الله برهانه را
در ولایت جام فتح میسر شده معلوم است که از روی دوستی و محبت مقرر گشته
محض صدق و صواب اگر آن سلطنت و شوکت پناه در جام توقف نموده بجهت
استماع توجه رایات ظفر شعار بجلب دیگر توجه نمیفرمودند نواب همایون ما
نیز این مقدمه را فوز عظیم دانسته بلا توقف متوجه میشدیم فاما چون اتفاق
کامل حاصل شده بود که آن زبده خاندان چنگیزخان توقف ننموده عساکر
منصوره ما مقابل نشینا ید و حصول مدعا و مقصد ملاقات و مکالمه ایشان بوده بهم

برسید هنگامی که توجه رایات ظفر قرین با اردوی کیهان پوی بدانجانب با حصول
اگر فی الواقع با ایشان جنگ شده بود بیشتر تشریف میبایست آورد تا خدای تعالی آنچه
خواسته باشد از کمین غیب بمنصهٔ ظهور جلوه نماید و اگر در مقام محبت و صلح
بنوعی که دو روز قبل ازین در کتابتی که مصحوب امامقلی بیک ترکمان بخدمت شریف
نوشته شده هرگاه دست از مملکت خراسان باز کرفته و تمامی خراسان را بتصرف
اولیای دولت قاهره دادند ما نیز از کدورت و نزاع گذشته با ایشان اساس
محبت و الفت را بنوعی مشید و مستحکم خواهیم گردانید که خلل و نقصان بارکان رزانت
البنیان آن راه نیابد و چون در نامهٔ نامی مندرج فرموده بودند که از عشایر
و اقارب آزار تمام بخاطر شریف راه یافته مضمون الاقارب کالعقارب خاطرنشان
خواهد بود عشایر و اقارب آن کسانند که بامداد و یاری و اتحاد و همراهی ایشان ابواب
فتح و ظفر بر چهرهٔ مقصود کسی گشوده شود والله که چون بعون عنایت الهی
فیما بین روابط خصوصیتی و اتحادی مشید و مستحکم شود هرگاه آن سلطنت پناه را
در هر باب احتیاج بمدد و کومک بوده باشد بنوعی همت مصروف امداد و معاونت ایشان
گردانم که دستور العمل سلاطین روزگار و ضرب المثل خواقین عالیمقدار کامکار گردد
و بیمن حسن اتفاق طرفین هیچکس از خواقین را یارای آن نبوده باشد که خیال نفاق
و عداوت در سویدای خاطر خود راه دهد و آنچه در باب سرحد و دیگر در مشهد مقدس
مزکی گذاشته مرقوم شده بنا بر مصلحتی است و کینه جنگ و جدال نیست ما نیز اعتماد

بر آن

بر نوشته ایشان فرموده متوجه محاصرهٔ مشهد مقدس نشدیم و بواسطهٔ قشلاق و مهمات
استراباد و دار المرز بجانب بسطام معاودت فرمودیم چنانچه شرح آن را در کتابتی
که مصحوب مرشد قلی آقای قشقای امانوردی روز قبل ازین بخدمت فرستاده ایم نوشته
شده و بتقدیم هیچ چیز تکرار نخواهیم هرگاه آنچه در هر باب تسلی فرموده اند بعمل آورند حقیقت
صدق مقدماتی که تسلی فرموده اند ظاهر میشود و بعد از آن در هر باب بنوعی که فرمودهٔ
ارادهٔ خاطر شریف ایشان بوده باشد از اینجانب نیز بعمل می آید و بنوعی قواعد
دوستی و اتحاد را استوار و استحکام خواهیم داد که تا انقراض زمان از آن
بازگویند و ضابطهٔ اخوت و یاری را بنوعی استوار میسازیم که بهیچ وجه با فساد
اهل فساد و خلل بمبانی آن راه نیابد و از حسن اتفاق و دوستی جانبین احباب
دولت طرفین مسرور و خوشحال و اعادی مقهور و بدحال گردند و آنچه در باب ترکستان
ایلچیان فرموده اند عمدة الاماثل پیر محمد قنقرات را با زبدة الاقران امانقلی بیک
مذکور که برسم رسالت بخدمت سامی فرستاده شده روانه فرموده ایم انشاء الله
الاعز بعد از آنکه ایلچیان ما معاودت نموده جواب کتابتی که بخدمت شریف نوشته شده
تسلی فرمایند و عقد صلح و صلاح بنوعی که اعلام شد و علی رغم الاعادی
قرار یابد سیادت مآب میرزا خواجه را با اعتمادی روانه ملازمت خواهیم
فرمود که بیکبارگی جانبین مصالحه و معاهده و پیمان را بتاکید و ایمان استحکام
داده محرک سلسلهٔ موالفت و یکانگی بوده باشند زیاده ازین چه اطناب نماید

هر نوع نوعی که لایق و صلاح دولت دانند چنان فرمایند صورت مکتوب
سیم که عبدالمؤمن خان اوزبک بحضرت نواب کامیاب همایون اعلی
مصحوب قاصد باقی در سلطان میدان فرستاده جدت ورق زمانه از
کفر پشت ٭ عدل چو دست سکندر کرد درست ٭ ای برتو قبای سلطنت
آمده چست ٭ تا تاج کنی که این زمان نوبت تست ٭ پوشیده و مخفی نماند که
که وارنده مکتوب شریف در خیابان بر ملازمت رسیده بود اورا با برای هرات فرستاده
شده بود از آن هر چند روز تاخیر باعث غرض از فرستادن مشار الیه بهرات این بود
که برای تحسین احوال و اوضاع امرای آنجا رفته بوده در گوزنش عرض رسانند تا یقین
آن سلطنت دستگاه می بوده باشد ثانیا احوال آنجائی اینست که مردم قشلاق
دشت قبچاق در نهایت جمعیت و پادشاه هرات درسر تاشکند است و یقین بوده
باشد که چند روزی اگر در مشهد مقدس توقف افتد این مردم در هرات سامان و
سرانجام خود را حسب المدعا خواهند کرد چون ما در اینجا ایستاده ایم مردم هرات
از آنجهت دل قوی دارند و پروای سامان و سرانجام خود را ندارند الا اگر از آن جانب
متوجه خراسان شوند مناسب دولت است احتیاج متوجه شدن مشهد مقدس و هرات
نیست چرا که اگر فرمایند که ملازمان با جماعت عزیز رسانند تمام تعلق بملازمان
دارد و عرض ما در دو سلوه نیست و درین ولا شنوده شد که جمعی از ملازمان
تون و قاین فرستاده بودند انجمنین متفرق ساختن لشکر درین محل مناسب نیست اسرار که

اینجانب

اینجانب مصلحت می بینند در نظر صلاح می آید چرا که تمام جمعیت در موقف یکجا باشند
بهتر خواهد بود و حق علیم و علام است و بروح پرفتوح حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله و صحبه کرام آن سرور رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که درین ماده
اصلا غرضی نیست و نخواهد بود و بعزت خدا که غیر از محبت و خصوصیت چیزی دیگر در
نظر نیست انشاء الله تعالی که حقیقت به ازین معلوم خواهد شد دولت دارین
مستدام باد صورت مکتوبی که بندگان نواب کامیاب اشرف اعلی در جواب مکتوب
ثالث عبدالمؤمن خان اوزبک از سلطان میدان فرستاده صحایف
دعوات عنبرین نفحات و شرایف تسلیمات مسکیة النفحات که ابلاغ و ارسال آن
باعث تشیید استحکام قواعد محبت و اتحاد است بحضرت شریف والاجناب
سلطنت و جلالت ایاب عظمت و حشمت قباب زیبنده تخت سلطنت و
کامکاری برازنده مسند ابهت و نامداری منزل السلطنة و الجلالة و العظمة و
العز و الاحسان عبدالمؤمن خان شید الله تعالی قواعد ایام سلطنته و عظمته الی
قیام الساعة و الساعة القیام مبلغ و مهدی و تحفه و هدیه گردانیده مرفوع رای
انور و مشهود ضمیر منیر عقده گشا میگرداند که ملاطفات نامی و عطوفات کرامی مشعر از
کمال صدق و صفا و مخبر از ثبات محبت و لا عز و رود یافته و چون از مضامین سعادت
آیین آن حصول اتحاد و یگانگی در رفع نزاع و یگانگی مفهوم بود بهجت تازه و مسرت بی اندازه
روی نمود و اشاره که در باب توجه بجانب هرات الکاء زاده جام فرموده بودند و مبالغه اکید حجتی

که در مشهد مقدس گذاشته اند بنا بر مصلحت است بجهت جنگ و جدال عبید الله خان و سایر
منصوره بدان جماعت متفرق نرسد و محاصره آن جماعت ننمایند که مشهد مقدس برای اولیاء
دولت قاهره متعلق است احتیاج بجنگ و جدال نیست چون از فحوای مکاتیب لطف
ایشان نسایم صدق و راستی و رایحه وفای محبت و دوستی استشمام فرموده حقیقت خلوص نیت
و اتحاد معلوم گردید اعتماد بر نوشته ایشان فرموده متعرض جمعی که در مشهد
نشده عساکر نصرت مآثر را بمحاصره ایشان مأمور نفرمودیم و بتسخیر هرات متوجه نشدیم
که چون مکرر مکاتیب ایشان مشتمل بر صلح و صلاح رسید و اظهار فرموده بودند
که خراسان بشما متعلق است و رایات نصرت آیات ما را نیز امسال اراده خراسان
نبود و استرآباد و جرجان و دار المرز را متوقع که گذاشته باستقبال تمام بخراسان توجه فرموده
بودیم چنانچه مکرر شرح آن بخدمت سامی نوشته بتصدیع آن مکرر نمیشود و جهت قرار
مهمات دار المرز بقشلاق میفرمائیم اگر چنانچه بقاعده که در کتابت اظهار فرموده بودند
جمعی را که در بعضی از محال خراسان مانده اند بیرون فرموده خراسان را بحضرت
منسوبان و ملازمان این دودمان باز گذاشته قواعد دوستی و مؤالفت را بیشتر
مستحکم گردانیده چنان فرمائیم که بسبب اتحاد و یگانگی ما و ایشان هیچیک از سلاطین
روی زمین را خیال نفاق و عداوت نسبت بنواب همایون ما و آل سلطنت
و عظمت پناه در خاطر نگذرد و حسن اتفاق طرفین که باعث امنیت و رفاهیت
مسلمین و ترویج دین است موجب ثبات و دوام دولت جانبین خواهد بود و اگر چنانچه

فوز

٢٠

خلاف مضامین کتابت شریف که ارسال داشته اند بعمل آورند و بعضی از محال
خراسان را که در تصرف دارند باز نگذارند انشاء الله تعالی بموجب آیه کریمه و من یخذلکم
ان ینصرکم الله فلا غالب له و من یخذلکم فمن الذی ینصرکم خدای تبارک و تعالی هر کس را که مستوجب
نصرت و فتح بوده باشد فتح و نصرت دهد غرض که بهر نوع صلاح دارند چنان فرمایند
باقی حالات بتقریر رفعت پناه شعبان اوغلی ذو القدر در مجلس گزارش عالی
بسمع شریف خواهد رسانید چون غرض محض محبت و دولتخواهی است زیاده مبالغه و اطناب
نمی نماید ظل سلطنت مخلد باد صورت مکتوب عبید الله خان اوزبک که در مرتبه آخر
بدرگاه نواب اشرف اقدس اعلی فرستاده عالیجناب سلطنت پناه شوکت دستگاه
مرتضوی انتساب منبع السلطنة والکرامة والابهة والشوکة و رکن السلطنة و عظمت اقدس
و است دولته و رفعته الی یوم الانبعاث را بعد از تبلیغ دعوات محبت سمات
انهای رای صواب نما آنکه چون پارسال جهة تنبیه سلاطین اورگنج و تسخیر ولایت
دورون و ابیورد و نسا و اطراف عازم شده بودیم و بعد از تنبیه سلاطین و تسخیر ولایات
مذکوره از راه استرآباد بالجی شکار کنان متوجه قوچان شدیم بعد از آن لشکر را بالتمام
رخصت داده با جماعتی که همیشه در شکار در رکاب نصرت انتساب میبودند با آن مردم
بشکار مشغول بودیم که خبر آمدن ایشان بخراسان بما رسید چون عساکر منصوره ما آن
در ملازمت حاضر نبودند فی الحال بمردم کس فرستاده تا بدولت و اقبال در نواحی مشهد
مقدس رسیدند و مکث فرموده بودیم ایشان تا رسیدن لشکر ظفر اثر تحمل نکرده

از سلطان میران راجعت نمودند وتا آمدن وجمع شدن لشکر فیروزی اثر زمستان
رسید از آنجهت مهم در تعویق افتاد وپارسال که بدولت واقبال عازم خراسان شدیم
سبب آن بود که لشکرهای ماوراءالنهر وتاشکند وترکستان وآنحدود را آنحضرت اعلی
خاقان سلیمان مکان ظل سبحان خلیفة الرحمان جهت تنبیه سلاطین کاشغر ودشت قبچاق
وآن نواحی نامزد فرموده بودند وما نیز لشکر به بلخ وشبرغان وحصار شادمان و
وجبال ختلان وطالقان وقندوز وبقلان وآنحدود را جهة تنبیه متمردان کابل و
هزارجات امر کرده فرستاده بودیم الحمدلله که آن مهمات حسب المدعا صورت یافت خاطر
جمع گردیده وفراغ کلی حاصل شد وچون امسال باتفاق آنحضرت عزیمت کرده بودیم عراق
پارسال نموده جهة غزا متوجه بودیم که این زمستان آنحضرت در مرو قشلاق کرده یا در مشهد
مقدس بوده باشیم وچون ما بطریق ایلغار ایراولان پیش آمده بودیم که خبر رسید آن سلطنت
دستگاه با پنجاه بتشریف آورده اند ما نیز در اینجا ایستاده دیده انتظار در راه ایشان
نهاده منتظریم که تلاقی فریقین دست دهد مصراع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد ⁂ بخت
وبخت روزی چه کس باشد اکنون در میان اهل عالم کسی که دم از پادشاهی وفرمانروائی
وسپاهیگری میزده باشد خیال را که در دل قرار داده بود با شما آن نرسد چه شنیده
باشد نظم همه کار جهان ناموس وناماست ⁂ وگر نه نیم نان روزی تمامست ⁂ وگر
پارسال بطریق پرارسال بمقابله در نیامده سمند کمیت خوشخرام را بجانب عراق معطوف
داشته سلطنت را زبان داده ومعلوم ایشان باشد که لشکرهای ماوراءالنهر وتمامی قلمرو را

جمع آورده از پی ایشان بعنایت ملک خلاق بجانب عراق سر خواهیم نمود وباید
مراتب ننگ تأمل کنند که هرگاه پادشاهی عزیمت یکطرف را مصمم کرده متوجه فقط گردد
وآنجا نرسیده مراجعت نماید مقصود حاصل نکند در میان اهل عالم چه خواهد شد
زیاده ازین چه اطناب نماید البته نوعی که لایق ناموس خواهند دانست چنان فرمایند
واین نامه در وقت اماسقلی بیک ترکان فرستاده شده والسلام والاکرام مکتوبیکه
نواب سپهر جاه گیهان پناه اقدس اعلی بقیصر روم سلطان مرادخان در سنه
احدی والف فرستاده اند نامه همایون فال که چون طایر فرخنده بال از ساحت
عزت واقبال ودرگاه عظمت واجلال دستوران عظام ووزیران واجب الاحترام
ونقشبان نکته پرداز سحرساز بندگان اعلیحضرت سلطان ستاره سپاه خاقان گردون
بارگاه مسعود رقة السلطان العادل ظل الله نظم که ای برتر از عقل ووهم وقیاس
سزاوار حمد وثنا وسپاس ⁂ توئی تاج بخش ملوک عظام ⁂ برآرنده حاجت خاص و
عام ⁂ شهنشاه عالیجاهی که از آبشخور عدالتش جهان وجهانیان آسوده وتا اقبال
خسرو عالی تباری که از پرتو التفاتش عالم وعالمیان مرفه الحال نظم سزاوار
تاج جهان ⁂ بدوران عدلش نباز ای جهان ⁂ کز از فتنه آید کسی در جهان ⁂ نازد
فراین کشور آرا نگاه ⁂ پادشاهی که سلاطین روزگار بر درگاه غیرتش روی عجز
وافتقار برخاک نهاده وخواقین عالیمقدار بر آستان شوکتش از روی اخلاص
وخدمت ایستاده نظم پناه سلاطین روی زمین ⁂ بعدلش همه نور ملک یقین ⁂

دو عالم پران در بش جویست ؛ ز نور ضمیرش خرد پرتویست ؛ عتبهٔ بارگاه فیضش
ازان والاتر که اندیشه دستگیر گردان پرامن رشاد زوان عظمت آن تواند کردید و
آستان درگاه منیعش ازان متعالی تر که پیک خیال بحوالی ساحت آن تواند رسید
نظم ز قصر جلالش فلک پایه ؛ فریدون ز جنبش فرو مایه ؛ ذات شریفش باعث
حیات و ترفیه مسلمانان و وجود لطیفش سرمایهٔ آسایش جمیع طوایف انسان نظم
ملوک اقتدار و فلک سیر ؛ مبارک لقا و همایون اثر ؛ ضد مه قهرش بشان که شیر
ژیان از صلابت آن ترسان و لرزان و اژدهای دمان از خوف آن هراسان و
ناتوان نظم که شیر در زمان بهار عدالتش ؛ سپید رخ غزال کند از کل آهو
از خوف تب کند که مبادا کمان برند ؛ کین سرخی از هیاچو ظلم غضنفرست ؛ پادشاه
سلیمان مکان دارای اسکندر نشان نظم سلیمان مکان و منوچهر چهر ؛ جهاندار خورشید تخت
سپهر ؛ کیخسرو بهرام صولت کیقباد فریدون شوکت دارای جمشید افسر نوشروان
عدالت گستر نظم چنان سایه گستر بر عالمی ؛ که زالی نیندیشد از رستمی ؛ در ایام
عدل تو ای شهریار ؛ ندارد شکایت کسی از روزگار ؛ خداوند سلاطین جهان قهرمان
ملوک سلاطین فلک وقار شاه جهان پادشاه نگین آفتاب درخشان آسمان و زمین نظم
قضا توان و قدر قدرت و ستاره حشم ؛ زمین وقار و زمان سرعت و فلک مکین ؛
مؤید نامدار موفق جهانگیر کامکار منظور انظار حضرت آفریدگار مروج دین احمد مختار علیه
صلوات الله الملک الجبار نظم چگویم ز تعریف آن تاجور ؛ برون است از اندازهٔ حد بشر

ز وصف کمالش زبان قاصرست ؛ تعجب مکن زین خرد قاصرست ؛ شهریاری
که از میامن تأییدات الهی و محاسن توفیقات نامتناهی رقم ولقد اصطفیناه فی الدنیا
بر ناصیه دولت و اقبال آن سلطان سلاطین کشیده شهریاری که از بین عنایت بی‌نهایت
ربانی و عاطفت بی‌غایت سبحانی منشور شوکت و بختیاری آن خاقان بمعدلت آیین بطغرای
غرای اجتبیناه و هدیناه الی صراط مستقیم محلی گردیده و از کارخانهٔ تؤتی الملک من تشاء تاج
موفور الابتهاج انا جعلناک خلیفة فی الارض بر تارک عزت و اجلال آن خداوندگار
جهانیان نهاده لوای حشمت و جهانبانی و اعلام سلطنت و جهانستانی آن خلاصهٔ دودمان
عثمانی بر وفق مضمون و رفعناه مکانا علیا بر قصر فلک سای آن نقاوهٔ خاندان
سلیمانی افراشته نظم مغیث حق و ملک دنیا و دین ؛ فلک را جز این نیست
نقش نگین ؛ چو وصفش ز اندیشه برتر بود ؛ سخن هر چه گویم مختصر بود ؛ باین دانش
داد و آیین و فر ؛ کمالش نیفتد که باشد بشر ؛ ستایش خدا را که در یک وجود
کمالات عالم سراسر نمود ؛ سلطان العرب والعجم والروم قاهر قیاصرهٔ قروم
نظم زین عرب و ملک عجم بر تو تمام است ؛ یا رب چه کمالی تو عرب را و عجم را ؛
نامداری که جمیع مخلوقات خالق یزدان را در کنف امن و امان و ظلال عدل و احسان
آرام داده و قبض و الزال اکید فیه باس شدید و منافع للناس دست تعدی از ضعیف
کوتاه گردانیده نظم ز یزدان در دور زمان آفرین ؛ بران شاه روشن دل پاک دین
که شاهان ز خاک درش افسر ؛ نبوده است ازین پیش و نبود دگر ؛ صاحب رایات

العدل والاحسان بمطالب الانام دار الامان ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین
سلطان البرین والبحرین حافظ المشرقین والمغربین ثانی اسکندر ذو القرنین
خادم الحرمین الشریفین الفایز بنیل المرام من الرحیم الرحمن السلطان بن السلطان
السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان شمسا لفلک السما بدر الآفاق
المعسامنز السلطنة والخلافة والکمال والعدالة والمرحمة والشفقة والعطوفة والرأفة والعظمة
والحشمة والشوکة والابهة والعزة والاقبال وارکان المجد والاجلال و
الاستنان سلطان مرادخان بن سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان
لا زالت عتبة العلیة مستلثم لشفاه الملوک والسلاطین ومقبلا لجباه الخواقین والاقیال
نظم جهانش بکام و فلک یار باد ۞ جهان آفرینش نگهدار باد ۞ بلند اخترش عالم
افروخته ۞ ز ذیل اخترش دشمنش سوخته ۞ غم از گردش روزگارش مباد ۞ وز اندیشه بر دل
غبارش مباد ۞ از روی کمال ذره پروری و عنایت و شفقت و عطوفت گستری نامه
مخلص دولتخواه بلااشتباه فرموده بودند در بهترین وقتی و شریفترین ساعتی کالوحی
المنزل من السما بر وجنات احوال مخلص خیرخواه پرواز کرده بمطالعه آن مسرور
و خوشحال گردید و چون مضمون بلاغت مشحون رحمت مقرون آن منشور البشارات بادی
وحدت مزاج باابتهاج شاهنشاهی و مخبر از استحکام قواعد خلت و دوستی جانبین
و اصلاح ذات البین بود اهتمام شادمانی و مسرت و انواع سرور و بهجت روی داده
سجدات شکر الهی بجای آورد نظم زمانه که غم خورد اما ان بود ۞ که ننوید دل ...

جان بود

جهان بود ۞ لهذا بر آئینه مکشوف رای عالم آرا و مشهود ضمیر خورشید ضیا میگرداند که بر
رای انور و ضمیر مهرگستر مخفی و مختفی نماند که در مفاوضه سامی نامی و ملاطفه عالی
گرامی مجدد درباب خان احمد گیلانی اشارت و بشارت شده بود که توسل
و التجای حکام گیلان نسبت بدان دودمان سلطنت نشان از قدیم الایام است و قبل
از آنکه فیما بین اعلیحضرت پادشاه جم جاه جنت مکان رضوان بارگاه سبقت گذر با کمال
تشریف آورده بوده اند مظفر سلطان حاکم گیلان به پیلس بشرف خدمت عالی
پادشاه رضوان جایگاه مشرف شده بود و چه مخلص بلااشتباه بدیهه شده
از حیات مستعار دنیای فانی عاری ساخته بود از انقضای مصالحه با این پادشاه جنت
مکان و چه مخلص دعاگو آمده شده و بولان و منشوران ایشان فرستاده شده و الحمد لله
والمنة که بر ضمیر انور عدالت گستر آن خاقان معدلت نشان واضح و ظاهر و هویدا است
که حکام گیلان از قدیم نصب کرده و خراج دهنده آبا و اعظام این مخلص بوده اند و همیشه
سکه و خطبه ایشان که علامت پادشاهی و سلطنت است بنام آبا و کرام مخلص بوده و از
تاریخی که زمام سلطنت ایران بعنایت الله الملک المنان بقبضه اقتدار و کف
اختیار مخلص دولتخواه درآمده بدستور سکه و خطبه ایشان بنام مخلص است و حکام
گیلان از جمله امرا و خواقین این مخلصند و چه دوام ایشان و پاشایان که حسب الفرمان
آن زبده آل عثمان در سرحد و ثغور حکمرانی داده اند گیلان داخل ثغور
مملکت مخلص دولتخواه است اگر یکی از امرا سرحد از جاده اطاعت و انقیاد تجاوز

نماید که غیرت و حمیت پادشاهانه اقتضاء آن کند که تنبیه و تادیب او فرمایم کمترین بندگان
درگاه جهان پناه فرستند که چون بدان آستان فلک بنیاد آورده ام والا که داریم
وعفو بدان ستوده سیرت عظیم علیه متعلق است مخلص را از تنبیه او منع خواهند نمود پس چگونه
از لطف و شفقت بیکران پادشاهانه قواعد صلاح و صلح مشید و مستحکم باشد خان احمد
یکی از امرا و خوانین مخلص نیکخواه است با وجود آن قبل از انعقاد صلح هرگز بدان
آستان سعادت نشان کس نفرستاده بود از آنکه از کمال مرحمت شاهی فیما بین ضوابط
صلاح ممهد گردید و فرزند اعز ارشد ارجمند برخوردار سلطان حیدر میرزا جهت
استحکام بنیان صلح و صلاح بدان درگاه که کعبه حاجات است روانه نمودیم چون از
خان احمد بعضی حکایات که منافی بر اطاعت و انقیاد بود ظاهر شده و جمیع رعایا
و عجزه گیلان از ظلم و رسوم محدثه مشارالیه بفغان آمده بودند از جمله رسوم محدثه او آنکه
از مسلمانان بطریق کفار و غیر ملت جزیه باز یافت میکرده و سره زر نام کرده بود و دختر اهل
مسلمانان را کنیز کرده و گیسو نام نهاده بوده بجهت این اعمال ناصواب تنبیه و تغیر او
بر ذمت همت شاهانه مخلص واجب و لازم شده تغیر او نمودیم به جهت کسی بدان درگاه
فرستاده سخنان خلاف عرض کرده در مقام حیله و تزویر درآمده خواسته باشد که
افسون و فسانه فیما بین کلفت و فساد بهم رساند و غرض او آن بود که بسخنان او ذره
فتوری در عقیده شاهانه اشتمال یافته خلل در ارکان مصالحه واقع شود حاشا
حاشا از آن امراء و مروت و مرحمت و عدالت آن پادشاه عالمیان پناه که بجهت خاطر مشارالیه

کارزدی

کارزدی ضرورت بدان ستوده منش فرستاده التجا آورده در مقام کم لطفی در آینده بوقوع
رساند که در میان مصالحه و معاهده که از یمن عدالت بی دریغ خسروانه و مراحم بیکران
شاهانه استوار تمام یافته بجزء مساکین و تجار و تردد این بمن دولت ابد پیوند آن
قامع کفر و ظلام مرفه و آسوده بدعاء دوام دولت ابدی الاتصال مشغول‌اند خلل و نقصان واقع شود
و التجای مخلص دولتخواه و فرستادن فرزند اعز برخوردار بدان آستان که کبریا امان و ملجا
اکاسره زمان است بجهت استحکام صلح و رفاه حال مسلمانان منظور نظر صواب اثر
نفرماید چون خان احمد بدان درگاه که پناه قیاصره زمان است ملتجی گشته الالا مخلص تعالی
بندگان و غلامان آن درگاه فلک بارگاه متعلق است و در میانه جدایی نیست از الکاء
عراق و فارس و خراسان و مازندران استشنا آن الکاء مرحمت الکاء... بمقتضای آنکه بدو تفویض
شده بود جهت او مقرری تعیین نمایم هرگاه حسب الامر عالی منجانب آید بروح پرفتوح حضرت
رسالت پناه و محمدی صلوات الله علیه که پیشتر از پیشتر در مقام عزت و اعتبار او بوده
از امر و اشارت اعلیحضرت سلطان السلاطین روزگار تجاوزی نداریم و چون قبل از این
از بندگان اعلیحضرت خاقان استمداد همت طلبیده بودیم که بجهت دفع اوزبکیه متوجه خراسان
شویم بمضمون فمن یتوکل علی الله فهو حسبه توکل بر خالق جهان و کل نموده روانه خراسان شدیم
و در این ایام نیز عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بهمین اراده و خیال باطل در سودای خاطر
خود جای داده تمامی لشکر خراسان و ماوراءالنهر از والد خود ستاده باراده مقابله با ما
آمده بود و چون در آیایی که لطف و مرحمت شاهی شامل حال نموده لشکر قزلباش بیچگونه منع

از کمال اشتیاق نمی‌توان نمود جماعت اوزبکیه فرصت غنیمت دانسته بخراسان آمده بودند
و خراسان را تصرف نموده چون بر آن جماعت ظاهر گشت که قواعد صلح و صلاح فیمابین
از اسلاف ما و شما با این اعلیحضرت خاقانی بنوعی مشید و مستحکم گشته که امکان
خلل و نقصان بارکان محبت مهر جهت و الا نهمت پادشاهی از آوازه وصول و جمعیت
عساکر منصوره تاب مقابله و مقاومت مقاتله نیاورده فرار بر قرار اختیار نموده و
موجب و ما النصر الا من عند الله مظفر و منصور بر گردیدیم و اکثر حال خراسان از یمن
توجه و التفات و شفقت خاقان سکندرشان و حسن دوستی و اتفاق آن سلیمان مکان
بی تعب و مشقتی بتحت تصرف ملوکان این دودمان درآمده محل عمل امرا و حکام
شده عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان بعد از فرار رسولان فرستاده و
کتابت نوشته اهتمام بسیار نموده اظهار دوستی و محبت کرده بود که بدستور زمان
شاه جنت مکان خراسان را بالتمام بدیشان بازگذاریم و رفع نزاع و کلفت
که درین ایام واقع گشته بنمائیم و درین زمستان جمعی را که در مشهد مقدس و بلده
هرات گذاشته‌ایم مهلت دهند که در اول بهار ان شاء الله تعالی آن دو محل را که در
تصرف اوزبکیه مانده بدستور سایر محال بتصرف هر یک از امرا که مقرر فرمایند تسلیم نمایند
چون زمستان شده بود و وقت محاصره قلاع مشهد مقدس و بلده هرات نبود
و در خراسان آذوقه بدست نمی‌آمد که در آنجا قشلاق توان نمود از جانبین رسولان
آمد و شد نموده بدین قرار شد که در اول بهار قلاع مذکور را نیز خالی کرده بتصرف

ملوکان

ملوکان و ملازمان مخلص خیرخواه دهند و بهمین شفقت و مرحمت و دوستی آن خداوندگار
جهانبانی امیدواریم نظم ترکی همت ال بر کیشیقه اولسه یار ❀ عاقبت الار مرادین تاپار
ان شاء الله الاعز اگر در اول بهار بعهد و شرطی که نموده‌اند وفا کرده مشهد مقدس و
بلده هرات را خالی کرده بملوکان و امرا بسپارند و دعاگو باز که مخلص نیز از عهده
شرطی که با ایشان کرده عذر دل نخواهد نمود و اگر تخلف ازین شرطها خود کرده همچو
همت عالی آن پادشاه و عالمیان پناه درین مرتبه متوجه شد بتوفیق الله تعالی دمار
از روزگار ایشان برمی‌آوریم و مضمون اینکه نظم هزار شکر از آنم که میکنند قصد هلاکم
کرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک ❀ ازآن قوم مقابل پیشه خدشه و اندیشه در
خاطر محبت رفعت پناه عمدة الاعاظم بایزید بیک را که از معتمدان مخلص است
جهت عرض حالات و تجدید مراسم محبت و مراسلات روانه ساخته عرش رسا
و عتبه فلک سا نمودیم بعد از تقبیل عتبه علیه امید که رخصت معاودت ارزانی فرموده
مخلص را بار دیگر بمرجوع حضرات و بشارات بابشارات مفتخر گردانیده و دریافت محبت و التفات را
بنوازش و حاجات نامی شاد و اجابت مستجاب فرمایند زیاده ازین گستاخی ترک ادب است
بهتر که به اختصار نمائیم نظم همیشه تا که برآید ز خاره زر و سیم ❀ همیشه تا که بتابد ز آسمان
سه رحم عطر رفعت تو همچو ماه و چو خور ❀ سرشک دیده خصمت چو سیم باد و چو زر ❀
به هنش طالع سعدت همیشه بسته کمر ❀ جهان مطیع و فلک تابع و ستاره خشم زمان
غلام و قضا بنده و قدر چاکر ❀ درخت بخت حسود تو از نه شاخ و نه بیخ ❀ چه شاخ

دولت حشمت برآید از بن دربار اسلام منشوری که نواب اشرف اقدس اعلی

اعلی بسلام تسخیر گیلان در قضیهٔ دیلمان بخان احمد خان نوشته‌اند

دفعی اکبر که سیادت و سلطنت پناه عم نامهربان خان احمد خان بطالع نامیمون

ایشان الله تعالی بعد از تخصیص فور تعطفات شاهانه و صنوف تلطفات پادشاهانه

بداند که چون شیوه رضیه شفقت و مرحمت از اخلاق حسنه سلاطین روزگار و

خواقین ذوی الاقتدار خصوص نواب همایون ما که از اولاد امجاد حضرت سید

المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و از خانواده کرامت

و ولایتیم بوده و هست بر ذمت همت شاهانه لازم گشته که کلمه چند در هر باب بدان سیادت

و سلطنت پناه اعلام فرمائیم که بدستور زمان سابق سخن ناصحان نادان و عاقلان

جاهل عمل نکرده از روی انصاف در هر باب تأمل نموده بدانکه صلاح حال خیر مآل

خود در آن داند بعمل آورد اولا بر عالمیان ظاهر است که والده مرحومه آن سیادت

پناه را از حبس چند ساله خلاص فرموده علیا حضرت بلقیس مکان عمه‌ام بدیشان

داده بحکومت بیه پیش گیلان فرستادیم بعد از آنکه تخت موروث بوجود فایض الجود ما

مزین گشت سوای شفقت بیکران و الطاف بی پایان نسبت بدان خان عالیشان امری

که باعث کلفت بوده باشد واقع نشده همیشه قرار داد خاطر کیمیا اثر آن بود که

چون صبیه محترمه معظمه ایشان را نامزد فرزند اعز ارشد سلطنت مدار فرموده‌ایم

بیشتر از بیشتر در مقام شفقت و اتحاد چنان نمائیم که جمیع سلاطین و خواقین دار المرز

تابع

تابع و مطیع آن سیادت و شوکت پناه باشند تا آنکه بعضی خبرها از آن سیادت

و خلافت پناه روی نمود که خلاف اخلاص و یکجهتی بود و جمیع رعایت و تربیت این

دودمان و ولایت مکان را ناکرده انگاشته در مقام عناد و خلاف درآمده

بعضی ارادها نمودند که غیرت و حمیت شاهانه اقتضای آن نمود که در مقام تنبیه

برآئیم ایالت و شوکت پناه فرزندی فرهاد خان را که با جمعی از امرا بجانب

گیلان مامور فرموده‌ایم با وجود استقلال مقرر فرموده‌ایم که هرگاه آن سیادت پناه

چون در مقام اعتذار برآمده در هر باب از اطاعت ارجمندان مطیع و منقاد نموده قرا

صلاح عذرات ثبت نماید با آن سیادت پناه بنزاع نرساند و حقیقت را که عرض

نماید مضمون آن را مصراع در عفو لذتیست که در انتقام نیست * منظور نظر اعتبار

اثر فرموده تجدداً در مقام شفقت و مرحمت درآئیم تا آنکه آن سلطنت پناه و سخن اهل

فساد و اطاعت قضا جریان نفرموده بلاف و گزاف اهل گیلان که حالت و قدرت

ایشان بر آن خان عالیشان بواجبی خاطرنشان بود نخوت و غرور را بجائی رسانیدند که

قضیه ایشان به جائی انجامید موجب کراهت وحشت طبع و رنگ آن حکایت اول

و انجامید و شروع در اصل مدعا و حکایت چه باید نمود بر آن سیادت و شفقت

پناه ظاهر بوده باشد که قضیه دیلمان بمنزله سراوقات عظمت و اقبال گشت و علیا حضرت

بلقیس مکان عمه‌ام با صبیه محترمه معظمه ایشان از دیلمان بدار السلطنه اشرف رسیدند و

منظور انظار خسروانه گشتند و جمیع سرداران و سپهسالاران بعز بساط بوس

سرافراز شده و گیلان تحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمده از آنجا که کمال شفقت
بیکران پادشاهانه و مراحم بیدریغ خسروانه نواب همایون ما نسبت بدان سیادت پناه
بوده و هست از ترحمی که لازمهٔ ذات همایون ماست سرگردانی و حیرانی و جدایی ایشان را
از وطن و مسکن تجویز نفرمائیم و نخواستیم که مجدداً بر عالمیان ظاهر شود که گیلان را
تحت تصرف درآورده باز بدان عالیجاه شفقت فرمودیم و تقصیرات ایشان را
منظور نداشته بعفو مقرون گردانیدیم بارواح مقدس حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین و بروح پرفتوح جنت مکان علیین آشیان شاه بابام و برادر غفران
پناهم قسم که هرگاه آن سیادت و سلطنت پناه از روی اخلاص و ارادت بدرگاه
جهان پناه آید بغیر از صبیهٔ محترمهٔ آن خان ذیشان را که نامزد فرزند اعز ارجمند آن
برادر پیرم دیگر آسیب و ضرری بدان سیادت و سلطنت پناه نرسانیم و در کمال حرمت
و عزت گوشه‌ای از کشور گیلان بدیشان داده شفقت میفرمائیم و زیاده بر ایام سابق
در مقام اعزاز و احترام او خواهیم بود مدعا نواب همایون ما از تسخیر گیلان اجرای
حکم مطاع بود و الا چندان دلبستگی بگیلان نیست و غرض از جهانگیری که سلاطین
و خواقین مینمایند نام و آوازه است بعد از تسخیر باز بحاکم آنملک که بعجز معترف بشفقت
و عنایت نمودن همانا نیکنامی و آوازه بیشتر خواهد بود و تا انقراض زمان بر صفحهٔ
روزگار خواهد ماند و در تواریخ مذکور خواهد شد بر آن عالیجاه ظاهر باشد که در اصل نواب
همایون ما در مقام آزار نبوده‌ایم و نخواستیم که آن خان عالیشان را از گیلان برطرف سازیم

و حالا نیز در مقام آزار نبوده‌ایم و نخواستیم که آن خان عالیشان را از گیلان برطرف
سازیم و حالا نیز در مقام شفقت و مرحمتیم لازم نمود که بدین مقدمات آن سیادت
پناه را نصیحت فرمائیم بهر نوع که صلاح خود دانند چنان نمایند هذا ما عهدنا الیک
العهدة فی الدارین علیک تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه الف صورت منشوریکه
نواب جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمه و الغفران بخان احمد خان حاکم
گیلان نوشته فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه خان احمد بداند که حضرت
واجب الوجود از عنایت و شفقت بی‌نهایت خود نواب همایون ما را بنوعی در تمشیت
امور سلطنت و کامکاری موفق ساخته که تا از یمن تائیدات الهی بر مسند پادشاهی قرار
گرفته‌ایم خاطر اشرف ما بهیچ امری از امور متعلق نشده که بتوفیق الله تعالی
حسب المرام صورت نیافته باشد نظم شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای
مطلب خود کامران شدم و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بنوعی خلعت صلاح و پرهیزکاری و تشریف فلاح
و نیکوکاری را پیرایهٔ قامت دولت و بختیاری ما در امور دین و دنیا گردانیده‌اند
که از بدو طلوع نیر حشمت و اجلال الی آخر طالع بهیچ صاحب دولتی از سپهر اقبال
بدین سعادت طالع نشده و بیمن عنایت عاطفت سرمدی و توسل بذیل مرحمت حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هر حادثه که در زمان دولت ابد مقرون ما
روی نموده و هر گونه مشکلی که بحسب ظاهر در امور ملکی نواب همایون ما را پیش آمده

رفع آن برنهجی شده که عقل عقلای روزگار در آن حیران مانده نظم سلطان را
بتایید الهی مرتب میشود اسباب شاهی ٭ رسد امداد ما از عالم غیب ٭ مدد از غیر او ما را
بود عیب ٭ چو لطف ایزدی یاری نماید ٭ در دولت بروی ما گشاید ٭ بهر جانب
عنان عزم تابیم ٭ بفیروزی و دولت کام یابیم ٭ چندین فتوحات بدایع و وقایع نصرت
آیات که نواب همایون ما را دست داده و آنمقدار غرایب و اتفاقات غریبه الغایات
عجایب عجیبه که در ایام سلطنت ابد مقرون ما را واقع شده در عرصه گیتی هیچ تاجداری
و سپهر اقتداری را از سلاطین عظام و ملوک کامکار اقالیم سبعه میسر نشده
نظم چو لطف حق مددکار ما شد ٭ بهر کار دولت یار ما شد ٭ دیگر این قضیه
که ما را درین دولت روی نموده مخالفت و بی جهتی اهالی ولایت است الله قالی
از باطن حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بلا مشقت علاج آن نوع خوش
نمود که موجب تعجب او و باعث عبرت عالمیان شد نظم همگی بر سر حشمت و جاه ٭
کار ما از ائمه کرده است ٭ باطن صاحب الزمان زنده دلش ٭ از یکی هر که غیب یار ما است ٭ و یقین
میداند که از اثر این اعتقاد و اخلاص است که هر گشته روزگار که از شرف طاق دل
و غرفه ملکوت ناظر بر زمین افتاده و سر از خاک مذلت بر نداشت و هر گرد اوی که منظور
نظر کیمیا اثر نواب همایون ما گردید روز بروز بر معارج عزت عروج نموده علم رفعت
و سروری در عرصه گیتی بر افراشت مصداق این سیاق آنکه درین مدت که او مشمول عواطف
بیدریغ ما بود بنوعی مراعات خاطر او و محافظت جانب او می نمودیم که اکثر سلاطین روی

اینی

زمین برا و رشک داشته و درین اوقات که از روی کذا او بر مرآت ضمیر خورشید تنویر
ما کرد ملال نشسته ملاحظه نماید که از قضایا و حوادث عالم روزگار چها باو رسیده
و آثار ادبار چگونه از وجنات احوال او ظاهر شده و خواهد شد مؤید این مقدمه
آنکه قبل ازین بر ذمت همت والانهمت خود رعایت او لازم داشته بودیم و از کمال
عطوفت و عنایت حضرات درباره او دارائی مال و خراج کل گیلان از بیه پیش
و بیه پس و گسکر در عوض آن مقرر فرموده که هر ساله مبلغ معهود تومان بطریق
پیشکش به سرکار خاصه شریفه رسانیده که در اطاعت شریعت غرا و ملت بیضاء و ترویج
مذهب حق و معاونت و امداد غازیان عظام ظفر فرجام سعی موفور بظهور رسانیده
بسعادت دارین فایز گردد و بطریق سایر امرای عظام کرام که هر یک در ممالک
محروسه لا افضل برابر گیلان تیول دارند حراست ملک و محافظت دین مبین نماید
و خراج و مقاسمه آن محال را حسب الفرمان قضا جریان چنانکه شاید و باید بمصرف
وجوب صرف نماید و او از محض جهل و بخردی تمام اوقات طریق مصاحبت و مصادقت
با اجامره و اوباش موافقت و مرافقت با اجلاف سلوک میداشت و با آنکه مکرر را
بمقتضای خطاب مستطاب آیه کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
نواب همایون ما در مقام نصیحت و موعظه او درآمده او را خبر ساختیم که از عذاب
الهی و خطاب پادشاهی متوهم شده متنبه گردد و جادلهم بالتی هی احسن طریق
صلاح و فلاح پیش گرفته ترک آن اعمال نماید از غایت جهل اصلا بدان متوجه نشده

بدستور با غوای جمعی از اهل ضلال بطریق اطفال همیشه بلهو و لعب گذرانیده و

هیچ از عدم التفات نواب همایون ما غمینه نشیده لهذا خاطر اشرف ما

بنهایت از اعمال ناپسند او آزرده شده تبرا الکای مذکوره از و نموده کوتهی

خراج و مقاسمه که با و گذاشته بودیم از کال اسراف وبنادان صرف کرده

وساز نده و مسخره کرد و کشتی گیر و روز کر و رقاص و قلندر و شمشیر باز و حقه باز

و قوچ باز و حقه باز و شعبده باز و کاو باز و کرک باز و شاطران و مطربان و قصه

خوان و غیره و مسخره و ملحدان بی ایمان نثار نماید و در تاریخ ماه محرم پارس ئیل

سنه اربع و سبعین و تسعمایه که حسینقلی بیک یساول باشی قورچی ملو را نزد تو

فرستادیم که کس بعزت و مردم خود را از گیلان بیه پیش حسب الحکم نواب اعلی باز

گردان بعد از انکه تو مردم خود را از انجا بیرون آورده باشی کس خود را بدرگاه

فرستاده التماسی که داشته باشی با نجاح مقرون است و بتو نوشتیم که نظم

هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش ❊ بسیار بخاید سر انگشت ندامت ❊ غرض

ازین امتحان بود که ببینیم در مقام اطاعت و انقیاد می باشی یا مخالفت خواهی کرد

از غایت نادانی قبول نکردی و لیرت را فرستادی که لشکر جمع نماید

و بواسطه انکه در ان هوای گرم متوجه لاهیجان شده بیمار گشت و از غوغای

و بیعقلی تو آن بیچاره فوت شد و خود هم در عقب رفتی و لشکر جمع نمودی و با الکای بیه پیش درآمدی

و تا حوالی لشکر رفتی با این همه نافرمانی ازان اغماض نموده کمر حسن یساول باشی

مجلس

مجلس بهشت آئین را فرستادیم که ترا نصیحت نموده باز گرداند مدتی او را نزد خود نگاه داشتی

و کوچ شاه علی یساول قورچی را هم فرستادیم و آنچه بتو نوشتیم اصلا قبول ننمودی و

بدان عمل نکردی و بدان قیام ننمودی و بعد ازانکه کمر حسن را نزد

خود بردی مروت تمام بجا رسیده بودند و زکیانت همه بیمار افتاده بعد از رحلت

بازگشتی و شجاعت آثار کیا رستم را که نظم کانت چنان بود که رستم است ❊ و دیا اهیا

سپیده دم است ❊ با اکثر متعینان مثل جهر دار و لشکر آقایی و غیر ذلک در دشت گذاشتی

تا اکثری کشته گشت و بعضی گرفتار شدند و باز این همه اعمال ناپسند که از تو بظهور

آمد کیا رستم و رفیقان را خلعت شاهانه سرافراز نمودیم و رعایت او فی الحقیقه که

این بود که حرمت و حیثیت تو در میان مردم روزگار باشد و از دو جهت چون بنابر کیا رستم مقرر

کرده ایم یکی بواسطه انکه میگفتند که بهرام میرزا هم بگیلان آمده بود چه ساخت و دیگر انکه

در مقابل ایالت پناهی حکومت دستگاهی صدر الدین خان و با حیدر خان در آمده جنگ

کرده و الحمد لله و المنة که حضرت حق سبحانه و تعالی ترا عاجز و زبون ساخت و مرا تو چون

سخن مرا قبول نکردی و انواع قباحت و اعمال زشت بجای آوردی بتو نوشتیم که گیلان

بیه پیش را بتو داده بودیم از تو تغیر نموده به ایالت پناه سلطنت دستگاه فرزندی

جمشید خان دادیم الکاء موروثی تو از تو باشد و در انجا بفراغت خاطر باشی و

کیسم از تو نخواهیم مع ذلک دست ارکوچسفهان که از قدیم الایام داخل بیه

پیش است باز نداشتی و همه روزه با فرزند اعز مذکور نزاع و جدال نمودی تا انکه بول

قلی بیک را فرستادیم بواسطه آنکه در میانه تو و فرزند مشار الیه واسطه بوده نگذارند که
نزاع واقع شود چون مشار الیه را بصلاح اندیشی فرستاده بودیم نه بجنگ و نزاع
امر نموده بودیم که بکوچسفهان برود و در رشت توقف نموده حکم جهان مطاع
با کس خود نزد تو فرستد چون مشار الیه که صاحب پانصد نفر نوکر بود بصلاح
اندیشی بدانجا می آمد با حاجی چپل خانم برشت آید و وزیر خود را نزد تو فرستاده
کس او بتو نرسیده بود که شکار ماهی را بهانه ساخته خود بدان حدود آمدی و کالا
دیر بلشکر خود که شغالان در رو بانند بخشش کرده بازگشتی و تمامی لشکر خود را
همراه آن چیز تعاقب شاه منصور نموده بر سر یولقلی بیک فرستادی و
مضمون این بیت که نظم پشه چو پر شد بزند فیل را : با همه تندی و صلابت
که اوست : مورچگان را چو بود اتفاق : شیر ژیان را بدر آرند پوست : یولقلی بیک
و شاه قلی ابواوغلی قورچی ذوالقدر که تفصیل اردوچه کیسم [illegible]
کاری بدین معامله نداشت با هشت نفر دیگر بقتل رسانیدی و با وجود آنکه در دهه
ذی الحجه الحرام بود و این نوع عمل بجای آوردی و سخن فقیر حکایت [illegible]
با عمل که خوشش آمد کریان در وقت ظهور کیفیت تریاک در پیش نوکر دند کوشش کرده
ازراه رشی از جمله کیا رستم و بعضی نوکران مکشته اند که بهرام میرزا بگیلان آمده حقیقت
بهرام هم مثل تو تریاکی بهاقبتی بود و امیر همدان بود و حالا ایالت پناه جلالت دستگاه
حکومت پناه امیرخان بجای اوست که از وبهتر و دیگران کیدیک حرامزاده بقیة السیف

بلوتوش

بی توتش احمد نام ملازم شیطان بایزید که قدمش با دمبارک بود دوام و قدمش بتو مبارک
خواهد نهتا در حضور تو با مقصود علی آقای قورچی موبه که نزد تو فرستاده بودیم
معارضه میکرده و بعضی ها و بنیاد دسر بها مینمود و منع او نه نمودی و آن بیک حرامزاده
که این که با تو سجزود مجهول بود از جمله هفت هزار کس شیطان بایزید آمدند و در زی
که تمامی ایشان را گرفتیم یک جلو دار من در آن سرکه نفتش آمد تو سخن این نوع
کیدی هرزه گوی نمک بحرام بازی خوردی و بلاف و گزاف او از راه رفتی
و با وجود دوستی و محبت و یکجهتی که بنواب همایون ما اظهار میکردی تا هزار نفر از مردم
شیطان بایزید که بدانجا آمدند یک کس را نگرفتی که بدرگاه ما فرستی با این عمل و افعال
ناپسندیده و بیجای و بیشرمی و بی آزرمی تو دوران مرتبه است که مکرر عریضه ها بخط خود
و کتابات بسیار بدرگاه اقبال پناه و ایالت دستگاه استاد الدولة العلیة العالیه خان
جلال الدین محمد صفوی و غیره فرستاده اظهار محبت و اخلاص و یکجهتی نمودی و
عمل کردی که مرا از کشتن یولقلی بیک خبری نیست و راضی نبودم و کتابات بملا
عبدالرزاق و کیا رستم که بخط خود نوشته فرستادی که موقوف با آمدن یولقلی بیکم
مصراع موقوف یک کرشمه ساقیست کار ما : و سفارش کرده بودی پیش از آنکه
غوغای شود حقیقت معلوم را بفرست ما خیال کردیم که تریاکی خواهد بود آخر معلوم شد که حقیقت معلوم
باروها بوده کتابت را بجنس فرستاده شد که مطالعه نمائی که عاقبت شر و بد و تلبیس
دروغ و مکر و حیله غیر از خانه خرابی و شرمساری و سیاه رویی امری دیگر نیست [illegible]

کہ شفقت عامہ خسروانہ ما من بعد باین نوع در امور ملکی راضی نخواہد شد اگر صد
ہزار تومان نقد بپایۂ سریر اعلی فرستد محال است کہ دیگر عنان اختیار آن ملک را
بدست اقتدار او سپاریم کہ از کمال بی قیدی و بیعقلی ہر سالہ مبلغ چہار صد تومان
بیک سازندہ دایم الخمر کاولی دہد و موازی سہ ہزار نفر مسلمانان را ملازم او سازد
و تقصیر توام جیتول او دہد کہ عورات مسلمانان را بتہمت زنا کیلہ ساختہ منہ کی فرماید
نظم قلم زن نگہدار و شمشیر زن نہ مطرب کہ مردی نیاید ز زن و با وجود آنکہ
بہرام میرزا باسراف ہر روز یک تومان بہ او میدادہ و ازین قبیل ہمہ سالہ صد ہزار
زنا لا افضل دران ملک واقع شود ہرگاہ اندک قدرتی باشد پیران مسلمانان را
کشیدہ باسم ریکانی با خود نگاہ دارد خصوصا ملا عبد الرزاق صدر اکثر مردم آن
دیار در مجلس او پیوستہ لب از و قمار اشتغال نمایند و دیگر چیزہا کہ از عدم تقید
شریعت محمدی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دران ملک پیدا شدہ بسیار است بنابرین
بواسطہ امر معروف و نہی منکر بر کافہ خلایق منع و زجر او و توابع لازم و واجب است و با
وجود این ہمہ گناہ و افعال را گراہ از کردہای ناپسند پشیمان گشتہ از زیادہ سری سخن
اجابہ او باشی اجلاف از راہ بیرون بردہ روی براہ آوردہ بمضمون حکم جہان
مطاع واجب الاتباع مطلع شود از کمال اعتماد بعفو پادشاہانہ ما از روی
امیدواری تمام بخاطر جمیع متوجہ پایۂ سریر اعلی شود و بنواب ہمایون ما پردازد سنت
سنیۂ آبای عظام کرام و اجداد عالیمقام ذوی الاحترام خود نمودہ مراتب آیہ
آیہ

کریمہ الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و اللہ یحب المحسنین از خطایا و جرایم
او گذشتہ قلم عفو بر صحایف اعمال او خواہد کشید و با وجود این حجۃ الاعور او را ملک
منظور انظار کیمیا اثر در آوردہ بطریق سایر سادات عالی درجات ممالک محروسہ
کہ اکثر صد تومان و صد و پنجاہ تومان و دویست تومان مواجب و سیورغال دارند و بمقتضیہ
علو نسب و حسب و صحت مذہب و متابعت ملت ہر یک یگانہ اند و در عرض گشتیم
توجہ و وفور مرحمت خسروانہ ما معروف و مشہور او از در عراق و خراسان و
فارس و کرمان ہر کدام کہ ارادہ نماید پانصد تومان سیورغال با انعام با شفقت
خواہیم فرمود کہ من بعد از سر فراغت خاطر نشستہ اوقات صرف نماید
و اگر خلاف این ارادہ و امر بفعلیہ ظہور رسد و از کمال بدبختی اطاعت ننماید
واجب اللازم آن کہ صلاح دین و دنیا در این باب نخواہد فرمود دانستہ باشد کہ
عنقریب نزول عساکر منصورہ دران ملک قہرا او گرفتار او و بمصداق آیہ
قل جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان زہوقا بوضوح خواہد پیوست
و بمضمون بلاغت مشحون ان الملوک اذا دخلوا قریۃ افسدوہا و جعلوا اعزۃ
اہلہا اذلۃ و کذلک یفعلون از عبور لشکر ظفر اثر ضرری بہ ایشان رسد اگر
چہ حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافتہ کہ احدی از غازیان عظام و عساکر منصورہ
مزاحم و متعرض ہر کس کہ جنگ نکند خواہ سپاہی و خواہ رعیت نشوند غرض آنست
کہ گیلان از ازالہ خاصہ بہشتی تو در میانہ خراب نشود و رعایا و برایا مستاصل

نکرده و دانسته باشند که از وضیع و شریف وغیره که هر کس که کشته خواهد شد
و یا مال نهب و غارت خواهد رفت مظلمه و وبال آن در روز جزا بر گردن او خواهد بود
پس بر این تقدیر باید که مردم ولایات پیش خصوصا لاهیجان وغیره که امثال حکم
رعایای سایر ممالک محروسه دانند و خاطر اشرف ما بر فاهیت حال ایشان متعلق است
اغوا نمایند و تحریک کشته شدن نکنند که حکم جهان مطاع نفر صدور یافته که هر کدام از
ایشان که در مقام مقابله غازیان در آیند بنوعی ایشان را تادیب و تنبیه نمایند که عبرت
عالم و عالمیان شود و هر کس که در مقام اطاعت و انقیاد باشد خواه سپاهی و خواه
رعیت لطف و احسان شامل حال و احوال ایشان نموده اگر سپاهی باشند در سلک سپاهیان
در آورده رعایت مینمائیم و اگر رعیت باشند برعیتی خود قیام نمایند و منتظر باشند
که در ششم شهر ربیع الاول بنوعی که مقرر شده عساکر منصور متوجه لاهیجان و توابع آن
در آنجا مکتوب و بهتر انکه اگر صوفیان مردم میخورند تا رعایا متوهم شده بسبیل ...
بنا بر این راه دیلمان را گذاشتیم که اگر او پیش باز آید صوفیان او را نخورند و تیول ال...
هر محل حکم جهان مطاع شد که بمحل تیول خود رفته دست ظلم و تعدی او و متعلقان و تابعان او
از عجزه و مساکین کوتاه نمایند باید که چون بر مضمون حکم جهان مطاع مطلع شوند ترک بغی
نموده سخنان ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض عمل ننمایند که از مخالفت با این
دولت ابد مقرون عاقبت الامر حال او بکجا خواهد رسید تحریرا فی روز شنبه بیست و هفتم
شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنه خمس و سبعین و تسعمایه صورت عریضه واشتی

کارخان احمد

کارخان احمد خان در جواب حکم اشرف نواب جنت مکان شاه طهماسب نوشته بود

عریضه داشت بنده از افعال کرده و ناکرده خود پشیمان و شرمنده احمد الحسینی
بعد از دعای بی روی و ریا که بدین غلام و غلام زاده بنا بر بندگی که قبل از این جریان
قلم تکلیف تا حال کرده و بشرایط آن اقدام نموده و جبهت بعرض مقیمان
بارگاه و سکان آستان جمجاه انجم سپاه سکندر سریر کشورگیر دارای فریدون
لوای ملک ملک عجم و عرب شهسوار اشهب روز و ادهم شب حامی بیضه اسلام
و کافه انام مروج مذهب حضرت خیر المرسلین مظهر طرق حضرات ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم اجمعین مصدوقه السلطان العادل ظل الله فی الارضین قهرمان
الماء و الطین نظم افسر ده چلکش خورشید پادشاهی * محکوم امر و نهیش از ماه
تا بماهی * اعنی نواب همایون مظهر عنایت بیدریغ پناه جهان و جهانیان اکثر
فدودمان سادات کبار خلاصه نقبا عالی مقدار اعظم بزرگوار آن آستان فرشته پاسبان
باین بنده خانه رسیده و عتاب نامه که اگر برکوه خوانند منفعل دکادکا از و ظاهر
گردد و اگر بگوش بحر عمان رسد بجوش آمده صورت اذا البحار فجرت پیدا شود
بر بندگان آستان کیوان پاسبان مخفی نیست که سلطان روم و دارای هند را
لیاقت این خطاب نیست و هر چند بنده را حد جواب این کلمات نبود و از سر تا قدم
غرق گناه است و کرم شاهانه بعفو و اغماض معاصیان چنان باید که بر عالمیان واضح
گردد اما بنا بر آنکه کار بجان و کارد باستخوان رسیده بعرض چند کلمه گستاخی نموده

بکرم شاهانه تکیه نموده و خلاصه این کلمات آنکه آنچه بقلم خشیان عطارد رفعت
در باب رعایت این غلامزاده درم خریده و اعطاف و الطاف شاهانه که این گدا
پرورده آنست در آمده علی الصباح صدق نظم از دست زبان که برآید * کز عهده شکرش
بدر آید * حقا که این بنده خود را پرورده حقوق نعمت و از خاک مذلت برداشته
ایادی تربیت شاهانه میداند اما بر رای پادشاه مخفی نیست که خدمت آبا و اجداد
این بنده هم در آن درگاه بچه مرتبه است ترکان روم و غلامان هندی که در آن وقت
آبا و اجداد بنده در ششتر بعضی خدمات شریک بوده اند و اولاد ایشان
حالا صاحب ولایتند اگر به پیرپس را به این بنده شفقت کرده بودند ملاحظه نمایند
تا چه مقدار ملک شرعی این بنده در تصرف عمال آن دولت بوده است و معلوم است
که نواب غفران پناه پادشاه اسمعیل مرحوم انارالله برهانه اسکی را بواسطه همراهی او
آنوقت چه قدر تربیت فرموده اند این بنده هم مصراع اگر سگ نباشد کمتر
کمتر است پیش از کرم شاهانه با آن طبیعت عقوبت اینقدر گناه بنده را بر ذمت التفات
شاهانه واجب کرده اند و آن همه خدمات منظور نداشته رضا بآوارگی و بیچارگی
سپید مسطوری فقیر که بعد از درگاه عالی جز آستانه پادشاهی پناهی نداشته باشد
امید دیگر بار الکرم شاهانه گذاشته در باب عذر گیلان آمدن این بنده در وقت
تشریف آوردن عمدة الکرام مقرب الحضرت العلیه العالیه حسینقلی بیک یساول باشی قور
خاصه شریفه بعرض برساند و مؤکد بقسم میگرداند که تا قدم نواب همایون که در نظر

عالیان

عالیان با تاج فرق فرقدان برابر است که چون پروانه حسینقلی بیک مشار الیه
محتوی بحکم پیرپس بود و اعتماد از آنکه این بنده در دیلمان بوده تسلیم نماید تا گیلان
رود و این بنده بواسطه تسلیم پیرپس که اخراج اهل و عیال لاهیجان نماید به پیرپس رفته
بود و پسر بنده را بیشتر بواسطه لشکرکشی نفرستاده بود و آن بیچاره هرگز از این حالات
وقوفی نداشت و غرض از سر راهی او این بود که چون درین زمان بصحبت کس اعتماد
نبود شاید که در این چند روز هم از صحبت کس نااهل محفوظ ماند که آن قضیه پیش آمد
و از رواقف [illegible] و مقام محنت و عنا بمحل بقا و ارتقا نقل نموده این بنده درین بنا
که بر تست هم تهمت میبندند و لشکرکشی را بآن طور حیرانی نسبت میدهند نظم شاها
بقای عمر تو بادا هزار سال اقبال دولت تو بادا هزار سال سالی هزار
ماه و مهی هزار روز روزی هزار ساعت و ساعت هزار سال حقا
که در آن محنت و مصیبت چشم مرحمت و الطاف از آن پادشاه عالم پناه داشت آنچه
انصاف است دیگر آتش [illegible] بندگان آن درگاه بر داغ دل این سوخته نهایت نهاد
و در آنکه مذکور شده که این بنده فی کسار بگیلان آمد همین تقصیر گناه دارد که او را
به پیرپس نهایت [illegible] که بر اغوا امرا گیلان این بنده را آن شرمندگی
روداده و بکن و خود اینقدر معترف است و حقا که در نوبت رود بردی مثل ایالت پناه
احمد سلطان به پیرپس وا برده لشکری و اشخاصی که بدولت آن پادشاه نسبت این بنده

کار ایشان معلوم است نشسته و کار ایشان را خجسته نام نزدیک رسانیده بی اکه چنانچه
خصمان بعرض رسانیده اند و بشارتی بآن شده که تریاکیان این فقیر بمرض اسهال
و غیره گرفتار شده باشند و بر وفق مقرب الحضرت العلیه العالیه آنجا قائنیگوی
حسن بیک حسب الامر شاهانه از پس پرده بیرون آمده است و خدا را بشهادت
میطلبد که جز این باعث نبود و اگر کمر بیک شاه الله اخلاص این فقیر را عرض نکرده باشد
کن ه از بنده غیبت فردای قیامت حجت بر او خواهد گرفت که رنج این بنده را ضایع
گذاشته باشد حقا که این بنده همیشه از قتل بولقلی بیک ابا داشته و هرگز رضا بدان
نداده و از آن وقت که بکنار رود خانه رفته بود و غرض بنده شکار ماهی و سیر بود
امسال تمام سال بکنج خانه بغم و غصه گرفتار بوده است و در آن چند روز که سلطان
انجم سپاه طبیعت از دولت آن پادشاه دست ده و رفته بود و بعضی از خدام دولت
که در آنجا از اتفاقات حسنه بوده و تقصیر نموده که غیر از این بعرض اعلی رسیده
از خصوصیت این غلام زاده است و کاغذ چندی که بملا عبد الرزاق وکیل رستم بیک نوشته
از غایت عجز و کمال اضطرار بوده و درین سال تمام اوقات احوال کثیر الاختلال
خود را در آن درگاه عرض کرده نتیجه نیافته بود و از یکه هجوم اجامره گیلان را میدانست
و چون در دست ایشان محبوس و مجبور است علاجی نداره و مولوی ایشان را البته آزار کرده
بو کرشایه مسلمانی بگناه و جاهلی چند مثل این بنده مذنب و مخاطب نیابنده نظم چو از

قومی

قومی یکی باز داشتی کرده نه کرا منزلت باشد نه مر او را و باز وطنی که طلبیده بود و غ
حایل پیش بود که این نوع فرصتی بدست ایشان افتاده ای پادشاه عالم این
واقعه را بکمسیستران عرض نمود که دوستان عمر انتقام نهار ساله خود را از
غلامان امیر المومنین بکشند و این طور قضیه بواسطه صلاح دنیا در زمان دولت
مثل آن پادشاهی روی نماید نظم مرا درد دلیست اندر دل اگر گویم زبان سوزد
و گر دم در کشم ترسم که مغز استخوان سوزد ❊ حاشا از کرم شاهانه که بواسطه قتل شخصی
که قاتلش حقا معلوم نیست تجویز بی سامانی نموده این همه مسلمان در بر تکلیف جلای
وطن که این بنده جز در آنجا تواند کرد فرمایند حضرت باری تعالی به این پادشاه
کم احسان نفرموده اند که نام همه بندگان بر بنده کالنقش میرود تا دیگر معامله بدرگاه الهی
نخواهد داشت که همین قدر از درگاه احدیت بخشنده میشوند حقا که در یوم یفر
المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه این بنده و سایر بندگان آن آزرده الهی که
درین عینیت بااین غلام محشور کند دامن آن پادشاه خواهیم گرفت که زدست از گفتار
کرجی جزیه قبول فرمایند و باستی و مخالف مذهب شتی نمایند توبه این بنده
که بگناه نا کرده متهم است و استغفار چنین هزار مسلمان دیگر قبول نباشد دیگر
درین باب هیچ نمیتوان گفت و حد خود نمی بیند و بکرم شاهانه میگذارد و آنکه تکلیف
بنده منتقل آن درگاه که بتعلیم شفقه و اکاسره و خواقین است فرموده اند علی

الطاف است و حقا که بنده را اندر طواف امام الحق فعقین مقتدا العالمین مدت
بیست سال است که نیت طواف شاهانه هم بکرات نذر کرده و بسمع شریف بندگان
آن درگاه هم رسیده خواهد بود که دولت بنده را باین سعادت راهبری نکرده حقا
و بعزة الله تعالی که این بنده را دولت طواف مشهد مقدس آن درگاه بیاد آمده
بسلطنت هر دو جهان برابر نمی کند و غلامی درگاه شاهانه را بهزار سلطنت این
فایق میداند و اگر بناگاه کسی بدرگاه شاهانه نرسیده از عالم باید رفت از زندگی که
دارد بیزار است و اگر در زمان پیشین حکایت بکیفیت حالا بر بنده فرض است اما
موقوف علیه چندی دارد پادشاه عالم و عالمیان اگر نامه شاهانه ابا نکنند که این بنده
گناه ناکرده شرمنده و خجل و زرد ان سر در پیش افکنده در آن مجلس آمده باشم که گریخته
آبا و اجداد خود را به مبلغ پنجاه تومان بسیر رضا بفروشد این بنده چون بدان درگاه
تواند آمد بچه رو نظر به بندگان آن درگاه تواند انداخت اگر آن پادشاه را غرض
محبت است که بین الاقران میان غلام باشد این بندگان بستم رسیده و پیش حضرت واجب
الوجود دامن غلامان آن درگاه را خواهد گرفت جمیع اوامر مقدس شاهانه را بطیع
دیرینه کی صد قسم بلکه صد هزار قسم از بندگان دیگر در پیش و دقیقه از دقایق ناکرده
شاهانه فرو نگذارده و این جفاهای ناحق و آنچه میگویند مارا اضطرار است که هیچکس خواه
که سخن بنده را اعراض کردن بار ارشته باشد و کار بجان رسیده نظم جور و مردن

ز

لب نا گشوده رنم به از آنست ؛ که ناله کنم و موجب ملال تو باشد ؛ امیدوار است که بنده
و سایر بندگان خدا را که با بنده درین محنت شریکند بخدا و الله هدیه بخشند و با تیره
کی شفاعت حضرت رسول الله دارند که غیر از شفقت و رحمت در حق این بنده چیزی دیگر
بخاطر شریف نگذرانند و از احوال روز موعود و یوم لمن الملک الواحد القهار اندیشند
که ثواب این بخشش بروزگار فرخنده آثار شاهانه عاید گشته دولت شاه دین پناه
بدولت صاحب الزمان متصل گردد و نحن اعدا را منظور نداشته از خاطر محو این بنده
محو فرمایند که کوکب آفتاب ابتهاجت الهی سایه دولت و پایه معدلت شاه دین پناه
بر اطراف عالم و نسل بنی آدم باشد ابد الآبد صورت نامه نواب غفران پناه
شاه طهماسب بسلطان سلیمان خان قیصر روم نوشته اللهم کما جعلت سدة
السنیه مرجعا لاعاظم سلاطین السلاطین فی الایام و قبلة العلیه ملجأ لاقاصم
اعیان الخواقین بین الانام فاجعل ظلال سلطنة العظمی و خلافة الکبری علی مفارق
الاسلام و بسیط بساط رافه علی بسیط الغبراء الی قیام الساعة و ساعة القیام
طلیعه آفتاب عالمتاب مرام سلطانی که متضمن نظام مرام عالم است در بهترین وقتی
از اوقات از افق امانی و آمال طالع شده و اشعه لمعات صبح صادق عطایت
و الطاف سلیمانی که متکفل انتظام مهام مرام کافه انام است از مشرق دولت
و سعادت جاودانی ساطع و لامع گشت اعنی صدر الکتاب صحف سلاطین نامدار و
فصل الخطاب جرائد خواقین کامکار که نگاشته کلک فصاحت نگار بلاغت

و ثنا منشیان ملیقدر فسیح القدر از درفشانی خامه مشکین شمامه در نثار دیوان عطارد
نظیر بدایع آثار اعلیحضرت سپهر اقتدار ملک مدار خورشید اشتهار کیوان وقار سلیمان
جاه سلاطین پناه حافظ ثغور المسلمین رافع الویة الاسلام بالفتح المبین قاتل الکفرة
والمشرکین قامع الظلمة والمفسدین ذوالبطش الشدید والقوة المتین مرجع اولیا
ملجأ سلاطین الوری ذوالملک العظیم واللطف الجسیم والخلق الکریم نظم جهانبخش
آفتاب بخت گستر • که ملک و دولت از وی شد منور • شه مغرب که مشرق رایت اوست
ز رفعت رایتش بالای ماه است • فریدون دوم جمشید ثانی • بر سد او ز آهن شه نشانی
ستاره پایه تخت بلندش • ملک را بوسه گه سم سمندش • ز درویش حبش تا منعم
روم • کس از دریای جودش نیست محروم • کمینه چاکرش فغفور چین است • فریدونش غلام کمترین
است • بدرگاهش ز عجز استاده از دور • هزاران پادشه مانند فغفور • فلک چندان
دویده در هوایش • که کرده آبله کفهای پایش • بکف چرخ تا باشد نشانش • کشد از
کهکشان تیغ برایش • ز عدلش عدل نوشروان بر افتاد • ترا نامش که از جامش کند یاد •
ز خلقش عالمی را تازه دارد • ز عدلش ملک بی اندازه دارد • ز اقبالی که دارد شاه فرخ •
فلک درپیش درگاهش شب و روز • گهی از ماه شمع مهر افروز • گهی از ماه مشعل بر فروزد •
فلک یکچشمه ز ایوان جلالش • ملک یک لمعه ز انوار جمالش • اگر جام جمشید و مطلع جم •
بر احوال جهان از بیش و از کم • ترا آئینه دل آنچنان است • که حالات جهان بروی
عیان است • جهاندار کامکاری که تا رای عالم آرایش بمعماری ویرانه دنیا پرداخته

اُو

عرصه عالم را رشک بهشت جاودان ساخته و شهریار سپهر اقتداری که تا سحاب معدلت
آبیاری بساتین آفاق توجه نموده فضای جهان را نمودار باغ ارم و روضه خلد
گردانیده نظم چو در سعدت سر بر افراخته • جهان را چه خوش دلبر ساخته • چه گشت از
عدالت بعالم علم • ز عالم بر انداخت رسم ستم • چنان خوش بعهدش زمین و زمن • که
هنگام گل بلبل اندر چمن • ز عدلش بعهد تازگی روزگار • چو روی چمن از اعتدال بهار •
چنان عدلش آباد کرده جهان • که ویران بشد جغد را خان و مان • چنان سایه افکند
بر عالمی • که زایل نشد لیشه از هستی • ز عدلش منور زمین و زمان • شده روشن از
نور عدلش جهان • ز عدلش همه ملک آباد گشت • زمانه ز بیداد آزاد گشت • پر از داد
شد بسکه اقلیم و شهر • ستم را بعبد آرزو جست دهر • الا تا درین مسند دلفروز • بدولت
نشسته سلیمان روز • بود کام دل از جهان یافتنش • مهیا اساس سلیمانیش • خدایا ز آسیب عین الکمال
نگهدار این شاه را بر دوام • سپهر اقتدار نامداری که همان تاییدات سبحانی و توفیقات
یزدانی از ابتدای طلوع آفتاب دولت و اقبال و مبادی سطوع نیر سلطنت بی زوال لازال
ساطعة عن افق العز والاقبال که پای همت در رکاب سعادت نهاده غیر مضمون لبعض
مشحون عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة امری دیگر منظور نظر و ملحوظ ضمیر کیمیا
اثرش نبوده و تا سمند دولت و کامرانی در میدان جهانبانی جلوه داده جز فحوای اعجاز
انتمای اعانة الملهوفین خیر من عبادة الثقلین در ضمیر مهر تنویرش خطور ننموده از انوار
نور عدل کامل و تباشیر تجلی صبح صادق انصاف شاملش آتش فتنه یکباره انطفا پذیرفت

و دود ظلمات ظلم از عرصه ربع مسکون بالکلیه انتفا یافت **نظم** ای ز تو خفته فتنه در پنهان
برکناره یافته از عدل تو عالم قرار * آنچه تو کردی به ره عدل و داد * دور بعید است ز ان
نیارد بیار * دیده عالم بتو روشن شده * گلشن گیتی بتو گلشن شده * شکر که این
شاه عدالت گرای * واسطه رحمت خلق خدای * قاعده عدل بجای رساند *
کز صفتش فهم و خرد باز ماند * یافته در حفظ صاحب ولی * سکه نامش رقم عادلی * عاقبت
نیک سرانجام یافت * هر که در عدل زد این نام یافت * ملک ز عدلست بر او پایدار *
دهر ز دادست بر او استوار * ای نگهبان مایه امن و امان * سایه نشین علمت آسمان *
تا شه خورشید ز سیمای تو * بوسه زده انجم ز کف پای تو * عرصه میدان تو باد افلاک *
حارس ایوان تو باد املاک * تا به روز تو نوروز باد * طالع مسعود تو فیروز باد * ذکر این کام
بخشی که اقطار امصار عوام انعام عامش بر ریاض آمال جمهور انام و کافه خواص و عوام علی الدوام
ریزان است رشحات سحاب الطاف کرامتش بر کشت زار امیدواران باران **نظم**
کریمی که بخشش بهنگام جود * جهان قدر کاهی نیارد وجود * جهانگیر شاهنشه ملک بخش *
ز رفعت بگردون روان کرده رخش * بقوت کند هر چه خواهد بدهر * برحمت دهد هر چه گیرد
بقهر * بر افلاک شد همت جهان او * ز حاتم که گوید ز دوران او * کف جود اش ابر بیست
گوهر فشان * محیطی است احسان او بیکران * الهی ز دور سنین و شهور * قصور جلالش نبیند
قصور * بود مهر گردون هوادار او * همه کار دولت بود یار او * جلالش بود چو زیر نگین بسیطش
سلاطین روی زمین * صف آرای میدان شاهی بود * سزاوار ظل الهی بود * صاحب

انی

توفیقی که تحری مراضی الهی فوز قبول پادشاهی جسته و ابواب ارتکاب مناهی و
ملاهی بر روی عالمیان بسته پای متابعت شریعت غرا بر فرق هوس و هوا نهاده و دست
رد و منع در ساحت منهیات و مسکرات گشاده هر که پای از حد شریعت غرا بیرون نهاده
محتسب سیاستش دست تادیب و تقریر باو دراز گردانیده و آنکه از طاعت احکام
ملت بیضا سر کشیده شحنه انتقامش لوازم گوشمال باو رسانیده حاکم
ملکش نشان دختر رز را از عرصه دوران چون نقش جور و ستم از صفحه زمان
یکباره برانداخت و قهرمان قهرش آبروی ام الخبائث خمر را چون خون اعدای
آن خسرو عالی مقدار یکجا با خاک مذلت برابر ساخت **نظم** چنان منع می شد
کز دور شه جور * فراموش کرد از شراب طهور * چهره میخواران که پیوسته افروخته جام مدام بود
حالا سیمای متعبدان دارد و گوش جهانیان که نغمه مطربان و زمزمه مغنیان بخواب رفته
بود کنون آواز مقریان و اوراد مسبحان بیدار میشود **نظم** بعد ازین از بیم منهیت
بر نخواهد زد ز خاک * غنچه گل شیشه دارد نرگس تر کاسه دار * تا نباشد همچو مستان زرد نشان
افروخته * در خشانیم تو رنگ از رخ گلهای بهار * مطربی که پیش ازین صدای هات
الراح میرسانید حالا ندای حی علی الفلاح میدهد و شخصی که قبل ازین مجلس افروز
بزم میخواران بود اکنون شب زنده داری معبد سحر خیزان قیام مینماید و ستره بنت العنب
که از پرده نشینان حرمت بود زمانه آبروی خرمنش میریزد و جام شراب که بیناب چشم
جراحی خون ریز بود حالا روزگار مانند لاله سیراب آن را بر سنگ میزند **نظم** گلبیت

پادشاهی و پادشاه نشان ای ز رفعت گذشته از گردون وی بحشمت غلامت
فریدون کی سکندر برابرت باشد کیست خاقان که چاکرت باشد برفلک رفعت
رفت تو آسمان کی بود بحشمت تو خسرو چرخ با همه تمکین مینهد بر در تو رو بزمین
بر سریر سلطنت جاوید قطره ابر لطف بر سر خورشید فتح با رایت بهرام فلک
گرفته ماه تا ماهی بر سر آفتاب سایه تو برتر از اوج چرخ پایه تو خسروی
منصب غلامات اطلس چرخ عطف دامنت تا بود ماه بر سپهر منیر تا شود چهره
سپهر منیر عصر بادت که عدل داری و داد ملک باد از عدالت آباد من التجا
الی حضرته یجد مکانا علیا و من اعرض عن خدمته لم یجد له ولیا و لا نصیرا نظم بر در که
تابد پرتو مهرش چو آفتاب اقبال شده کاخ مقصود برش وانرا که نیست
صدمه قهرش چه خاک رفت از گردش زمانه بباد فنا سرش السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان ملک اعاظم الملوک شرقا و غربا مرجع افاخم السلاطين
بعدا و قربا الذی تنور من مشکوة عدالته مصباح الفلاح و تجلی من مشارق رافته
انوار النجاح حامی حوزة المسلمین عن غلبة المشرکین سلطان الغزاة والمجاهدین
قاتل الکفرة والمعاندین قامع شعار الشرک عن اقطار الارضین ماحی آثار الکفر عن العالمین
باسط بساط الامن والامان ناشر آثار البر والعدل والاحسان مفیض روادف
العوارف علی قاطبة اهل الاسلام والایمان سلطان البرین و قهرمان البحرین
سمی نبی الثقلین و کهف الخافقین و مالک المغربین والمشرقین وارث ذی القرنین

در عهد فرخنده فالش نفاذ قضایای شرع مطهر که از هیبت محتسب دختر رز کشیده
صراحی باندام چادر زدست مخفی است در ناله بربط چون صراحیت لب تشنه ساغر
چه گل گشته در پرده غنچه پنهان رخ شاهدان زیر زلف معنبر بهنگام نوروز تا ابر
نیسان شود بر سر شاخ گل سایه گستر رخ ملکت از شبنم شرع بادا تر و تازه چون
گل سایه پرورد صافی دلی که اشراقات ضمیر منیرش در شب دیجور حوادث زمان و لوایح
آسمانی دلیل گمشدگان دوران است و روشن ضمیری که رای آفتاب اشراق او
در ظلمات حیرت راهنمون بر منزل ساحت سرگشتگان مصائب زمان آینه خاطر
مهر آثارش در انطباع صور حقایق جام جهان نما حقایق صور چون تباشیر صبح صادق
دران نمایان و صفحه ضمیر خورشید نظیرش در ارتسام حقایق معانی چون صحیفه
لوح محفوظ مرآت سوانح اشیا و مجاری امور دوران بمثابه اشراقات لامع صفا ظاهر
و هویدا نظم دلش نور یقین از دریچه امروز بدید احوال عالم فردا شاه عظیم
الشان که قیاصره دوران و اکاسره زمین و زمان طوق طاعت در بقه اطاعت
او را در گردن انقیاد انداخته و داغ اخلاص و نشانه خدمت او را بر جبهه اعتقاد
نهاده خسروی رفیع مکان که ملوک و سلاطین زمان و خواقین دوران از اطراف
و اکناف جهان بملازمتش مبادرت مینمایند و حوزه حمایت و کنف عنایت
آنحضرت فلک مرتبه را از حوادث دوران ملجا و امن و امان میدانند نظم ای گرفته
ربع مسکون باج پادشاهان بدرگهت محتاج تو ابا عنجه از ملوک جهان

بالشغر

وخادم الحرمین الشریفین مؤید السلطنة والخلافة والعظمة والشوکة والحشمة والنصفة
والرأفة والعدالة والجود والبر والاحسان سلیمان شاه بن سلطان   خان
خلّد الله تعالی لبسیط الارض ملکه وعمّت علی الثقلین مرحمته واحسانه بواسطت
رسولان کرام ورسالت ایلچیان عظام امارت پناه حکومت دستگاه مقرب الحضرة
العلیة العالیة الخاقانیة کمالا للامارة والحکومة والاقبال خسرو پاشا بیگلربیگی
وان وعمدة الخواص والمقربین سنان بیک چاشنی گیر که هر کدام در لطف تقریر
وحسن تدبیر واخلاق حمیده وسلوک پسندیده وشیمهٔ فصاحت گستری وطریقهٔ
سخنوری یگانهٔ زمان وفریدهٔ دوران اند آن یک بمثابه که پیر فلک با اصابت رای
عالم آرای قاعدهٔ تدبیر از آن بی نظیر استفاده مینماید نظم جوان پیک رای و
کار دیده ⁘ بد و نیک جهان بسیار دیده ⁘ زهی گذار گزر تا بماهی ⁘ خبردار از ره نیکی
نکوخواهی ⁘ صلاح مسلمین وخیرخواهی ⁘ به لطف آکرده از ادراک راهی ⁘ واین یک بزیر
که عقل دوربین بشیرهٔ گسترده واین تقریر دلپذیر از وکتب میکند نظم
خردمند دانای سنجیده ⁘ پسندیده رای جهان دیده ⁘ سخن سنج گوینده بسیار دان
خردپیشه زیرک وکاردان ⁘ در مبارکترین زمانی پرتو نزول ونور وصول مستقر
این مخلص صادق الولا وخیرخواه ثابت العهد والوفا انداخت وزبان قال بمرائی
القای کتاب کریم گویا گردانید ولسان حال را به الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب
مستحکم ساخت دیده عالم روشن وعرصهٔ آفاق از فیض آن گلشن گشت بیاض مشک فامش

منبع

منبع نور وبیاض حروف نقش مطلع صبح سرور نظم این نامه نیست بلکه پی تحفه
باغبان ⁘ چیده از چمن بنفشه وچیده در سمن ⁘ هرگز ندیده نرگس چشمی بباغ دهر
زینسان دمیده سنبل ونسرین ونسترن ⁘ نشکفته غنچه ایست که چیده چمنش ⁘ همچون رنگ
غنچه دهان پر از سخن ⁘ عنبرفشان گلیست چه بگشاده خوانمش ⁘ بر سنبل تر وگل تر آ
خنده زن ⁘ اینها کنایتست بگویم سخن صریح ⁘ وز چهره یقین بگشایم نقاب ظن ⁘
اقبال نامه ایست باقبال پیشه ⁘ از خسرو زمانه وشاهنشه زمن ⁘ مراداتی که رشتهٔ
ادراک از دامن حصول آن قاصر باشد در ضمن آن منطوی دیده ومواعیدی که روزگار بر سبیل
آن مژده امان وآمال میداد از فحوای آن بانجاز وانجاح رسید نظم آن مژده
کز ایام امید او بر آمد ⁘ وآن وعده که اقبال ... کرد وفا شد ⁘ بازاء آن تحف تحیات
صادقات که از عالم الارواح جنود مجندة خبر باربابِ ملک وملکوت دهد وهدایا ادعیات
زاکیات که اجیب الدعوات الداع بمسامع حجاب جبروت رساند دعائی چون ادعیه
سقیمان صوامع انس پیوسته بجد وجهد مستجاب وثنائی چون اثنیه مقدسان مجامع
مقدس بل هم عباد مکرمون متبرک ومستطاب سلامی چون انوار صبح صادق از شائبهٔ
ظلمت کذب وریا مبرا وچون نقد صاحب عیاران ممالک اخلاص از غش نفاق ودغا
مصفا نیازی که وسیلهٔ محبان صادق وذریعهٔ خیرخواهان موافق باشد در معرض عرض
جلوه گر میسازد ودوام ایام سلطنت وکامکاری وخلود شهور حشمت وجهانداری
بندگان اعلیحضرت گردون اقتداری که متضمن صلاح حال عالم وعالمیان ومنتج آمال

کافهٔ بنی نوع انسان است از حضرت واهب العطایا بتضرع و ابتهال مسئلت مینماید انه
علی ما یشاء قدیر صورت پروانچه نواب غفران پناه رضوان آرامگاه شاه
طهماسب که در باب تخفیف وجوهات دار السلطنه تبریز بخشیده اند چون حضرت
واهب بمنت جل شانه که گشاینده ابواب خزاین ملک و بخشنده اسباب عظمت
و اقتدار است لله کامل عیار سلطنت و متاع گرانمایه ابهت و شهنشاهی را که بسکه
ولای حضرت خیر البشر و مهر تولای حضرت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
مزین و محلی است بنا بران در چارسوق دار السلطنه جهانداری و بازار دار الملک شهریاری
رایج و روان گردانیده که همیشه مضمون هدایت مشحون التعظیم لامر الله و الشفقة علی
خلق الله را نصب العین ضمیر انور و مطمح نظر خجسته اثر بوده بعد از تقدیم انقیاد اوامر
الهی و تعظیم شعار شرایع حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم صفت ذات محمدت
قرین نشر صنایف انصاف و عدالت گستری و عادت رای لطف آیین بکسب فایده بقعت
عاطفت و رعیت پروری مصروف فرموده ایم و بفحوای کریمه ان الله یحب المحسنین و مدلول
شریف ان الله یجزی المتصدقین را وجه همت علیا نهمت ساخته بملاحظه مضمون
این بیت **نظم** عمر بخشنودی دلها گذار ⁂ تا ز تو خشنود شود کردگار ⁂ صفحه خاطر
عاطر را از غبار نقوش مکرمت و مرحمت نسبت بافراد خلایق که بدایع صنایع
حضرت خالقند پرداخته خصوصا جمعی که تشیع و خلوص ایشان بخاندان نبوت و ولایت
کالشمس فی الضحی واضح و روشن و یکرنگی و یکجهتی ایشان بدودمان امامت و کرامت

کالبدر فی الدجی ظاهر و مبین بوده از تطاول مصادرات ایام دست تمسک و
اعتصام بحبل المتین یا علی شیعتک هم الفائزون استوار نموده باشند و بر عموم
عالمیان ظاهر است که سکنه و مردم دار السلطنه تبریز حمیت [illegible] با این
صفات حمیده بسعادت ارادت عتبه اقبال و اخلاص خاص این دولت بیزوال متصف
و سرافراز و در عرصه خدمتکاری و میدان جانسپاری گوی سودای عبودیت آستان
جهان پناه و سرمایه معامله نیکو بندگی و عبودیت این درگاه فلک اشتباه سرافراز
بوده اند لاجرم بموجب استحقاق مشمول مراحم و اشفاق و مستعد از نزول مکارم
و الطاف خاطر خورشید اشراق هر روز بمقتضای لئن شکرتم مستحق المزید بموجبی تازه
و گلستانی بر اندازه میکردند و قبل از این رشحه از بحار مرحمت شاهی و قطره از قطار امطار
شفقت نامتناهی بر ریاض احوال ایشان فایض ساخته بعضی از مال مقرری صنایف و غیره
دار السلطنه مذکوره را تخفیف فرموده بودیم در این ولا مجددا بمودای و اتممت علیکم نعمتی پرتو
اشفاق احسان و ضیای صفای عطای بی پایان بر ساحت آمال ایشان افکنده وجوه مذکوره را
بتفصیل ضمن بخشیدیم و از ابتدای سیچقان ئیل تخفیف و تصدق مقرر فرموده ثواب آنرا
که از ربع زرع من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة تحقق گشته
بحضرات مقدسات چهارده معصوم صلوات الله علیهم الی یوم الوقت المعلوم هدیه نمودیم
مستوفیان کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود و استقرار و جراید
دوام و استمرار ثبت نموده انعام مخلد ابدی و اکرام موبد سرمدی شناسند

ومن بعد از جمیع منهج موضوع دانسته انشا به تغییر و تبدیل محفوظ و مصون و محروس ماند
مستمر عمال و متصدیان جهات و اشغال دیوانی متعلق بکدینار بدان علت طلب ننمایند
از تیول و انعام و مواجب و سیورغال و سادات به تحصیل درنیاورند سادات عظام و علمای
اعلام و کلانتران و کدخدایان و اکابر و اعیان و ارباب و اصناف و اهالی و کافه
سکنه و جمهور متوطنان دار السلطنه مذکور حسب الصادر الیهم توجه و التفات آن
همایون را مستظهر و امیدوار بوده بشکرانه این عارفه در ازدیاد مراسم حمد الهی
و تتبع اوامر و نواهی دین مبین رسول اللهی صلی الله علیه و آله و سلم و تابعیت مذهب
حق جعفری و طریق وثیق اثنی عشری و اشارت ائمه حسنات و اقامت وظایف
طاعات و عبادات نهایت رسوخ و ثبات داشته در دعای دوام دولت بلند پایه
و سلطنت ابد پیرایه افزایند و صورت این پروانچه مطاعه را بر سنگ نقش کرده بر در مسجد
جامع در محل مرتفع نصب نمایند و از جوانب بر این جمله روند و از فرموده تخلف نورزند
و هر سال در این ابواب حکم مجدد نطلبند و خلاف کننده در سرق لعنت حق جل و علا
و سخط حضرت خاتم الانبیا و غضب حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحیة و اکمل الثنا
دانند و مستحق سیاست و عقوبت شاهی و مواخذه و بازخواست پادشاهی شناسند
ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم کتب بالامر العالی الاعلی اعلاه الله
تعالی و خلد نفاذه الی انقراض الدنیا و لازال مطاعا متبعا صورت پروانچه در باب

جهانبا

جهان بانی در باب ایشیک آقاسی گری عالیستوده نظام الدین علینقی بیک
اوحدی فتح الباب دار الخلافه سلطنت و جهانبانی و استفتاح ابواب فتوحات
عزت و کامرانی بمفتاح النجاح عنایت بینهایت پادشاهی است که کبیران بارفعت
شان و علو منزلت و مکان در مقام ایوان بپاسبانی آستان رفیع البنیان او بسر
مفاخرت رفعت و مکانت علیا بر افراخته نظم جهان گشته نامور فرمان او ۞
زروی شرف چرخ دربان او ۞ و خورشید تابان با کوکب امارت دیوان و ماه درخشان
با سپاه انجم بیکران کمر زرین خدمت و منطقه سیمین اطاعت از صمیم جنان بر میان
جان بسته بر رسم خادمان علی الدوام جبین اخلاص و جبهه اختصاص بر آستان آسمان صفا
نشان والشمس و القمر رایتهم لی ساجدین سایند نظم آنکه درگاه فیضش ملک دربانها
ما مسکن است ۞ آسمان بارگاهش خسروان را مسکن است ۞ و استقرار ابهت و دولت و اقبال
و استقلال در لوازم عظمت و اجلال بیامن عاطفت و لا و رسالت پناهی است که نقش
اوامر عالی منشور آیت فرمان روائی او را بطغرای غرای لا یحصل الحکم احد الا
باذنه موشح گردانیده نظم شهی که حاجب درگاهش از ید بیضا ۞ عصای منع نهد
پیش موسی عمران ۞ در باب حجاب درگاه عرش اشتباه ملایک سپاه آنحضرت با تعظیم
غیبی از مکمن لاریبی این ندا بگوش هوش جوامع مجامع انس و نواظر مسامع قدس
رسانیده که نظم حاجب درگاه تو چوب سیاست بقهر ۞ از کف خاقان برفشت
بر سر قیصر شکست ۞ عالیجاهی که اقالیم نبوت و ممالک رسالت ذات معالی صفات

و درود تسلیم و صلوات شهنشاهی که سریر عرشش نظیر و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
بر وجود فایض الجود او مزین و تکریم صاحب سرا که اعلام دولت آدم و من دونه تحت
لوائی بر اوج سما افراخته و سایه رأفت و رحمت بعثت الی الخلق کافة بر مفارق
ساکنان بسیط تسلیم انداخته **نظم** امین بارگاه لی مع الله زده بالای این خیمه
خرگاه صلی الله علیه و آله و اهل بیته خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه و اخیه و ناظر حرم
اعنی شاه ولایت پناه داماد باو داد شفیع یوم التناد مشرف بتشریف لحمک
لحمی علی ما کان لفاطمة کفوا و سرافراز بخطاب مستطاب انا و علی من شجرة واحدة
محرم سراپرده عزت شایسته رتبه امامت که از دیوان سلطان نافذ فرمان ان
من شیعته لابراهیم نشان هدایت بتوقیع رفیع انا دار الحکمة و علی بابها گذرانیده
بخلوص نیت و صفای طویت بر درگاه ملایک پناه رسالت بعصای معجز نمای هی
عصای اتوکؤا علیها مقیم و بر اسم محافظت طریق دین وثیق مستقیم **نظم**
آن کوه برآورده حاجات کاینات / بر درگه بلند جنابش روا شده / وان آسمان
جود که در کشور وجود / لطفش وسیله ساز حیات و نما شده **وبعد** چون گشاینده
ابواب حکم و اختیار و بخشاینده اسباب عظمت و اقتدار در دلگشای سلطنت و
بختیاری سراپرده خلافت و جهانداری که نو نهال جنات عدن مفتحة لهم الابواب
از بدو طلوع نیر سعادت انجلا و ارتفاع چتر خلافت اعتلا بمفاتیح و فتحنا علیهم ابواب
کل شیئی بر روی روزگار فرخنده آثار ما مفتوح و مکشوف داشته و نوائب گردون

جناب

جناب ما را درگاه حشمت و گیتی ستانی و بارگاه ابهت سلیمانی رحمت یدخلون علیهم
من کل باب داده و برلیغ بلیغ قضا امضا ما را بالقاب زینت فزای ان الله
یامر بالعدل والاحسان موشح و بتوقیع رفیع ان لله ملکا یسوق الاهل من
الاهل مزین ساخته دعایم ارکان عز و جلال و قوایم ایوان شوکت و اقبال ما را بمظاهر
آیات رحمت و امتنان و باعث استحکام امور جهان و سبب انتظام مطالب
جهانیان گردانیده نواب همایون ما نیز بمجرد این عطیه عظمی و موهبت این
لطیفه کبری ابواب مراحم و عدالت پروری خلایق و برایا و کافه رعایا که ودایع
بدایع واهب العطایا اند گشاده داشته همگی همت بلند نهمت و جملگی نیت
صافی طویت بر ارتفاع اقتدار ارکان نصفت شعار و تشیید آثار اعیان معدلت
دثار مصروف و معطوف داریم که در پایه سریر عرشش اشتباه و ساحت عرصه گیتی
پناه گرد ملال عجز در زمانه کی و غبار کلال جفا و ستم زدگی بر ناصیه احوال عموم انام
از خواص و عوام ننشسته عرایض ارباب حاجات و دواعی اصحاب ملتمسات بشارت
و وساطت امیر اعظم اقدم حجاب بارگاه عالم پناه و منظر اشرف اسیر مثال و بیان
اقدس عز و جلال رسیده بعضه وقار دعوی استجابت مطالب و مآرب جهانیان
بقوا این عدالت بانجاح مقرون و صفایح روزگار فرخنده آثار همایون حسنه
عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة مشحون گردد بنا براین لطف الیه فرمان خیر تحریر
و مخزن خزاین خاطر کیمیا تاثیر نواب همایون بود که امارت حجاب درگاه بارگاه

جهان پناه که قبله رجاء ارباب حاجات است باین خواهشمند گشته‌اند قسیم الشأنی
مفوض و به وزیر صاحب تدبیر ملک آرای رفیع المکانی مرجوع باشد که بقواعد معهوده
ارکان رشیده ان را مصداق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت رواج داده
از غایت ضبط و ربط بمدارج تزاید و معارج تصاعد رساند چون تمشیت این امر جلیل
القدر که از اهمات مهمات کارخانه سلطنت و اعظم عظایم امور بارگاه خلافت و
متضمن مداخل و انتظام کل مهام عظمت و مستلزم قوام قوایم سلطنت است بیقین پیوستن کسی
انجام و نظام می‌پذیرد که سایه بلند پایه خورشید قبه را بر رو منهی او در هر باب سر
حجاب و بواب ابواب دولت سرای سلطنت و ساکنان بارگاه حشمت و عظمت
من حیث الاستقلال و الاستیلا نشینه تا در تفویض و تنسیق هر امر خلعت مناصب گران بها
مناسب قامت استعداد و قابلیت طراز اعزاز بخشد لاجرم لمعه از اشراقات
آفتاب عنایت بی‌زوال بر صحایف حال و صفایح چهره آمانی و آمال فرزندان
جوانبخت صاحب اقبال و مقربان سرادق عز و جلال و برگزیدگان حریم عظمت
و اجلال و بندگان کریاس خدایگان اساس و نواب سراپرده دولت قباب
انداخته بعد از امعان نظر اصابت اثر و ایقان فکر و رای آفتاب گستر اشعه
لمعات رشد و قابلیت و پرتو انوار علامات دانش و اهلیت از نواصی حال
خیر مآل و جبهات احوال فرخنده فال فرزند اعز ارشد ارجمند کامکار سلطنت
شعار ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که از اوان ایام صبی و مبادی ازمان نشو

ونما الی یومنا هذا درزی فرزندان گرامی بمزید جهات توجهات شاهی و تجدید
هرگونه نوازشات پادشاهی نهال برومند سعادت از بستان رابساط عزت و جهاندار
سلطنت بزلال افضال تربیت یافته لامع و ساطع بود علاوه الطاف حمایت
شاهانه و اضافه اعطاف بی‌نهایت پادشاهانه بر حسب مؤدای هدایت انتما و
تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء اصل دوحه جهانداری
و فروع اغصان حسبی الارحام پرورش و انتظام داده‌ایم تا پایه سریر خلافت مصیره
پیرایه تخت جوش نظیر بجواهر اصداف گرانمایه زیب و زیور دیگر یافته و بسط ظهور آثار
امر خطیر از امور پادشاهی و موجب استقامت رکنی از ارکان حشمت شاهی گردد بنا
بر حصول این معانی فرزند اعز ارشد سلطنت شعار مشار الیه را بالطاف بیکران
شاهانه و الطاف عواطف بی‌پایان خسروانه شرف اختصاص داده و بتفویض این منصب
عالی الیق و انسب دانسته مقبول دل و دیده شاهان جهان جزو گرانمایه بی مثل نباشد
منظور انظار عنایت بی‌غایت و مشمول عواطف بی‌نهایت ساخته منصب جلیل القدر
عظیم الشأن و مرتبه منیع رفیع المکان ایشیک آقاسی باشیگری دیوان اعلی را بالکلیه
لوازم و منسوبات و جمیع خدایم و ملحقات ارزانی داشته سر رشته سلاسل کردار
و زمام اختیار این مهم جلیل الاعتبار بکف کفایت آثار و قبضه درایت اقتدار
آن فرزند گرامی باز گذاشتیم تا چنانچه از کمال دانش و رشد و داد و سزد بلوازم و
مراسم امر مزبور قیام و اقدام نموده رواج و رونق درگاه گیتی پناه سپهر اشتباه را

بمصداق ولقد آتینا ابراهیم رشده بنفسه حضور رسانیده دقیقه از دقایق آن را فرو
گذاشت ننموده هر یک از ارکان دولت و اعیان حشمت و مقربان حریم عزت و محرمان
سراپرده حرمت را در جای لکوم به دمکان منسوب الیه متمکن گرداند که از سطوت نهیب
بهرام صولت آن شهریار ارجمند حدود یا رای آن نباشد که گامی بکام قدم از منزله
مقام خود بمقتضاء و ما منا الا له مقام معلوم فراتر نهد سبیل فرزند مشار الیه آنکه
هر کس که از جاده صواب و قاعده آداب انحراف ورزد و بتعلیل و کثرت طمع
و طلب بجناب نایب جانب احدی را ابدلول لا شرف مع سوء الادب ملاحظه
ناکرده بحکم فاضرب بعصاک تنبیه و تادیب بلیغ نماید چه نظم لایق جاه و
بزرگی نیست مرد بی ادب ای خردمند از ادب سرمایه دولت طلب و هر که
که اهلیت و قابلیت مداخلت مشار الیه در دیوان دولتخانه عزت و جلال نباشد
ممانعت فرموده باشاره منهیه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة بار نداده سر نیزداران ایشان را
بمنع حجاب بارگاه عالم پناه باز زده متقاعد گرداند و کسیکه متمکن بمجلس بهشت
آیین مقرر و مرخص نبوده باشد مجال مجالست و تمکن ندهد و عازمان عزم بساط
بوسی را انحراف بتقبیل عتبه علیه سرنهاد از ساخته تحف و نذورات پیشکش و هوای
خلایق و برایا بمعرض عرض رساند و نگذارد که در ساحت گردون مساحت وسیع
الفضای این درگاه فلک فرسای که مأمن عالمیان است و مورد جهانیان از قبل
بر ضعفا ظلم و ستم واقع شود و تا بر اشتعال فریاد دادخواهان را بنوید سیه القضاء

زلال

زلال عدالت گستری تسکین دهد و بر واجبی مستحضر و مستخبر مهمات و جهات کارخانه
سلطنت بوجه کامل تبیین بخصوصیات کلیات و جزئیات بوده تا سرکار خاصه شریفه باز
رسیده اگر بر تغلب و تصرف ناشایستگی احدی مطلع گردد و تحریک سلسله التأسی محزون
با عمالهم ننموده اماثت عزل و سیاست منتج اخراج فرماید و چنان کند که باخلاء
مزید خدمات پسندیده روز بروز منظور انظار کیمیا اثر گردد صورت نشان ایران
سخن چون حاکم دیوان کبریا بامر ولقد آتیناه من لدنا حکما احکام سلطنت و جهانداری
و فرامین و بختیاری ما را در اقطار امصار جاری و منتشر و آیات رایات ابهت و فرمان
روایی و الویه حشمت و کشورکشایی ما را بذروه و فرسنگ ستاره و مکانا علیا برافراخت و فیاض
ذوالجلال در ازل الآزال بنای دولت عالی اساس ما چون بنیان رفیع المکان
و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت مرتفع و استوار بمدارج جاه و جلال برافراخته
عنان جهانبانی و کشورستانی بحکم ولقد آتینا ابراهیم رشده بقبضه قدرت و حیطه
اختیار اولیای دولت قاهره ما گذاشته ساکنان عرصه غبرا را بدای شاهنشاهی ما
بر طبق اذعان قولوا آمنا بالله و ما انزل الی ابراهیم بکرنش مستحقان ملأ اعلی و مقدسان
عالم بالا رسانیده لاجرم عطفت ارجمند و همت بلند که بر تأسیس اساس عدل و احسان
و ارتفاع بنیان مکرمت و امتنان مجبول و مفطور است بمقتضای احسن کما احسن الله
الیک بر آن مقصور و مصروف نموده ایم که در ایام سلطنت روزافزون و عهد خلافت ابد
مقرون بندگان با اخلاص و غلامان صادق الاختصاص بفراغ بال و رفاه حال

در ظل رایات جلال آسوده احدی از پرتو فیض احسان این آستان آسمان قرب
درگاه فلک احتشام محروم و نا امید نباشند خصوص صاحبی که دم از دولتخواهی و بندگی
و یکرنگی زده هر یک از ایشان بقدر استحقاق شان بمصداق کریمهٔ فضلنا
بعضهم علی بعض بمراتب علیه و مناصب سنیه مفتخر و مباهی کردند و چون خلوص عقیدت و
صفای طویت برادر اعز ارجمند کامکار گردون وقار ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا
که انوار مکنون کریمهٔ سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین از صفحه حال خجسته مآل
او ظاهر و آثار مضمون بهجت انه من عبادنا المخلصین از صحیفه احوال فرخنده فالش باهر
و در مرتبه قرب و یگانگی بمقتضای حقیقت اتحاد و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض سرفراز
و سرافراز و بمزیت مصاهرت مورد کلام سعادت انجام هو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا و صهرا از جمیع اقارب مخصوص و ممتاز است آیینه ضمیر کیمیا
مآثر و مرآت خاطر مهر اسرار نواب کامیاب سپهر رکاب همایون ما شرف وضوح یافته
بنابراین توجه رای جهانگشای شاهانه و تعلق خاطر عالم آرای پادشاهانه بر علو شان
و اعتلا امکان برادر ارجمند کامکار مشار الیه بظهور رسیده پایه قدر و منزلت او بکنگره
مستطاب فلک مجتنا اعتمادا علی قوله نرفع درجات من نشاء باعلی مراتب و اسنی مدارج
رسانیده بمنصب عالی مرتبه امیر دیوانی دیوان اعلی که از اعاظم امور سلطنت و جهانداری
و لوازم مهام خلافت و بختیاری است برادر مشار الیه تفویض فرموده او را مشمول
مراحم بیدریغ خسروانه گردانیدیم تا آنچه رای ملک آرای موصی الیه مقتضی نماید در انتظام

مهام رعایا و عجزه و بیکسی را با مساعی جمیله بظهور رسانیده و حفظ و حمایت اموال و انفس
قاطبهٔ مؤمنین و کافهٔ مسلمین بشعار مرضیه و دثار حسنه خود ساخته قلع و قمع اساس
جور و اعتساف و تشیید قواعد عطاف و انصاف در همه باب بفضل الهی خیر تصور خود
سازد و در هدم مبانی ظلم و عدوان و در جز و قمع اصحاب عنف و طغیان اهمال و
اهمال جایز نداشته بپاداش جرایم قلم عفو بر ذمایم ایشان نکشد نظم مکن رحم
بر هر که ظالم است ۞ که رحمت بر او ظلم بر عالم است ۞ مکافات موذی بمالش بکن ۞ که
بیخش برآور ز روی زمین ۞ به اندیشه هلاکت و خونخوار خلق ۞ که نفع تو جوید در آزار خلق ۞
در جمیع امور دقیقه از دقایق رعیت پروری و معدلت گستری نامرعی نگذارد و مدعیات رعایا
بامید تزاید تقرب الی الله تعالی با بر باتجاح مقرون داشته اهالی و اعیان بدعای جمیل امرای
ذوی الاحتشام و وزرای کرام و قورچیان عظام و عساکر ظفر فرجام و عمال جهات دیوانی
و متکفلان اشغال سلطانی و کلانتران و کدخدایان و جمهور خواص و عوام ممالک محروسه
برادر اعز موصی الیه را عمو خاطر فیاض نواب سپهر رکاب همایون ما دانسته
بمکنون و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه در مطاوعت و متابعت
برادر موصی الیه کمال اهتمام تقدیم رسانیده تخلف نورزند و احکام مطاعه لازم الاتباع
بتوقیع او رسانند و رسوم متعلقه بامر مذکور بدستور معمول مخصوص مشار الیه دانند و در این
ابواب قدغن لازم دانند و کتب بالامر العالی نفذه الله تعالی بالاقطار والارباع
صورت نشان استیفای میرزا شکر الله شکر و سپاس مالک الملکی را سزاست

که منطوق تؤتی الملک من تشاء منشور شاهی و دارائی ما را بطغرای کرامت رقم مستوفی دیوان
قدرت و نگارش شکلین شمار محاسب دفترخانه حکمت مقرر و محرر فرموده و ثنای بی قیاس
پادشاهی را روا است که پرتو انجم سلطنت و جهانگشائی نشان خلافت و فرمان روائی
ما را با مصداق و فضلنا بعضهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مزین نموده بحکم و لما بلغ
اشده آتیناه حکما احکام حشمت و ابهت ما را در اقطار ربع مسکون زمان جاری گردانیده
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض و درود و تحیت درود بر رفیع القدری را سزد
که دیباچه دفتر عصمتش بتوقیع منیع ن و القلم و ما یسطرون موقع و موشح و فهرست
نسخه نبوتش مکنون و ان لک لاجرا غیر ممنون محلی و موضح است و ثنای لا احصی
بر آل ابرار و عترت اطهار آن سرور دفتر اخیار که بی لحظ قبول ایشان محاسبان تجاوز
حساب ابا سیر اجرای اعمال برایا در دفاتر حسنات مثبت و مرقوم نمی سازند و ان علیکم
لحافظین کراما کاتبین برات حسنات فردی از افراد انسان بی تصدیق ایشان بخرج
مجری نمی دارند بعد از سپاس و ستایش اله و درود و ثنا حضرت رسالت پناه همگی همت
علیا و جملگی نهمت سپهر اعتلا مصروف بر مراقبت حال و مباشرت احوال خواص و عوام
اراده خاطر فیض تصویر کیمیا تاثیر و داعیه ضمیر جهانگیر خورشید نظیر بر آن مقصور است که جهان
و جهانیان در تحت رایات نصرت آیات همایون ما در ظل امن بفراغ بال و رفاه حال آسوده
و کافه انام بارقام انعام این آستان رفیع المکان محفوظ و مستفیض شده تا بمدلول
و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ایمنی باعث ثبات دولت روز افزون و سلطنت

ابد مقرون

ابد مقرون گردد و بمقتضای ان الانسان عبید الاحسان بندگان با اخلاص و غلامان صادق
الاختصاص بر قوم عاطفت بی نهایت مقرون بوده آثار این دولت بی زوال که چون اساس طارم
نیلگون و بنای سپهر بوقلمون پایدار و استوار است خود دوام و نما امید نباشند خصوصا جمعی که طراز
کسوت اعزاز ایشان بزینت قابلیت و مرتبت اهلیت و استعداد از این یافته مزدای
کرامت اقتضای علم بالقلم درند و در علم سیاق بی نظیر آفاق و در فن حساب بی قرینه زمان
و بی عدیل دوران باشند و به کلک قلم بلاغت رقم مناشیر سلطنت ثبت خلود و طغرای مقصود
محلی و مزین و فراین خلافت باسعادت عنایت مخفی و مضمون گردانند و به رخساره مشک شمامه
عنبر فام مشکلات بگشایند و چون از این زمره شریفه القاب بکمالات نفسانی و درجات
مراتب علیه انسانی و آثار مهارت کاردانی از مجاری احوال رفعت و اقبال پناه معالی
دستگاه مستوفی الممالک بالاستحقاق غیاثا مسکرا اللهما که یکون انه من عبادنا المخلصین
آثار بندگی و اخلاص از صفحه حال او ظاهر و مضمون انه کان عبدا شکورا انوار شکر گذاری
از اطوار حال بسیاری از ناصیه آمالش باهرست و از کمال وقوف و استعداد و حصول قابلیت
و رشد و زیور امانت و دیانت و زینت فراست و کیاست بر جمیع همسران زمان آمده است
تفوق و رجحان دارد و بر آینه ضمیر نواب کامیاب ظلل جناب همایون ما عیان شده و قصه
بر فهم اسباب صلاح و فلاح از مجمل و مفصل تذکره احوال امثال ایشان بوضوح پیوسته و
در مدت متمادی که مناصب علیه و مهمات سنیه قیام و اقدام داشته خلاصه اوقات بقای فزون
کم طمع و راستی صرف نموده احدی از احاد و مفرد و جمیع انگشت اعتراض بر حرف مستوفیان

از نهاده و در روزنامچه احوال مومی الیه لفظ حشو باز نشده و در تشخیص واردات و اوضاع
و مجموعه صادرات او تفتیش غیر از انتظام مهام انام و انجام مرام خواص و عوام ملحوظ
انظار اولو الابصار نگشته لاجرم صنایف عنایت شاهانه مقتضای آن نمود که بدستور
زمان خاقان فردوس مکان علیین آشیان منصب سنیه متعلقه بمومی الیه مفوض فرمائیم بنا
براین ملوک از منشور الطاف خسروانه ذره از آفتاب اعطاف پادشاهانه بر ساحت
حال و نسخت آمال و آمال مومی الیه پرتو انداخت منصب جلیل القدر استیفای
ممالک محروسه که از امهات مهام کارخانه سلطنت و معظم عظایم امور خلافت است
بمقتضای ان تؤدوا الامانات الی اهلها بدو مفوض و مرجوع فرمودیم که مطالب و مآرب
حسابی کافه انام برحسب مرام ایشان در حیز وکل تنقیح داده ذره از ذرات جهانیان
از پرتو لطف و احسان این آستان گردون نشان منها و مستغنی نگذارد و قلم
لاتجری بر جواهر مقاصد امیدواران نکشیده اثر یاس و حرمان بر صفحات خاطر
اوراق ضمایر حاجتمندان باقی نگذارد و در ایصال آمال امم و ضابطه احوال عالم ساعی
بوده اصیر از جایزه رأفت و مکرمت ما محروم نسازد و در کیفیات امور جمهور طرح
مساوات مرعی داشته نوعی نماید که هیچ فردی از افراد انسان حیف و میل بظهور
نرسد و امعان النظر دقیق در تحقیق و تنسیق مهمات دیوانی و معاملات سلطانی
خوض نموده دقیقه از دقایق ضبط و احتیاط نامرعی نگذارد و کماینبغی در تشخیص و تکمیل
محاسبات مالوجهات و وجوهات و محصولات و پیشکش و نذورات و تحصیلات

وتقبلات

و تقبلات من القلیل والکثیر اشتغال نموده نوعی نماید که یوما فیوما آثار ضبط و حسن کفایت
او بر مرآت رای مهر انجلای همایون ما پرتو شرف وضوح یابد و چنان سازد که مطلقا در مال
دیوان فوت و نقصان واقع نشود و در این ابواب کمال اهتمام و دقت لاکلام بتقدیم رساند
و در معموری کشور و جمعیت لشکر ساعی جمیله بظهور رساند و احکام ثبتی و بیاضی بی مهر
و رقم او بمهر آثار نرسانند که اذا کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد
نفاذه و لازال مطاعا سواد نشان وزارت یکی از وزرای عالیمقدار چون
دستور دیوان قضا و قدر رقم اول ما خلق الله القلم منشور سلطنت و جهان
کشایی ما را بمضای ان الارض لله یورثها من یشاء مرقوم و ممضی فرموده پرتو
خلافت و فرمان روایی ما بتوقیع منیع و لقد آتیناه من لدنا حکما موقع و محلی
فرموده ذات حمیده صفات ما را که مظهر آثار معدلت و احسان و مصدر افعال
رحمت و امتنان است بمضمون کلام معجز نظام اذا اراد الله بعبد خیرا جعل له سلطانا
رحیما و اقیض له وزیرا عادلا سبب انتظام مهام امم بل واسطه انتظام احوال عالم گردانیده
زمام حل و عقد امور کافه خلایق که بدایع ودایع حضرت خالق اند بامر فاحکم بین الناس
بالحق بکف کفایت و قبضه درایت اولیای دولت قاهره که نظم الحمد
لخالق البرایا ⁘ والشکر لواهب العطایا ⁘ ما نیز اعمال حسنه و اخلاق مرضیه شعار همت
عالی و عادت رای متعالی خود گردانیده قوانین خاطر فیض مآثر همایون از غیر نقود
عدالت و نصفت پرداخته ظاهر و باطن بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم بکمال

صنوف شکر الهی تحقق داده و همت عالی بر حسن شاهی و نهمت مهر اقتباس پادشاهی
بر آن مقصور و منحصر گردیده ایم که بر طبق حدیث لکل زمان دولة و دولتنا فی آخر
الزمان درین زمان همایون امتداد و دوران فایض الرشاد و الارشاد که مطلع صبح
دولت آخر الزمان و مقدمهٔ طلوع رایات هدایت آیات صاحب العهد و الامان است
پرتو انوار عنایت نبویت و آثار رضاء رحمت پناهت این خاندان گردون نشان
کمشکوة فیها مصباح بر شرق و غرب عالم تافته ذره از ذرات خاکدان جهان از
فیض جهان این آستان محروم و نا امید نگردد و قانون عدالت و انصاف که قوام امور جهانیان
مصداق بالعدل قامت السموات و الارض منوط و مربوط بآنست در میان طوایف
امم مقرر و مؤکد بوده عجزه و زیردستان بپایمردی عدل جهان مرفه الحال و فارغ البال
توانند بود و منطوق الشفقة علی خلق الله همیشه پرتو آفتاب شفقت و رأفت بر ساحت
احوال ممالک و رعیت انداخته فروغ خاطر احدی از بنی نوع انسان از نجم معدلت و نصفت
این دودمان بی نصیب نماند و محصول لایضیع اجر المحسنین از کشتزار صدق و یقین
بمنصه ظهور رسیده و لایزال نصب العین فکر و خیال آنکه غبار جور و اعتساف بصاقل مکرمت
و اعطاف از صفحات روزگار و وجنات اعصار محو فرماییم و پیوسته هوس خاطر دل
متوجه آنکه بیخ ظلم و ستم از بسیط زمین بزور بازوی عدالت و انصاف قلع نماییم نظم
بخسته مظلوم گر بخشش کنند * که با بیخ ظالم نکو زهر کنند * چه ای لب حضرت ظل اله جهانبانی
و قوانین مناهج کشورستانی منظم باین مقتضای آنست که سلاطین معدلت آیین و

نصفت

نصفت قرین که مطلع انوار السلطان العادل ظل الله فی الارضین و منبع اسرار
و جعلکم ملوکا و اتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین اند از ایک دولتشان ارجمند و مسانید
حشمت بی گزند حسب الامر ان احسنتم احسنتم لانفسکم بزیور جهانبانی اتقان و تزیین
و حلی دارند و بمضمون شاکرا الرحمن تشکروا در بذل فواید رافت و بسط موائد عاطفت
و مکرمت دقیقه فرو نگذارند بنابراین برذمت همت اعلی نهمت والا نواب کامیاب
سپهر رکاب همایون ما ترتیب جمعی که بصفت نصفت و معدلت در وقوع اهلیت و
قابلیت ترتیب و الله فضل بعضهم علی بعض ابن الاکفاء و الاقران سمت تفوق
و رجحان داشته باشند واجب و لازم است و چون ازین زمره شریفه اتصاف بکمالات نفسانی
و درجات مراتب علیه انسانی و آثار فراست و مهارت و کاردانی از مجاری احوال آصف جاه وزارت
دستگاه اقبال پناه مؤتمن الدولة العلیه الخاقانیه فلانا که شعار کرم طبعی و خدا ترسی
و دثار رعیت پروری و حق شناسی و وفور رشد و استعداد و ظهور امانت و دیانت و استحقاق
بر جمیع وزرای جهان و اعیان زمان بشرف امتیاز و رجحان دارد و بر آینه ضمیر منیر سپهر عظمت
و مرآت خاطر دریا مقاطر خورشید انجلا عیان گشته بمقتضای کرامت انتمای اذا اراد الله
بملک خیرا جعل له وزیرا صالحا و مدلول این ابیات نظم خدا ترس را بر رعیت گمار که
معمار ملک است پرهیزگار * وزارت بدست کسانی خطاست * که از دستشان دستها بر خداست
خدا ترس باید امانت گزار * امین کز تو ترسد امینش مدار * ذره از آفتاب جهان
تاب عنایت شاهانه و لمعه از لمعات انوار مرحمت خسروانه بر ساحت احوال و تمشیت امانی

رآمال آصفجاه مشار الیه پرتو انداخته منصب جلیل القدر وزارت دیوان اعلی که از مهمات
مهام کارخانه سلطنت و متممات امور خلافت است بدو تفویض فرموده ارزانی داشتیم و زمام
حل و عقد و قبض و بسط مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه من حیث الانفراد و الاستقلال بکف
کفایت و قبضه درایت او گذاشته مشیت آن را بدای خیر تقضای او منوط و مرجوع فرمودیم
تا کما ینبغی بامر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده بنحوی که خیر مشحون عدل ساعة خیر من عبادة
ستین سنة دقیقه از دقایق معدلت گستری و رعیت پروری نامرعی نگذارد و بتصدیق حقیقت
وخلوص عقیدت متوجه انجام مهام برایا و غور رسی عجزه و رعایا شده آوازه عدل و داد در کاخ کیهان
پناه بذروه مهر و ماه رساند و بدستیاری بخت مساعد نواب همایون ما در تنقیح حال مظلومان
وحصول آمال طوایف ساعی بوده غبار یأس که از دامن امیدواران بر دامن زندگانی ایشان
نگذارد و چنان سازد که در جمیع امور صورت مراقبت حال و مبادرت احوال انام منظور بوده
جمال ظهور و مرانی صدور بوجهی جلوه گر گردد که بزبان بیان نکن و جفر ملکه موهوم مشهود
شوانه بوده و در هر باب امری که باعث رضای ایزد تعالی و خشنودی رعایا باشد
مرعی داشته مساعی جمیله بظهور رساند نظم عمر بخشنودی دلها گذار تا ز تو خشنود شود
کردگار بنوعی در مشیت مهمات خلایق قواعد معمارسازی و کارگذاری ممهد دارد که
جمیع مقاصد و مرامات ارباب حاجات بحصول مقرون گشته مثوبات آن بروزگار دولت
بی زوال ابدی الاتصال همایون ما عاید گردد که هر آینه بمنطوق انا لانضیع اجر من
احسن عملا یعنی باعث ازدیاد مواد تربیت و ترقی او شده روز بروز مراتب

سنیه نوازشش علیه ممتاز و سرافراز گردد و آنچه از اعاظم مهام و کلیات
امور رو می نماید که اجب العرض باشد بمسامع جلال رساند که بهرچه فرمان قضا جریان
نافذ گردد عمل نماید و در جمیع مهمات ضابطه ملاحظه احتیاط را مرعی دارد که تا
صورت منشور دیگر که از باب جنت مکان بخواجه امیربیک مهردار نوشته فرمان همایون شد
آنکه امیربیک بداند که جمعی از مردم این عباد نخواسته اند که از راه دریا عبور کنند
و از جانب جده متوجه حسنه شوند از ابواب خرق حوادث سفینه آمال ایشان در گرداب
اضطراب افتاده آخر الامر در لجه هلاک غوطه خورده بغیر از اسد علاج تبریزی و صلاه
دوا اندار و بسیار بشنیده بر محمد یوسف که کس بخت حیات بساحل نجات نکشیده و کشتی
عمر فرزند خلف او میرزا ابراهیم نیز که با ایشان رفیق بوده در بحر هلاک غرق گشته این
معنی بتحقیق پیوست اکنون حکم مطاع بر سبیل نصیحت وارد شد و از کمال عنایت در حق شاه
عز ظهور پیوست صدور یافته دانسته باشد که زری چند از زمان وزارت غازی خان
تا غایت از حق الناس جمع کرده و در زیر خاک پنهان نموده تا غایت قطع علاقه و تعلق
از آن ننموده فی الحال که بخط هر وجهی داشت که اگر خود از آن تمتعی نمی یافت بواسطه آنکه مصلحت
انسان بمحبت فرزند مجبول است بهر حال اگر خلف زر نبرد اشرف چیزها منظور و بلقین است
که خرج و اخراج آن لازم خواهد بود لاجرم صلاح دین و دنیای او در آنست که بموجب نص کریمه
ولا تتبعوا خطوات الشیطان ان الشیطان للانسان عدو مبین عمل و دادی عمل و قطع
بوادی طول امل نموده از زیارت شیطان رجیم و متابعت ابلیس لعین یکباره اعراض

وبازگشت نموده از وسوسهٔ شیطانی و هوای نفسانی که بسبب آن انواع خسارت
لاحق روزگار او گشته توبه و استغفار نماید و من بعد معتکف گوشهٔ عزلت و مقیم کنج درویشی
و قناعت باشد و هر زری که در زیر زمین مدفون کرده باشد بیرون آورد تا ما نیز حکم فرمائیم که او را
از قید حبس آزاد نمایند نظم من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ✿ تو خواه از سخنم پند گیر
خواه ملال صورت عرضه داشت امیر بیک مهردار جواب حکم نواب عرضه داشت بنده غلام کمینه
کار ابرتبه کار بعز عرض نواب کامیاب فلک جناب سپهر رکاب گردون قباب رسانید که عنایت
نامهٔ پادشاهانه مشتمل بر نصیحت ارشاد و رشد از که باسم بنده غلام قدیمی شرف صدور یافته بود مطالعه
و ملاحظه آن سرافراز شده و مقدمهٔ که در باب فوت غلام زاده امارت مآب حاجی محمد بیک
گواهست و در حضور قورچیان عظام ادای شهادت نمود نمودی که بنده خبر رسیدن او بجانب
هند شنیده امارت مآب [illegible] گفت که او ازین معاودت نخواهد نمود و از عمر برخوردار
نخواهد دید زیرا که کسیکه بوده از ارادت و اخلاص سی ساله این آستان ترک غلامی این
سلسله کند و بجهت کسب مال یا بجهت تحصیل منصب جاه ازین دولت ابد پیوند بملک دیگر
رود و سراج وهاج را که در میان ملاعین سفینه بر برده مستلزم و مستحق است لعنت
ازلی و مستوجب محرومیت از سعادت دنیوی و اخروی خواهد شد هزار جان فدای
بقای عزت باد نظم تن شاه باید که باشد درست ✿ من و جمله را گو بود نادرست
و آنچه در ترک متابعت ابلیس و توبه و انابت از شیوهٔ مکر و تلبیس مرقوم قلم منشیان
عطارد نظیر شده بود بر ضمیر آفتاب اشراق پنهان نیست که آنهم در نشاء دنیا

پرستیها و طلب جاه و منصب فانی بچه قاعده گذشته و عمل که بود از غایتش
و از آن میان حافظ دل سوخته بدنام نشستاد ✿ استغفر الله ما کره الله قولا و فعلا و
خاطرا و ضمیرا ای آنکه هر عالم و ای ملاذ و ملجاء بنی آدم امروز که یازده ماه از شهور
سنه ثمان و خمسین و تسعمایه است مدت سالی و هفت روز است که بنده بنوی عمل خود را
عمل خود از پرتو عنایت شاهی بی بهره و محروم است و در جاهای ضلالت محبوس و از حیات
و ملاقات فرزندان و اهل و عیال مایوس با پای عمر ناپایدار و زندگی مستعار پی سپار
در حبس مضاء و چهار نزول نموده و قوتهای ذاتی و عرضی از شهرستان وجود بسیل بیحوای خود
کرده اند با جره از دیدن فضای عالم و آفتاب که هرگز نمی پسندد عاجز شده و ناظره از قصر
برکاخ بی فالی بمانده و دست از گرفتن ابریق جهت وضو شکایت آمده و پا از التیام و
جهة نماز بتکیه دیوار محتاج شده چون ضعف بدن را قوت [illegible] عریضه دیده بر ضمیر ملی
رسیده و بدن از جامه کهنه و دلقی بهیکل آمده فرزند رشید بقاعده که در حکم جهانمطاع
مسطورست شربت فنا چشیده و درین اوقات که نظم حالیست مرا چنانکه دشمن خواهد
جانیست مرا که فرقت تن خواهد ✿ ناکامی عمر خود اگر شرح دهم ✿ دشمن بدعا زندگی
من خواهد ✿ بعد ازین تمادی ایام گرفتاری باز رشته تعلق از دنیای فانی گسستن و
دل در مالی که بهیچکس وفا نداشته بستن و با حرص و آز نفسانی در کنج حزن و
زاویهٔ ناامیدی نشستن و مال از مرشد کامل و لشکر اسلام دریغ داشتن بر [illegible]
فرزندیکه بموجب نص قاطع انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح از اهل بنده غیب گذاشتن

دخول بجسارت دنیا و آخرت از دنیا رستن بمقتضی کریمه هذا ما کنزتم لانفسکم مستحق
عذاب آخرت شدن هرچند پرده پوش عقل و هوش شده باشد این مقدار رسیده که این
عمل کار زدی عقل نیست عالم پناها بر نواب ظاهر است که مناصب بنده در ایام عمل و
سلطان قابل ذخیره نبود و بنده هم از آن قبیل نبوده که در مقام جمع مال باشد و ده
سال که در بغداد بود با غازی خان الکا و منافع بنده را میرسانند و چهار سال که
در خراسان بار او بر نواب همایون ظاهر نموده بمصلحت مرحوم حسن بیگ راه اصل خزانه
عامره شده بود از آن ایام که بتولیت آستانه مقدسه مأمور شده معاش آن ایام
نیز بر نواب پوشیده نیست و در ایام وزارت خراسان عمل و تصرف بنده را
از اهل خراسان معلوم کردند و وزیر و وکیل بنده که مقرر و معارض بودند یک یک بنده را
پوشیده نماند که شاید ابراهیم سهیل که صاحب دفتر و تحفه بنده بود بسی مهر حال که قوم او بجز
فقر و تقصیر سرکار بنده و حق املاک موروثی بقلم دیوانیان داده و واصل دیوان
اعلی ساخته بکره دیگر در طی عرضه داشت عرض نمود باز بتکرار آن جسارت مینماید که هرگاه
یک دینار از ذخیره و دفینه بنده ظاهر شود اگر فقیر در حیات باشد بعذابهای گوناگون
بنده را بسیاست رسانند و اگر ودیعت حیات را تسلیم نموده باشد بفرمایند که خطبا
اسم بنده را در سلک ابابکر و عمر و عثمان در آورده هر جمعه بر بالای منبر لعنت ابدی
یاد نمایند تا موجب مزید عبرت ارباب اخلاص و اهل ارادت این آستانه شود و بدانند
که لاف مریدی سی صد ساله و اخلاص تمام و تقصیر ناپاک باشد کامل از راه کذب و دعوی

خلافست

خلاف است نظم لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ ٭ عشقبازان چنین مستحق هجرانند ٭ دیگر
دو کلمه از احوال خود عرض مینماید در این سن و سال ضعف حال که نه قوت و قدرت مانده و نه
دستطاعت در میانه حبس واقعست که نه خاطر را در نماز حاضر میتواند داشت و نه
خود را از بیم زبان شاهان مخالف خاطر امیدوار است که بروح پر فتوح ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
کنج عزلت در این قبله بر بنده شفقت فرمایند تا با جمعیت خاطر بعبادت و دعاگوی دوام دولت ابد
پیوند قیام نماید و قوت لایموتی که قوت طاعت از آن حاصل شود مقرر فرمایند نظم
کرم گسترا عاجز مضطرم ٭ سحاب کرم گستران بر سرم ٭ ضعیف و فقیری و پیرم چنین ٭ نه اسباب
قوت فقیرم این ٭ نه دستی که کاری بر آید از او ٭ نه پایی که راهی کشاید از او ٭ بجز درگاه
آن سپهگاه خلایق پناه ٭ ملجای من آرام و سکام دستگیری و وقت مرحمت است نظم نوبت آن
توام و در جهان سپاهی نیست ٭ سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست صورت عرضداشت استعفای
ممالک از آن روز که تأییدات ربانی از مکمن عنایت سبحانی قرین بخت بلند و ارتفاع
ای ارجمند ما گشته قدر رفعت کمال و ابراز و استقلال نظم سلسله گهر کان وجود ٭
سلسله پیوند نظام وجود ٭ فرشتانه را عظم جانه سهیل طالع فیروز و اختر بخت گیتی
فروز ما را با اوج عزت مقارن گردانیده و آفتاب دولت بی زوال در برج حشمت ابدی
اتصال ما را بدرجه کمال و اعلی مدارج عز و اقبال رسانیده و طوطی ارمان و آرزوی مستعجلات
فتح و نصرت کوشش ساخت و جوهره اختیار ما را بتعلیقات ظفر آیات مزین و مذیل
فرموده نامه مدلول کریمه ان الکرت و تاریخ او وارد جاست عهد خلافت همایون مستغیران

حقیقت مشحون شکرالله علی حسن ابنا را تاریخ استیفای روزگار سلطنت روز افزون
داشته شکرانه این عطایای علیه و نعم بهیه که هیچ خاطر عاطر و ضمیر منیر فیض مآثر که فهرست
ابواب کامکاری و مجموعه وصول جهانداریست معروف آن داریم که در نشر فواید عدل
و احسان و بسط موائد رأفت و امتنان نسبت بزمرهٔ عالمیان و کافهٔ جهانیان دقیقه فرو
نگذاریم و ادای حقوق خدمتکاران هواخواه عبودیت جان سپاری را بر ذمت همت علیا
منت لازم دانسته بمقتضای انزلوا الناس منازلهم هریک را بحسب استعداد برتبه رفیع
عالی و منصب منیع متعالی که فراخور شان و مناسب منزلت و مکان او باشد مخصوص گردانیم
تخصیص حسیبی که باستعداد زمان جلالت مجلس بهشت آیین و طول مدت معاشرت محفل ملک
تزیین جوهر استعداد و وفور استحقاق حق خود را بر مرآت جهان آرای که جلوه گاه صور حقایق
اشیاست کما ینبغی ظاهر ساخته باشند بعز قبول موصول گشته و مساعی مشکوره ایشان
بشرف استحسان اقتران یافته باشد مصداق این سیاق اکثر رفعت و معالی دستگاهی
غلام باخلاص درگاه شاهی خواجه غیاث الدین شکرالله ارشاد کتابا از بندگان خاصا
ولیلا و نهارا از مقیمان بارگاه قرب و اختصاص است و مدتیست که منظور نظر انور و ملحوظ
عاطفت کیمیا اثر بوده در بیولانیت صافی طوبیت و حق و الا نهمت منظم و نسق و لوازم
از خطیر استیفا که معظم دیوان اعلی و اصل جهات ضبط و ربط معاملات ملکی و مالی کارخانه
همایون است کماشته اراده قصر بوده ایم که سررشته این مهم اهم و شغل اتم را بکف کفایت قبضه
درایت کسی سپاریم که چون نظم عامل مهر جولان نوکلک طرح عمل دا خلل روزگذر فاضل گرگل

محل فروغ رای رزینش دیدهٔ اهل بصیرت را روشن سازد و لمعات فکر نقشش بر صفحات
ادراک ارباب خبر پرتو اندازد و در دانش و حذاقت مصدوق منطوق و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و در وقوف و مهارت مشمول لتعلموا عدد السنین والحساب
و کل شیء فصلناه تفصیلا باشد بعد از امعان نظر در حال هر یک از وزرای عطارد
فطنت و نویسندگان صافی طینت بدلالت فرد خرده بین که استاد المحاسبین عالم
تحقیق و میزان کل تمیز و تفصیل معانی دقیق است رفعت پناه مشار الیه را که فی الواقع
در جامعیت صفات حمیدهٔ آیات مذکوره مقرر و مسلم است و در طریق عمل و وثوق و اعتبار
شانا فشانا بر دیگران سابق و مقدم است و انسب و اولی بنابر عنایت و شفقت کامله
شاهی و عاطفت و ملاطفت شاهنشاهی درباره او منصب عظیم الشان و رتبه
جلیل القدر علی المکان استیفای ممالک محروسه و عساکر منصوره و جمیع دواوین
سرکارات خاصه شریفه را بی وسیله وساطت احدی بدو تفویض فرمودیم تا حسن
الاستقلال بلوازم منصب مذکور اشتغال نموده نگذارد که چیزی فوت و فرو گذاشت شود
و خود را در پناه عنایت و شفقت ما دانسته در ضبط و بازیافت مال خاصه شریفه جانب
احدی را رعایت ننموده در آن باب از هیچکس ملاحظه و محابا و با هیچ آفریده مساهله
و مدارا ننماید و مال دیوان را از هیچ آفریده نگذارد و سررشته مال و وجوهات
ممالک محروسه و سرکار خاصه شریفه را هر آنچه از تخفیف و تقسیط و مقررات و مشهوره
بنوعی نگاه دارد که از تغیر و تبدیل فتور واقع نشود و در جمیع امور دیوانی قانون

حساب را منظور نداشته تجاوز ننمایند و شهزادگان کامکار سلطنت شعار و امراء نصرت
آثار نصفت اقتدار و وزرای صائب رای صاحب اقتدار و قورچیان عظام و عساکر ظفر
فرجام و تمامی مقربان درگاه جهان پناه حسب المسطور مقرر دانسته در اعزاز و احترام
آن مستوفی الممالک بالاستحقاق کوشند و در جمیع مواد و مراسم امداد و اعانت تقدیم
رسانند و با هرکس در باب محاسبات رجوع داشته باشد به قورخانه همایون حاضر ساخته
ثمره نورزند و چون بیگ به دفترخانه خاصه شریفه را از وجوه انجم هرکس را از کتاب
و محرران و عملا که لایق ندانند اخراج نموده در عوض دیگری را که لایق دانند تعیین نماید و مشخص
نموده او را در آن سلک منسلک شناسند و چون بنا بر توجه خاطر عاطر رفاه حال و انتظام امور
او مبلغ پانصد تومان تبریزی هر ساله بجهت او مقرر فرموده ایم صاحب جمع خزانه عامره سال
بسال آن مبلغ را از بابت زر خراج و مقاسمه مشار الیه رساند که صرف معاش خود
نموده بخدمت مرجوعه قیام نماید و از جواب برات بجهة روند و از فرموده تخلف نورزند و
هر ساله درین ابواب حکم و نشان مجدد نطلبند و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی
موشح و مرصع و مزین گردد اعتماد نمایند کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد
نفاذه و لا زال ساطعا در او پروانچه که حسن مذهب نسوده قاضی عبدالله
چون لوح پرداز صفحه ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد و اختراع که خامه صنعش نگارنده کهکشان
بر حاشیه چرخ زرنشان ترتیب نموده و قلم قدرتش اوراق نه رواق لاجوردی را با زر ورق
ثوابت و سیارات سپهر جدول حفظ الهی مذهب گردانیده و شمسه ایوان سلطنت

سنهٔ ۹۲۳
اگر این تاریخ صحیح است
فرمان یا پروانچه از شاه اسمعیل
اول نخستین پادشاه سلسلهٔ صفوی است

دپادشاهی

و پادشاهی ما را از زینت جداول افلاک گردانیده و دیباچه خلافت و شاهنشاهی
ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب سیاه بر صفحات روزگار بکلک ثبات و استمرار
تحریر کرده چنانچه دبیر خرده شناس مضمون این منظور را درین باب رقم زده که نظم
از کتبخانه ابداع اوراق فلک دریوزه ... که بر او ثبت شده از کرم یزدانی : از شهاب
خور و قوس قزح و سیاره : جدول و شمسه و شیرازه و زرافشانی : ما نیز سایه خیر مکرمت
و رشحه ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی که در طریق هنروری بر اقران
سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران رایج و فایق باشند افکنده درینولا که تقوی
شعار نادر العصری مولانا حسن مذهب بهزادی که با وجود اتصاف بمحبت ارثی حقیقی
خاندان نبوت و ولایت و صفت اخلاص و دعاگوی این دولت ابدی الدوام و در فن
تذهیب لب اهل زمان و در دقایق آن حیثیت بی نظیر و عدیل دوران است بر از آنکه پای
توفیق با دراک سعادت تقبیل آستان سدره نشان حضرت امام همام معصوم مظلوم
ابی عبدالله الحسین علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها مصداق بیان ان الله من
ذریته مصدوق مقال الدعاء مستجابة تحت قبته امام الثقلین و قبله الکافة نقابی مشرف
شده و مضمون این بیت مصداق حال او گشته بود نظم حسن بگرد در تربت کشته برزخ
طواف : تو گرد دار همه جانش واگرد : بخدمت نقاشی قبه منوره و روضه مطهره آنحضرت
صلوات الله علیه فایز گردیده چنانچه این قطعه مشتمل بر تاریخ که از نتایج طبع صافی او است
و در آن روضه مقدسه شاهد این معنی است نظم بود چون توفیق نقاش ازل :

این تاریخ ظاهرا ۹۷۷ میشود که معاصر پادشاه طهماسب اول دومین پادشاه سلسله صفویه است و در تعریف بابا شاه آخر فرمان نمیسازد .

شد تمام این طرح نقش از کلک من جستم از هاتف تاریخ گفت نقش کرد این قبه
زیبا حسن نار بخت حزو البطراز خسروی سحر من تا بی بنا دهنم عمل خود ابد مهر الله
ان لهم اجر حسنا فرمن در سلسله ساخته بغرب طوسی مجلس بهشت آیین شرف و سر افراز گشت
و بعضی از کارهای خود که فی الواقع مقتضای کریمه قل کل یعمل علی شاکلته کارنامه جهان
روزگار در سلک صنایع استادان غرایب نگارست بنظر همایون رسانید و با وجود این
حالات سیمای صلاح از چهره کیش ظاهر و عکس انوار غبار آن عتبه مقدسه از جبهه آمالش لامع
بود مشمول عنایت بیغایت شاهانه و عاطفت بینهایت خسروانه فرموده تقدم و ریاست
جماعت مذهبان و کاتبان و مجلدان و نقاشان و طلاکوبان و کاغذ فروشان دار السلطنه
هرات را بدو تفویض فرمودیم که بتحقیق حال هریک از ایشان باز رسیده جمعی که متکفل
احوال و جراید اسامی ایشان بطغرای دلکشای لا یمسه الا المطهرون توشیح و تزیین یافته
باشد از مس آیات قرآن و کلام مجید سبحانی ممنوع گرداند و مقرر دارد که به از کتاب
آداب طهارت مرتکب این امر جلیل القدر شود و کسانی را که طرح تقوی و پرهیزکاری
بر لوح احوالشان منقش باشد مرخص و ممکن گرداند که بشغل مذکور قیام نمایند و نگذارد که آلات
و مصالح مجلدی و مذهبی و کتابتی که در غد غن نجاست در او باشد در جلد و اجزا و اوراق
مصاحف و تفاسیر و احادیث و امثال آن صرف کنند و از هرکس از جماعت مذکوره بی
طریقی و بی ادبی سرزند منع و تادیب نماید جماعت مذکوره نادر العصر مشار الیه را رئیس و مقدم
خود دانسته اطاعت و انقیاد بجای آورند و از سخن و صلاح او تجاوز ننمایند تا رای شهر معظم

سنه ثلث و عشرین و تسعمایه صورت نامه عبید اوزبک که در جواب مکتوب نواب
علیین آب همایون اعلی نوشته نامه ای مسجع که از جانب سلطنت و نصفت آیات
حشمت مآب ایالت نصاب جلالت اکتساب معالی انتساب شرف ورود یافته بود در
زمان خوب و ساعت مرغوب رسید سخنانی که به نحوات تقریر نموده بودند مسموع شد
آنچه در باب خرابی ولایت خراسان از ممر توجه جنود ظفر قرین نوشته بودند واقع
غرض با آنست که درین وقت که از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدین
و ائمه متقین الی غایة در عالم و عالمیان انتظام یافته تغییر پذیر رفته و اگر بمقتضای فساد زمان
خلل و فتوری در ملت نبوی واقع شود حسب الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن بر ما
لازم است و از محلی که حضرت خاقان شهید انار الله برهانه شربت شهادت از جام قضا
چشیده مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلالت گرفتار شده و خواه نخواه
بکره تابع تشیع و رفض شده اند و این صفت طبیعت آن مردم شده است بنابر آنکه درقید
جنود مسعود اسلام آنجا که میباید در می آیند و سرهای نمیکنند بنابر آن سبب روی در خرابی دارند
و آن کسانی که از روی صدق نیت رجوع بعسکر اسلام کرده سرهای این نگینه معلوم کرده باشند
که چه نوع التفات درباره ایشان بظهور رسیده و آنها که نفاق میورزند و گردن از اطاعت
اسلام می پیچند تفرقه که بدیشان میرسد ظلم نخواهد بود چنانکه گفته اند نظم ظلمهای که بنام
سپاه است ۞ همه عدل است ولی ظلم نماست ۞ و گرنه هرگز در نیت و فعل ما غیر از رفاهیت
اهل اسلام و عدالت و آبادانی ملک چیزی دیگر نیست و نخواهد بود و بمقتضای انما

الاعمال بالنیات امید میداریم که موافق نیت خود درجه یابیم دیگر نوشته بودند که در سال
گذشته با وجودی که آن نوع تنبیه واقع شده باز آرزوی سلطنت خراسان کرده اند خود معلوم (دارند)
که نوبت لشکر اسلام چه نوع استیلای بر سپاه ایشان برده بود چنانچه فردوسی گوید نظم
ز سم ستوران در آن پهن دشت ٭ زمین شد شش و آسمان گشت هشت ٭ از غلبات
گرد و غبار در طرفین بعد از انفرار لشکران غازیان لشکر اسلام فرصت غنیمت دانسته در اخذ
اموال و اسباب ایشان پرداخته از آن مشغول بوده اند که جمعی در میان گرد مختفی مانده اند عجب
تقدیر این نوع صورتی دست داد در عالم سپاهیگری این کیفیتها عجب نباشد نظم
مباش غره که دارم عصای عقل بدست ٭ که دست فتنه دراز است و چوب را دو سر است
در غزوه احد که یک دندان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شهید شد بعد از آن
چندین فتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت اگر امتان آنحضرت را هم بعد آنحضرت هم فتحی
شود و بعد از آن فتحها و نصرتها دست دهد عجیبی نباشد ملاحان کار اسلام جهت آن
(هواداران) کشتی شوق را در بحر عمیق غزا انداخته اند تا صدف صدق را بدست آورده لؤلؤ ثنا
بکف نیارند آرام نگیرند و به نقد در خرد و نقصان ظاهری پای همت از مطالب مردانگی
و جرأت پس نخواهند کشید نظم تا آن در یگانه نیفتد بدام ما ٭ ما بار خود بساحل دریا
نمیکشیم ٭ اگر در آن نوبت جهت تنبیه لشکر اسلام آن قضیه واقع شد از عنایت سبحانی
امید میداریم که درین دفعه تلافی گذشتها شده مقصود بحصول پیوندد چنانچه گفته اند نظم
یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور ٭ کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور ٭

دور کرده

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت ٭ دایما یکسان نماند کار دوران غم مخور ٭
هان مشو نومید چون واقف نه از سر غیب ٭ باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور ٭
حضرت حق سبحانه در حق اهل اسلام این نوع تنبیهات بسیار کرده است و دیگر از ابیات
ما نوشته بودند نظم هری را بکرم ملطف الله و هم شام و تبریز را با سپاه ٭
بمضمون الفال علی ما جری نیت و فکر و اندیشه ما همیشه بمضمون این بیت است الامور
مرهونة باوقاتها چون عنایت کریم ازلی و حکیم لم یزلی همراه لشکر اسلام بود با ما تر
از دان هم توقع داریم بیت دیگر را هم نوشته بودند نظم منم شیر مردان مرد آزمای ٭
که از ضرب شیران نجنبم ز جای ٭ یعنی با وجود حصول دار السلطنه هرات که نشستن گاه
مردشاهانی خلاف مضمون این بیت است اگر صاحب وقوف نیستند از مردمی که میدانند بشنوند
بپرسند در محلی که کفار غلبه کردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بچه طریق هجرت کرده
مهاجر و انصار که سکینه در آن زمان ظهور کرده از برای ملکت مؤمنین برفاهیت اهل الیقین
و جمعیت لشکر این در هرات بودند صلاح ندیدند جهت آن در تغیر مکان کوشید چنانکه گفته اند
نظم ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت ٭ ز دهنه جاهلی که فلان از قضا گریخت
از نسب سبب التجا را ٭ خیر البشر ز مکه به یثرب چرا گریخت ٭ و حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلم در کلام درربار خود درین بیت میفرماید نظم ای یومیّ من الموت افر ٭ یوم
ما قدر او یوم قدر ٭ یوم ما قدر لا اخشی الردی ٭ و اذا قدر لم یغن الحذر ٭ با وجود این معنی
در غزوه احد تغیر مکان کرده نتواند که این هجرت ما بطریق سنت حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و سلم واقع شده و درین امر هر کسیکه طعن میکند طعن او بر رسول صلعم عاید میشود پس
مطعون داشتن این امر کمال جهل است دیگر فقره که در بود که درویشی که یکی از امرای ما بود
در هرات آنچنان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا بایقرا
فراموش کرده بودند آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق بدین رسوای بود
که مساجد و معابد را طویله اسبان و قوان کرده بلکه مرز ساخته بودند و هر کاشیهای نقش
نگار را ویران کرده درها و چوبها را هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شرابخانه و فسق
ساخته بوده اند ما دولت که بشهر در آمدیم بجز و تعمیر مدرسه و خانقه سلطان حسین میرزا
و سایر بقاع خیر کوشیده اخلاط خلایق و ستوران را از مساجد و معابد بیرون آورده
مدرسان و طلبه و حفاظ را مکان کرده آباد ساختیم حسن معاش درویش از همین معلوم است
دیگر نوشته بودند که نظم زتیر آه مظلومان حذر کن که خونریز بحضرت واجب الوجود رسد آه ستمکش است
که هرگز راضی نیستیم بدرفع ذاره ایم در رعیت و قحل اغنیت که بر فرض از لشکریان ما ضرری
و نقصانی برسد اگر بغفلت یا بسهو واقع شده باشد که مطلع نباشیم معذور کرده و لا تزر وازرة وزر اخری معاف خواهیم بود و بعد از اطلاع اگر بفورسی نفرمائیم در ذمه ماست
دیگر نوشته بودند که مصراع با آل علی هر که در افتاد ور افتاد هر که مؤمن و مسلمان است
و امید نجات آخرت دارد و محبت اصحاب کبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از دل
نمیدهد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی از آن مذکورانند با اولاد و احفاد ایشان
مخالفت کردن و دین و دل از دولت و اسلام دور است اما با آن طایفه که گفته کری و جا دله

داریم که مذهب و ملت پدران خود را که البته تابع بدعت و ضلالت و شیاطین شده طریق
برحق را برطرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده با وجود آنکه میدانند که سب شیخین کفر است
این کفر را شب و روز شعار خود ساخته دم از اولادی آن بزرگوار میزنند مضمون که
انه لیس من اهلک حضرت مرتضی علی علیه السلام از آن فرزند بیزار است نظم فرزند خوش
که خلف باد ورنا خلفی بود تلف باد فرزند لئیم طبیع بدکیش رنج پدر است و محنت خویش
مخبر صادق در کلام مجید خبر میدهد و نفخ فی الصور فلا انساب بینهم و لا یتساءلون در روز جزا
[illegible]
پرسش از عمل خواهد بود از نسب نخواهد بود دیگر ایشان دعوی فرزندی و محبت مرتضی علی
علیه السلام میکنند از دو حال بیرون نیست فرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند اگر نیستند چون
دعوی فرزندی میکنند چرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس پدر کس دیگر را
گوید پدر منست و پدر او نباشد آنکس بهشت در نمی یابد و اگر فرزند حضرت مرتضی علی اند آن
بزرگوار کدام مرده را از گور بیرون آورده سوخت و چه کس را ریش و ابرو تراشیده در گوش
[illegible]
او حلقه انداخته خلیفه اسلام ساخت کدام ناپاک بی نماز فحش گو که در همه عمر خود یک رکعت نماز
نگذارده است برای ساخته مقبول خود گردانیده و کدام کس را فرمود که بمن سجده کن حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم قسم فرموده اند که اگر سجده کردن بغیر خدای تعالی روا بودی ضعفا را
میفرمودیم که بشوهران خود سجده میکردند پس محقق شد که سجده بغیر از خدای تعالی روا نبوده
و کفر است و این افعال مذکوره بالا و اضعاف در سلسله شما هست با وجود این قدر
قباحت با موعظه میفرمایند ع کنون نشناس خود را دمی سر در گریبان کن حضرت

[illegible]

مرتضی علی علیه السلام این نوع بزرگواری بوده که با اصحاب کبار بیعت کرده و در عقب ایشان
نماز گذارده‌اند و تابع ایشان بوده بعد از فوت آن بزرگواران مدت دیگر آنحضرت خلیفه
برحق بوده‌اند اگر میسر نشده که آن بزرگواران باطل‌اند چون نعش ایشان را در پهلوی حضرت
رسول گذاشته‌اند و بیرون نمی‌آورند پس معلوم شد که آن بزرگواران برحق بوده‌اند که
بر ایشان تعرض نکرده‌اند و معلوم جمیع خلایق است که حضرت مرتضی علی علیه السلام تابع
روش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کبار بوده‌اند و هرگز بد ایشان لعنت
نکرده‌اند و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی علیه الرحمه را شنیده‌ایم که مرد
عزیز و اهل سنت و جماعت بوده ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما از روش حضرت
مرتضی علی علیه السلام را تابعید و نه روش پدر کلان را پس اولادی آن عزیزان کا ثابت
میشود چنانکه گفته‌اند ع پسر را چه همی مانده بود • و جای دیگر میگوید که نظم آن را
که نه از نسب و نسبت و نه نقش • وز انبوه هیچ گواهی چو فعالش • هرآینه هر کس که تابع
روش آن بزرگواران بوده بسعادت دنیا تابع بدعت و ضلالت شود بمضمون ضل
سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا نظر باید کرد و عبرت باید گرفت
نظم در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند • آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم • دیگر
توقف ما در ولایت مرو تا غایت بجهة آن بود که اعلیحضرت سلیمان مکانی با جمیع خواقین
و سلاطین پای تخت سمرقند و تاشکند و ترکستان و حصار شادمان و بلخ با لشکر
عظیم ایشان متوجه گشته مکاتبات و مراسلات بمبالغه هرچه تمامتر فرستاده بودند که

عنقریب

عنقریب بشرف دولت غزا مشرف خواهیم شد تا آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف
دارند که از این دولت محروم نمانیم درین ایام حضرات بجمعیت کل نزول اجلال فرموده
اند قضای الهی کوچ بر کوچ متوجه غزا و جهاد هستیم ان شاء الله تعالی هرآینه بکیفیت مخالفت
شریعت نبوی و پیروی بدعت و ضلالت نموده‌اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین
در حق ایشان چنین فرموده‌اند رباعی هر کس که بقصد رخنه در دین آرد • یا وقت
زکوة بر جبین چین آرد • مستوجب صد کرده وجبار جهان • بر صد زدنش ترک نما
جبین آرد • هر وقت که روش شما موافق روش آن بزرگواران می‌بود ما را هیچ
مناقشه و مجادله نخواهد بود این زمان که این طریق حسنه را برطرف کردند رفع
و دفع آن بر ما لازم و واجب است نظم چراکه با تو همیشه تعصب آیین است • برای جاه
نباشد تعصب از دین است شعر آثارنا تدل علی حالنا دام • خذ عبرة لاجلک
منها علی الدوام • والسلام علی الذین یستمعون القول و یتبعون تمت بحمد الله تعالی
جواب مکتوب عبید الله خان اوزبک از جانب نواب همایون کامیاب جنت
مکان نوشته شده • مکتوب بدایع املای غرائب انشا که از قلم رقم گمشدگان بادیه
ضلالت و جهالت و از کلک مشرک آثار گمشدگان اودیه شقاوت و غوایت سمت
تصویر و صورت تحریر پذیرفته بود در مطلع یعنی از منشیان که ملازم رکاب ظفر قرین
نصرت قران اند اشاره مضامینش بنده عرض همایون رسید اولاً این مقرون
که به آلایش زبان قلمش آلوده رقم شده بود که غرض از آمدن بخراسان انتظام اسلام

در جمیع اهل بدعت و ظلام است خافی و مخفی نماند که تا آنجا که طبع اطاعت و استطاعت
بخبث وجود و لوث جنود بیداد طبقه خراسان را مکدر و ملوث داشته همت پست را
بتخریب بلاد و تعذیب عباد گماشته اند امری از ایشان ورای سفک دماء و هتک
عرض و ناموس اطفال و بنات بمنصه ظهور نرسیده و چیزی سوای نهب و غارت اموال
و اغوا و اضلال تابعین شرع مبین و دین متین سید المرسلین و ائمه معصومین ظاهر
و مشهور نگردیده **نظم** ای زخدا بیخبر نادرست . وی قدمت در ره اسلام سست .
ترک کن این غارت و یغماگری . بشنو و از سر بنه این سروری . چند غبار ستم انگیختن .
خون دل بیگنهان ریختن . چند کنی خانه مردم خراب . هم کن از پرسش روز حساب .
دست بدار از ستم و جور و کین . پای بدامن کش و کنجی نشین . ورنه بناگه کف پای امیر .
سرور مردان علی شیرگیر . دست ندارم من ازین ماجرا . تا نکنم بند ز بندت جدا .
غالب آن گروه مکروه و آن طایفه بشکوه تاراج و یغمای اموال مؤمنین را رواج
و احیای دین خاتم النبیین و خون ناحق و کفر مطلق را رونق و نسق ملت مجوس صادق
مصدق میدانند و بالکلیه از دین قویم و طریق مستقیم منحرف و منصرف شده از نهایت
سفاهت و نهایت شقاوت آرای باطله و اهوای فاسده را قوانین ملت مصطفوی
و قواعد مذهب مرتضوی انگارند الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون **نظم** ای از فساد
تو جهان ملول . وی ز تو بیزار خدا و رسول . ظلم کنی و نهیش عدل نام . عدل تو
ظلم است سراپا تمام . کفر بود شیوه ات ای نابکار . ترک کن این خصلت شومی بدار .

واز

ورنه بآن فاتح جنگ احد . وانکه جدا ساخت سر عبدود . زیر و زبر میکنمت بیگمان .
کز تو و دزنام نماند نشان . و با آنکه با لاف علل و عیوب و مجهول و معیوب و بجهات
اغراض و امراض مشهور و منسوبند زعم فاسد و خیال باطلش دامنگیر شده بنهایت جهل
و جفا و بغایت کفر و عناد و جهالت و ارشاد اهل جلادت می پردازند و بکلمات هذیان
لا طایل و سخنان پریشان باطل زورق اعتقاد عجزه و جهلا را در گرداب باطل کفر و
بطلان و شرک و طغیان می اندازند فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم
بما کانوا یکذبون **نظم** ای تو سراپا همه ظلم و فساد . نیست ترا کار بغیر از عناد .
بایدت اول ادب آموختن . پس دگران را ادب اندوختن . دعوی دانش کنی از جاهلی .
حاصل تحصیل تو بی حاصلی . دولت من این و فضولی مکن . جهل ز حد رفت جهولی مکن .
ورنه بحق علی مرتضی . ساقی کوثر شه خیبرگشا . بر کنمت بیخ ز تیغ آنچنان . کز تو نماند اثری
در جهان . با وجود عدم قابلیت سماع و استماع اخبار و فقدان قوت بصر و ابصار
هر چند غازیان نامدار ظفر کردار آثار اطوار سید ابرار و کردار غیر قرار منظور نظر ایشان
ساخته مبارزان بیشه شکار بزبان شمشیر گهربار صدای آیات آبدار بگوش ایشان انداخته
اند هنوز در ورطه کفر و جهالت سرگردان و در ظلمت شرک و ضلالت حیران مانده
زبان شکسته بیان را باظهار جرات و جلادت میگشایند و بپای سستی قدم طریق لاف
و راه گزاف می پیمایند ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم **نظم**

ای کوکم حوصله نابکار ؛ از من و از دولت من شرم دار ؛ تو کری و هست ترا گفت کرد ؛ کو رو
کری را چه بود دست زد ؛ چون قدمت سست بود در مصاف ؛ نیست ترا کار بغیر از گزاف
چون نتوانی که روی بر زمین ؛ بر سر گردون چه نهی پای کین ؛ دعوی سلطانی و تیغت
چیست ؛ داعیه ملک ستانیت چیست ؛ در صف هیجا چو تو قدم عینی ؛ در بر شیران
چه کم از روبهی ؛ نوبت جنگست چه مردان مرد ؛ تیغ چه شد سرخ مکن روی زرد ؛ مرد صفت
ترس برون کن ز سر ؛ بس مفکن زنان عذر میاور دگر ؛ یک دو قدم پیش نه از بهر جنگ ؛
گر تو کشتی نشوی عذر لنگ ؛ و حرفی چند که بکلک تقلید در سلک تقیید کشیده بود که ما طریقت
آبا و اجداد خودیم پوشیده نماند که اگر حقی از آبا و اجداد کسی مدقق بر مذهب باطل
بود صفحه خاطر را باعتقادات باطل لاطایل آلوده باشند بدان استدلال و استناد نباید
نمود و از مضمون بلاغت مشحون که در قرآن مجید کلام سدید واقعست غافل و ذاهل
نباید بود قال الله تعالی انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مهتدون قل اولو
جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون فانتقمنا منهم فانظر
کیف کان عاقبة المکذبین نظم ای که تقدیر برافسر اختی ؛ خانه تحقیق بر انداختی
بشنو و بسیار مقلد مباش ؛ تابع اجداد بدین حد مباش ؛ هست به تقلید چو تقلید تو ؛
لعنت حق بر تو و تقلید تو ؛ و کلماتی که قلم پریشان رقمش ایراد نموده بود که ما تابع
خلفاء راشدینیم و طریق ایشان طریق حق حضرت رسول است صلعم برای کج نمایش محجوب نماند
که از خلفاء راشدین اگر حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب

علیه السلام را است طریق ایشان جای شک و ارتیاب طریق حق و صواب است و ما بتوفیق الهی
موفق شده همیشه این طریقه مرضیه را مسلوک میداریم و براهین عقلیه و قطعیه و دلایل نقلیه صحیحه
کافه انام از خواص و عوام را از تیه کفر و عصیان بوادی اعلای اسلام می آوریم و
این شیوه ضمیر آن کافران غدار و آن مشرکان نابکار بالمره مباین و مخالف طریقه مرضیه
ایشان است و اگر مقصود ابو بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه است طریقه ایشان نه طریقه
حسنه حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله است چه در تواریخ و سیر مسطور و نزد جمهور
اهل اسلام مشهور است که عمر بر سر منبر گفت ثلث کن فی عهد رسول الله حلال وانا احرم
علیهن و اعاقب علیهن متعة الحج و متعة النساء و حی علی خیر العمل و امثال و نظایر بسیار
و بیشمار است و تو از غایت نفاق که با اهل ایمان داری درین شیوه قبیحه نیز ثابت
قدم و راسخ دم نیستی نظم در کفر هم صادق نه زنار را رسوا مکن ؛ و عبارتی که بخامه
شکسته برهم بسته بود که لشکر ما بر غازیان شما مستولی شده بود بر عالم و عالمیان
محجوب و مستور نیست که چراغ انوار صدق و ولا و محبت و تولا نسبت بدودمان رسالت
و خاندان ولایت از ناصیه دولت روز افزون ما پیدا و از جبهه طالع همایون ما ظاهر
و هویداست و مطلوب رای عالم آرای و مرغوب خاطر جهان گشای از توسیع دایره دولت
و تفسیح عرصه مملکت ابقای متابعین مذهب زهرا و افنای مخالفین ملت غراست
لاجرم بحکم من کان لله کان الله له سپاه ظفر پناه ما را در هیچ معرکه با تیغ علم که علم
فتح است رقم کسر و ضم نگردیده و در عرصه هیچ مصاف نسیم ادبار غبار نکبت بر طره پرچم و دامان

علم اعوان و انصار ظفر آثار را نوزیده و نرسیده **نظم** هر دو جوانیم و من و بخت من
با دو جوان بخت بهم بر مزن ؛ کاتش تیغم چه برآرد شرار ؛ خانه عمر تو بسوزد چه خار ؛ پس اگر
از استیلای این اراده کرده اند که آن طایفه طاغیه نیم جانی بصد مشقت و محنت از ضرب
شمشیر غازیان ظفر مدار و دلاوران عالم گیر خنجر گذار از مهلکهٔ معرکه بیرون برده با
سیاهی روزگار و بخت نگون سار روی فرار بصوب ادبار آورده اند اگرچه اینمعنی ایشان را
سبب مفاخرت و مباهات است اما باین مستبشر و منبسط نباشند که این نوبت نیز توفیق
حضرت عزت جل و علا معاون و معین و توجه ارواح مقدسه انبیا و سرور اولیا و ائمه
هدی علیهم التحیة و الثنا مقارن و قرین گشته و سپاه ظفر پناه ما که بیکباره حمله عبرت کردان
کردون دکاه شمار از عدد ثوابت و سیار افزونند **نظم** خاک بجنبد چه بجنبیم زجا ؛
چرخ بخیزد چه بخیزیم بپای ؛ گر سپهم پا برکاب آورد ؛ ریگ بیابان بحساب آورد ؛ ابر از تیغ
آبدار تشبیه قطرات آب حیات آن گروه برگشته روزگار که دماغ پندارش از باد غرور آشفته
و بخت گران چو انگشش بر بستر جهل خفته بر خاک هلاک خواه فشانند و نقاب فنا بر چهره ایشان
خواه پوشانند **نظم** سپاه دشمن اندر روز هیجا ؛ اگر کوه است برداریم از جا ؛ دران
ساعت که با دشمن ستیزیم ؛ اگر سنگ است خونش را بریزیم ؛ و اگر از استیلا معنی ظاهر
مراد است آنمقول بر صغار و کبار امصار و اقطار کالشمس فی نصف النهار ظاهر و هویدا است
که در حین مقابله ایشان را تاب مقاتله و مجادله و طاقت مصادره و مقاومه نبوده بجمله حسام
خون آشام غازیان ظفر فرجام و مبارزان نصرت انجام روی عزیمت بصوب هزیمت

نهاده

نهاده تا باقصای ترکستان نه ایستاده بوده و چون مطمح نظر لشکر اسلام دران جهاد
اعظم و غزای اکبر دفع و رفع اهل بدعت و ضلال بوده نه کسب حصول اسباب و اموال
پس اگر شیر افکنان بیشهٔ هیجا و صف شکنان نبرد آزما بواسطهٔ علو همت بان سگان
غدار و سگان دیار ادبار که بهشته باشند و غنیمت **مصراع** همتش این جیفه را پیش
کلاب انداخته و اگر غرض از عرض آنست که غازیان دلاوران لشکر اسلام از ان انتهاک
شد این معنی پس دور و از عقل محجوب است چه مشهور است کا القصاب لا یهوله
کثرة الغنم و کثر الحطب یکفیه قلیل الضرم **نظم** شتر مهار از خود و از لشکر تست ؛
بخت چه بخشانه بجا گسترت ؛ عالم اگر جور کند گو بکن ؛ پیش سلیمان چه نماید مگس ؛
حیف ترا این علم افراختن ؛ بت چه کار است سپر انداختن ؛ عمر بعبث رنج هبا کرده ؛ تا تو نی
آخر چه هنر کرده ؛ داغ نه جبهه خاقان منم ؛ پادشه ملک سلیمان منم ؛ نوبت شاهی چه برارد
خروش ؛ رستم دستان رود از هوش ؛ اژدها کین چو سپهم دم زنند ؛ آتش آشوب بعالم
زنند ؛ حمله گر آرند بروز مصاف ؛ پای زجا می برود از کوه قاف ؛ گر نکند ارام که یک جو زند
کوه احد را ز زمین برکنند ؛ ان شاء الله تعالی عنقریب است که آن سگان روباه باز حیله ساز
بضرب خنجر جانگداز بقعر جهنم خواهند شتافت و جزای اعمال خود را باقبح وجهی خواهند
یافت و آن مضمون کج و معنی معوج که انگشت نمای قلم بریده قدمش شده بود که قرار
بجانب متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه قبل ازین فقره از کال کفر و
زندقه نسبت مشغول ظلمت آثار بکواکب کثیر الانوار و ظرف مردار جگر خود را بلولو

شاهر از سید ابرار و سند اخیار صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نموده هنوز
از آن جسارت خار رنگش دامن گیر نشده هجوت را تیر کرکش و کرکش را تیر هجوت
میکند و با قوال شاعر حاجی که هدف تیر بدنامی است مستند میشود نظم بود از تو براد
ای بی ادب رسول حق شاه عرب لقب چه تو کافری شرک مدبری نه اندر عجم است
نه در عرب و آنچه در باب تعمیر مساجد و معابد عبارت بیگانه طال اطاله شده بود معلوم
کو این امر کاهی مفید و نافع است که در آن مساجد و معابد عبادت بقانون ملت مصطفوی
و قواعد مذهب مرتضوی صلوات الله علیهما نمایند نه برای باطلها و اهوای فاسده
شیاطین و ملاعین بهرحال تعمیر مساجد و ترتیب معابد از اموال خیانت و جنایت
آن کم مایه است موجب الم و عذاب است نه ثمر نفع و ثواب و حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بمعاویه غاویه طاغیه باغیه ملعون نوشته شعر مسجدک تبنی مسجدا
من خیانة و انت بحمد الله غیر موفق کمطعمة الزكوة من کسب فرجها لك الويل
لاتزني و لاتتصدق نظم این طور که من دیدمت ای کافر کیش مسجد تو
چه دانی و خدا را چه شناسی و عبارات پریشان و کلمات هذیان که خامه زبان
بریده اش بر صفحه صحیفه در باب انساب ابرار نموده بود مفهوم شد پوشیده
نماند که در باب نسب سادات عالیه درجات کتب مبسوط مشروحه غیر محدوده نوشته شده
و در بلاد اسلام منتشر و مشهور است و این نسب ظاهر و مشخص است و چون دیگر انساب نیست
مثل انساب اتراک که هر کز کسی در آن باب ندیده و حقیقت نسبشان معلوم نگردیده

بلکه

بلکه حقیقت نسب بعضی از چهره احوالشان معلوم و مفهوم است بلکه از اخبار بعض حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشعار حقیقت حرامزادگی است نظم هر کرا خبث مهر آل علی است در
سخن حاجت درازی نیست خبث در سرشتش آتشین بود دامن مادرش نمازی نیست
محبت آنحضرت بی صفای طینت و پاکی جبلت ممکن نیست و اگر علما را با آنکه دامن کسی
بغبار آلوده گردیده چاشنی آن محبت بمذاقش نرسیده نظم محبت شه مردان مجو ز بد
گهری که دست غیر گرفته است پای مادر او و جواب ادای غوزا خطابش که منع از نهی
سجده بود است که سجده گاهی که به نیت عبادت است بندگان را حرام است و مخصوص حضرت
واجب الوجود عز شانه اما سجده بتعظیم خلایق را جایز است چه برادران یوسف پیغمبر علیه السلام
سجده او کرده اند چنانکه در کلام ملک علام واقع است قال الله تبارک و تعالی و رفع
ابویه علی العرش و خروا له سجدا بلکه جمهور ملائکه مقربین بسجده آدم علیه السلام مأمور شده اند
و شیطان که از این معنی ابا نموده و از این امر سر اطاعت و انقیاد پیچیده مسجود و
مستحق طعن و لعن ابدی گردیده کما قال الله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا
ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین پس این سجده را بدان سجده قیاس نباید کرد
و مضمونی که از صریح قلم بطلان رقمش مسموع شده بود که حضرت مرتضی علی علیه السلام
در خلف ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة نماز گذارده و با ایشان بیعت کرده مخفی نماند
که بر جمیع خلایق و کافه برایا واضح و لایح و هویدا است حق و مبین است و در کتب اهل سنت
از موافق و مخالف مسطور و مذکور است که حضرت امام المتقین امیرالمؤمنین و قاتل الکافرین

و المشرکین والمنافقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام از مبداء فطرت
تا وقت رحلت دامان عصمت و چهره خلافت را بغبار عصیان و خطا بلکه ترک اولی
نیالوده و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از جمیع مؤمنان و مسلمانان و
خویشان بلکه از سایر اقربا اقرب بوده و باقصی مقاصد و اعلی مطالب از مراتب علیه
جلیه نبویه رسیده و در مناقب و مدایح آنحضرت آیات بسیار و احادیث بیشمار
نازل و وارد است و قامت استقامتش بخلعت اشارهٔ هل اتی مخلع و ملبس و خلعت
عالی نعمتش بطراز انا مدینة العلم و علی بابها مطرز است و حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر خم بعد از مراجعت از حج الوداع باصحاب فرموده
که الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و بآنحضرت فرموده اند که انت منی بمنزلة
هرون من موسی و همچنین زبان مبارکش باین کلمه فصیحه صحیحه ناطق گردیده که انت اخی
و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و آنحضرت را معجزات ظاهره و کرامات باهره
مثل رد شمس و مخاطبه ثعبان و محاربه بئر العلم با گروه جن و دفع صخره عظیمه و قلع باب
خیبر ازین معجزات بسیار است و بیشمار **نظم** آنکه بلاشبهه وصی نبی است ❀ شیر خدا شاه
ولایت علی است ❀ اوست نهال چمن لافتی ❀ اوست منافق کش و خیبر گشا ❀ اوست که از
ضربت او ذو الفقار ❀ از همه کفار بر آرد دمار ❀ اوست بحق راهنمای همه ❀ وقت کرم اوست
رجای همه ❀ وانکه بهر بکر موید شده ❀ مستحق لعنت سرمد شده ❀ وانکه نه اندر پی مصطفی ❀

هادی

هادی بر حق علی مرتضی لعنت حق باد بر آن بی‌صفا ❀ کافر حربی بود از آن بدتر ابوبکر
و عمر و عثمان علیهم اللعنه با آنکه قبل از اظهار اسلام ظاهرا و باطنا نفاق و کفر
داشتند غریق دریای ضلالت بوده اند هرگز تعلق بکلمه طیبه ننموده اند و از آن ملاعین
قبایح و ذمایم بسیار که اسناد آن بهیچیک از خلایق لایق نیست سانح و ظاهر شده اولا
ابوبکر مخالفت کتاب خدای کرده منع فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیها از فدک
که ملک طلق و حق صدق آنحضرت بوده نموده و چندان آزار خاطر آنحضرت نموده
وصیت فرمود که ابوبکر لعین بنعش پاکش نماز نگذارد و در شب آنحضرت را دفن نمودند
و بر زبان خطا بیان ابابکر علیه اللعنه جاری شده که اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
و عمر علیه اللعنه نیز با وجود موافقت او بآن مردود گفته بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه و قبایح و ذمایم عمر علیه اللعنه نیز از حد و حصر افزون و بیرون است
چنانچه منع خمس اهل بیت نموده و در وقت منازعه حضرت زهرا علیها السلام ابوبکر علیه اللعنه
کتابی در باب فدک مکتوب شده بود پاره پاره ساخت و مکرر بجهل و قصور خود اعتراف نموده
چنانکه گفته است لولا علی لهلک عمر و قباحات عثمان علیه اللعنه نیز بیحد و عد است از آنجمله
آنکه مصحف را سوخته و ابن مسعود که از اصحاب کبار است بضرب چوب هلاک ساخته و عمار بن
یاسر را چندان زده که فتق کرده و ابا ذر غفاری بعد از ایذا و اهانت بلیغ حکم اخراج
کرده و چندان فسق و کذب از آن ملعون ظاهر شده که املاء و انشاء آن ممکن
نیست پس کدام متنفس تجویز کند که جماعت با این قباحت را آن طرز و آنی بر آن

[illegible]

[illegible]

صورت تابع باشد **نظم** علم او راسد السرا خمس برطارم اعلی ⁘ علم هر کس که پیش
ازکبند صبحی بود کاذب ⁘ پس معلوم شد که آنچه درین باب بقلم خطا رقم در آورده بودند
محض تهمت وافترا و عین بهتان و خلافست و هرکه مسلمانست در لعن ابوبکر و عمر و عثمان
و تابعان آن ملاعین شیاطین تامل و تعلل ندارد چه در وقتی که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم از دار فنا بفردوس اعلی و جنت الماوی ارتحال میفرمودند
جهة تاکید دوات و قلم طلب فرمودند چنانکه مکرر بزبان معجز بیان امر خلافت و
امامت را بصریح تفویض بحضرت امیر امام و امام عرب و عجم اسد الله الغالب علی بن ابی
طالب علیه السلام فرمودند بزبان قلم گوهرفشان در آورند آن ملعون تنطق و تکلم بحرفی
کرد که اعلا آن بکلمه جفاء آن ترک ادبست و آتش بر در خانه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام انداختند در وقتی که بسیاری از بنی هاشم در آنجا حاضر بودند نزد جمهور مشهور است
و حضرت رسول صلعم در رضای آنحضرت مبالغه تمام فرموده اند که الفاطمة بضعة منی
من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذا الله و قال الله تبارک و تعالی ان
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة واکر ایشان را در باب لعن
آن ملاعین تاملست در انصوب ناصواب هر ناکس از خدا نا ترس معاند و مکابر که
درمیان آن طایفه طاغیه بفساد اعتقاد و در تهر ار کفر و عناد مشهور و اقدم باشد
او را تقریر شده که علمای اعلم و فضلای ایام و ناصران شریعت سید انام صلی الله
علیه و آله و سلم که از ممالک اسلام اند بوجوه مختلف خاطرنشان نمایند شاید که

بو ازان طریق کفر و عدوان و راه بغض و طغیان را بگذارند و در ربقه اهل ایمان
و اسلام درآیند و الا بزا این قاطع شمشیر عالمگیر فاطرت ایشان خواهیم نمود و بصیقل
تیغ بی دریغ زنگ شرک از صفحه ضمیرشان خواهیم زدود و عنقریب برق شمشیر آبدار
صاعقه کردار بیاری پروردگار و توسل ائمه اطهار علیهم السلام و جنود مسعود قزلباش نصرت شعار
خرمن جسم و ارجاس آن گروه برگشته روزگار را خواهد سوخت که تا یوم الموعود بر صفحه
روزگار اثری ازان ملاعین مردود دغا نخواهد شد **نظم** عداوتی که ترا باعلیست
ای مدبر بچشم خلق ترا خار و زار خواهد کرد ⁘ ز بغض حیدر کرار دولت مرغیست ⁘
که دفع آن غضب کردگار خواهد کرد ⁘ زنی بدامن آل یزید دست ولا ⁘ بیاین کردست
ولایت چه کار خواهد کرد **منشوریکه نواب جنت مکان سلطان مراد خان قیصر روم**
در تعزیت سلطان سلیم خان نوشته شده بسوده عبدی پاک بسم الله
الرحمن الرحیم وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت **نظم** پاک خدائی که جهان
آفرید ⁘ عالم پیدا و نهان آفرید ⁘ قادر مطلق که جز او هر چه هست ⁘ از قلم قدرت او
نقش بست ⁘ خالق بیچون احد ذوالجلال ⁘ مالک ملکی که ندارد زوال ⁘ هستی پا نیستی
او را بذات ⁘ هست کن و نیست کن کاینات ⁘ هست ازو کار جهان را کشاد ⁘
منه المبدا و الیه المآب الله یبدؤ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون معبودی که فاتحه
کتاب هستی هر موجود را بخاتمه لکل اجل کتاب مطرز فرمود و ابواب مغفرت
مقیمان حریم الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات النعیم و شهریاران بهشتی جهد

پاکیزه عهد کشوده ایشان را در سلک من اتی الله بقلب سلیم درآورده مکرم و معزز
نموده شاهان رافت کیش عدالت اندیش آخرت را بدست آورده بصدقه و ما زاد
دهم الا ایمانا و تسلیما تدبیر زاد و راه آن سفر کرده اند و بمضمون مکنون و من یسلم
وجهه الی الله فهو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور در سلک
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه بتدریج گاه و تری الملائکة حافین من حول العرش
در روضات جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک
یجزی الله المتقین راهنمای نموده الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم
ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون پاک پروردگاری که خطبهٔ تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء جز بنام با احترام او بر منابر وجود نتوان خواند و سکهٔ
تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر الا باسم اعظم او در ممالک دلها بنقود اعتقاد
نتوان زد فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون نظم او ملک
حیات را بهر کس خود بخشد و خود ستاند و بس هر گونه عزیز لت خوار است وانرا
که عزیز کرد و اوست مفتاح هر مراد با اوست مبدا با او معاد با اوست ابد از حمد
الهی صلوات لا منتهی بر زبدهٔ اولین و آخرین سید الانبیاء و المرسلین مقصد و مقصود
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم ختم رسل چراغ سبل شاه خرد کل سلطان
انبیا و شهنشاه اولیا سالار و پیشوای اولوا العزم والرسل مستخدم و مطاع
اولوا القول والنهی دست نبوتش یدالله شد قوی موسی قوی شد از ید بیضاش

باعصا

باعصا علمش مدینه است که زوار باب آن اصحاب جان قبهٔ عرش شناس
نور حدیقهٔ جلالت یوسف کلام من یا ایها المدثر نهال چمن آرای قم فانذر خوش طبع فحوای
یا ایها المزمل فرمان رسان یا ایها الرسول بلغ ما انزل مشکل کشای اقتربت الساعة
و انشق القمر مژده رسان ان المتقین فی جنات و نهر نظم آفتاب مشرق
عز و نهی پادشاه مسند مجد و علی نور خورشید از شعاع روی او عطر حور العین ز خاک
کوی او شرفهٔ ایوان قدرش یاسین بشمسه قدر کمالش طاسین طه و ما طوار
فضل و تمثیلش طاسین طاوس باغ مدحتش سورهٔ والشمس وصف روی او نسخهٔ
واللیل از گیسوی او یک شبی از روز ازل افروخته زو دو عالم روشنی اندوخته جبههٔ آتش
دیباچه جاه و جلال گیسویش سررشته فضل و کمال چون سلیمان ملک هب لی یافته
خاتم سروری در دست او چون دل از کار جهان پرداخته سایهٔ خود را بر آن انداخته
صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین خصوصا ابن عمه و اخیه و اب سبطیه و باب علمه امیر المؤمنین
و امام المتقین و یعسوب الدین نظم هر چه نعت مرتضی کریم بود نعت رسول زانکه نور هر دو
ذات از یک فیض و آن گوهر است نور واحد گفت خود را مصطفی با مرتضی ده چه نوری کاو ز یک کانها
فروغش رهبر است نوری آمد مقتبس ز انوار ربانی و تافت بر دو مشکوة مقدس کا
سمانشان چاکر است زان یکی شمع رسالت را فروغ مجلس است زین دگر شاه
ولایت را شکوه افسر است چون جدایی نیست جز لفظ نبوت در میان مدح هر یک
زین دو جز مدحت آن دیگر است قاید الغر المحجلین و غرة الائمة المعصومین

صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین ظهور رای جهلت اقتضای اعلیحضرت معلی مرتبت
سلطنت منقبت والا منزلت پادشاه عالیجاه سلطان الاسلام ظل الله فی مفا
رق الانام نظم جل بقدر فضل شانه • دل علی قدره جسانه • ای سر تو پایه پرست
در رکاب • سایه چترت سپر آفتاب • مشتری قیلوبدر رسنی عالمه سپاه • کوکبه سنی ای شه عالم
پناه • حاوی مفاخر السلطنة والرافة حایز مآثر المملکة والخلافة نظم وارث ملک ابدی
وخلود • مورد لطف ازلی الورود • سلطنت و دولت او بر دوام • ظل الهی به تفرق انام
فخر قیلور سلطنت آدی بله • دور اید رجسخ مرادی بله • ایة عنایة الله الی عباده
وغایة الطافه فی سکنة بلاده نظم افتخر الملک باقباله • اعمره الله بافضاله • سایه حق
شاه ممالک مدار • بحر وبر از دست ودلش زیر بار • صورتی دور حسنی شاهنشهی • رایتی دور
آیت ظل اللهی • حامی حوزة الاسلام عن هجوم اللئام البدیع والاثام هادم قواعد الاصنام
کاشف الحقایق وملاذ الانام نظم قد حسن القصر لرایاته • وجعله الله من آیاته •
حامی اسلام بجهد وجهاد • ماحی کفار بحسب مراد • تا پدی عمارت قصور برانه لر • زیر وزبر اولدی
صنمخانه لر • ممهد ارکان العدل والانصاف مشید بنیان السلطنة بازالة الجور والاعتساف
نظم ایده الله بفتح مبین • وجعله الله من المکرمین • مملکت از معدلت اباد کرد • دهر
پر از عدل وپر از داد کرد • جور وستم کیتدی فلک یادیدن • ملکه دور عدل بله دادیدن
سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین
نظم متع الله بطول البقاء • ایده الله لاهل التقی • هست دو دریا دو کفش لا کهر

همچو سکندر شه بحر است وبر • بحر دین انور کری در تاب • بر زده بیغر مرحمتی چون سحاب
فتح وظفر بوله قرین رایتی • سنجقی دور مخبر نصرت آیتی • ای شه جمجاه ممالک کشا
عدل بله دولت ابدی چوق یاشا نظم شه قیصر سریر خسرو خاقان نظیر آن کو
طفیل اوست قصر قیصری وتخت خاقانی • صف آرایان درگاهش سپهداران سلجوقی
طرف داران اقلیمش سر افرازان ساسانی • خرد دو ثانی را عقل اول شد ثنا خوانش
باینعنی چه پاک از عقل اول باشد ش ثانی • سراپرده عزتش رطغرل وارسلان درسلک
حجاب رشادروان ابهتش با کیخسرو وکیقباد از زمره بواب نظم درکاهش از طغرل
وارسلان • بود دواعی درصف مقبلان • بود تخت آن شاه والا صفات • فراز سموات
رفعت سمات • بود چترش آن سایه گستر سحاب • که در سایه آن بود آفتاب • بود دایر
او قطب گردون مدار • بود دست او ابر دریا نثار • زالقاب او سند عز وجاه • بالقاب
سکه مهر وماه • شها چهره هلال رکاب • جهان از حسام جاه ما کلک رقاب • گیرد شه
در طوق تسلیم او • کی مرزبان در اقالیم او • بدالیش در آورده هوشنگ جنگ • ز
بو البشر آموخته هوش وهنگ • فریدون ازو دیده آیین وراه • زضحاک ورثش کرده بر سر کلاه
کیان را عذار ازنسیم توسنش • شهان فیض جو از دل روشنش • بدستش دلایل فضل
تمیز • چو آینه ورثت یوسف عزیز • چنان خفته فتنه از ان حم جناب • که خیزد بروز قیامت
زخواب • فلک سر بر آورده در راه او • یکی خیلی ایوان درگاه او • ممالک بر آرایش
از جهد او • مسالک در آسایش از جهد او • فرستل دار ما نوس را با حاجبانش

طریق برادری قسطنطنیه و فیلقوس را در رکابش مرتبه مجنده بیگلربیگی مصر و شام در جمله
ممالکش از عداد قصبات عدن و یمن فراخور قلیمش در جرگه بیوتات بحرین از مهرد دستش
تجمل برین از فضای همت جهان پرستش منفعل نظم سپهر پیش از جهان داران گزیده
جهانداری بمیراثش رسیده بلکش قبسته چون ماه اندازد حوادث در رکابش
جاندارد قضا نقاشش قصر عزت او قدر فراشش بزم عشرت او عناصر کامده
سرمایه کارش بود از ملک او یک غار دیوار ماه عالم آرا را چه یارا که با رای آفتاب
شعاعش برابری کند و کیوان عالی مکان را چه امکان که با کمین هندویش لاف برابری
زند ماه را که در نور شرفت با ضمیری است که با ثریا در بارگاه سپهر اشتباه دارش جاروب کشی
مینماید و عطارد که زحل جوزا در پیش دارد با این تسلی بست که برای از دیاد عمر و دولتش
بخدمات خدمات بتقدیم برساند نظم ماه را یارای او شوان قیاس کرد که گوکند پیوسته
از مهر اقتباس رای او خورشید را بخشد شعاع باید از روی نور خورشید ارتفاع
کیست کیوان پاسبانی بر در دوام یافته بر کنگر قصرش مقام صبح از ان هر روز برخیزد بگاه
گشته جاروب خورشیدش براه سلطنت با نام او آمیخته چون شعاع از آفتاب انگیخته
روشن از رویش شکوه خسروی بازوی دولت به نیرویش قوی همچو کیخسرو جهانگیر از نخست
چون سکندر رای و تدبیرش درست ناصر الملة الزاهرة منصور الدولة القاهرة
المستغنی عن الالقاب الفاخرة الجامع لسعادات الدنیا والاخرة المنظور بعنایات
الله الملک المنان شمس سماء العدل والبر والاحسان بدر فلک الارفاد والامتنان

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان قرة عین السلطنة الحضرة بحضرت
سلطان مرادخان خلد الله سرادق عظمته و جلاله وادام رواق النعیم الآمال
من سجال افضاله نظم ای شه جم رتبت دارا سریر گشته مشرف بتو دارا سریر
این همه شاهان که جهان داشتند کی چو تو این رتبه و شان داشتند بس چو توئی را چو تو
باید سزین بر سر تو خود نیست بروی زمین آمده چون پرتو مهر برین پرتو این
صبح بود تا بشام سایه آن تا باید مستدام پرتو خورشید پذیرد زوال سایه
چتر تو بود لایزال و رشید دعائم سلطنته واقباله و قوام ملکه و اجلاله که جنس جوهر
نظیر کیمیا تأثیر ظاهر است که جهان خانه بی بقا و شادی بی وفاست منشور وجود بی طغرای
الحکم لله بتوقیع تم الیه ترجعون نیز رسم والقضیات ای سکه و لله میراث السموات
والارض در بازار کاینات رایج نگردد انا لله وانا الیه راجعون دیباچه کل نفس
ذائقة الموت تم السیئات رجعون سر لوح کتاب ممکنات و خاتمه لااله الا هو کل شیء
هالک الا وجهه عنوان نامه حیات کاینات نظم مهر افلاک را بقائی نیست شاه
دهر را وفائی نیست بین کزین سست پیمان مکاره چه عزیزان شدند آواره سند حیف
مال و روش برفت از زلیخا کشید دامن رفت نیست دارو چشم پرنم او
کو سلیمان و تخت و خاتم او پرده از چهره زمین بردار خاک را از حجاب بیرون آر
خاک را با دل سرشته نگر تخم مردم بخاک کشته نگر تخم در تخم خاک کرم رو است یکطرف
کشت و یکطرف درو است خاک را عقده با فراوانست ابر رجال خاک گریان است

عمر این درین خراب آباد • برده گران او گرو از باد • هیچ تدبیر نیست با تقدیر •
حکم حکم خداست بی تغییر • پس بنزدیک عقل و رای سلیم • نبود هیچ چاره جز تسلیم •
فالحکم لله العلی الکبیر • و هو علی کل شیء قدیر • دریغا که خبر وحشت اثر دهشت ثمر واقعهٔ
هایله و حادثهٔ نازله نظم شه قیصر لوا قاآن فغفور • سلیمان زمان خاقان منصور •
عظیم القدر شاه قیصر نشان • سلیم الرای سلطان بن سلطان • سکندر موکب دارا رایت
فریدون جاه شاه کشور آرا • جهانگیری چو مهر فرخ آثار • لسان صبح صادق راست
گفتار • بعهدش شیر با آهو شده خویش • به دورش گرگ را مهمان شده میش • دیار
عدل را میکرد آباد • بنای ظلم را میکند بنیاد • چو پرویز از غم دل ایشان دیر نیست • چو
نوشیروان بعدل و داد می زیست • ستم را عدل او بر باد میداد • ز دانش از سلیمان یاد میداد
شهی کرد کار مملکت راست • بشه ری تخت شاهی را بیاراست • کهن ایوان هستی را نوی
داد • درین رسم سلیم از خسروی داد • بفر از چرخ نام از اختر اخترش • قلم طی لسان از ذکر
نامش • الواثق الی جوار رحمة الله الملک المنان حضرت سلطان سلیم خان غفر الله له •
اسکنه الله فرادیس الجنان رسید که ازین سرای فانی بهوای فضای ریاض جاودانی
در سر بادای منفرت انتهای دار الآخرة خیر و ابقی ارتحال نموده ازین محل بی ثبات دون
بمستقر جنات عدن التی وعد المتقون انتقال فرموده نظم جهان پر کدورت را
بپرداخت • با قلیم صفا آرامگه ساخت • صفا داد این جهان را به تقدیر • برون شد خرم
ازین کوی دیگر • شد اکنون آن جهان رام صفا ده • که باد آن جهانش زین جهان به •

الم

برسم مرثیه این ابیات از پریشانی جنان جاری شد نظم چه میشود که هوا را فزود
گرد سحاب • سیاه گشت جهان پیش دیدهٔ احباب • غمام تیره مشوش شده است و نالهٔ رعد
نشان شیون است در ابر آفتاب عالمتاب • عمامه کرده کبود از عزا عمامه دهر • لباس ابر سیاه است
همچو پر غراب • مگر بعزم غروب آفتاب ملک از روز • بطرف بحر فرو رفت همچو شعلهٔ دوات
شه سپهر لوا خسرو سلیم النفس • که بود درگه او ملجاء اولو الالباب • مگر بباغ جنان النفس مطمئنه
هوای سیر نمود از سریر خویش جناب • بسوی روضهٔ رضوان رجوع کرد مگر • بامر ارجعی او را
مگر رسید خطاب • دریغ و درد که آن آفتاب عالمیان • پس از طلوع جهان گشت در نقاب
سحاب • دریغ و درد که آن سرو بوستان جلال • بجای سایه خود خفت بر بسیط تراب • دریغ و
درد که آن خسرو ممالک شد • گسست رابطه از گلستان ملکان رقاب • دریغ و درد که آن
مه آسمان کمال • سپهر برج لبستش از خسوف نقاب • مقام فرو رفت تا برآمد مهر • چه
در حجاب شد آن این جو نیست ز حجاب • تسلی دل ازین است کان کریم الذات •
ز حسن عهد شدش خانه تحسین مآب • جهاد کرد و ره کفر بست بر اسلام • برای مغفرت خویش
راست کرد اسباب • گشود گاه عدل و داد و اگر برد • در بهشت گشاید مفتح الابواب •
و این رباعی در اثنای ترقیم بر سر قلم آمد رباعی چون بود بکوای فلک بوقلمون کالن
رخصه کار دنیا مهمان • این از جبرا چنین همی گردد زار • گردون زرشک چو انگشت اندر
خون • چون این خبر جان سوز عظیم الاثر بمن محب مخلص جانی که همیشه منتظر و مترصد اخبار
سلامتی ذات خجسته صفات آن عالیحضرت سلیمان مکان اسکندر شان بود رسید

نظم

وقتست که ترک فرو دهوش کنم ؛ عیش و طرب جهان فراموش کنم ؛ آمد خبری که چرخ
ساخت مرا ؛ کو طاقت آنکه این خبر گوش کنم ؛ روز پر نور پیش دیده توده شب دیجور گشت
و ضمیر رقت پذیر ازین واقعهٔ بی واقعهٔ خالی از نشر ور گردید و ابواب تاسف و تلهف باز گشته
با آه و این و سازی روی نمود و این واقعهٔ ثانی را واقعهٔ خاقانی سلیمان الزمانی بود بنا
بر این غم بر غم و الم بر الم افزود نظم دوستان یکیک سفر کردند ؛ ترک این خانه
دور و در کردند ؛ زان سفر کرده ها چه آمد یاد ؛ سیل غم صبر را کند بنیاد ؛ اما چون باقتضای
الهی چاره نیست و ازین بحر ناستاهی الا صبر کناره و کریمهٔ والذین صبروا و علی ربهم یتو
کلون ناطق بر این معنی است و فرمان واجب الاذعان و توکل علی الحی الذی لا یموت و سبح
بحمده مشعر باین مضمون خاطر فاطر بوجود باجود آن وارث ملک کیخسری و آن حارث
سلسلهٔ عدل کسروی تسلی یافت نظم تا جهان را بقاست باقی باد ؛ در کف همتش
عنان مراد ؛ که جهان را بر حیات از دست ؛ رونق سلک کاینات از دست ؛ جانشینا
او بود آب وجود را ؛ لایق است او بنای سر عوار ؛ ارزوی صدق و صفای شبهدرای
در بار رایات فاتحه بر سر افلاک برده حسب الامر جهانمطاع جهانیان مطیع و قتیل رب اغفر
و ارحم و انت خیر الراحمین دست استرحام و استغفار بر دامن رجا استوار کرده و بتضرع
و زاری و تشفع و خاکساری از درگاه مرحمت پروردگاری طلب مغفرت نموده شد چندانکه
آن غفران دستگاه در بقاب ترابت انتظار الطاف شاهنشاهی شامل حال و کافل آمال
حضرت تسلیم پناهی باد که اگر چنان شاهی از سریر رخوت بحمدالله که چنین سلطنت پناهی

ایالت

رحلت و اگر بر افق سلطنت افول چنان ماهی واقع شد الشکر لله که بدین سان آفتابی
بجای نیش طالعت نظم بروز از صبح صادق شد بیک پای ؛ بر آمد آفتاب عالم آرای
زماه بدر گر شد نور مستور ؛ پدید آمد هلالی زاید النور ؛ گر او در صبح پیش آید درین مهر
جهان افروز هم غرهٔ بدر ؛ بمغرب آفتاب از لشکر انداخت ؛ بجایش آفتاب نو بر افراخت
اگر بدر منیری آنچنان کاست ؛ مراد ملک از خورشید شد راست ؛ بقا باد آفتاب کرم روز را
که خود را ساخت روشن روز نو را ؛ طلوع دولت سلطان مرادی ؛ منور ساخت ملک از
عیش و شادی ؛ فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک
لمحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر اگر چه خبر نا مرضی آن غفران دستگاه مستلزم الم و حزن
شد اما مژده تمکن بر مسند خلافت و سلطنت آن سلطان عظیم الشان و آن خاقان
رفیع القدر منیع المکان خلد ملکه و اعز انصاره و ضاعف اقتداره مرهم بر جراحت
دل دوستان جانی نهاده صبر بر آن واقعه و شکر بر این موهبت لازم و واجب گشت
این صحیفه برسم تازی از زبان خامه مشکین عمامه مرقوم گشت و شکر عطیه جلوس
همایون باسلوب تهانی بنا بر علیه موزی و عهدی میکرد و اکنون از تتبع دولت
شاهنشاهی از افق سعادت و جهانبانی طالع و پرتو آن چون نور دیده بر سفیدی
و سیاهی لامع و ساطع باد ؛ عریضهٔ که در تعزیت سلطان روم از جانب نواب کامکار
نواب علی قلی قلمی شده ؛ بنام خدای که با نسیم و فلک ؛ بر آمیخت این گوهر جان پاک
چه با یکدگر گردشان آشنا ؛ گر ساخت از یکدگر شان جدا ؛ که دانست آن آشنای چه بود

پس از ستایش خدای بیچون که تعالی و هستی مر او را سزاوارست بحر هستی او سراسر حق
باوصاف لایزالی نیاید زوال نیز آلود ملکش از انتقال جز او نیست باقی و پاینده کسی
بقا لازم ذات اوست و اوان و پس لطایف حمد و ثنا حضرت پادشاه بی زوالی را
جلّ شانه سزاست که وجودش بی شبه و نظیرش موصوف بصفت ازلیت و قدم و
ماسوی ذات کریم لطف شتش بمقتضای کلّ من علیها فان در معرض فنا و عدم و تعیب
ستیز و پید دارنها ملک تعالی را علم سلطنت در رواست که ملکش از صدمت زوال و قصور برّا
و ممالکش از شائبه انتقال و فتور مبرّاست قادری که از کمال قدرت بر حسب استعداد
ملک زمین را بهر کس از عباد که لایق داند لطف نماید و از که خواهد ستاند و بهر که باید
شفقت نماید فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیئ و الیه ترجعون و صلوات زاکیات
نامیات حضرت رسالت پناهی را زیبد که رایت کرامت انّی رسول من ربّ العالمین
در فضای ... بلند اوست و ما محمّد الّا رسول برافراخته و منشور رفعت و لکن رسول الله و خاتم
النبیین بطغرای غرای لولاک لما خلقت الافلاک موشّح از زرین ساخته مطلع انّا
من یطع الرسول فقد اطاع الله مطلع انوار قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم
الله محرم بارگاه کبریا عارج معارج سبحان الذی اسری نظم محمّد کازل تا ابد هرچه هست
بآرایش نام او نقش بست حبیب خدای کریم رحیم شفاعت کن روز امید و بیم جهان
داوری بر ترش بارگاه المشرق و المغرب نقش پادشاه چراغی که تا او نیفروخت نور
نخست چشم جهان روشنی بود دور سمندش ز رفعت بعید و عرش ذرش ولی گرد نعلین او عرش

عرش علیه الف صلوة و الف سلام و علی ابن عمّه و مجلی غمّه و کاشف همّه مخصوص بآیه و انّی
هادیه انّما ولیّکم الله منصوص بنصّ من کنت مولاه فعلی مولاه و ممدوح بسوره که بهل اتی
موصوف بخطاب انت منّی بمنزلة هارون من موسی امیر المؤمنین امام المتّقین و یعسوب
الدّین اسد الله الغالب مطلوب کلّ طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب نظم شیر یزدان و شه
سرور غالب شاه مردان علی ابن ابی طالب ابن عمّ و وصیّ پیغمبر برادر خلق هادی رهبر
خازن مخزن خزانه غیب درّ درج خزانه لاریب قاسم خلد و ساقی کوثر باب شهر خدا و جفت
شبّر هادی شرع و شاه کشور دین پیشوا و امام اهل یقین هم بر اسرار لو کشف کاشف
هم ز الهام ذو المنن واقف ازره منزلت بخلق خدا هادی و پیشوا و رهنما و علی
الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین الذین نزل فی شانهم انّما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا قل لا اسألکم علیه اجرا الّا المودّة
فی القربی نظم سر هر نامه را رواج فزای نام ایشانست بعد نام خدای ذکرشان
سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر الله جدّشان را ببستند نگین خاتم
انبیاست نقش نگین گر برند ز آسمان بالفرض سایه حق شیار اهل الارض
بر زبان ستاره و انجم هیچ لفظی نیاید الّا هم بعد ازین ذکر خیر خورشید اجلال و خاطر
عاطر سپهر اعتلا اعلیحضرت والا رتبت فلک منزلت کیوان وقار گردون اقتدار
پادشاه فلک قدری که مقدار ستاره سپاه سلیمان جاه عالم پناه ظلّ اللهی زیبنده
اورنگ سلطنت و پادشاهی زرین مسند سلطانی مرتب سریر سلیمانی نظم ای

جهان را وارث ملک سلیمان آمده رفعت ایوان تو برتر ز کیوان آمده کیخسرو جهانبان
ملک آرای اسکندر دارای کشورگشای **نظم** ای بر تو بزرگ نام شاهنشاهی بر تو
زناده دولت تا ماهی باعزم تو کاسمان بگردش نرسد جز فتح و ظفر کار رسد همراهی
نیر جهان افروز عظمت و کامکاری آفتاب عالمتاب آسمان شوکت و جهانداری
نظم سلیمان زمان کیخسرو عهد که اسم فتحش زیر دولت رقم نقش فروغ مهر تایید الهی
نهال جویبار پادشاهی سر گردنکشان و تاجدار ایران پناه خسروان و شهریاران شهنشاه
جهان سلطان اعظم که تاج از کی گرفت و جام از جم سریرآرای ملک شهریاری
طراوت گلبن تاجداری توی آن خسرو غازی منصور که به بندگیت خاقان و فغفور
قهرمانه شمع ضمیرت عطارد کارفرمای دبیرت خلّد الله الرحمن باسط بساط
الامن والامان شهریار عالی تبار اسکندر نژاد شهنشاه رفیع مقدار جمشید
مرتبت **نظم** شاه قوی طالع فیروز جنگ گلبن این روضه فیروزه رنگ رشحه کلک
رقم قلم شست وز که شش نام سلیمان درست سرور شاهان نیر انوری نامور و مهر آیا گوهر
شاه فلک تاج سلیمان مکین مفخر آفاق بروی زمین سلطان گردون سریر ثریا
مکان خاقان فلک قدر سلیمان نشان دارا رکاب جمشید فر فریدون خورشید نظر
جهاندار سپهر اقتدار ملاذ سلاطین روزگار **نظم** پناه زمین پادشاه زمان
مه برج دولت شهریاران که تمکین اورنگ شاهی از او هست تن شهان مرغ و ماهی
از او هست جهاندار دین پرور تاجور که ملک سلیمان از او یافت فر فروغ دل و دیده

مقربان

مقربان ولی نعمت جمله جهانداران همایون چترش همایون ظفر که دارد بسیط زمین زیر پر
اگر ترک دشمنه دست گر روم دهیمی چو جم جمله دارد به زیر نگین بشه خضر رای اسکندر ضمیر
فریدون علم خسرو جم سریر نه خسرو که سلطان خسروشان نه سلطان که شاه
سلیمان مکان چه خسرو که این بنده فیروزبخش چه خاقان و فغفور چه چاکرش طلیعه افروزی
از سپهر وجود گرانمایه دری ز دریای جود توی شمع این دودمان کهن ز روی تو
روشن جهان کهن ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد توی دل
شده گرچه از دولت بنگیت دوران دشمن از صولتت ترا جاودان باد یزدان
پناه بکام تو گردنده خورشید و ماه المؤید بتاییدات السبحانیه والموفق بالتو
فیقات القدوانیه ناشر صحایف العدل والاحسان رافع الویة الرحمة والامتنان سلطان
البرین وخاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین المختص بعنایات
الملک المتعال منزلت السلطنة والعظمة والحشمة والشوکة والرافة والعدالة والسطوة و
الشجاعة والسخاوة والابهة والجلالة والنصفة والاحسان السلطان بن السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان
خان خلد الله تعالی ظلال سلطنته وحشمته وعظمته علی مفارق الانام وادام ایام معدلته
ونصفته ورافته ورحمته وشفقته الی قیام الساعة القیام لا زالت بنیان دولته
الی مقرونة بالخلود وارکان خلافته الباهرة ممدودة الی یوم الموعود بحق النبی الامی
وآله الامجاد این بنده که خوان احسان که خدا فرستاده ابیات

حکومت دستگاه نصفت انتما عمدة الحکام الکرام غلام حقیقی و بنده باخلاص فدوی آن
شاهنشاه عالیمقام زین الدین علی پاشا بیکلربیکی ارض روم زید قدره و دوام مجده از
جانب ایالت پناه مشار الیه آمده خبر رسانید که اعلیحضرت کیوان رفعت گردون حشمت سپهر
منزلت مشتری فطنت خورشید طلعت سکندر جاه سلیمان بارگاه لوای دارای وجاهدوا
فی الله حق جهاده و علم خورشید فرسای یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال برافراخته اند
و بقصد جهاد با کفار نابکار و ملاعین سیاه روزگار فرنگ بر دوای (?) یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم غلغله و ولوله در طاق مقرنس گردون انداخته از برای تقویت
دین مبین حضرت سید الانام صلی الله علیه واله وسلم از کمال حمیت پادشاهانه و غیرت
شاهانه بقصد محاربه و مقاتله با کفار خاکسار فرنگ خذلهم الله الی یوم القیام بدان دیار
بسعادت و اقبال توجه نموده اند که بصمصام مریخ انتقام از خبث وجود کفره لعینه
ساحت ممالک فرنگستان را پاک کرده کلیسیا و معابد ایشان را بتوفیق حضرت حق جل و علا
مسجد فرمایند و بعوض آواز منکر ناقوس مؤذنان خوش الحان بکلمات طیبات لا اله الا الله
محمد رسول الله رطب اللسان گشته صدای بهجت افزای آن بگوش قدسیان ملاء اعلی رسانند
و هر یک از آن طایفه طاغیه که بشرف اسلام مشرف نشوند بموجب اقتلوا المشرکین کافة
بقتل رسانیده بجهنم و بئس المصیر فرستند و هر کس از ایشان قبول شرف اسلام نماید
بدین سعادت فایز گردانند و ثواب دارین حاصل نمایند چون این خبر خیر اثر باعث خیر
و صلاح عالمیان و سبب رفاهیت جمیع مسلمانان بر تمام اهل اسلام خصوصا این محب

دولتخواه

دولتخواه لازم شد که از برای فتح و نصرت آن باعث امن و امان و دافع کفر
و طغیان و آن باسط عدل و احسان شرایط دعاگوئی بتقدیم رسانیم لهذا بهر شهری
و قصبه از شهرها و قصبات که در قلمرو این مخلص خیر خواه بود کس فرستاده شد که
علما و صلحا و اتقیا و زهاد و عباد بتلاوت کلام حضرت ملک علام و ختم سوره کریمه انا فتحنا
را انعام و مداومت ادعیه ماثوره قیام و اقدام نمایند و خود بدوام ختم قرآن و مشغولی
شود و بگوش هوش مترصد صدای طرب فزای این خبر [illegible] غالب الظن بود که ناگاه درین
اثنا اراجیف خبر موحش با علایم از طرف اکراد اردوی دار السلطنه رسید چون قبل ازان
اراجیف در سال گذشته درمیان اکراد مذکور شده و خبر با علایم بود حمل بر کذب و دروغ نمود بعد از
چند روز که افادت مآب مولانا علاء الدین علی قاری و جمعی کثیر که از دیار ایران بطواف
بیت الله الحرام و مدینه مشرفه حضرت رسول انام صلی الله علیه واله وسلم رفته بودند معاودت
نمودند بعد از طواف عتبات عالیات و مرقد مرقبات صلوات الله علیهم اجمعین در بغداد
با ایالت پناه حکومت دستگاه عمدة الحکام الکرام کاملا الحکومة والایالة والاقبال اسکندر پاشا
بیکلربیکی دار السلطنه بغداد ملاقات کرده بودند و باستماع [illegible] در مجلس این خبر جان
سوز واقعه عظمی را از ایشان بوده آمده و این خبر را نقل نمودند حقا و ثم حقا
که از استماع این واقعه هایله و اطلاع این حادثه نازله که آن آفتاب سپهر سلطنت
جهانبانی و آن نیر اوج عظمت و کامرانی و آن سکندر تخت خلافت و فرمان روائی آن
سلیمان مسند حشمت و کشورگشائی اعظم شهریاری که فزون از جم و افریدون بود

خاک بالینش شرف بر سرنه گردون بود انار الله برهانه در حین غزا با کفار نابکار در ره
جهاد با مشرکان سیه روزگار بامر خالق لیل و نهار رحلت واللّه یدعو الی دار السلام مصداق
مصدوقه کلام نجات انجام و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره
علی الله گردید و بامتثال امر یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة طایر روح
پرفتوح آن سلطان سلیمان جاه بجانب منازل جنان پرواز نمود آتش حزن و غم بروز[ن]
اهل عالم و اشراف بنی آدم تافت و سپاه اندوه و الم بر خاطر اهل اسلام خصوصا این مجب
استیلا یافت نظم دریغا از آن شاه گیتی ستان که بد در تن ملک مانند جان دریغ
آن سلیمان با عدل و داد که پژمرده شد چون گل از تندباد دریغ آن شهنشاه صاحبقران
جم ملک بخش ممالک ستان دریغ از چنان خسرو کامکار که رفت و سرآمد برو روزگار
دریغا که خورشید اوج کمال زد و در فلک بایزید طرز زوال نظم ای دریغا که مه از مغرب
زمین ناگه خبر که آن مه اوج سعادت بازماند از سفر و گشته شد ارباب دولت دیده براه
رسیده که ز فرنگ آید سفیر و مژده فتح و ظفر کی گمان بود آنکه دوران بدین چندین انتظار
بنهد از ماتمش بر هر دلی داغی دگر آن سلیمان شان اگر فانی شد از ملک جهان باد باقی
سایه سلطان سلیم تاجور پس بمقتضای نتیجه کل نفس ذائقة الموت همه را شربت
ممات چشیدن لازم است و رخت هستی ازین دار فانی بجهان باقی کشیدن محتم رباعی
هر که هستی یافت رو دارد بملک نیستی الکه هست و بود و خواهد بود و نبود جز خدا و چون عرصه
دنیا دار فنا و زوال و محل رحلت و انتقال است هیچ متنفس را زنده کان جاوید نبخشیده اند

الجوادی

و بعد و آن کل شیء هالک الا وجهه مقرون و بقای سرمد فردی از افراد انسان را نداد
نظم دوام ملک بقای قدیم را کس نیست خدای راست بقای قدیم و ملک دوام
اگر کسی را در جهان فانی حیات جاودانی میسر بودی آن خلعت بر قامت حضرات انبیای
مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که والیان ممالک شریعت و بانیان
مسالک طریقت اند راست آمدی بتخصیص حضرت بهترین موجودات عالم و سرور بنی آدم سید
انبیا که دنیا و ما فیها بلکه هر دو سرا بطفیل وجود فایض الجود آن قبله مقصود آفریده شده
نظم شاه ایوان مکه و یثرب ماه تابان مشرق و مغرب شرف گوهر بنی آدم در شرف
سرور همه عالم و حضرت مالک الملک تؤتی الملک من تشاء بکمال استغنا نسبت بآن حضرت
خطاب مستطاب خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی ارزانی داشته و رایات مباهات و
مفاخرتش را باوج ایوان قاب قوسین او ادنی برافراشته مخاطب بخطاب انک
میت و انهم میتون ساخت شعر فلو کان انسان یدوم بقاؤه لکان رسول الله فیه مخلدا
اعاشش سلیمان بن داود خالدا و مات خیر المرسلین محمد نظم اگر دنیا بکس پاینده بودی
شرفی سرور عالم ز عالم پس نظر بر این سرور کاینات و خلاصه موجودات سید المرسلین
و حبیب رب العالمین مهبط نزول و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم شفیع اولین
آخرین اوست خدا را رحمت للعالمین اوست و تأمل در قضیه سید الاولیا و برهان الاتقیا
امیر المؤمنین سید الوصیین ابو الحسنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه که حدیث
صحیح در نظام و کلام فصیح بلاغت انجام انا و علی من نور واحد مطلع ذات قدسی صفات

رایت داوری و دانایی ز خود زمین تا ب آن شکوه آورد ز در افلاک بود گنجایش
او به دار البقای عقبا رفت این بحضرت سرای دنیانی دو جهان جای آن شاه و
جهان آن شد آنجانی این شه اینجانی و خود را باین دو عطیه کبری و موهبت عظمی
تسلی باید داد اول آنکه آن سلطان جنت مکان علیین آشیان از دو حیثیت
بکمال سعادت و نیل ثواب شهادت فایز گشته اند یکی آنکه در غزا و جهاد کفار بدنهاد
بجانب دار القرار انتقال فرموده و سکنه بیت که نبوی بهشت برین خوابیده اند و دیگر
آنکه چون در غربت بعالم آخرت رحلت فرموده اند در سلک شهدا و در زمره سعدا انتظام گشته اند
دوم آنکه اعلیحضرت سلطنت مرتبت سلطان سلاطین پناه ظل الله خاقان سکندر آشیان
که فرزند خلف با شرف دودمان عظیم الشان سلیمان اند و نیز فلک با هزاران دیده در
عرصه روزگار قرینه آن شاهنشاه عالیجاه در میانه سلاطین جهان ندیده تاج دولت
بر سر و قدم سعادت بر تخت نهاده و بر سریر سلطنت و جهانداری و اورنگ عظمت و شهریاری
قرار گرفته **نظم** شاهی که ماند چو او یادگار زگو بنشسته فوت در روزگار بر ظن که
صاحبقران در گذشت فلک نامه دولتش در نوشت که تا محشر این دولت سرمدی
بود حارس ملت احمدی نه این ملت از نسخ یابد زوال نه آن دولت از انتقال و
اختلال باقبال شاهی که زو جاودان بود تازه آثار صاحبقران و بسی ممالکی از
ممالک کفره و فجره فرنگستان خصوصا ولایت بلج گراد که آن سلطان فردوس مکان تسخیر
نکرده بودند این پادشاه عالیجاه جوانبخت از توفیق الهی و از برکت روح پرفتوح

آنحضرت شاد و ناطق است نموده اول آنکه اعلیحضرت پادشاه سلیمان جاه ظل الله در این
واقعه جانسوز محنت اندوز جهت شکیبایی شعار و ذات سعادت دثار خود ساخته بصیقل
بشارات بالبشارات و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون زنگ ملال
از ضمیر منیر خورشید تنویر زدایند **نظم** اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسا
بصبر کوش که کس نگذرد ز حکم خدا **نظم** آفتاب عمر او گر یافت از دوران زوال
جاودان پاینده باد آن سایهٔ لطف اله دوم از این مصیبت صعب غم اندوز و از این محنت
و الم جگرسوز که دیده خونبار انده رخساره محبت و دلخواه جا کرده بود و قطرات اشک ماتم
ابر نیسان از دیده باران بود و دم بدم الم بر الم می افزود که ناگاه هاتف غیبی و ملهم
لاریبی این ندا بگوش هوش رسانید که اعلیحضرت خاقانی فردوس مکانی علیین آشیانی
انار الله برهانه و جعل الجنة مکانه عمر و زندگانی بر مسند کامرانی بنهایت رسانیده بود و [illegible]
ملا احسن و منهیان عالم بالا بکلک قضا طغرای غرای سلطنت را در روز الست بنام نامی
و اسم گرامی اعلیحضرت پادشاه عالم پناه انجم سپاه صاحب سعادت سلیمان منزلت سلطان
البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین سلطان عالیقدر
سلیمان مکان کیخسرو فریدون فر جمشید نشان خلد الله ملکه و افاض علی العالمین بره و عدله
و احسانه که بمرتبه کمال رسیده اند نگاشته اند **نظم** چه یوسف کسی در صلاح و تمیز
چهل سال باید که گردد عزیز و نظر در مضمون این ابیات باید کرد **نظم** چون بر سر [illegible]

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم فتح نموده دار الاسلام نمودند و بجای
کلیسیا مساجد بنا خواهند نمود و مؤذنان بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علا
الاعلان شده با قامت اذان قیام خواهند نمود و تمامی دوستان مسرور و دشمنان
کور و مقهور خواهند گردید نظم چو زین برسند سعادت نشد · خدایش بدو فتح و نصرت
دهد · بهر جا شود رایتش جلوه گر · شود کشور کفر زیر و زبر · قضا بر کف از ظلمت سرشت ·
بتیغ وی انا فتحنا نوشت · در آفاق کشور کشائی کند · جهان در جهان پادشاهی کند ·
کمینه حشمش بود از برج حج · که باشد کلاه گردانی چه · چو تیغش نماید بخون چهره آل شد
آتشی در نهاد و تر ال · بر قلم روا آورد از غیب · شود در جهان دم فرازش نصیب · نها
لیست تیغش درین بوستان · که باشد بر آن سر کلاه زان نظم هر خوشدلی کز اهل
جهان فوت گشته بود · آن را بیک لطیفه قضا کرد روزگار · محتاج بود ملک به پرایه جهان
آخر مراد ملک روا کرد روزگار · الحمد لله والمنه که اگر آن صدف دریای سلطنت غریق بحر
غفران و رحمت گشت آن در گرانمایه شاهوار صدف کامکاری و آن گوهر کان مکرمت
و بختیاری بر شهر شاهی قرار گرفت نظم شهر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن ·
مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو و سمن · خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی ·
تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن · خاتم جم را بشارت ده بحسن خاتمت · کاسم
اعظم کرد از و کوتاه دست اهرمن · رجا واثق و امل صادق است که این صحبت آخر
مصاحب و خاتم ثواب بوده آن اعلیحضرت کردون اقتدار سالهای بسیار و قرنهای

بگشاد

بشماره باقبال و کامکاری و حشمت و جهانداری بر سریر سلیمانی برقرار و جاودانی پاینده و
مستدام باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی شاهزادهای عالی تبار خورشید اقتدار
در ظل ظلیل آنحضرت بمرتبهٔ کمال و درجهٔ عزت و جلال رسانیده متمتع البر و برخوردار
سازد و سایهٔ مرحمت و رأفت آن اعلیحضرت خورشید منزلت ظل الله مصدوقهٔ السلطان
العادل ظل الله بر مفارق عالم و عالمیان تا انقراض دوران گسترانیده باد نظم اگر رفت
آن شه بافکت و دیهیم · که نامش از آن علم نامه تعظیم · سوی عقبی ازین دنیای فانی · ترا
بادا بقاء و کامرانی · چه غم گر خسروش گذشت آن شاه عالم · که بود او در شهنشاهی مسلم
بعیشش کامران از پادشاهی · بناظر برد آن ظل الهی · تو باقی باش ای شاه جوان بخت · که
زیبد بر ترا هم تاج و هم تخت · اگر نوروز سلطان رفت بر باد · گل صد برگ سوری را بقا
باد · امیدواری بکرم حضرت باری عز اسمه چنانست که تا اعلیحضرت خاقان جنت مکان
فردوس آشیان بر مسند مغفرت و رضوان و بساط مرحمت و غفران آسوده باشند وجود
فایض الجود آن پادشاه جوانبخت کامکار بسایهٔ مرحمت و مکرمت حضرت پروردگار بر سریر سلطنت
و جهانداری و اورنگ عظمت و بختیاری مستقر و متمکن بوده گرد نقصان و زوال گرد
از ذیل جاه و جلال و پیرامن دامن دولت ابدی الاتصال نگردد رباعی پیوسته امیدم
بخدای متعال است · کر بر سند عز و اقبال · این باشی همیشه ز آسیب زوال · هرگز نرسد
بدامنت گرد ملال تاریخ مراد تعزیت نامه سلطان سلیم خان که از باب جنت مکان سلطان
مرادخان والد او نوشته اند هو الله منه الابتداء و به البقاء و الیه الرجعی تمّم

ای ز وجود تو نمود همه، بود تو سرمایهٔ بود همه، آنچه تغیر نپذیرد توئی، آنکه نمرده است
نمیرد توئی، ما همه فانی و بقا بس ترا، ملک تعالی و تقدس ترا، داغ نه ناصیه داران
پاک، تاج ده تخت نشینان خاک، اول و آخر بوجود و حیات، هست کن و نیست کن
کاینات، حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را سزاست که صنایع بدایع کاملرا بمقتضای
و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین در ایجاد
انسان بیرون از حد و پایان بسلطانی او سزاست که بی معاونت تیغ و سنان احکام
حیات و ممات مخلوقات بر صفحات کونات بمصداق انا نحن نحیی و نمیت بقدرت شاملهٔ
او نافذ و روانست و دلیل بر کمال قدرت بالغه و وفور صناعت باهرهٔ او بفحوای ان الله
یمسک السموات و الارض ان تزولا سکون زمین و استقرار آسمانست ذو الجلالی
که بمصداق و ربک الغنی ذو الرحمة غنی و عظمت و کبریای او زیاده از تخیل افهام و تصور
اوهام انس و جانست سکون و سپاس حاکمی را که زیر حکومتش از افول و زوال و سریر سلطنتش
از حلول انتقال مصون و مامونست کریمی که حاصل کون و مکان و منافع و موالید و ارکان
در خوان جود و نعم ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مخزون و ادرار سحاب عطایش بمنطوق
الم تر ان الله انزل من السماء ماء شامل بر و بحر و کوه و هامونست جباری که مالک رقاب
سلاطین جبروت آئین اقالیم ربع مسکون و فرمان فرمای خواقین ظفر قرین بساط بوقلمونست
نظم ای حیات دل هر زنده دلی، سرخ روئی ده هر جا خجلی، بر فرازندهٔ فیروزه رواق
زر کش شقهٔ زنگاری طاق، تاج بر سر نه زرین تاجان، عقد بند کمر محتاجان، جرم بخشندهٔ

بنده، در بدری هر بیچاره، مرهم داغ جگر سوختگان، شادی جان غم
اندوختگان، و صلوات صلوات سامیات که نسیم ریاض فردوس از رایحهٔ مشامهٔ
او غالیه سائی دریوزه کند و تحف تسلیمات طیبات که باد روح افزای بهشت از طیب
روایح آن عطر آمیزی استعاره نماید زیبندهٔ بارگاه ختمی پناهیست که منشور عزت و شرف
او بطغرای غرای و لکن رسول الله و خاتم النبیین موشح و مزین و بتوقیع وقیع و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین محشی و مبرهن است لوای دعوتش بر سمای یا ایها الناس انی رسول الله
الیکم جمیعا در میدان فسحت نشان شفاعت و بفضای و لسوف یعطیک ربک فترضی
بر افراشته رسولی که کافهٔ امم را از عرب و عجم نوید طوبی للصالحین اولئک هم
المقربون یوم القیمة بشارت داده و بمقتضای انک لعلی خلق عظیم بشیر و نذیر لکن
من المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا در انجمن صدور اخیار علت خطیئا از وصله و براق رفتار
سبحان الذی اسری در عرصهٔ مجاهدت انا فتحنا لک فتحا مبینا جلوه گر ساخت
نظم ای قمر طلعت مکی مطلع، مدنی مهد یمانی برقع، مشعلهٔ برقع او برق فروز
لمعهٔ طلعت او برقع سوز، لیلة القدر ز مویش تاری، وحی منزل ز لبش گفتاری، طره اش
سود هر سودائی، آتش افزون ز حرارت طاها، قاب قوسین عیان ز ابرویش، نقش و اللیل
خم گیسویش، و بر آل و اولاد آنحضرت خصوصا خورشید آسمان امامت و ولایت
و اختر برج خلافت و هدایت شهسوار میدان مجاهدت و شجاعت مظهر رحمت آیات
فیض و کرامات سبحانی منصوص بتعبیر فی هدایت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

ربک ان لم تفعل فما بلغت رسالته مستعد بصداق فان الله هو مولاه وجبرئیل
وصالح المؤمنین مخصوص خطاب یا علی انت سید الاولین والاخرین مستبشر گردیدن
بشری نفسه ابتغاء مرضات الله نظم علی ولی غالب کل غالب امام الوری ساقی
للحباب طواف حریمش بر ارباب حاجت چو حج حرم مستحب بلکه واجب بود چرخ
الخنیم درگاه قدرتش کهن خانه بزرجیت عنکب وابناء ائمه اطهار وعترت اخیار که
کواکب سپهر امامت واقمار وانجم بروج کرامت اند و قارنده بحکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین اساس شرع ودین ونادیان راه یقین اند نظم ز اوج چرخ برتر
پایه دارند زمین و آسمان در سایه دارند فلک کان سربسر پر موج آبست زبحر رفعت
ایشان حبابست وبعد تحف دعوات خالصات که لمعه اجابت آن سراپرده صوامع
ملکوت را مزین گرداند وصحف تسلیمات صادقات که شعشعه آثار استجابت آن جوامع
سکان خطه جبروت را روشن سازد ایثار سریر اعلی ومسند اسنی اعلیحضرت قباب
حشمت قمر طلعت بهرام صولت عطارد فطنت ناهید بهجت کیوان منزلت سپهر شوکت سلیمان
مرتبت جمشید رایت گردون وقار خورشید اشتهار دارا اقتدار اسکندر دثار نظم هم
زمره ملوک مطیعش بالاتفاق هم خسرو نجوم غلامش باختیار در جنب رفعتش نبود چرخ بر
فرازنا با تاب حلم اش نبود کوه را وقار شاخی رایتش که بود نصرتش ثمر بارنیست
صفتش که بود دولتش نگار پادشاه عالیجاه گیتی پناه قیصر دارا فسر انجم سپاه
الغازی فی سبیل الله المجاهد فی ظل الله نظم ستاره حشمش زحل هیبت و سهیل

نثار

شهاب رمح وسها ناوک وهلال کمان بزرگ همت وقدر رفیعه قیصر وتخت
خجسته رایت ورای وگزیده نام ونشان خاقان البرین سلطان البحرین ثانی اسکندر
ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین نظم شه بحر وبر خسرو با شکوه که در سایه اوست
دریا وکوه ز تیر پرده عدلش جهان را مدار زمین گشت ازو همچو خرم بهار سریر سکندر بود
جای او بود تخت او جای آبای او ز قیصر توی این زمان یادگار بدولت توئی قیصر
چو تخت ز خورشید بالاتر است هزاران چه قیصر ترا چاکر است حامی بلاد والدین
الکفر والطغیان مؤسس بنیان الایمان والایقان ماحی آثار الظلم والعدوان
ممهد قواعد العدل والاحسان مشید ارکان النصفة والاحسان الذی بید اقتداره
مفاتیح مناظم امور الزمان وبقبضة اختیاره مصالح جمیع اصناف الانسان
نظم اساس خطه دین باد دایم بعون عدل شاهنشاه قایم پناه خسروان شهریاران
سحاب جود دریای لطف جهان بسیط عالم شاهی گرفته ز اوج ماه تا ماهی گرفته السلطان
الاعظم والخاقان الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المنعوت فی العالم
بغیوث الانام نظم فلک علو وعطارد علوم ومهر عطا سماک رمح وسها حمله و
هلال علم دل مظهر او مصدر کلام وعلوم رهم کرم او مورد صلاح امم پناه اهل
زمان آفتاب روی زمین اساس نظام اسلام وسرور عالم راعی بلاد المشرق
والمغرب والی ممالک العزل والنصب خورشید اوج پادشاهی سایه لطف الهی
در صدف سلطنت واجلال در دری فلک خلافت واقبال نیر سما ابهت و

برجیس برج عظمت و کامرانی بانی بنیان نصفت و جهانبانی وارث خاتم
سلیمانی کهف آمال و امانی مؤید بتائیدات ربانی منظور انظار عنایات سبحانی
نظم فرمان روای عالم مقصود نسل آدم ٭ جمشید هفت کشور دارای ربع مسکون ٭
شاهی که باز چترش هر گه که برگشاید ٭ طاوس چرخ پیش آید در سایه همایون ٭ از موکبش فلک را
اطباق دیده کحلی ٭ وز خط تیغش ملک را اوراق طبع مشحون ٭ ای داوری که اطراف ذاتت
آسمانی چون ملک آسمان اطراف ملک گیهان ٭ تو وارثی سلیمان را چون در
قرون ماضی ٭ داراب را سکندر جمشید را فریدون ٭ المخصوص بخصایص مواهب الله
والعلی المؤید من السماء المنصور علی الاعداء و شمس افلاک السلطنة والعظمة والشوکة والقدرة
والنصفة والمعدلة والعز والاقبال و بدر السماء الخلافة والحشمة والابهة والرافة والاجلال
السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان مراد خان
بن سلطان سلیم خان لازال ایام سلطنة و خلافة و حشمة و شوکة و عظمة و عزة و اقباله مصونة
عن آفت تناهی و زمان ابهته و معدلته و نصفته و رافته و اجلاله مامونة من اصابة الدواهی نظم
ای پناه حضرت خورشید پادشاهی ٭ محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی ٭ هم پشت ملک ایمن
از صدمت تزلزل ٭ هم دولت فارغ از وحشت تباهی ٭ گر آفتاب رایت با شب نمود رخها
آرد به تیغ بیرون از چشم شب سیاهی ٭ گردانیده مشهور ضمایر مستدعی آنکه زود مرفوع مشاعر هر
سرایر آنکه چون حضرت مالک ابداع و انشا بمنشور یفعل الله ما یشاء طغرای کل شیء
هالک الا وجهه بر ناصیه هر آفریده خواهند کشید و شربت مر المذاق افتراق کاس مطالب

کل نفس

کل نفس ذائقة الموت از جام حمام بکام و ناکام می باید چشید طراوت بهار بقا و نسیم
حیات بخش زندگانی بکثافت فنا و آسیب شدباد خزانی مقرون و جام نشاط عمر گرامی
بسلال ناکامی مشحون است صورت وجود هر موجود که بقلم تصویر و خامه تشکیل نقش مبدع رقم قدرت
بر صفحه فطرت مخلوق مصور گشته از جریده ایام ناسخ جام محو خواهد شد نظم خوشست
عمر دریغا که جاودانی نیست ٭ پس اعتماد بدین پنج روز فانی نیست ٭ هرگز از شاخسار فطرت حیات
گل حسن اری نشگفت که دبور ادبار او را کالک ممات نریخت و عقود احوال که دوام وثبات نظام
گرفت که بر انگشت اجل از هم فرو نگسیخت غرض از استدلال و مقصود از اطناب انتقال
تغییر واقعه عظمی و حادثه کبری انتقال و ارتحال اعلیحضرت پادشاه عالیجاه سلیمان بارگاه حضرت
پناه جنت سریر جنت مصیر غفران مآب رضوان قباب ملایک جلیس حور انیس خسرو ادریس مکانی
جنت آشیانی قدس الله روحه الزکیة الشریفة المنیرة فی اعلی علیین و جعل متبوّءه فی جنة
عرضها کعرض السموات والارض اعدت للمتقین و ذریة فیها خالدین است که از سرای فانی
و تنگنای جسمانی بمقتضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة رجوع بعالم بقا و جنت المأوی نموده
باشارت بشارت فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی در سلک مقربان بارگاه جلال
و مقیمان درگاه ایزد متعال منتظم شده ندای بهجت افزای ان له عندنا لزلفی و حسن مآب
از قدسیان عالم بالا استماع و اصغا نموده مجلس خاطر ملکوت ناظر از تعلقات دنیوی
باز داشته بکرم نامتناهی الهی مطمئن و مستوثق گشته مژده او جانه بقلب سلیم سفر دار القرار
جنت آثار جنات تجری من تحتها الانهار اختیار نموده دست ضبط و تصرف از ممالک

تا مسکن روی زمین باز داشته بلبل روحش از گلشن حیات بروضات جنات طیران نمود
در زمرهٔ ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک
متکئون مندرج گشته از امکنه جسمانی بمساکن روحانی ماوا ساخته و بموجب ان
الیمینا ایاتهم دار النعیم دار السلام بمجالست حور مقصورات فی الخیام انس گرفته نظم دریغا
که سلطان رضوان مکانی ؛ سفر کرد از تخت دنیای فانی ؛ دریغ آن شهنشاه با داد و
تمکین ؛ که در عدل بود او سلیمان ثانی ؛ دریغا که آن قیصر قصر حشمت ؛ برافشاند دامن
ز ملک جهانی ؛ زمین اندرین ماتم پر تألم ؛ بسزد گر کند جامه را آسمانی ؛ حقا و ثم حقا
که از استماع این قضیه جانسوز و نازلهٔ غم اندوز چندان کربت و محنت و غم و الم که نشر
عشر عشیر آن بعمرهای دراز دفترهای بیشمار بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار ممکن
و متصور نیست نظم گردون ببرد حادثه عالم سیاه کرد ؛ ایام خاک بر سر خورشید و ماه کرد ؛
پوشید آفتاب لباس سیاه شب ؛ در گردن از سنبله ترتیب کلاه کرد ؛ باد اجل چراغ
امل را فرو نشاند ؛ و ز دود آن چراغ جهان را تباه کرد ؛ و از وقوع این مصیبت شراره
آه و اشرار و ایله از کانون سینهٔ خواص و عوام عباد آفاق بر آمده از گریه و فغان نمونه روز
محشر وقوع یافته بود نظم چندان گریست مردم ازین غم که چون حباب ؛ آخر
بر آب دیده مردم شناه کرد ؛ و بیم آن بود که الجسم عالم علوی ازین واقعه نا بود و از
نازله تنزل گشته آینه سپهر بی نور گردد و تیغ آفتاب در قراب توارت بالحجاب محجوب
گردد و حسام بهرام در نیام ظلام شکسته شود اما چون طغرا نویس اول اسم بقا ؛

جاودانی بنام زندگانی هیچ آفریده رقم نزده و نقاش صور موجودات نقش حیات
بر صفحات احوال مخلوقات جز بقلم ممات ثبت ننموده خیاط کارخانه قدم جامه هیچ جاندار
را از عدم ندوخته و فراش قدرت شمعی بی شد باد اجل نیفروخته جمیع ممکنات برقم کل من علیها فان
مرقوم و رقم قلم خواهند شد از صرصر حوادث اجل که صحف نهال حیات و هادم سرور و لذات
و مفرق جمیع اسباب و مفرق شمل احباب بنای قصر بقا با نهدام و انقرام مقررست و اساس
عمر هر چند در نهایت استحکام و اعتقاد بوده باشد بمودای اینما تکونوا یدرککم الموت ولو
کنتم فی بروج مشیدة مقرر فنا و مستقر ز عفاست و مقالید کنوز اعمار در قبضه اختیار حضرت
آفریدگارست واحدی را در خزاین و خایص آن مطلق و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا
فی کتاب اعتباری نیست و آجال موعود و ارتحال معهود منوط و مربوط بامر معبود ذو الجلال
و فرمان قدیم لایزالست که بمودای و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا
اخلال و اهمال براعد و مقادر آن واقع نمیشود و زخارف دنیای فانی و زوارف
سرور و شادمانی و سرمایه زندگانی بحیات بی اعتبار دنیا پایدار و واقع و باندک زمانی
نبات دوحه حیات بآفت اجل مختل و بنای امل منهدم و اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا
کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح مستدل
عیش و سلطنت سرمدی و مملکت ابدی احدی را ممکن نیست و مفاتیح وجود بید قدرت
حی لایموتست و هر کس را لابد از رضا رجوع بعالم بقا امریست لازم فسبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء و الیه ترجعون پس بجز رضا و تسلیم بحکم حکیم چاره نیست و بمفاد و بشر الصابرین

الذین اذا اصابتهم مصیبة متمسک باذیال صبر و شکیبایی باید بود تا در زمره اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة محظوظ گردند و حضرت عزت ایشان را بحسب اشاره انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب صبری جمیل و اجری جزیل کرامت فرماید نظم صبر و تحمل است
رضا چاره قضا ٭ تدبیر آن قضیه برون زین قدر از نیست ٭ در حیز وجود هانا نیامده است
آن سینه کز خدنگ نوایب فگار نیست ٭ چون بمقتضی حکمت الهی و اسرار فیض نامتناهی نظام
عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات بران متوکل گشته که هرگاه صبح اقبال صاحب شوکتی
ناپدید شود آفتاب سعادت اثر خلف والا قدرش از افق جلال طالع شده رایت جلالت
با محدب فلک الافلاک برافرازد و چون کوکب جلال سپهر رفعتی غارب گردد اختر سعادت
اثر فرخنده دیگری از اعقاب عالیشان آن دودمان رفیع البنیان لامع گشته رایت سلطنت
با قتام شرف و ثواقب برجیاد کواکب نگارد تا عالم بیمن وجود فایض الجود آن پادشاه
کامکار و خسرو عالی تبار استقرار یافته روی منابر و وجوه دنانیر بالقاب همایونش آراسته
و پیراسته گشته عرصه جهان و ساحت کیهان بعز جلوس آن سلطان نامدارشان بزیور عدل و
احسان مزین و محلی شده عامه رعایا و کافه برایا که ودایع آفریدگارند در مهاد امن و امان
برفاه حال و فراغ بال آسوده باشند نظم درخت برومند چون شد بلند ٭ گر آید زگردون بر
او را گزند ٭ چو از جا که بگسلد پای خویش ٭ نشاخ نو آین ره جای خویش ٭ مرا آورد پاره
گل و برگ باغ ٭ بهاری بکردار روشن چراغ ٭ و این صورت تباشیر صبح اقبال سلطنت
بزوال و سطر یلمان آفتاب جلال آن پادشاه جم جاه سلیمان مثال گشته نظم سرو

ارشاد

ارشاد و فضل چمن بر دوام باد گو بر شکست بحر عدان بانتظام باد گر کوکب منیر فرو شد بر آسمان
خورشید آسمان سعادت مدام باد خورشید ملک روی زمین گر زوال یافت ظل ظلیل شاه جهان
مستدام باد گر پادشاه عرصه گیتی جهان گذاشت سلطان عصر وارث و قایم مقام باد لهذا
فلان را جهة تشیید مبانی موالات نهانی و تاکید معانی اتحاد و جاودانی باستان بوسی
درگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاده شد که ابلاغ ادای ثنای آن شهنشاه عالیجاه و دعای
بقای آن پادشاه سلاطین پناه بمراسم عرض نیاز و اخلاص محبت دولتخواه و وظایف تسلیم
یکجهتی و اختصاص مخلص ما اشتباه قیام نموده قواعد شکرگذاری جلوس مبارک همایون بر
سریر ابد سپاس اریکه سلطنت ابد مقرون بتقدیم رساند و چون بتوفیق الهی و تاییدات
شاهنشاهی منشور ملک و دولت و طغرای حشمت و سلطنت بتوقیع خاتم فرمانروای آن پادشاه اسلام
پناه و دارای شهنشاه سلیمان جاه ظل الله علی الانام ابداالله تعالی بره و احسانه الی یوم القیام
موشح گشته مؤدلت و اقبال برتخت سلیمانی و مسند سلیمانی تمکن کردند بنیان محبت و یگانگی
و قواعد عهد و دوستی که تا قیام قیامت استوار و بشابه مبانی سبع شداد محکم و پایدار است
تشیید و تمهید پذیرفته زیاده بر ایام سابق ابواب آمد و شد و ابلاغ رسل و رسایل مفتوح باشد
نظم جهانطاع شهنشاها خسرو اشهنشاها ٭ بانچه وصف تو گویم هزار چندانی ٭ بهر کجا که رسد
همت بلند عروج ٭ ز روی رتبه چو بینم تو برتر از آنی ٭ سخن دراز شد اندر ثنا محل دعاست ٭
کنون بهمت دعا گوی از ثنا خوانی ٭ امیدوار چنانم که تا جهان باشد ٭ بکامرانی و اقبال
در جهانبانی ٭ چه جای است و جرت جهان معنی را ٭ همیشه باشی و بر مسند جهانبانی

بسعد حسح تر ارام شد بحمد الله هزار سال بکام این سند ارانی والسلام
علی من اتبع الهدی سواد کتابتی که محمد همایون پادشاه هند با علیحضرت
شاه طهماسب علیه الرحمة حسینی که از هند متوجه قزوین شده نوشته
بتاریخ سنه احدی و خمسین و تسعمائه رسید بسم الله الرحمن الرحیم
بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه اصحاب اختصاص است با وجود قلت
بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت
شاهی ظل اللهی که مظهر آگاهی و مظهر کاهی اوصاف کمال است نموده می آید اگرچه
چرا خود را از جمله خدام عالیمقام انتظام تمام نداده بود اما سترا رابطه محبت و
اخلاص بر قبه قلب چون رصاص اندیشه متعلق ساخته بسوی چیسوی حضور موفور السرور
فایض النور آنحضرت که موجب وصول و حصول سعادت دوگانه است میکشید هر
لحظه توجه بوجه وجیه شریف شهید لطیف جهد می کشید تا آنکه از مترد دوران و از
گردش چرخ بوقلمون واژگون از فضای سواد اعظم هند به تنگنای هوای عظیم الشان
رسیده و شد نظم بگذشت از سر ما آنچه گذشت ÷ چه هر بیاد و چه کهسار و چه دشت
اکنون که بجاده طایر زمین بال اقبال از سپهر شاه ذوجلال نیز عظمت و اجلال
در ظهور است امید از حضرت الهی آنست که بعد از دریافت دولت حضور که موجب بهجت
بی مرادانست از مقالات حالات سانحه آنچه قابل عرض باشد معروض خواهد شد
ان شاء الله تعالی ایضا سواد مکتوب دیگر که همایون پادشاه با علیحضرت علیین آشیان

از ذره

ونوشته بود دوام ملک بقای قدیم باد نخست ÷ خدا است بقای قدیم و ملک دوام ÷
بعد از تمهید اخلاص و تواعد اختصاص بضمیر منیر که مرآت صور غیبی و عکس پذیر نقوش لاریبی است
میگرداند که چون از روز ازل خاک وجود این محب را باب طهارت آب باب نبوی و ولاء
آل و عترت مصطفوی و ائمه معصومین سرشته بوده و برکت و سعادت آنحضرت چنین
روزی از دیوان بارگاه حضرت الهی جل جلاله و عم نواله منشیان قضا و قدر
منشور فایض السرور تعز من تشاء بنام این مستهام رقم زده بودند و مهر و از قل اللهم
مالک الملک آن را موشح بتوشیح و ترشیح توتی الملک من تشاء ساخته تقدیم
وظایف در اعلاء اعلام دین و اقتضاء احکام شرع سید المرسلین کما ینبغی و استتمام
بجا آورده در ان رضا هیچ حرقی و گرانی بخاطر این محب جانی و دوست جاودانی نمانده
بود و هر آرزو که در قوت متخیله بشری مرتسم بود از فواید احسان حضرت منان بخشت
میسر شده بود سوای آنکه بسعادت عظمی و به تربیت کبری طواف ملایک مطاف حضرات
ائمه معصومین خصوصا مشهد مقدس رضیه منوره سدره مرتبه حضرت سلطان الجن و الانس
نظم اگر خاک پای او در دیده ما توتیاست ÷ وانکه در دنیا و دین ما را امام و رهنماست
یعنی امام غریب نواز سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الف تحیة و ثنا مشرف نگشته
و هر وقت در صبح و شام بلکه علی الدوام از حضرت ملک وهاب از روی خضوع و خشوع تمام
اسباب حصول این سعادت را مسئلت مینمود تا آنکه اثر دعای بسیاری این داعی بظهور رسید
نسیم عاطفت بشام جان کنان جیب الاخوان مهاجرت وهربان رسید و مقتضای

ولی تجد لسنة الله تبدیلا هاتف غیبی داعی لاریبی دست بر حلقه در والله یدعوا الی

دار السلام یعنی طواف حضرت امام علیه التحیة والسلام زد نظم عرشست نشیمن تو شرمت

بادا کانی رمقیم خطهٔ خاک شوی ، چون این ندا از عالم بالا بگوش هوش رسید

چون صبح دوم صادق دم از کمال ارادت و نهایت خلوص طویت و حسن عقیدت

صفحهٔ مرآت باطن را از نقوش کثرت وهم پاک ساخته از راه اخلاص متوجه گردید فاما

با وجود این حال منتظر صدور رقم رخصت و اجازت آنحضرت که فی الحقیقه عین رخصت آن

دکال اجازت در اقدام بطواف زیارت بیت الحرام یعنی مشهد مقدس حضرت امام

علیه التحیة والسلام میبود تا آنکه کتاب مستطاب کالوحی النازل من السماء و هو کتاب مرقوم

یشهده المقربون و صحف مکرمه مرفوعه مطهره مشتمل بر برکات مسرت آیات از آن

درگاه ظل الله بر این محب بی اشتباه منظر الاشارات منشور یافت ملاقات شرف

ورود یافت و زبان بدین مقال که نظم زهی سلام تو آسایش و سکینهٔ روح زهی

کلام تو مفتاح گنجهای فتوح ، مترنم تو انسل امید اوام لیک لسنه از کمال غلبهٔ حال بجا اهال

متوجه آن کعبهٔ امید و آمال گردید و از راه مودت بطریق محبت دست اعتصام در

عروة الوثقی اهل البیت امامت و ولایت استوار کرده مدلول مثل اهل بیتی کمثل

سفینة نوح دلیل راه خود ساخت و از وادی حیرانی و بادیهٔ سرگردانی راه بر

منزل مقصود برده والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیرا املا

[illegible]

[illegible]

نظم هدهدی آمد بمژده تاج کرامت بر سرش نامهٔ اقبال و دولت بسته بر بال و پرش ارشاد

ارقام السلام گوهر فام از جانب آن یگانهٔ روزگار و برگزیدهٔ حضرت پروردگار رحمان

احمد مختار و حیدر کرار نامزد شده بود در اعز اوقات و اشرف ساعات بمطالعه مشرف

گردید و از مطاوی آن نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی انواع انوار محبت و ولا لایح و هویدا گشت

و چون از مضمون این کلام فصاحت انجام استشمام رایحهٔ توجه آن نواب عالیمقام

بر این مطلوب نموده شد زبان طوطی تقریر و بیان و ناطقهٔ فصیح البیان چنان بدین

بیت مترنم گردید نظم همای اوج سعادت بدام ما افتد ، اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و چون از فحاوی آن صحیفهٔ مکرمه و مضمون آن لطیفهٔ شریفه چنان معلوم و مفهوم شد

که منشاء توجه خاطر خطیر و مقدار نگار ضمیر منیر اقدام این امر خیر طریقهٔ رضیهٔ محبت و شیوهٔ متابعت

خاندان هدایت نشان دودمان ولایت مکان اهل بیت که از روز ازل در طینت

پاکیزه و سرشت آنحضرت سرشته اند چیزی دیگر نیست که نتیجهٔ این اعتقاد از حضرت

مفتح الابواب که مفتتح ابواب نکته از اسرار اوست و مسبب اسباب قضا و قدر لیقضی

الله امرا کان مفعولا قطره از دریای حکمت اوست چندان آثار فتح و نصرت بموجب

وان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ظاهر گردد که زبان عالم و عالمیان بدین مقال فرخنده فال

که نظم جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی ، امید تازه و دولت قوی و بخت

جوان ، فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار ، سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

گویا گردد و نصرت جهان کشای و حرکت خصم فرسای بموجب امداد و ایدنا بجنود

لم تروها و ان ینصرکم الله فلا غالب لکم فینصرکم و یثبت اقدامکم تباشیر صبح الویه
و اعلام ظفر و نصرت بر اعلا علیین برافراشته شود و ریاض بارگاه آن محب
خاندان اهل البیت که آیه کریمه عرضها کعرض السموات صفت آن بوده تازه و نهال
اخلاص و گلبن اختصاص بر وجه احسن نشو و نما نماید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم امید چنانست که بعد از ملاقات فایض البرکات چندان آثار
فیض و فتوح بظهور رسد که مضمون ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی
قلب بشر بظهور انجامد و از کنار هندوستان و ترکستان و ایران و توران ایالتهای دیار
نمایند که در قرنها منکشف باشند و بتوفیق حضرت عزت حاسدان و منافقان سیه روی
هندوستان را با خاک سیاه یکسان ساخته بشعشعه تیغ آتشبار دمار از روزگار آن
جمع نابکار برآورده ظلمت کفر و تیرگی ظلم نهب بانوار هدایت والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم مبدل گردیده کافه عالم و عالمیان صورت فتح و ظفر در آینه تیغ جهان
افروز ملاحظه نمایند ان شاء الله وحده العزیز سواد عرضه داشتی که بر ارادت [illegible]
[illegible] ناصر الدین [illegible] جماعت تجار و حاجیان که در راه قطاع الطریق
اموال ایشان را غارت نموده بوده اند نوشته و ارسال داشته ملک معظم
زبدة الملوک ملک ناصر الدین بوفور عواطف پادشاهانه و صنوف نوازش خسروانه شرف
امتیاز و اختصاص یافته جوامع ضمیر انور و التفات خاطر از هر کمال و مال خود بدرجه اعلی
تصور کرده بدانند روزی که از خواتین عنایات الهی تاج و لقد کرمنا بنی آدم بر تارک

مبارک

مبارک ما نهاده اند و خلعت شاهنشاهی و دیبای پادشاهی بر قامت قدر ما دوخته اند و صیت
جلالت و صولت و کامگاری ما در اطراف بر وجهی صورت انتشار و اشتهار یافته الی برجا
بواسطه نظر کیمیا اثر بر صلاح و رواج حال و فراغ بال رعایا و زیردستان ربع
مسکون بوده همواره عدل، لذا بعنایت ایزدی بکوش و هوش بایر ساننده هم بر آن
باش که هر چه نیت کنی نظر در صلاح رعیت کنی الحمد لله رب العالمین که همگی همت بلند و
جمیگی نهمت ارجمند بر این معنی مصروف است که عامه رعایا و کافه برایا در ظل عون رأفت ما
در کنف رحمت و فراغ بال روزگار گذرانند و اتفاقا در محلی که بتفحص و تجسس احوال
دادخواهان و مظلومان و ترتیب رسید کاران اشتغال داشت جمعی از تجار و حاجیان
از نواحی اردبیل و گیلانات در مقام دادخواهی و تظلم در آمده بعرض رسانیدند
که در این سال عزیمت کعبه معظمه شرفها الله تعالی تعظیما و تکریما و شرف آستان بوسی مزار
بزرگوار فایض الانوار نجف اشرف و کربلای معلی و سایر مزارات متبرکه منوره نموده بودند
و بدان دولت عظمی فایض و سرافراز گردیده بوقت مراجعت بوطن مألوف و مسقط
الرأس مجلی از عدو و مصر رسیده اند جمعی از قطاع الطریق سر راه بر ایشان گرفته وجوهات
و متعلقات ایشان را بتمامی غارت کرده بتالان برده اند و جمعی بزخم شمشیر
دلیر مستأصل گشته آنجماعت سر و پای برهنه پیش آن عزیز آمده کیفیت بعرض رسانیده
بحال ایشان التفات نکرده و بتفحص و تجسس آن صورت قیام و اقدام ننموده و کسی بتعقب
قطاع الطریق نفرستاده و آنجماعت ناامید از مجلس آن عزیز رفته التجا بدرگاه

کیستی پناه نموده چند کس را فرستاده اند و چون کیفیت را بعرض همایون رسانیدند
چون صورت اهمال و تغافل آن عزیز مستبعد مجلس ترجیح اثار و از آنجا که غیرت
عصبیت سلطنت و جهانداری است دریای غضب شهریاری بجوش و فرمان
قضا جریان بنفاذ پیوست که معتمدان خاص چون نظام الدین لقمان برلاس و غیاث
الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش و نظام الدین احمد فیروز شاه و کمال الدین ابو
سعید برم با فوجی از ملازمان درگاه گردون اشتباه را بجهة تحقیق این صورت متوجه
نمودیم اگر در باب مظلومان غارت زده از آن عزیز اهمال و تغافل بظهور رسیده باشد اورا
و جمعی مخصوصان او را و داروغگان و کماشتگان بحکم و در بند کرده بدرگاه عالم پناه
آرند تا بنفس همایون خود پرسی نموده چون بر ضمیر انور همایون واضح گردد که آن عزیز و
کماشتگان او درین صورت اهمال و تغافل نموده باشند حسب الشرع عوض وجوهات غارت شده
آن مظلومان از آن عزیز و کماشتگان او ستانده بخداوندان واصل گردانیم تا بروز یوم
لا ینفع مال و لا بنون مخاطب و مخذول نباشیم و فوجی از مقربان درگاه عالم پناه که حقوق
خدمتکاری ایشان بر ذمت همت والا نهمت بر عالمیان اظهر من الشمس بود در مقام
تضرع و ابتهال در آمده بعرض رسانیدند که در این ولا که آن جماعت با لشکر عظیم بر سبیل قهر بدان
دیار توجه نمایند و عبور کنند ع در آن دیار نماند آدمی دیار ؛ و سبب تفرقه کلی بدان
دیار رسد و انهدام و آلام با اهالی و سکنه آن دیار راه یابد و چون ایجاب ملتمس آن جماعت
از موجبات بود نخواستم که مایوس و نا امید شوند عزیمت آن جماعت در حیز توقف افتاد و هم

ایلچی را فرستاده شد میباید که چون برفرمان قضا جریان لازم الاطاعه والانقیاد عالی
وقوف یابد و اوامر و نواهی سلطانی را مطیع گردد و در روز بلا توقف را اهالی برادران
و کماشتگان و داروغگان آنحضرت را تعیین نموده بسرحدها و گذرها که در قید ضبط آن
عزیز است فرستد تا آن جماعت قطاع الطریق را بهر کیفیت که ممکن است پیدا کرده وجوه مسلمانان
غارت زدگان را بخداوندان باز گردانند و آنچه از آن جماعت حاصل نشود از خاصه خود
و کماشتگان که باین صورت بوده ایشان را سبب اهمال و تغافل ایشان واقع شده
تاوان دهد و اگر آن جماعت از حدود آن عزیز دور رفته باشند و بمدد و کومک احتیاج
باشد فرمان واجب الاذعان را بگماشته خود داده پیش اولاد مرحوم عثمان بهادر
و جمعی از حکام و سرداران که با آن جماعت قرب جوار باشند فرستد که هر آینه چون
بر مضمون حکم همایون اطلاع یابند وظیفه امداد و کومک بظهور خواهند رسانید حق
مسلمانان بعد چندین تفرقه و سرگردانی و تردد معطل و ناحق نماند و بمحل خود باز رسد
و آن جماعت مفسد را بنوعی سزا و جزا دهد که عبرت سایر متمردان گردد نظم حیات
نام نیک شود از تو پیشتر ؛ تا ذکر فعل خوب بود از تو یادگار ؛ و روز بروز عرض
حالات و رفع حاجات و ملتمسات را واجب و لازم داند و اگر از ممری و سرحدی صورتی و فتحی
روی نماید و بمدد و کومک احتیاج افتد ایلچیان و رسولان پیش زبدة الملوک ملک نصیر الدین
خلیل الله دربندی و اولاد مرحوم عثمان بهادر فرستد که مقرر چنانست که در هر امور بتخصیص
صورتی که قوت و احیاء شعار اسلام و نکبت و ضعف بی دینان و نامسلمانان باشد و نظام

وباطن بآن عزیز طریقه موافقت ویکجهتی بتقدیم رسانند والسلام علی من اتبع الهدی تحریرا
فی ۱۱ شهر شعبان المعظم سنه ثلث واربعین وثمانمایه سواد عریضه که اسکندر
پاشا بجواب عنوان سپاه نوشته تا بمقتضای فرمان فتاح بصیر بی‌شبه
ونظیر له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رایات مشرق آیات شاه فلک بارگاه
سپهر اختر خورشید لقا ازاذ آثار شعاع کرده جبیلان ثابت و سیار را از وحشت ظلمت خلاص
بخشد وبافاضه نور وفروغ اطراف واقطاع ابنیه وبقاع را روشن ومزین بنماید
وهیبت برق باروش ظفرقرین شاهی وسایه علم دولت ظل اللهی باعث زوال معاندان نگونسار
وعلامت استقامت احوال موافقان سعادت شعار باد وبعد ذلک عرضداشت بنده کمتر
وذره احقر اسکندر آنکه بفرمان همایون اشرف اعلی شرف اختصاص یافته از تعقل مضمون
بشارت ومؤدای فحوای ظفر اشارت صفحه ضمیر اخلاص تخمیر استماع مزین ومحلی گشت وبشیر
فتح ولایت جیلان که در سوالف دهور وسوابق اعوام وشهور چهره تسخیر آن از انظار سلاطین
وسلاطین مشهور مخفی ومستور بوده بمقتضی اضعاف فرح وسرور گشت ودانسته شد که گرد
زلال عفو شاهی لشستن آثار زلت وبی راهی والی آن حوالی افاضت می یافته بنا
بر بی‌سروپائی ناکسان ومصاحبت ناقصان قوایم راجل لاهیجان در دشت زشت
غفلت چنان فسرده شده بوده که رجوع میسر نمی‌گشته نظم کسی را که دولت روز افزون ستانی
شود یاور مایه همه آسان . وقبل ازین نیز بر کمال ترحم وحلم شاهی وتجمل وتحمل شا
هنشاهی بسته لال کرده میشد تا آنکه زمان بسیار که با وجود قرب وجوار بدرگاه عالم مدار

بدعوی سلطنت واقتدار وانتساب بنوعی از تفرد واستقلال دران دیار اشتهار وانتشار
داشت تجویز فرموده ودر وقایع امثال این حلم وکرم ازان دودمان قدسی همت وخاندان
صفوت صفت بعید نظم در اخلاقش کرم رسم قدیمست کریم ابن کریم ابن کریمست
وازجمله اتفاقات حسنه ایام خجسته آثار ولوازم صدق ومصادقت وموافقت بندگان
اعلیحضرت خاقان صاحبقران سلیمان اقتدار بآن سلسله علیه خلافت شعار آنکه حصول
فتح آن ووصول این متضمن اخبار مسرت آثار فتح میان مقارن فتحی بود که بعضی از بندگان درگاه
اعلی والای صاحبقران لشکران نشرهای جهان آرا روی نموده بود مجملی آنکه جمعی از افاضل
باغیه واباطیل طاغیه ملقب بآل معاویه در ما بین بغداد وبصره که در قدیم معابر موسوم بوده
اکنون در السنه باسم جزایر اشتهار دارند و بر کثرت عدد وعدت ومضایق طرایق وجنگلهای
انبوه ووفور قوت وشوکت ونهایت صعوبت محل وکثرت ومشقت لای ووحل مستظهر گشته
پای در دایره عناد واستکبار گذاشته سر از گریبان فساد برآورده اموال مسلمین را غنیمت
می پنداشتند بنده درگاه اعلی حسب فرمان والا فوجی از لشکر ظفر آثار بعزم تسخیر
آن دیار متوجه شده بعون عنایت سبحانی وفر دولت قاهره صاحبقرانی از مضایق
آن به آسانی عبور واقع شد وبضرب سهام اجل پیام قسی ازان گروه شقاوت
فرجام را از ان افق اعدام اعلام کرد وبقوت صفحهای دشمن کوب صدای یوم
ینفخ فی الصور را گوشزد آن فجره بی شعور بظهور آورد واکثر آن مواضع در عهده ضبط وربط
امنای دولت قاهره درآمد وبقیة السیف از ندامت پشیمانی ... ساخته در خدمت

و تا آن گذاری و جان سپاری ملتزم گشتند و در سلک دیگر علایا منخرط شدند ابن عثمان را
که مقدم مطلع و باعث اتفاق و اجتماع ایشان بود با پسر و برادر روانه درگاه سپهر اشتباه حضرت
الحق صاحبقرانی ابا عنصر پیوسته بقصد جهاد با اعدای اسلام و کفره بد گوهر جام تیغ انتقام
از نیام اهتمام کشیده و همت در اظهار شرایع نبویه علیه و علی آله الصلوة و التحیه بر ذمت
همت لازم دانسته و در انتظام لیطوفوا بالبیت العتیق تحقیق کرده و بترتیب با رتبت
حضرت خیر البشر توفیق یافته اند بلا شبهه هر یک از بندگان این آستان در بهره مراد که بنجح
آرزو نیک بنیان توقف بگشاید و روی امید بهر حاجت که آورند تحقق مقصود خود را استقبال نماید
چون بنابر حصول مسرت این فتح شریف مراسم شکر و سپاس بی قیاس رب الملائکه والناس
نمودن می شود و برطبق و لئن شکرتم لازیدنکم مژده ظفر لشکر دولت بندگان درگاه سپهر اشتباه
رسیده انواع شادی بر شادی افزود و اضعاف مراسم شکر و سپاس ادا نمود نظم
هر صبح فلک صبح نگاه * تیغ خورشید برآرد ز غلاف * فرق حسود تو بشکافته باد * روز
شب تا شده در تافته باد * باشد کام تو در باغ نوال * تا شمع جان دمی از داغ فنا * بنده
الحقیر اسکندر سواد مکتوبی که صاحبقران امیر تیمور گورکان با ملک ناصر پادشاه مصر نوشته
بوده است حضرت مالک الملک بر مقتضای کلام قدیم خود که تؤتی الملک من تشاء عنان حل و
عقد و قبض و بسط پادشاهی عالم و فرمان فرمائی بنی آدم در قبضه اقتدار ما نهاده و زمام خیر و شر در کف
رتق و فتق را در زمان کافه انام بکف درایت خصال ما باز داده و جهت نظام احوال و انتظام
احوال بنی آدم از میان سلاطین و خوانین کرده ان توران زمین پیشتر ما را گزیده
دیگر

و خلعت جهانگیری و جهانبانی با طراز قلعه گشائی و کشورستانی با ارزانی داشته و در تمامی
الطاف بیکران و اعطاف بی پایان برطلعت امانی و آمال ما گشوده بحکم لئن شکرتم
لازیدنکم در موقف شکر حضرت کبریا ایستاده ایم و اقامت مراسم رعایت رعیت ادا
لوازم عدالت و سویت بر ذمت همت واجب لازم می آید و بر مصداق الشکر یدوم النعم
عرایس مقاصد ما را با فیوضات از تتق غیب جلوه می نماید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
همگنان را واجب شود که اطاعت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر میان
بندند و درین راه جان گروار بر میان بنهند لهذا مبینا یکه درین اوقات ارباب
حاجات و تجار ره آینده و رونده بمسامع جلال ما رسید که طرف داران ایران زمین
پرستند الفسق و فجور و ظلم و تعدی و کینه و غدر و مکر را انگیزه و فتنه و آشوب و مخالفت
اوامر و نواهی شریعت غرا و علت زهر اشتهر دند و بندگان باری را جلت قدرته مضطر
و مستفر سیده ارند در غایت صد زحم بجانی آرند و جهت عطامات دنیوی بقصد ایذای
یکدیگر بر میخیزند در ممالک محروسه بر آن سبب ارباب املاک و رعایا و زیردستان پامال
زمام افعال و قبایح اعمال ایشان می شوند واجب نمود التفات خاطر بدفع و منع آن
فرمودن و ملک موروثی را که ایشان بهر وجهی از وجوه بغیر استحقاق بدست فرو گرفته بودند
از تصرف ایشان بیرون آوردن یعنی یقین که بسمع ایشان رسیده باشد و صدق این
تحقیق پیوسته حال آنکه فرقک دعن گش ما بطرف آن شد که چون از کال پی نیاکه
حضرت صمدیت چنگیزخان را ممالک توران و ایران و بطر کرد و روم کرامت گشت و این

ولایات را به فرزندان خود مقسوم گردانید و پسر بزرگ جوجی را از طوس برای
و با خوارزم و قپچاق و حدود ترکستان داد و پادشاه جغتای پسر میانه او بود
از التای و قراخوجه و الماس و اصحاب و سمرقند و بخارا و غزنین و هرات تا سرحد
هندوستان و ری و فارس و آذربایجان و بغداد انقدر بلاد و معمورات که فتح کرده بود
برو داد و آنچه حصهٔ پادشاه جغتای بود اگر در حیز تسخیر آمد بغیر از بغداد و تبریز که هنوز
فتح نشده بود و میخواستند که بعون الله تعالی و نیروی بازوی سعادت لشکر جهان گشای بدانجا کشیده
در اثنای این حال چنگیز خان از دار فنا رحلت نمود بعد از آن که او در گذشت منکو قاآن با
وجود آنکه پادشاهی بدو نرسید بطریق استیلا و تغلب تخت سلطنت بدست فروگرفت
هلاکو خان را که از برادران او بود چون پادشاه جغتای دعوت حق را لبیک اجابت کرد
بر فرستاد تا ممالک دور که پادشاه جغتای در تسخیر نیاورده بود بر او مسخر گردانید بنا
بر آن حال فرزندان پادشاه جغتای با یکدیگر در مقام نزاع و گفتگو آمده بودند که آن ممالک
بحکم چنگیز خان تعلق به پادشاه جغتای داشت منکو قاآن بطریق تغلب بهلاکو خان داد و میان فرزندان
پادشاه جغتای و هلاکو خان ازین جهت تیغ کینه وری از نیام انتقام کشیده مدت مدید بر همین صورت
قایم بود تا زمانی که ملک ناصر مصری در سریر حکومت و سلطنت دست آمد و شد ایلچیان
و رسل و رسایل او بطرف اولاد پادشاه جغتای میبود و داد و پیوسته با ایشان در خلاص
و انقیاد میزد و استعانت مینمود و میگفت که این ممالک که هلاکو و فرزندان او تصرف کرده‌اند
تعلق بشما دارد و چون پادشاهان ما دایم با ایشان در مقام خصومت و عداوت بودند هلاکو

[illegible]

واتباع

و اتباع او را اعمال میشد که بار جای مصریان پرواز نمیشاید که این معنی بسمع شریف سیده
باشد بعد از آنکه این پادشاهان گذشته خواستیم تا ما و برادران متوجه شویم چنان اتفاق
افتاد که شیخ اویس پسر شیخ حسن جلایر با خلق خدا زندگی بر وجه حسن میکند و مملکت در تحت
نیکو دارد با و سپارد و نخواستیم که بسبب حرکت لشکرهای گران که ملازم مواکب همایون باشند بطریق
عبور نمائیم که مسلمانان متضرر شوند و در معرض تلف افتند و رعایا و زیردستان پایمال عساکر منصور
گردند و او نیز با ما دوام رسایل با پیغامات شایسته میفرستاد و در مقام اطاعت و انقیاد میبود چون
بعد از آنکه متوفی شد فرزندان او بطریق پدر مرحوم معاش میکردند و از جادهٔ عدالت و
راستی منحرف نشده بودند چنانچه شرح آن را شنیده باشند چون حال بدین منوال بود با
پادشاهزادگان مشورت و جاسوسی کرده تقریر نمودند که آن ولایات که در اصل به پادشاه
جغتای و فرزندان تعلق داشت و هلاکو و اروغ او بطریق تغلب تصرف کرده بودند هرچند او نیز
از اروغ پادشاهان ما بود اما با وجود که در آن حقی نداشت از دست متغلبان مستخلص میباید کرد ا
روی در ولای جهانگشای بدین طرف آوردیم و عزم بر آن جزم کرده بعون توفیقات ربانی و تاییدات
سبحانی جل شانه و عظم سلطانه بعد از آنکه ممالک ایران را از شر اشرار مصفا ساخته بودیم و
محدب خاطر فیاض را از منگاه آن ساخته عطف اعنهٔ عزیمت همایون بدار السلام بغداد
و آنکه و منوره شد چون آفتاب رایات ظفر نگار بایران دیار طالع گشت و چتر ملک
سای سایهٔ مرحمت و معدلت بدان صوب گسترده با جانب الغربیز قرب و جواری حاصل آمد
خواستیم تا بر وفق نص یزدانی که و القیت علیک محبة منی و بر طبق حدیث نبوی که حب

محبتی للناس والمؤمن اخ المؤمن من اکجا نباین طریق موافقت و موالات مسلوک و
مرعی ماند و قواعد و معاقد دوستی و یگانگی مؤکد و ممهد باشد و ابواب مکاتبات و
مراسلات مفتوح شود و رعایا و زیردستان که ودایع حضرت آفریدگار عز اسمه اند در مهد
رافت و مضجع استراحت بیاسایند آسوده گردند و منطوق کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
کاربند شده باشیم حسبی را بالطریق تفقد رسالت بدانجانب فرستادیم و در مضامین
این حال استماع افتاد که بعضی ایشان را در معرض تلف آورده اند و این معنی از کفه شما
تصور میکردیم و خاطر فیاض از آن صورت که نزد شرع شریف شرفه الله الحسن ناپسندیده است
عقل منیف که نوریست از انوار لامع و شعبه ایست از شعاع جبروتی و بیان اول
ما خلق الله العقل است ... مذموم است کدورتی یافت و غبار رنجشی بر دامن خلافت سلطنت
و ایالت که در کارخانه لم یزل برقامت قدر و جلالت ما دوخته اند نشست و در شأن اکمال الکرم
که این امر نا ملایم که هدف تیر لوم لائم تواند بود بموقف رخصت شما برده و شما نیز [illegible]
باز بر همان معنی بزبان آورده آن را از مکروهات و مذمومات دانسته اند بگاه فرصت و
مجال این صورت معروض پایه سریر سلطنت گردانیده و در خاطر فیاض جا بگیرد
و بر مرآت ضمیر منیر که مورد الهامات نامتناهی الهی است ارتسام یافت که چنین بوده باشد
و رخصت شما بدان مقرون گشته علی ای التقدیر قلم رقم کان لم یکن بر آن کشیده
از آن قاضی سیواس فرستاده و دیگر باره قنبر ابویوسف ترکمان پسر محمد بیک نیز بر ایشان [illegible]
تجاسری نموده و مرتکب این معنی گشته اکنون چون مقتضای خاطر انور و ضمیر ازهر آنست

که این

که این کجا نباین مواد مودت و محبت مترادف و متضاعف باشد و از میامن شایع آن
جهانیان بهره‌مند شوند و میان مسلمانان منافع و معاملات و داد و ستد تیسیر پذیرد و ظفر
آن تواند بود که آن دو کس را بدرگاه جهان فرستد که محافظت مصالح بلاد و عباد
و مراقبت حدود و صلاح و فساد بر ذمت همت ارجمند ما واجب و لازم است و این معنی موجب
تمهید قواعد مصافات گشته مجال فساد ارباب غرض و فساد نماند و مواطن مألوف
و مسکن معهود بالوزان او داشتیم و من الله الاعانة هذا ما عهدنا الیک والعهدة فی
الدارین علیک والسلام علی من اتبع الهدی سواد کتابتی که نواب سلطان حسین
میرزا بایقرا بنواب سلطان یعقوب بیک نوشته بوده است خسروان چون در گشاد
کار همت بسته اند فتح باب نصرت از درگاه چون بسته اند لا اله الا الله نصر عبده و عز
جنده و هزم الاحزاب وحده حمد المن فتح علینا و علی اخواننا المؤمنین ابواب نیل
المطلوب کما قال فی خلال کتابه بکمال خطابه و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب نظم بیت
فتوح نام او فاتحة الکتاب فتح ؛ که رسش ظفر نفر قش آمده بر خط فتح ؛ و صلوات علی [illegible]
فی نفرقة دینه محمد جمیع القبایل والشعوب نظم ابلاغ رسالتش در نبوت بسته ؛ و در معجزه جان
رسشان ... شق القمر دو حصه کرده بدو نیم ؛ ... بدر را شکسته ؛ و سلام علی آله خیر
والانصار الهادین المنتجبین بفحوای الا بذکر الله تطمئن القلوب و سلم تسلیما کثیرا تا نسیم فتح
و فیروزی از مهب کان حقا علینا نصر المؤمنین در وزیدن نیاید لب غنچه امل به تبسم شادمانی
منفتح نشود و تا دهان مبشر اقبال و بهروزی زبان بنوید الا انا فتحنا فاق ... بمرحمت ... آمانی

منفتح گردد والله علی ما یشاء قدیر و هو المولی نعم النصیر نظم امرا ز ملک ملایک روش
مرغ نامه بسته بر بال همایون نامه فتح و ظفر * نامه سوی بکس روشن و فتح عجم * کرد خجسته گر
نام دشمنان زیر و زبر سبحان من نصر فئة عباده و قهر فرق حساده در موقت میمون که بفتوحات گوناگون
مقرون بود از وصول طلیعه جنود مسعود آسمانی و نزول مراحب سبحانی اعنی نامه فتح آیت و کتاب
نصرت کنایت عالیجناب سلطنت قباب اخوت انتساب ناصر الاولیاء والمؤمنین قاهر الاعداء
والمتمردین فاتح ابواب الفتح والظفر رافع اسباب الخوف والخطر الفائز بمزید العنایة الالهیة
الفایض من سحائب الکفایة الابدیة المؤید من عند الله کاشف الغیوب سیاف الحرب جلال
السلطنة والدنیا والدین سلطان یعقوب لا زالت اعلام البخت عن ساحة مملکته معلومه
و اقوام الاعادی من سطوة جلاله معدومه که اخبار فتح اصحاب دین و کسر زمره کفره و مشرکین در ضمن
آن منضم بود بهجت موفور و فرحت غیر محصور روی نموده در وظایف شکر باری سبحانه افزود شعر
ولو کان کل منبت شعره لسانا لما استوفیت واجب حمده لاجرم بر طبق کریمه لئن شکرتم
لازیدنکم در خلال این احوال فتح باب نصرتی که از سوالف دهور و ایام و سوابق شهور و
اعوام مطمح نظر اعاظم خواقین کامکار و وجهه قصد سلاطین ذوی الاقتدار بوده
و تا غایت چهره تیر آن بر برات امانی هیچ یک سمت تقریر نیافته علاوه فتوحات روزگار و ضمیمه
اتفاقات حسنه ایام خجسته آثار گشت هر آینه چون در صدد ابکار وظیفه اتحاد و صادق اشاره مواد
یکجهتی محاوضه باقی سفر طاهد صادق معادقت و موافقت مقتضی و متقاضی اتفاق چنین توانید بود
نظم آینه ملک در صورت نمود * مصقل چرخ دو تخمیر زدود * نوبت اقبال دو داور زد

ابرو

ابرو به فتح و لشکر زدند * چون امر مطاع یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم مقتضای
تفاصیل آن مستند حال گشت جمعی از اضالیل باغیه و اباطیل طاغیه که کمیت ایشان معلوم
هزاره آفاق نرسیده بکثرت عدت و اعداد و وفور قوت و استعداد و شوامخ جبال و شواهق
تلال مستظهر بوده در دایره بغی و عناد و بنا ده سر از گریبان بغی و فساد بر آورده بودند و اراقه
دماء مسلمانان و نهب و غارت اموال ایشان غنیمت می پنداشتند چنانچه بنیان ایمان از محنت
سینه ناپاک ایشان منقطع و طرق و سبل بلاد و دیار مسلمانان از شرور تعرض ایشان منقطع
گوئی فحوای ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض آیتی در شان ایشان نازل شده و منهم من
کل حدب ینسلون از نسل و اصل ایشان حاصل آمده و بخلق و خلق زشت و بد بقبول بفعل
دائم بود و با اصل ذات دون ورد و لا ینقطع غایت قصوی نیت و نهایت قصارای امنیت
که همیشه باعلام کلام الله مقصور است متوجه استخلاص و آوردن براه و جسری و استیصال آن
فریق بی راه و طریق مینمود تا بواسطه مناعت مواطن و متانت مساکن صورت تسخیر و تاسیر ایشان
بحیز التسهیل و عدم التیسیر مینمود تا درین ایام که سپاه بهمن دست تطاول بر اطلال
دومن گشوده و از آهن جیدر پای رسولان میاه روان نهاده بمساعی جلال علیک که دوزد
جنود تاییدات نامتناهی که همیشه مؤید نصرت مجاهدان سبیل الهی و مجاهدان رسوم ادام
دنوای بهت برکت سرما و ثلوج را بر سر آن قوادم یاجوج و ماجوج فرستاده و سلطان محمد
هزاره و محمد جهانگیر برلاس که سد اسکندر کن بشند اند شقاقت مواثیق و مراتع و صحاب
مواضع و مراتع بازپرداخته باده هزار خانه دار و بیست هزار مرد کار آزموده که از شیاطین کار

زاده در نواحی گرمسیر و سواحل بحر عمان قشلامیشی نموده اند نظم اند زعیب ناید سرشته
مهر مصور نقش این حدیث که وقت غنیمت است ❊ در این اثنا در دل ممالک و بر خاطر مبارک گذشت
که از فرزندان کامکار کفایت این کار از دست که بر آید و عقده این مهم مشکل از سر انگشت
کدام بهرام کشاید که صدای الهام ربانی و ندای هاتف آسمانی در رسید که نظم ای دل سخن تر زده
دل بتراب کن ❊ آباد ساز که چنین خراب کن ❊ بر آن فرزند دلبند ارجمند کامکار ارقم
باهره سلطنت و اقتدار مصدوق منطوق الولد الیقتدی الخ غیاث السلطنه والدین سلطان
ابراهیم بهادر طول الله تعالی عمره فی اجتناب مانهی وارتکاب ما امر و از اعیان سپاه
ظفر پناه مقدم الابطال و الشجعان صاحب الرکب یوم التقی الجمعان شجاع الدین الغون
ارغون بهادر که در یکه حرب نهنگیست دریا کش و در مقام طعن و ضرب تشیت آتشین کش با
فوجی از عساکر جرار کینه گذار که جبال و تلال کوه گران سنگ بر دارند و کاهی که آتش وغا افروزند
سپهر نگون ناوک قبه زر نگار خورشید را بسپر لاجوردی افلاک دوزند باین امر مأمور گشته ع
با عشقی که توانا بر کهسنه کوهم ❊ مترصد شدند تا در روز پنجشنبه منتصف شهر ذی القعده الحرام سنه
وذا النون از دست سلاطین والیه که قدوه طلایع و عمده حروب و وقایع هست بعضی
مژده بشر از وصول رایت فرزند ارجمند مذکور بدان جماعت یاغی یاغی ملاقی شده بیران
جدال و قتال را التهاب و اشتعال داده آن زمره بدکیش چون با او صدمه حملشی ندیده
تحمل از انکه ع زمانیکه از سه زاره نه هزار ❊ برگرداو محیط گشته نقطه گردار اش در میان
گرفته اند و از هر جانب که حمله میکرد از کشته پشته میساخت و هر طرف که میتاخت از دشمنان

لشکری

لشکری می انداخت آب تیغ آتشبارش هر بار جهار آنکه گردن رسیدی بر خاک هلاک می نشاند
و آتش حمله و دود تیغ خون ریزش بر مخالف را که در پاش رخت بزاویه عاده یسیر بستاد نظم هر جا
که بشمشیر در کار کرد ❊ یکی را دو کرد و دو را چار کرد ❊ مقارن آن اقبال فرزند ارجمند شاه رایه
لشکری از رجال ابطال در رسیده و تلاطم امواج جنگ در غایت تراکم افواج فتح و فیروزی غارا
بر غیر استعلا داده که از غلغله و نفیر کوس کلان و ولوله شهیق زفیر آن جوامیان ظهیر
دوار در غلاس فلک دوار ایستاده و مرغان تیر پر تیر پران که از تشنگی خون اعادی دهان
بازمانده بودند جز از عیون ابصار مخالفان آب نمیخوردند و زاغان کمان که در گوشها منتهز
فرصت بودند غیر از حباب مروارید آن طعمه بستاندی نمی بردند هر لحظه پیکان سهام خون آشام خبار
ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم بر دل ایشان میرساند و هر لحظه خطیب تیز زبان حسام شیوه
انتقام خطبه بلیغ یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة در بن گوش ایشان میخواند هر چند که از
بر غیب سقر سفر بجسته خوش سقر سقر نمیدیدند و از هر طرف که گوش میکشیدند جز ندای فبشر
الکافرین من عذاب الیم نمی شنیدند بعد ملتوال از ابتدای چاشت که آفتاب دولت بسیال
ارتفاع داشت تا نماز خفتن که وقت افول کوکب طالع نحوس آن طائفه بد کردار بود توالی صدمات
و تعاقب حملات انقطاع و انفصال نمی یافت چنانچه هزار و پانصد نفر از مردان کار و دلاوران
روزگار آن زمره بشرار طعمه شمشیر و تیر و مقید قید تسخیر و تا سیر شدند و تمامی جهات و اموال
و اثقال و احمال ایشان از خیول و جمال و مواشی از چشم و مواشی از خدم و قاعده و قائم دهات و سلایم
بتصرف سپاه ظفر پناه در آمد و ابطال ابطال ابطال و افنا و استیصال آن طایفه جهال بر وجهی

دست داد که سکان بر قطان بلاد و دیار از آفت مخافت آن سکان ایمن و مطمئن گشتند
الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و صورت فال استیصال لکور بالسور که مقدمه
این فتح همایون بود در آمد و باقی فتوحات عظمی و انعامات حسنی که روز بروز سمت ظهور می یابد
انتظار قرار دارد که پرتو التفات بر تفاصیل واردات آن باید انداخت لله الحمد والمنه
و منه الجود والمنة که از هر جوانب اسباب فتح و ظفر منتظم است و شمل احباب و اولیا مشمول الطاف
سبحانی متفق و ملتئم و از جهت مسافت و ثقل مکان و بس آخر و عطف عنان التجاء و توجه قوی
از عساکر نصرت مآثر هر روز فتحی دیگر و هر ساعت قومی مسخر میگردد ۞ نظم خدایا چه از نشأت
این فتح دیگر ۞ بما فتح و ظفر داره باختم کار ۞ زکس انکه حیثیت بود رشت حتم ۞ دران کار فتح
دو گیتی است ختم ۞ ز تو نصرت و بخشش و عز و ناز ۞ ز ما عجز و اشکستگی و نیاز ۞ طلایع جنود فتح
و نصرت و لوامع سعود فوز و فرحت همواره قادمه مواکب جاه و جلال و لازمه کوکب
سعادت و اقبال باد اللهم اجعل الحمد لله رب العالمین فاتحة اقوالنا والصلوة علی محمد خاتم
النبیین خاتمة احوالنا یا ارحم الراحمین سواد مکتوبی که امیر تیمور گورکان نزد سید علی
کیا حاکم خطه گیلان نوشته بوده ۞ و علی القلوب من القلوب دلایل بالود قبل
تمازج الاشباح ۞ سلسله موالات و علاقه مصافات سادات که از درر مخزونه و لالی
مکنونه ضمایر منیره اهل اسلام بموجب افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
تواند بود چون حیثیت مکارم اخلاق و محاسن شیم مرتضی اعظم مجتبی اکرم خلف اباء
اشراف آل عبد مناف المختص باعلام العلم والکرامة المستقل باعباء الامامة حقا

المودت والوفا غره و تحجره لاشی بسره باغ آل آل خالص نقد لاشی قطب مشرق زبده آل عبا
ناظم مناظم انتما حرابة مصالح دین کافی مناهج اهل یقین ناصب شرایع و احکام خاتم النبیین
رافع اعلام اسلام ۞ نظم ۞ بدانش بزرگ و بهمت بلند ۞ ببازو قوی و بدل هوشمند ۞ قدوة
اولاد سید المرسلین علاء الملة والدین سید علی کیا لا زال صدر لتّ سیادة بکلو سیر علیا
بسمع شریف ما رسید متحرک گشت و الاذن تعشق قبل العین احیانا کمال محبت بصحبت
متوجه شد و چون عنایت بی نهایت حضرت احدیت تولت اسمانه و تجلت نعمانه مساعدت نمود
و توفیق احدیت موافقت کرد بر موجب دلخواه دولتخواهان حضرت عالم پناه خلد الله ملکه و سلطنه
اعادی دین و دولت و خصوم ملک و ملت را مقهور و مغلوب گردانیده تمامت مازندران و رفقا
در تحت تصرف خویش آورده شد و بسعادت رایات منصوره بعرصه قزوین نزول فرموده
بر مقتضی ۞ شعر ۞ واغلب ما یکون الشوق یوما ۞ اذا دنت الخیام من الخیام ۞ دواعی شوق
حرکت کرده خاطر مایل ابلاغ رسل و اصدار صحایف گشت اما بواسطه انکه راه مخوفست و
منزلش بس دور و طریق غیر متیقن موقوف ماند بالضروره تحف مکاتبات و اصدار رسل بایست
نمود تا اظهار مودت و افشا محبت در حجاب توقف و تاخیر نماند بنا بر این امین الدوله
علی خواجه را متوجه گردانیده شد و محقری برسم پیلاک اتحاف نموده آمد تا شمه از محبت
و مودت که با آن جناب تقریر نماید و عذر دولتخواهی و دولتخواهیها نمایانه که از ان
جانب اصدار یافته است از آمدن قاصدان و لی و التماس جوابی دادن نمودن و رسیده
بر پیشانی ایشان نهادن و قاصدان او را خایب و خاسر باز گردانیدن بنا بر محبتی که با

بوده است بخواهد متوقع که همواره از احوال انجابی اعلام فرمایند سیادت و معالی
لایزال باد سواد مکتوب کارکیا میرزا علی بامیر خلیل شیروانی نوشته بحضرت سلطنت
پناهی شیروانشاهی عظمت و جلالت و دستگاهی واضع مراسم شهریاری رافع معالم بختیاری
ناظم فواید العدل والانصاف هادم قواعد الجور والاعتساف خلد الله تعالی ایام سلطنته
و جلاله و اعوام عظمته و اقباله بنصرة الحق والسلطنة و بکمال اجزل تحیات متواصل
الصدق والاخلاص و اکمل تسلیمات متلاحق المحبة والاختصاص که از صمیم فواد و خلوص
اعتقاد و وجوب شمول کرمت والطاف و وفور مرحمت و عواطف خدام اعلی مقام
آنحضرت جنت حضرت از ثواب ریاض فضل باشد تحف و هدیه رشحات چنان تخصیص معانی
شعف و غرام و توضیح مراسم تعطش و اوام نیل زلال افضال نواب نامدار معالی
اقتدار چون از هر دل و هنه سر خیال خارج و در معقوله امتناع داخل بود در این باب
شروع شرف حصول آن امنیت که معظم بقیه است بر وجه احسن و نهج الیق مقرر
و محصل باد بعد تمهید مبانی اخلاص و دولتخواهی رای خورشید ضیای گیتی آرای
هواخواهی ملازمان کامیاب طول ایام و حسن مآب را انها میرود که جناب ملکت مآب
معدلت متاب کارکیا محمد که ابدت از زمان ممد لشرو اقباله که با این مخلص رتبه فرزندی دارد
شخصی را بعضی داده اند و بسفر فرستاده و الان در بلده عامره در بند فرو کش کرده است
دنی آید چون لطف و کرم و مرحمت و کمال معدلت و احسان از جلایل لوازم آن خانواده
عظمی و دودمان کبری است متوقع آنکه بنوعی که مقتضای شمول عدالت و شفقت کامل

مکرمت آنحضرت با رفعت باشد خدام با احترام ذوی العز و الاحتشام مرجوع وشیع مظهر فرمایند
تا از میامن التفات و اهتمام و محاسن اعتنا و اکرام نواب اعلی المدارج و المقام حق
بمرکز خود قرار گیرد و مضاعف سایر الطاف و ایادی مستجلب انواع امتنان و آزادی
شود زیادت ابرام موقت اعلام سلطنت و جلال و ایام عظمت و اقبال علی ما یقتضیه الآمال
مرجوع و جاری باد سواد مکتوب که کارکیا میرزا علی بامیرزاده محمد سلطان فرستاده
عرضه داشت کمترین بندگان بعد تعظیم مراسم خدمت و طاعت داری و تقدیم وظایف
عبودیت و جان سپاری بتراب بارگاه گیتی پناه که قبله ارباب عظمت و جلال و کعبه طلاب
آمال و امانی است بعد ضراعت مقبول و ملثوم است عرضه میدارد که مثال همایون بسعادت روز
افزون کمترین بندگان حضرت شهزاده عالمیان نور دیده آدمیان مسعود خواقین دوران
مؤید بتاییدات رب العالمین ظل الله فی الارضین خلد الله تعالی سلطانه و ملکه کاجمل
بسیط الارض ملکه ارزدی بنده و برادری ارزانی داشته بودند و چاکر جزو اعداد مسعود
ارجمند و مفتخر و سربلند گردانیده و در این زمان باحکم حسب اطلاع واجب الاتباع
بندگان حضرت سلطانی خاقانی سلیمان مکانی جمجاهی انجم سپاهی ظل الله علی از اقبال
شرف اکرام المحترمین شیخ زاده رفعت مراتب قدر و جلالت نزول اجلال پیک حقایق
استماع افتاد که مبارکی و طالع سعد این دیار را بمراسم مواکب همایون و قوادم موکب میمون
میمون مشرف و مزین گردانیده و درایات نصرت شعار ظفر شکار سایه مرحمت آثار بر این نواحی
انداخته سرافتخار و مباهات بفرق فرقدان رسانیده و در جویبار آمال نهال حصول اقبال بالا کشیده

بر ضمیر انور که مرآت شواهد سلطنت و جلال و مشکوة مطالب عظمت و اقبال است پوشیده
نباشد که از آن روی که قاعده مرضیه خدمتکاری و طریقه پسندیده جان سپاری کمترین بندگان
موروثیست و این معنی را دولت جاودانی و سعادت دو جهانی میداند و سرا این قاعده را بجان
و جنان اقتبال نموده و بمتابعه و پیوسته اوامر ساطعه را تعهد پیش نهاده بان سرافراز گشته

نظم
کمری بر میان جان بسته ✤ جان کمر وار بر میان بسته ✤ شرایط جان سپاری و دقایق
خدمتکاری بتقدیم رساند مبالغت را امید بعنایت خلق ظلیل الی یوم الدین بر مفارق
عالمیان و روس آدمیان ممدود و مبسوط باد **سواد مکتوب که ایلچی بنزد ملک مظفر**
نوشته لازال کاسمه مظفرا علی الاعداء مؤیدا من عند الله سلامی که نهال
اتحاد آن در ریاض صداقت و صفا برومند شده باشد و عروس او در قصور محبت تا
گشته و ظلالش در فضای مصافات فایض آمده چون عرصه جنان انیق و چون غصون روضه
رضوان وریق مهدی و موجه مهرود اطفال مراسلات و ترجیع اعدوا علام مودت و تیز
ملاقات از حضرت ربانی مسئول است مقتضیا آنکه با بعد نموده میشود که پیشتر ازین کیا
و صاحب اعظم مرتضی الاخلاق والشیم کیا سیف الدین دام قدره اینجا تشریف فرموده
بود و عرض قواعد الفت نموده در وقت مراجعت سخنان محبت آمیز صداقت انگیز بتقریر او
حوالت کرده شده بود و او بسمع متقبل شده که من بعد بنیان یگانگی منهدم نگردد و قواعد
مسالمت سالم ماند و نوعی با خلاص و اختصاص اقدام نموده آید که معلوم اقاصی و شهود ادانی
گردد زیرا که مبانی وداد ثابت و مستقر و قواعد اتحاد و موافقت راسخ و مستمر درین اوقات

منشیان آنجناب مکتوبی که مطالعه خواهند فرموده بطرف رشت نزد جناب امارت مآبی
رشید الدوله عماد مآربه نوشته بودند و بمقابله و مکافات آنجانب اغراض نموده جیشی از
غایت صفا و نهایت حسن عقیدت همان مکتوب را بدین طرف روانه فرموده اند و آنجانب جهة
احتیاج و الزام آنجناب فرستاده و دیگر جهت اخلاص و طاعت داری دو نفر فصیح را عازم درگاه
والا جناب و عالم آرای کشورگشایی خلد الله تعالی بدوام السلطنه کرده اند و روانه میرفت و در آن
عین ایشان را از عزیمت مانع شده و چیزهای چند که داشته ستانده و ایشان را فروگرفته
و همراه مکتوب بر داشته مطالعه نموده و پروانه که نواب درگاه آسمان اشتباه بدیشان داده
بودند شده عذر کرده و بمکالمات هرچه خفیف تر رواج کردانیده اند و آنجناب چون لی الثقالی
التفات نفرموده و متنبه و متیقظ نشده چه ولایتی خاصه بندگان حضرت عالم پناهی
میباشد و مکنان بنده و خدمتکار اگر کسی جهة غرض ملتمسات متوجه درگاه عالم پناه باشد منع
منع و ردیع آن کردن همان مکتوب فتح را با مقتضیات پروانه براه دریا بطرف بیابان کنار
فرستاده و شده تا از آنجا متوجه سرقند حقها الله بالشکر والقند شده چگونگی اوضاع و کیفیت
احوال مملکت بیان و موقف انها رسانند چون جناب ملک آل بحلیه حصافت و زیور عقل
متحلی و متزین اند تأمل بلیغ فرمایند که از اختیار این حرکات شنیعه چه فایده عاید میشود قضیه که
بثبوت شواهد رسیده و ترتیب مقدمات که نتیجه نه دهد نزد عقلا عظیم مذموم است او لا میانه
و امراء بهبس اعراق محبت نه چنان قشت کب داده که با قوال غیری منفصل گردد و مکتوبی که
آنجناب میفرستند بندگیشان به آنجانب روانه میفرمایند و بدان التفات نکنند مرحمن تقدیر

آن حرکات عجب و غریب باشد و در راه فتوح را مانع شدن و تمرد و تقاعد نمودن چندان
وقعی ندارد بلکه عاقبت آن وخیم خواهد بود چه دنیا فراخ است و طریق وافر اما این
حرکات نامحدود بمسامع عالیه ملازمان حضرت عالم پناه که برسد یقین که آن را چندان
پسندیده ندارند و آنجناب را نیز از آن افعال چندان منفعتی نخواهد بود متوقع که من بعد بر
جاده محبت و موافقت روند که مخالفت را آفت بسیار است بزرواید اطناب زرفت ملکت
و معدلت مؤبد و مخلد باد. سواد کتابتی که امیر محمد رشتی نزد کارکیا ناصر کیا نوشته بجهت
لقد نصب الفتاح رایات نصرکم ۞ و ایدکم بالفتح والنصر سرمدا ۞ علی مر سیان الایام و
اعالکم ۞ بحرمة خیر المرسلین محمد ۞ لازالت جنود السلطنة و الخلافة منصورة باستنصار رایته المنیرة
و مظفرة باستصواب خاطره الخطیرة ناصر السلطنة و الخلافة و الدولة و اعنی مخلص الدولة نظم
اگر نابود بود داعی تو ۞ و اگر تا باشد اینچنین باشد ۞ لوازم عبودیت و خدمات خالص عن
الریب که چهره‌اش صفا و ولا داران بر چهره دنیا الا ان جند الله هم الغالبون خواند بموقف عرض میرسانیده
انها و رای خورشید آسای ملازمان حضرت شهریاری خدایگانی سلیمان مکانی جمجاه
انجم سپاه حسب الحکم اللهی میگردانه که تا هیچ حجب فی شان دار الجان و شماخان بود تسخیر قومن چو
میسر و محصل شد که هیچ آفریده را زهره و یارای آن نبود که بمقاومت و مقابله تحشده
منصوره نصرهم الله تعالی در آمده نظر کج کارد و حسام الدین یا کیده صفاکیک را کم کرد
بخالت هرچه تمامتر هزیمت نمودند و جناب شجاعت مآبی صولت اکتسابی بساز الدین سپهسالار
حاجی محمد دهبت ملتزم دولته و صولته با امرای عظام و عساکر منصوره در کوراب فومن نزول فرمود

بشرایط

بشرایط جلادت و مردانگی تقدیم رسانیده‌اند و کارها بحسب دلخواه دولتخواهان و
مخلصان بندگان حضرت سلطانی پیشرفت و هر دولتی و سعادتی که از خزانه و عنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو حسب الحال بنیاد از قصر دولت قاهره روزافزون آنحضرت بوده و
سبب دیگر هر گونه اخبار و احوال که سانح گردد و واقع شود بعرض ملازمان حضرت سلطانی
خواهد رسید برواید جرأت و انبساط نموده بدعا اختتام رفت نقل تا فتح و ذکر انرزمان
آینده با دولت در زمان خان با دوستان و دشمنان پیوسته فتح و ظفر قرین سواد کتابتی که کارکیا
ناصر کیا نزد ملک کیومرث نوشته بوده است نصرت رایض سلطنت و جلالت بامطار عنایات
خالق العباد و نضرتها لارباب الوفاق و الاتفاق و الاتحاد و تبریها لاصحاب النفاق و
الالحاد و تبریها لاصحاب النفاق و الشقاق و العناد جبلا للملک اقبال صحایف تحیات
مستعضدة بالاطوار و لطایف تسلیمات مسلی الاثار مستوجبة لانواع البهجة و المسرة
مستبشر نظام احوال اقبال احبا و مستخبر رواج امور اصدقا بوده از رسوخ مبانی عهد
و پیمان و رسوخ معالم اتحاد و دوستان و پریشانی احوال مخالفان ابنا و اخبار غایبه
متحف و متهدی داشته شرح بدایع معانی اشتیاق بنیل شرف المواصلة و التلاق
چون در دامان بیان نگنجید در آن باب خوض نرفت مواصلت جسمانی در خور ترازمانی
مقدر و میسر باد بعد از توضیح اسرار مخالصت و ولای رای انور جناب ابوی شعار سلطنت
و جلالت دثاری را انها میرود که چون مدتی گذشت که از جریان اوضاع سلطنت
و جلال و انتظام امور مملکت و اقبال خبری نبود و داعی طبیعیه حوادث غریزیه

در حرکت آمد و خاطر که مخزن اسرار وداد و مکمن آثار اتحاد است باصدار این صحیفهٔ الفت
مایل گشت مطلوب از کمال کرم و جمال شیم جناب ابوی آن سلطنت مآبی آنکه باعلام
این قضیه که موجب مزاد مواد خلت است ورهم مخالصت و مصادقت را مروج گردانند تا نیاجیکه
بندگان حضرت استظهاری سلطنت شعاری عظمت وجلالت دثاری ممالک پناهی انجم سپاهی ظل الهی
خلد الله تعالی ایام سلطنته وجلاله واعوام عظمته واقباله ایشا السماء العظمة والدولة والاجلال
از احوال مخالفان انبا فرموده اند چندان الطاف واعطاف ومروت وفتوت وکرم
بظهور آورند و لوازم عهد وپیمان وشرایط میثاق وایمان را که بنیان مرصوص مؤکد کمال
استشدا و استحکام مخصوص است نه بنوعی مؤکد و مرعی داشته که توصیف وبیان در حیز امکان
آید انشاء الله که همیشه اولیای سلطنت وجلالت خدام با احترام عالیمقام حضرت با رفعت
ایشان مظفر و منصور باشند و اعدای مملکت وعظمت مکدر و مقهور چون صورت حال بر این منوال
بود از آنجا که مقتضای کمال اتحاد است واجب نمود اعلام دادن زیارت انهات رفعت
سمام سلطنت وجلالت و مراسم عظمت وسعادت مرفوع و متعالی با دیمنه وجوده و کرمه
ترسل بهائی که از زمان سلطنت پادشاه الب ارسلان سلجوقی بوده بتاریخ غرهٔ
سنه ثمان وعشرین وخمسمایه بوده بعضی از آن انتخاب نموده بود نه جهه استفاده
بتاریخ محرم سنه تسع والف تحریر افتاد واین منشوریست که جهه ماز کندا شستن والیات
چند بشاهزاده ملکشاه نوشته اند چون ایزد جلت قدرته وعلت کلمته بکمال قدرت
و مشیت و وفور موهبت و عطیت خویش ابواب خزانهٔ تؤتی الملک من تشاء بر ما گشاده است

و برای امر و طاعت داری و نفاذ فرمان برداری ما در جملهٔ عالمیان وکافهٔ آدمیان
منادا و ال الامر منکم در داده و مقالید تقلد ملک جهان و زمام تصرف کار جهانیان
بفرط عنایت و حسن رعایت بما سپرده و منصب ما در جه نسبت منقبت ظل الله فی الارض
برده هر آینه موجب این مقدمات و مقتضی این کلمات در ذمت همت ما لازم آست
که خویشتن را ملازم درگاه حضرت ایزدی داریم و نقش الشفقة علی خلق الله بر صحیفهٔ دل
و صفحهٔ خاطر نگاریم و برای استدامت و استقامت مملکت خویش و استیفاء عطا و موهبت
بارخنال بر قصه الشکر قید النعمة در وظایف شکر و سپاس مسیح مقصور و حسناس جایز نداریم و در فیضه
از دقایق انتظام امور عالم و استیام مصالح بنی آدم مهمل نگذاریم و بر محافظت شرایط حفظ بلاد
و عباد و مراقبت صدور و اصلاح قضا و توفر نماییم و در ترفیه حال و تطیب امال خلایق که و
دیعت خالقند بیفزاییم و بهیچ وقت از توشیح مثال معدلت و تفتیح ابواب مرحمت فارغ ننشینیم
و مرمشهور را در ارجا و انحا گیتی و مجهری را از اطراف و اکناف دنیا که بخطبه و سکه ما مزین است
و ذات مبارک ما رعایت مصالح رعایا را همچنین بنا بی که با نوار عقل و بصیرت خویش مهتدی
باشد و بر آثار عدل و رحمت ما مقتدی بسپاریم و کفالت را بوسط حسن شفاق و مکارم اخلاق
انحسن دخلق رافت و کنف رعایت و عاطفت خویش آریم و اگرچه در استرعا این مصلحت و
استحفاظ این امانت عادت معهود و سیرت محمود آنست که همگنان را از دور و نزدیک
و ترک و تازیک در این اختصاص مساوات حاصل باشد واین وظایف مواظفت را بر عموم
مشامل چون طایفه از خلایق بمزیدات لایق مرخظت اوراد دعا وایراد اثنا را از قدیم

المعمور باز متکفل بوده باشند و تربیت و تسلی تمام و ترغیبی مؤکد متوسل حق آن وسیلت را
در حق آن رعایا رعایت کردن و آثار آن تربیت از مزید عنایت درباره ایشان پدید آوردن
لایق معدلت پادشاهانه و موافق موهبت خسروانه تواند بود خصوصا که مسکن این طایفه از
اطراف ممالک طرفی باشد در میان خصمان افتاده و مقام آن مسلمانان در حد دیار پادشاهی
ثغری باشد در جنب کافرستان نهاده از راه احتیاط حاکم آن را بنیاد تخصیص تدبیر واجب
و مستعان باید داشت خطه جنّه لازالت بفضل الله محروسة و رایات الاعادی عنها منکوسة
که از امهات بقاع اسلام و جنت معظمات دیار مملکت و دولت و در جگر کفار مسیح ثغر محکم تر
و سیخ شهر معظم تر از آن نیست و در اول وهلت و ابتداء حالت و آغاز دولت ما که هنوز روایح
عواطف یزدانی را اول تنسم بود و بلبل اقبال و کامرانی را آغاز ترنم و شجره دولت نهال و قمر
قدرت هلال و چشم روزگار بطلوع فضل کردگار روشن و مملکت در اضطراب انتظار منبت و مرکز
و نهال اقبال بعنایت آفریدگار بیخ و بوس و منشا و مبدا قاهره بوده است ما تفرّس
آن ولایت و تعلق آن ایالت را فال خیر گرفته ایم و تقرب و ترحیب اهالی آن از قضای
ذو الجلال که مدبر بر کمال است پذیرفته و ایشان در شدت و رخا و خیبت و رجا بر دعای دولت
قاهره و ثنای حضرت زاهره متوفر بوده اند و بحقوق اکیده قدیم و جدید مستظهر در این وقت رای اعلی را
که جز بر جاده رشاد و منهج سداد نرود و صلحی چنان نمود خاطر انور که جز لباس عقل نپوشد
و جز کاس عدل ننوشد اقتضا چنان فرمود که شکر گزار امانت الهی از رفعت پادشاهی بجای
آریم و حق ساکنان آن بلاد و جند که بچند ذریعت متوسل اند اقامت مراسم خدمت قدیم را نقل

نگذاریم

نگذاریم شعر ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا : من کان یالفهم فی المنزل الخشن : و درین
معنی سنت سدید و عادت حمید خداوند شهید سعید اسقاه الله صوب غفرانه و کساه
ثوب رضوانه احیا فرمائیم و آن شهر را که از یک ما عزیز ترین بلاد است با یالت فرزندی که عزیز
ترین اولاد است سپاریم تحقیق این معانی و تاکید این مبانی را ابداء استجازت فضل الهی
و استشارت اقبال نامتناهی والله ولیه ارزنا باصابة الآراء و ثبت اقدامنا
عن متابعة الاهواء ولایت جنه را با همگی لواحق و حوالی آن بفرزند اعز ارشد اشرف
اکرم خاقان معظم ناصر الدنیا والدین ابو منصور ملکشاه متعنا الله بطول بقائه و یمن لقائه
که ما را ابهت روزگار و رواحب روزگار است و رابطه عقد پادشاهی و مایه لطف الهی است
دلایل شهریاری در ناصیه او لایح و مخایل بختیاری در چهره او واضح فضل ذو الجلال
بزبان حال حجت تعجیل ثبات سلطنت و تسجیل دوام دولت این نژاد در میدهد شعر
ولیس لما یبنی ید الله هادم : ان من الله علی موعده : ولن یخلف میعاده والله یحقق بالخیر
ارزانی داشتیم و رفع و خفض و ابرام و نقض و بسط و قبض و حل و عقد ایالت این ولایت
بیمن عدل شامل و حسن عقل کامل او باز گذاشتیم و آن رغبت قدیم را بدین مرتبت عظیم
و عطیت جسیم مشرف و ممتاز گردانیدیم و آن فرزند را فرمودیم تا چنان که از رای صایب
و عقل مبین او سزد در مصارف اعمال و تصاریف احوال تقوی و پرهیزکاری را که
زاد معاد و یوم المیعاد است که فان خیر زاد التقوی پیرایه سیرت و عادت دارد و سرمایه
تجارت شمارد که اتخذ تقوی الله تجارة یاتک الارباح بلا بضاعة و در علانیه و خفیه

خشیت ایزدی را که در ترک تأفت قوت دل باستظهار آن حاصل باشد و در شکنای
مخافت فسحت امل کوتاه اورده نماید دثار و شعار خویش دارد که فمن خاف الله خاف منه کل شیء
ومن لم یخف الله خوفه الله من کل شیء و از غیر او نهراسد عدت روزگار رجائی سبحانی باشد و نعمت
آجل را بنعمت عاجل فوت نکند و تمتع نعیم جاودانی بتمتع هوای نفسانی از دست ندهد
چه هرکه ملک باقی را بملک فانی دهد خسران ابد والعیاذ بالله خویشتن را حاصل کند آری
حقیقت او را از زمرهٔ عقلا نشمرند و از عداد اشقیا مفروز نگردانند بلکه محاسن آن را ازو شد که
زخارف حیات در کفهٔ همت او وزنی ندارد و زهرات دنیا در چشم همت او قدری ندارد و
یقین داند که هرکه بخصال گزیده و خلال پسندیده متحلی شد و بوسایل تقوی و اخلاق خوب
مستظهر گشت در غلوای پادشاهی بتحری رضای الهی وجهت زد آینه اعمال خود چهرهٔ آمال
نپسندد و از شجرهٔ امانی غیر از ثمرهٔ کامرانی نچیند ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث
لایحتسب در خود دیده تا هر وقت بار عام دهد و ملالت ساحت یکسو نهد و راه وصول همگنان
ببارگاه خویش گشاده دارد و سخن مظلومان و تظلم بیچارگان بر اجمیل بشنود و استماع کلام
الملهوف صدقة را کار بندد تا اهل طغیان از خوف تدارک او دست طغیان کشیده و از خم
وپای در دامن طلب سلامت کشند و درماندگان از نعمت انصاف در جهت رحمت او بی نصیب
نمانند و در انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف و وضیع و شریف و بعید و قریب
و نشیب و غریب تفاوت جایز ندارد و از نصیحت ربانی و وصایت یزدانی یا داوود انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق یاد آورد و در تنفیذ احکام احتیاط

احکام

و احکام لازم شمرد و با مجموع خلایق که ودیعت خالق اند طریق معدلت و رحمت سپرد چه عدل
دیگر کاری شجری است که ثمر آن تمتع و برخورداری باشد و رحمت و دادگستری انفع ما ثبت
که نتیجه آن سعادت و نیک اختری بود نظم داد کن داد کن که دار الخلد منزل خسروان
دادگر است والطاف خویش اصناف رعیان را برا اختلاف طبقات و تفاوت
درجات ایشان شامل دارد و مقاصد هر یک علی حسب الامکان بواسطه تمکین خود حاصل و
دقیقهٔ انزلوا الناس منازلهم بنور شهامت خویش مرعی دارد سادات را که ثمرهٔ شجرهٔ رسالت و
درر دریای نبوتند موقر و مکرم و مقتدای معظم دارد و بشرط استماع قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی بجای آورد و ائمه علما که ورثه انبیا و حفظه بیضه دین خدا اند
در طریق حسن ایمان بی ریب پیشی ایشان سعی کرده و بچشم اعزاز و احترام ملحوظ دارد و از
صوب انعام و فیض اکرام بحظ او فر محظوظ و در حوادث دینی و وقایع شرعی از مقتضای
قول و حکم فتوی ایشان عدول ننماید و در معضلات مهمات دولت استظهار همت و تألیف
دل و تطییب بال ایشان را از مصالح ملک شناسد و زبانی با ایشان پردازد و بقول
و اشارت ایشان تبرک و تیمن جوید و قضات و حکام را که در امضاء احکام و فصل خصومات
امرا شرع و امنا هذا اند بتحصیل حق ضعیفان دست قوی دارد و بسته بنقصان رونق
مجلس قضا رضا ندهد و اگر کسی تمرد تفرد نماید در مالش او که دنیا و دین را که متضمن صلاح
بزرگ باشد متساهل نورزد تا حقوق مستضعفان مستهلک نشود و اموال بیچارگان
منهوب نگردد و وجوه مشایخ و رعایا که ودایع آفریدگار و مادهٔ استعداد روزگارند نظام

پادشاهی برفاهیت حال ایشان منوط است و رضای خدای بعز اقبال ایشان مربوط و بحجت
و حجت شفقت خویش دارد هو انشأکم من الارض واستعمرکم فیها زارعان و دهاقین را
که سبب آبادانی عالم و محصل ارزاق بنی آدم‌اند از تعرض و ظلم متجنده تباه‌کار مصون دارد
آمال ایشان را در مصالح زراعت بحصول مقرون و همگنان را گوش سخن گشاده و روی بخدمت و دل مطواع
و چاکر مخصوص خویش گرداند که دوستی مخدوم جز بلطف معاشرت و مراعات زبان در دل خدمتکاران
جای نگیرد لیکن وجهک بشاشة و کلامک لینا تکن احب الی الناس ممن یعطیهم الذهب والفضة
و اتفاق کلمهٔ ملازمان در نشر خدمات و مهمات و توقیر حرمت رضای یکدیگر حاصل دارد و از تشایع
و تجاذب و مکاشحت و مکاوحت ایشان که از آن مفسده‌های بزرگ خیزد و باستظهار آن
خصمان چیره شوند همداستان نباشد که در عهود سالفه هر فسادی که بحریم ملکی راه یافته است
تباشیر آن از مداجاة کبرای خدم و مصادرات امرای حشم بوده است نکته‌های دیگر و نقش آن
مصدق مقال و محقق این حال است که ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصحاب دیوان را
بفرماید تا مواجب متجنده بر ایشان مقرر دارند و از وجوه معتاد بوقت تمام برسانند و از ظلم
بر رعیت مستغنی گردانند و هرگاه در مسلک خدمتی آثار مرضی پدید آید موجب بیفزایند و آن را که در
مراسم اقامت تأخیر و تقصیر جایز دارد بعد از تحقیق و وضوح جنایت بلای حرمان بوی گمارد و آنکه
که شقاوت بر کفران نعمت حمل کند و طریق عصیان و عقوق پیش گیرد و پند و نصیحت ننیوشد او را
مقابله نماید حکم سیاست بروی براند و ابقا که متضمن استغنا و فسادی باشد محظور شناسد
تا هر کس ثمرهٔ فعل خویش بیابد و پاداش عمل خود بیند و رغبت دیگران در مواظبت شرط

خدمت

خدمت و رعایت حق نعمت و مجانبت مواقع تهمت بیفزاید چه در کار ملک هیچ خلل زیادت
از آن نبود و در امضای سیاست هیچ قادح‌تر از آن نباشد که قومی در خدمت جانسپاری کنند
و از عواطف پادشاهانه محروم مانند و گروهی از طاعت تقاعد نمایند و از بطش ملکانه نجات یابند
شعر و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی ٭ مضر کوضع السیف فی موضع الندی
اما اگر از مردم حشم مجرمی خائف رجا و توبه گریزد و دست در دامن اعتذار زند او را از ذوق
عفو و نعمت رحمت خویش بی‌نصیب نگرداند و جناح امن و امان بر سر وی گسترانند و آن را که
این سعادت نصیب او نشود و این دولت رفیق او نگردد و کوشش در صرف اهانت و استیمان
باید امان عرضه دارد و با بیان مستظهر کند و مواعید خوب را دلالت و استمالت آورد
چه یأس و فجیعت کلی که موجب یأس و نفرت شود نباید رسانید و آنچه برفق و لطف
میسر بود خشونت و عنف آغاز نشاید نهاد و از فظاظت و درشت‌خویی تجنب و تحذر
واجب باید داشت و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک اما حلم و اغماض نیز
بدرجه‌ای که کوته‌نظران گستاخ و دراز دستان را دلیر گرداند و سوق فسوق و نفاق نافق
گرداند و صورت عجز و فتور و سمت ضعف و قصور آرد هم جایز نباید شمرد نظم وحلم الفتی
فی غیر موضعه جهل ٭ فی الجمله در همگی احوال بجادهٔ خیر الامور رود و از طرف تفریط
و افراط باعتدال و اوساط گراید تا مزاج اعمال از قانون صحت منحرف نشود و اسباب
خلل بدست ترسم نخیزد و عارضهٔ دل‌مشغول حادث نگردد و اغراض ناکامی لازم نیاید و ثغور
و مرصدها را بمردان گزیده و دلیران کاردیده که با تجارب روزگار آشنا شده باشند

با حوادث زمانه بسر آمده و به تیقظ و تحفظ مذکور و بمردانگی و فرزانگی مشهور گشته که
فلا تخلصون عن تورد معرکة ولا تلقون بایدیهم الی التهلکة و رجال لا تلهیهم تجارة ولا
بیع عن ذکر الله مشغون و مسرور دارد و به پیروی از انجماعت که برتبت رای و [illegible]
حالی باشند خالی نگرداند تا اگر ناگاه حالی پیدا آید یا مهمی روی نماید در ان وقت از خواب
غفلت مستور نباشد و به بیست [illegible] و ملامت موسوم نشود و چه ترتیب مصالح و تدبیر جهات و [illegible]
باید کرد که عنان تمالک و اختیار از دست نشده از انگاه که پای در سنگ نامرادی و اضطرار آید
و هر بهانه تقدیر در خزانه تدبیر حاصل نماند و بازرگان و ابناء السبیل را بهیچ سبیل نا خوشدل
و مشوش خاطر نگرداند چنانکه اموال و دماء ایشان از قتل و هتک اباحت و هلاک مصون باشد
و از نهب و غارت مامون چه ایشان بیکان ریگان ثنا گوی این باطمعند و ذکر خوب از حکایات
ایشان منتشر شود و نام بد از شکایات ایشان سایر گردد و در سیاست اصحاب جرایم که از دعایم
شهریاری و لوازم جهانداری است قدم در جادهٔ تثبت و تحرز نهد و بسته های حسیات و قصارا
اندیشه برسد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و بر موجب سلطان ملک و مقتضای
شریعت رود و نه بر پای داعیه هوا و سیل طبیعت و متابعت عقل بکند نه مطاوعت خشم و کینه
تا مجال عفو و اغماض باید و خویشتن را در جملهٔ والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مندرج
دارد چه در وقت فوران نایرهٔ غضب و دوران دایرهٔ سخط در حق جانی نا توانی آن حکم
نباید فرمود که چون ایام خشم سرآید و نوبت رضا در آید عوض آن داد و تلافی آن فرمودن
در تحت قدرت و فطرت بشری و امکان قوت بنیت آدمی نباشد چه مسلم است که عمر رفته

کر جز در خزانه ملکوت یحیی و یمیت نباشد و جان مرغیست که از آشیانهٔ جبروت قل الروح
من امر ربی بپرد و چون قفس تن بشکست و در کنگره ارجعی الی ربک نشست و از مرکز
اشباح سوی حیز ارواح پرواز کرد ندامت و پشیمانی و تبدل آرا وایمانی باز
نیاید و ندمت علیه اتی ساعة مندم • اما چون اشرار که در سلک استار و سفک
دماء اجرار دلیری نمایند و در ابطال حیوانی و اغتیال مسلمی بقصد و عمد سعی
پیوندند ابقا که سبب بقای جزوی و مستدعی فساد کلی باشد جایز ندارد و تحقیق
ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب نصب نظر نگذارد تا هم مصلحان آسوده و
آرمیده باشند و هم مفسدان فتنه مرده و مالیده و هیچکس از بیم سیاست و فضا
و از امید رحمت او بی نصیب نماند و در مهمات که سانح گردد و ملمات که واقع
شود با بزرگان حضرت و ارکان دولت که مقدمان خدم و معتمدان حشم اند و کاردیدگان
و زیرکان که عقل کامل ایشان گره گشای بند نوایب و نقش بند صور حقایق باشد بر قضیه
وشاورهم فی الامر رود و تا با مستبد اورای خویش در بند استبداد و منع آن نشود که
اکثر المشورة لم یدم عند الصواب مادحا و عند الخطاء عاذرا و عزایم در کارها باید از تدبر
و انی و تفکر کافی با مضا رساند و حزم و احتیاط را دیدبان سیاست و عنوان سعادت
داند و تا تواند از محاربت مجانبت نماید و رای و مشاورت را بر جنگ و مخاصمت تقدم
دهد شعر الرای قبل شجاعة الشجعان • هو اول و هی المحل الثانی • و خویشتن را در گرداب
فتنه و طلب جنگ بسبب عضاضت و مهابت صورت نکند و مصالحت خصمان را بر غنیمت [illegible]

واهتزاز تمام پذیره شود وان جنحوا للسلم فاجنح لها و در عهود و عقود مخالفان و نقض آن
نقض و خلف روا ندارد و فرمان واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا پیش خاطر
آرد تا دلها بر مروت او متفق و زبانها بر محمدت او منطلق گردد و چه نیکو نامی جوهریست
هرچه عزیزتر که کسوت پادشاهی بزینت آن مطرز گردد و اگر بخزینه کردن صد خزینه
بدست آید غبطی تمام و نعمتی رایگان باید دانست که یک صحیفه نام نیک ترا بهتر
از صد خزینه گهر است ❊ و هر که از اعمال در اموال تبسط و بر ضعفا تسلط پیش گیرد در
صرف و عزل او توقف و تردد از طبع دور دارد قال الله تعالی و تعاونوا علی البر و
التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان مهذا جناب منزوی اقوی اسعدی حسن اهتمام
بالتتبع و زاد بر جره التتبع باید که در مراقبت این ارکان و حدود و محافظت این شرایط
عهود در مذهب حق بازانک بعنایت الله و حسن عاطفه از ملوک اطراف و خسروان
وقت و پادشاهان عهد و ولاة روزگار بمزید قدرت و فضل قوت و نسخت عرصه مملکت
و بسطت جاه و جلالت پیش است و از سروران گیتی و گردنکشان جهان بفنون فضل و
سروری و انواع هنر و ملک پروری فراهیش حسب المقدور بجای آورد و از نصایح
و مواعظ مشفقانه که صلاح دینی و دنیاوی وی در آن مندرج است سر موی تخلف تجاوز
نجوید تا ذکر خوب و احدوثه جمیل و مثوبت وافر که ملکان طالب آنند ما را و او را حاصل
آید و الله تعالی یهدیه و یکفیه و یبلغنا غایة الامانی فیه انه ولی التوفیق و الهادی
الی سواء الطریق سبیل امرا و کبرا و ارکان مملکت و اعیان دولت و الدوام

اعلامست

و سادات و قضات و مشاهیر و منظوران و سایر رعایا و کافه برایا از ساکنان خطه جنید
و عامه الله خو بنا باید که این سعادت که ایشان را مساعدت نمود و این دولت که
ایشان را دست داد و بواسطه ایالت و فر دولت فرزند اعز اکرم اطال الله بقاءه و
قرن بالنصرة لواءه دست نمود الحمد لله بر و شادمانی بردارند و شکر نعمت ما بگذارند و
و شرط خدمت او بواجبی بجای آرند و در وظایف دعای دولت و ثنای حضرت
ما که فواید آن هم بدیشان عاید گردد بیفزایند و خلوص طویت را واسطه قبول
عبودیت سازند و متابعت او را بعد از ادای طاعت خدای تعالی لبعلم وجهت ما مفروض
دارند و با فاضت معدلت و شمول مرحمت او که از حضرت ما مشاهده کرده است و شنوده
شنیده و در طبیعت او منسبغ گشته و بر حقایق آن مطلع شده متیقن و مستظهر باشند
و بر لیث رت قدوم موکب همایون که سبب آسایش ایشان و آرایش آن خطه خواهد بود شکر
کنند و خدمت نواب او از فرایض دین و دنیا و موجبات رضای مولی شمرند و از شکایت
ایشان که شکایت آن بمسامع ما رسد ترقی نمایند و اوامر ما را انقیاد و امثله همایون ما را
ممتثل باشند تا شرف اتحاد حضرت و اختصاص بمزید عاطفت ما روزگار ایشان را دریابد
ان شاء الله وحده العزیز والسلام علی من اتبع الهدی این منشوریست که جهت
قاضی اسلام نوشته شده از انشاء بهاء الدین منشی الب ارسلان خوبتر خصلتی
از خصال پسندیده ارباب دولت و نیکوتر عادتی از سنن حمیده اولو الامر که عنان
مصالح بر صوب جمهور بیان آن معطوف باشد و اعطاف ممالک بواسطه آن در اهتزاز

آید و اعتضاد قدرت مجلس بمظاهرت آن قوت گیرد و اقدام دولت بهمین موازرت
آن ثبات یابد تربیت نهال دین حنیفی و تقویت دواعی مهمات دینی و تمشیت
امور اسلام است چه قوام کار شریعت و نظام دوام مملکت توامانند و اطراد احوال ملت
و اتساق اعمال دولت متلازمان رونق اسلام را استظهار جز بهمین جهت دین
افزید کار صورت نه بندد و اهمال مصالح ملت نظام مملکت را بی رونق گسسته
گرداند و اختلال بارکان شریعت قاعده دولت را زود مستاصل کند و تحقیق این
معنی از لفظ مبارک صدر رسالت مقرر میشود و تصدیق دعوی از بیان شافی صاحب
شریعت مقصد میگردد که الملک اسّ و الدین حارس فما لا اسّ له فمهدوم و ما لا حارس
له فضایع و چنانکه از عادت حمیده پادشاهان سلف ستوده تر از کفایت
امور دینی و ضبط مصالح شرعی که در دنیا موجب دوام اقبال و فراغ بال است و در عقبی
متمر نجات و نیل درجات خواهد بود نیست و از مهمات دینی هیچ مهم بصرف عنایت مستحق تر
از ترتیب کار قضا و احکام قواعد احکام نتواند بود که صیانت سلک امور و احوال از حفظ
فروج و دما و اموال بر آنست و تحقیق وجوه حلال و حرام و اثبات حقوق خواص و عوام
بمقتضای رای متولی قضا که نایب مصطفی است متعلق و مدار مصالح کافه اهل اسلام از جواز
معاملات و مناکحات و قرار خصومات و مصالحات و غیر آن بنفاذ حکم حکام که متمسکان
دین اند منوط که العیاذ بالله اگر خلل بکار قضا راه یابد و وهنی در قواعد امور اسلام پدید آید
بنوایر خصومت مشتعل شود و عقد مصالح مستور ماند و اموال مسلمانان در معرض تلف افتد

دمقار

و مقارن ضیاع مستضعفان در معرض غصب و ضیاع آید و حلال و حرام یکسان گردد
و فساد آن در مصالح دنیا و آخرت متعدی گشته چون معروفست بحمدالله این دقیقه را شامل است
تا کرامید را آن تحفه جهانی بحضرت ما تفویض کرده است و بفضل یزدانی نوبت کامرانی بانجام
رسیده و چشم مملکت را بتقریر دولت ما قریر کرده و دل خلایق را بشمول عواطف ما
فسیح امل گردانیده همواره عنان رغبت خویش بر مصالح دین محمدی صلوات الله علیه
و آله گماشته ایم و لباس معدلت را بتمشیت این مهم معظم معلم داشته ایم و هرگز هیچ
حالتی باهمال جانب قضا رضا نداده ایم و در اوایل عقد جهانداری و تباشیر عهد پادشاهی این
محل شریف و منصب منیف را در کل ممالک بجانب شریف ابو المعالی اسمعیل الفضلی ادام
شرفها که مرد فرگیا رانه و امام و نقیب صدور و مشایخ عالم است مفوض داشته چون ذات او بفضل
در اصناف مآثر از اماثل و اعیان جهان ممتاز بوده است و در فنون مناقب از اقران
مستغنی گشته هر آینه این عاطفت پادشاهانه را لایق و این مرحمت خسروانه را در خور آمده است
چه در عنفوان جوانی که خلاصه دوشاده زندگانیست در دعاگوی حضرت ما اتفاق کرده است
و از بدایت این کار تا نهایت این روزگار رونق و طراوت این شغل خطیر از ذات او نظم
و در زیادت شده است و مصالح مسلمانان از افاضت افادت احکام بی شبهت
او در بسیط ولایات مکفی و منتقی بوده اکنون چون آن بزرگوار را عهد جوانی در دعاگوی
خاندان ما بسر آمد و در وقت کهولت دست روزگار قسر از نامراد بیقراری نوشت
و از منزل اجتماع بگذرگاه وداع آرمید و تعاقب ادوار و تجدد اطوار صحیفه

وردست او نهاد و اعراض شنیع خبیث در حرکات و سکنات او تاثیری عظیم کرده است
او بر خلوات و انزوا و اعراض رفض و اهوا که حاصل هر کاملی اختیار بحث باتست
مقصور گشت و طبیعت از مشاغل که ذکر حق را مانع باشد یکباره نفرت گرفت نظم کسی
که کند جمعیت دل اندیشه او ❊ اندیشه هر چه هست بر طاق نهد ❊ قل الله ثم ذرهم یلعبون نظم
درگه خلق همه زرق و فسوس است همه ❊ کار درگاه خداوند جهان دارد و بس شعر الا
کل شیء ما خلا الله باطل ❊ وکل نعیم لا محالة زائل ❊ در معرفت حقیقت این حال بواسطه
ارکان دولت شیدها الله و مکنهم بحضرت ما انها کرد و از اعتناق این شغل خطیر استعفا خواست
در زمره زمره اولاد و قدوه نتایج و احفاد خویش که غنچه بوستان فضل و نهال چمن
اصل اوست یعنی جانب اقضی القضاة والفضلا فلان ادام الله تمکینه و زاد ما صابه الکرام
بعینه را که از آن اصل دانش فرعی است که شرع را ثمره و از آن کان فضل جوهری است
هنر ابعاثیت ثمین و تا حالت هذه بنیابت پدر در صدد تکفل این کار معظم بوده است
و بدین تقریب قضا موسوم گشته تعیین کرده شأن ارادت به حسنی معروف مساعف ایشان
حاجت بحضرت که هرگز هیچ باز نظار در دل حاجتمندان ننهاده بر رأفت و حقوق خدمت
دعاگوئی خویش و کمال اهلیت و استحقاق او را وسیله این طلب و دالت اجابت
این ملتمس ساخت ما چون در ایام متطاول عیار افعال او را بر محک سیر اختیار زده بودیم
و تخریج از مطالع دانی و تخرج او در علوم دینی بر حقیقت دانسته و به یقین شناخته که او
در مقام عفت قرار ساخته است و سکینه و وقار مشایخ کبار را از جنب روزگار خویش کرده

دل و تن خود را بر تقوی و تعبد حریص و مولع گردانیده و ایام عمر را بر اقسام تورع و
توزع داده و جوامع همت بر آن مقصور داشته که دست اعتراض از دامن احکام
او مقصور باشد و آیات حق ظاهر و امارات شرع منصور بحکم اقتضای رای انور و
وایضاح استحقاق او و التماس جانب شریف ابوی دام برکاته بعد از استمداد فضل باری
تعالی شانه تا خاتمت و فاتحت کارها بخیر و خوبی موصول دارد و آراء مشرفه را در امضاء
قوام و تفویض اعمال باصابت مقرون کند و هو الهادی الی طریق الرشاد و حارس سبل
السداد قضا جهت ممالک زادها الله بسطة با وی که بر کمال استحقاق او این منصب را
دلایل واضح است و هیچ ریبت و شبهت اندران قادح نیست ارزانی داشتیم و تیمار
داشت مساجد و اوقاف که در تولیت قضاة متقدم بوده است خصوص مسجد جامع جدید
و اوقاف آن بکمال شهامت و صرامت او باز گذاشتیم و اتمام مهمات و اهتمام مصالح این کار
بزرگ بر فور امانت و دیانت او که ابواب مقاصد بمیامن آن گشاده شود باز بستیم و ار کشته
بحزم و شامل شانی و عقل کامل کافی از تمهید شرایط و تقدیم رسم این شغل مستغنی است اقبال
و اقوال او بر قاعده رشاد و سداد مبتنی اما بجهت آن تا نواب را بتقدیم آن ابواب
اندازه کند و مثال ما را دستوری که ایشان را تمهید امام سازد و دقایق آن را ورد هم
خویش ذکر حق و مقرر حق شناسد چند نکته که تکیه علما و عقلا بر آن باشد و عواید و فواید
آن عموم تمام دارد ایراد می کنیم و میفرمائیم تا در سر و علانیت تعفف و نیت بر جهت تقوی
که وسیلت نجات عقبی و بنیاد سعادت عظمی و ملاذ اهل معنی است متحلی دارد و یا ایها الذین

امنوا اتقوا الله حق تقاته فریبنده خویش را بروی جلوه دهد ترجیح آفت را منطق باشد
و ما عند الله خیر و ابقی چشم و دل را از مطامح دنیوی و مطامع مخزنی صیانت کند
و خشیت ایزدی را که بر همگنان واجبست و بر علما که مراتب معرفت یافته باشند و خلعت
کرامت پوشیده واجب تر شمرده باشد که انما یخشی الله من عباده العلماء چه هر که امروز در
مقام ارتکاب مناهی قدمی باز پس نهد از جهت آنکی عنان خدمات شهوت را از دست
طبیعت باز ستاند یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و نتیجه در صف مردان کار پیشه و از زمره
الذین یقولون انا تولون خیر در جنات نعیم بدرجات کریم رسد و اما من خاف مقام ربه
و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و در وقت استماع دعاوی و تفصیل خصومات مقتضیات
حکومات خویش را از اغراض نفسانی و اعراض انسانی خالی گرداند و متابعت حکم شریعت کند
و متابعت هوا و میل طبیعت را مرفوض دارد و درستی و امانت را مفروض و در اقوال و
افعال باطن اندیشه را با ظاهر صورت برابر کند و یقین بشناسد که یوم تبلی السرائر مکنون
ضمایر بوقف عرض خواهند آورد و پاداش نیکی و بدی از خزانه فضل و عدل بحسن و سعی
خواهند رسانید فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و سورات طبع عقیم را بلوایح ارشاد
منتج گرداند و خاطر مستقیم بر آداب هدایت و صحت معرفت بود و موارد و غزیت را از شراب
تردد مصفی گرداند و مراید علوم را با قداح انصاح مهنا کند شعر ولا تجعل الشوری علیک
غضاضة ‧ فریش الخوافی رافد للقوادم ‧ چه در حق اکمل خلایق و افضل موجودات
که از رزانت رای و متانت عقل و ثبات درجه استبداد بود نه در حالت حاجت و استمداد

زمان

زمان ربانی چنین نفاذ یافت که شاورهم فی الامر و اذا عزمت فتوکل علی الله و میفرمائیم
تا در فصول ارباب ورع و اصحاب دواعی بر مجلس خویش گشاده و در وقت استماع کلام
متحاکمین بموجب کلام نبوی علیه السلام که اذا اختصم الیک اثنان فسوی بینهما فی اللحظ و
اللفظ التفات خاطر با هر دو جانب یکسان دارد و از ترجیحی که بغرض منسوب بود و
تفضیلی که بارتشا منسوب باشد اجتناب نماید و میان شریف و دنی و فقیر و غنی در عقد
نصیب از حد سویت نکند قال الله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا
تتبعوا الهوی و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا تا همگنان
بقوت دل و اتساع امل در انجاح مقاصد و حاجات و استفتاح ابواب طلبات بکوشند و صحیح
که از راه شریعت ثابت کند می باید و میفرمائیم تا در تنفیذ حکومات از تعجیل که باطل را در صورت
حق فرا نماید و رای درست را از مواقع اصابت دور افکند و طبع نقاد را بر مجانبت مواضع
تحقیق از باق کند محترز باشد و توقف و تثبت نزد او از وضوح بینت و تقدیم شرایط
تحقیق بحدی که شبهات را بر خاطر مستولی گرداند و تردد ناصواب را بالشبه راه دهد نامحمود شناسد
چه بیشتر افعال که صنعت کمال دارد چون از حد بگذرد دست عیب و نقصان گیرد فان خیر
الامور اوسطها و میفرمائیم تا در صیانت امانت که بدو سپارند از حجج و وصایا و صیالات و
قبالها و نامهای استواری مبالغتی عظیم تقدیم کند و در حفظ ودیعت بر مقتضای شریعت
مجتهد باشد و از نظر تصرف نا مستحقان مصون و محروس دارد تا بوقت استدعا صاحب حق
باو باز سپارد اتق الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و میفرمائیم تا در مجلس قضا

حاما الله کارکنان را که انواع فضایل را مستوجب باشند و تفویض اشغال دینی را مستوجب
ذاکند و در حسن اختیار آن عمل که علما امانتی بزرگ نه تنوق و تانق تمام ورزد و تحقیق حال
استحقاق ایشان بر تقلید عمل مقدم دارد چه فرط اهلیت و حسن سجیت کسی را تجربه نا کرده
و آزموده بلیغ اطلاع نیفتد او را در چنین کارها بزرگ نتوان کشید اولا نا هی را در امر
تحصیل و در حکومت عدل بمدلول ارعی تمام و فضلی کامل و دیانتی با شبهت و حرفتی در تحقیق دقایق
علوم را حاوی که تکفل این عهده و تقبل این منشور را مترشح باشد نصب فرماید تا در جهات
جزوی قایم مقام او گردد و مصالح محتاجان را با تمام رساند و سبیلی باشد و کاتبی متدین
متورع و بشعار فضل متدرع بشرایط تحریر قبالات را عارف و برسوم مقالات حکمی واقف
و در معرفت اسالیب کتاب ماهر و بر اصدار سجلات و دقایق قادر مرتب گرداند کما قال الله
تعالی ولیکتب بینکم کاتب بالعدل و دو گواه ستوده مخبر از علوم دینی باخبر که بر اسرار و عادی
دینیات مطلع باشند به تقریر حال حکومات و تصویر صورت وقایع مستطلع برگمارد تا بدان ترتیبها
ابهت مجلس بعاهر روز بروز زیاده گردد و ثواب و ثنا که همگنان جویان این درجات اند
دولت ما در روزگار او را باید نظم تا صیت نام نیک شود از تو منتشر تا ذکر فضل خوب
بود از تو یادگار زیرا که ساکنان منزل دنیا و سالکان شارع شرع را ورد و خوب نامی
عامی خوانده بود و پیغمبران علیهم السلام که برگزیده خدا و برکشیده حضرت باز فرامای عطایای ربانی
از حضرت عزت در مقام خلوت دعوت و ساز نام خوب واجب داشته اند و آن موهبت
جسیم را با نعیم جنات کریم قرین کرده و سهیم داشته واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة

جنة نعیم

جنة نعیم این عهد مبارک بستیم و این عهده را برگ و رذمت دیانت او کردیم و هر چه خدای
عز و جل در قضایای شرعی و احکام ملکی یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ
لله از ما پرسد نشانه حوالت در جواب آن منقلات او خواهد بود تا آن نکوهش خویشتن را
کند و این تقلد از فارجات امانات شناسد و چنانکه از حسن نجابت و یمن نیت و
صدق نیت و کمال اهلیت او منتظر است در تقبل اوامر این شاید تقبل وصایا این منشور
بقدر میسور بکوشد و دقیقه از اینعای مدخور نگرداند و آنچه در تحصیل سبب خوب نامی
و در آجل موجب رستگاری باشد بجای آرد ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه
سبیلا و بالله العصمة والتوفیق هذا ما عهدنا الیک و وصینا علیک و اقتضانا بمعجج
این دیک فاقتف هداها واجتهد لی ان تبلغ مداها ولا تتبع النفس و هواها لتحوز
السیادت الکبری و تفات السعادة العظمی وتحرز ما هو بک اولی و بفوز فی الآخرة والاولی
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یوفق عباده علی اکتساب الاجر العظیم سبیل کافه
اعیان حضرت و ارکان دولت و مشهوران و مذکوران مملکت و عمال و رؤسا و نواحی و بر
طبقات رعایا و ولایت علی العموم خصصهم الله بکمال عواطفه و افاض علیهم سجال عوارفه آنست
که اقضی القضاة مطلق در کل ولایت ما فلان را ادام الله تاییده و زاد دولته بیده و انند
و بر حسب مراسم احتشام نمایند و در بسط رعب او مسارعت ورزند علی الخصوص امرا و کبار حشم
و خواص و مقربان خدم مرضی اند بدان که در رونق این شغل که از امور عظام دین و از
موجبات نظام دنیاست مجتهد باشند و در تنفیذ احکام شرعی دست او دست

دراب او کشاده و طریق حمایت بسته دارند و تحری رضای او توسل جویند و امداد لشکر اورا
ترصد کنند و قضاة و حکام اطراف مملکت علی تفاوت درجاتهم مخاطبند با آنکه خویشتن را
نایب و کماشته او شناسند و حکم اورا در عزل و تولیت قضاء تمام دانند و ضبط قضاء
حوایج خود بتحصیل رضای او سازند و نسخت رخصت بنیت که کسی بی اجازه او در امور
شرعی شروع کند و دم استبداد و استقلال زند فرمان اعلی نفذه الله تعالی چنین است که کسی را
یارای آن نیست که در ابتغای تمرد تفرد و تحجر کند باید که همکنان بدین تقلد و تقلید تحرز
نمایند و بدین حق که در نصاب استحقاق متمکن شد شادمانه شوند و شمار این تفویض را
از ثواب تعریض ویژه دارند و در موقف امتثال مثال بر قدم مثول باشند تا اسباب دوام
آسایش ایشان آماده شود و ابواب مزید بخشایش بر ایشان کشاده گردانند ان شاء الله وحده العزیز
تم بالخیر فی ماه محرم سنه سبع و تسعین و ثمانمائه سواد منشوریست که سلطان الب ارسلان
سلجوقی ناحیه از طبقات خوارزم را بیکی از فرزندان خود بسبیل ملکیت بخشیده است
چون بتجدد ایام و تعاقب اعوام محاسن احوال و اخلاق و وفور استحقاق و کمال تفرد و
استقلال و مخایل فر و اقبال فرزند اعز اشرف اعظم متعنا الله بطول بقائه که ثمره شجره دولت
و نهال باغ سلطنت و عنوان مایه اقبال و واسطه عقد پادشاهی و گل بوستان ظل اللهی و سوار
میدان مملکت و سوار دست قدرت و قوت بازوی معدلت و نور دیده مکرمت است مشاهده فرمودیم
و ترشیح او بهنرهای پادشاهانه و ترشح او بارتقاء مدارج خسروانه که بخوبهای ابا طیل آمال از خیری
برسر کمال آن شوان رسید و خرد است افاضل آمال دیگری دامن جلال آن شوانند گرفت

کیانرا

سایه‌ای بر هم هر روز مینوا مسیم که در باره چنین فرزندی که از کسوت شادمانی و مطمح نظر آمال و
غایت مقصود و دو جهانی و سکوت دل و جان و سکون طبع و روان ماست از و ابقای فرزند نیم
دولتوجستی ارزانی داریم و در نسخت عرصه دیوان آن فرزند دلبند که با طبع و خاطر فیاض
و دل و دست جواد و همت عالی و قدر بلند او دریا و کان را جای اندک بلکه مضیق تمام دارد
بفزاییم در زیر وقت حال بر مقتضای این حالت در رجب انتقال بلده سقلان با توابع و حوالی
که پیش ازین تعلق بسقلان شرف داشت و اکنون بوجهی شرعی ملک مطلق ماست و از جمله معتبر و مواضع
مشتهر طبقات خوارزم است بسبیل ملکیت بآن فرزند ارزانی داشتیم و حکم تصرف نواب
دیوان او در حالی انه و مکنتهم در آن موضع نافذ و جاری گردانیدیم و امید بفضل یزدانی
که بحمد الله از حضرت ما منقطع نمیشود آنست که توفیق بر دوام رفیق باشد و در کار تیسر دار
ساعدت کند تا بر مترادف عوام و حال تجدد کل اوان با حشمت این فرزند کرامیه
که مستحق هر ترجیحی و اهلیت هر عطیتی دارد و بنسبت زکر دانیم و او را بر منتهای همت و قصا
رای همت خویش که ورای آن حدی متصور نبود برسانیم و ذلک عنده فضل الله یسیر انه
ولی التوفیق و التیسیر اگرچه بعنایت بینهایت آفریدگار عظم شانه و عم سلطانه درخت
نهال عدالت و تمشیت کار ملک با حسن حلیت و صیت فطرت و داعیه قوی و جاذبه تمام انشاء داد
جناب فرزندی اسعدی را از راه شفقت پدرانه و صایای پادشاهانه میفرماییم تا رعایای آن
موضع را در ظل رافت و کنف رحمت ماوی دهد و جناح اهمال در بستان تخفیف و ترفیه
برحال آن رعایا کستر انند و همکنان را لذت ایمنی و حلاوت انصاف بچشانند و عنان

اشفاق و مرحمت بر سمت مصالح ایشان تابد و نواب را بتأکیدی بلیغ و فرمانی جزم ارزانی
فرماید تا جز طریق راستی و جادهٔ عدل نسپرند و پسندیده و ذخیرهٔ نیکنامی را در باب بزرگ و خورد
گزینند و در تحصیل اموال دیوانی از قانون معهود و رسم قدیم نگذرند و نام خوب که مجد و طراوت
ملک بود و دعای خیر که مؤکد قاعدهٔ دولت شود و ثنای جمیل که جمال چهرهٔ سعادت باشد
و ثواب جزیل که منتج کمال سعادت گردد حضرت ما و روزگار شریف آن فرزند را حاصل آید
سبیل اعیان و مهتران و مشایخ و دهاقین و مزارعان و ارباب حرف و سایر طبقات
اهالی آن حوالی احسن الله حیاطتهم آنست که فرزند اعز امجد اسعد ابقاه الله فی عز و من
علینا باعلاء امره را مالک ناحیه مزبور شناسند و نواب دیوان او را متصرف آن بقعه شناسند
و مردمان و رعایای آن موضع رعاهم الله مامورند بدان که در مطاوعت و متابعت نایبان
آن درگاه و کارگزاران آن بارگاه که از غایت اختصاص حکم بندگان خاص دارند بنهایت
معهود و نهایت امکان برسند و مال معاملت بی فتور و تاخیر و قصور و تقصیر بایشان رسانند و
بدین اختصاص که یافته‌اند و چنین سعادت که ایشان را مساعدت کرده و بدین دولت که ایشان را
دست داده سجدهٔ شکر بجای آرند و باشفاق بدعوات صالحه بگذارند و بر حکم و مثال امتثال
نمایند تا مستحق مزید ترفیه و آسایش شوند انشاء الله تعالی وحده العزیز منشوریست که
جهت وزارت خواجه نظام الملک الب ارسلان سلجوقی از راه وزیر سلطان
ملکشاه پسر خود کرده نوشته دواعی همت پادشاهانه و بواعث شفقت پدرانه
دربارهٔ فرزند اعز اکرم خاقان معظم ناصر الدنیا و الدین سلطان ملکشاه

احسن الله

احسن الله الاستمتاع وادام به الانتفاع که حاصل لذت زندگانی و محصل غایت
امانی و عنوان صحیفهٔ شادمانی و جمال چهرهٔ کامرانی و مدار کار و ذخیرهٔ روزگار است
چنان اقتضا میکند که هر روز در تعظیم قدر و تنویر ذکر او بیفزاییم و اسباب استقامت مملکت و
استدامت دولت او مهیا گردانیم و نعمت پادشاهی که از فیض الهی بواسطهٔ تربیت ما یافته
است او را مهنا سازیم و چون از راه قیاس شناخته‌ایم و بر وجه تجربت معلوم کرده که استقلال
قواعد جهانداری و استحکام دعایم کامکاری بمنصب وزارت و اصحاب اقلام مفوض
و منوط است و تقریر مصالح عالم و تمشیت کارهای معظم از کمال کفایت و وفور درایت
ایشان منتظر و مامول و چه مصالح مملکت بی جریان قلم بنوال ایشان بسته اگر گردد و مصابیح دولت
بی اقتباس رای روشن ایشان روشن نگردد و رستگاری تیغ را استیاری قلم از لوازم است
و پایداری ملک را پایداری رای از فرایض و در صحیفهٔ خرد مصور است و نزدیک ارباب عقل مقرر
که بی وزیری صالح که به آثار عقل وافر متحلی و مشیری کامل که بانوار رای صائب مستضی باشد بنای پادشاه
فراز آسمان پیش رویت او گشاید و دل رعایت و مناصحت او نبندد و مفتاح ابواب
پادشاهی در دست کفایت او ننهد هرگز قاعدهٔ دولت ثبات نیابد و اساس پادشاهی
متاکد نگردد و احوال مملکت دست در هم زند و اصابه الخلفا منوطة بکفایة الوزراء اطراف
و صرف همت و عواطف در حق فرزند اعز اسعد بلغه الله غایة ما یرجیه و اناله نهایة ما یتمنیه
آن دانستیم که مسند وزارت او را با انتساب صاحب مستقلی که دلایل کفایت و کاردانی
و مخایل حفاظت و مهربانی بر چهرهٔ احوال و ناصیهٔ افعال او ظاهر و لایح باشد و جهت تمام

مشهور و ذکر مناقب محمود او در میان خاص و عام از زمان مشهور و اعوام مشایخ و سایر
کردانیم و چون مناق این مهم معظم و تقلد این شغل خطیر را بزرگواری که صفحهٔ روزگار بفیضان
رای روشن او منور باشد و عرصهٔ ممالک بنفحات مساعی جمیل او معطر بود لایق نیستیم و مقتضای
بشارت نبوی و قول مصطفوی علیه الصلوة و السلام که از حضرت رب الارباب خبر میدهد
و ما بندگان را بتقدیم این خیر رهنمونی میکند اهتمام ساختیم و قال علیه السلام اذا اراد الله بملک
خیرا قیض له وزیرا صالحا ان نسی ذکره و ان عمل خیرا اعانه بحکم سیاق این کلمات و
اتساق این مقدمات بعد از اقامت شرایط استخارت با منتخب کارها که ثمر سعادت بار
و مختتم بموجب فتح ارادت این منصب بزرگ را به بزرگ حضرت وزیر دولت اکمل الزمان
و اعقل الدوران ظهیر سریر سلطنت و مدبر مصالح مملکت مدبر امور ممالک ناظم عقود مسالک
ناصر عباد الله ملاذ الفقراء عون الضعفاء نظام الملة و الدنیا و الدین ادام الله تمکینه و
جعل التوفیق قرینه که واسطهٔ عقد احرار و غرهٔ چهرهٔ روزگار است و در استجماع انواع فضایل
و ابداع محاسن شمایل نسخهٔ وحید و شمسهٔ فرید و کفاة عالم خوشه چین خرمن کفایت و شهامت
او باشند و ارباب کیاست از شعشعهٔ موائد فواید و التقاط کنند و با این جلال کرده و خصال
پسندیده در رضای ذات مبارک ما حقوق قدیم که حقیقت عنایت و رعایت است موکد کردانیده است
و شوارد نعمت را بروابط سپاس داری ما بند کرده و ارزانی داشتیم و تفویض و تقلید
این وزارت بقرار کفایت و صدق مناصحت او متحقق بی اغراض مشفق که باشیم است آ
باز که داشتیم تا بقوت دل و فراغ خاطر این شغل خطیر را مستقل کرد و با انشراح صدر و انقباع

الطاف

ف والمنه بین سه خسرو نمایان و نسیما، مخصوص عنایات الهی منظور الطاف نامتناهی
بوده آفتاب سلطنت و اقبال از مست زوال و رحمت ایمن الکمال در حفظ و حمایت حضرت ذی الجلال
باد. همیشه تا که ز دوران چرخ آینه گون بر تیر بود گاه بدر و گاه هلال تو بدر باش بدولت همیشه در کمال
ز غم تو در کمال و حسود تو در محاق زوال [illegible] سلطان سنجر سلجوقی [illegible]
آورده‌اند که در ایام دولت سنجر ابن ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی ملک روم بولایت اسلام تاختن
آورد و کید میافارقین بلشکر کشید و تمامت آن ولایت خراب کرد و قرب پنجاه هزار از مرد و زن اسیر
و در قتل بحد افراط کذشت و لشکر اسلام ضعیف از مقاومت روم عاجز شد در میان آن اسیران امامی بود که
آن بیچارگان بنزدیک وی آمدندی و از وی در آن محن رای خواستندی آن امام گفت که صلاح در آن بود که قصه
نامه نویسیم و بنزدیک سلطان سنجر فرستیم باشد که کار ما از روی کشاده شود پس یکی از علما و دانشمندان نامه
کرد و دانشمندان نامه نوشتند بدین ترتیب که ثبت افتاده است [illegible] سلطان سنجر
قال الله سبحانه و تعالی و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید از حضرت عزت جمیعه
عزت آلاؤه و تقدست اسماؤه را خطاب بر کلیت شکر گزاری بندگان متقاضی است چاره را
که حفظ او در عالم بر قدر نعمت و اندازهٔ جبلت او داده باشند اگر بقدر آن زمین مخلوقات در شکر باری تعالی
وقتی الحرف کند غایت قصور خویش اظهار کرده بود پس شخصی را که عرض مملکت عالم و عالمیان باشد و در وجود او
ثبات نظام و ربع مسکون در دست او و اقامت جهان و جهانیان است اگر شکر آن نعمت نگزارد ان عذابی
لشدید و چون تفویض زمام امر و نهی عالم و دولت سلجوق را متیسر شده در عهد جهانداری بر تخت مملکت
و سریر عظمت منصب احوال نامالخ و ترتیب رجهانداری فرمود از عوض انعام [illegible] حلت قدره

محو نا کردن و عزت اسلام و عظمت ملک را ملوک عالم باز خواستن ایشان را تا بالیده و داشتن و
درین عهد که پادشاه روزگار معز الدنیا والدین ذوالقرنین ثانی سنجر بن ملکشاه اعز الله انصاره و ضاعف
اقتدار است که نظام افزای دین و دولت است و تاج جهانداری و تخت عالم آرای بعظمت سلطنت
او آراسته و مفتخر است کار بخلاف آنست که پیش ازین بود چون خداوند عالم پادشاه مشرق و مغرب که تا
جهانست جهاندار باد عقد دولت سلجوق را واسطه سعادت و تاج مباهات گوهر شب افروز است چراغ علم کفر در دیار
اسلام افروخته اند و سنجوق ظلم بر چوق ناپاکی برافراشته و آن دیاری که مسکون اهل دل آراسته و معابد مساجد
غزنین بود معبود شده خانه بت و معدن فضایح شده مگر پادشاه این خبر نشنیده که کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته
بجزای که عالم را آفریدگار است و همه را مرجع و مآب بدوست که هر اولی را نهایتی خواهد بود و هر لذتی را تشنگی
رای عالی خداوندی اعلی الله شانه بخاطر جهان آرای گوش کند که ملوک سالف که نوبت ملک باهتمام
جانب او گذاشتن ایشان نرسیده در نوبت جهانداری چنین خوار نکرده و فردای بازپرسیش را انگیخته سلطنت
قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه چون گوید در عهد سلطنت
اگر ساحت دیار ممالک غزنه با بهار اقبال از دست جور ظالمی متحیر و با ضعیفی کیف ناخوش خسته بکال
باری سبحانه و تعالی که پادشاه روزگار را با همه عظمت سلطنت بدان مواخذت بود قوله تعالی ونضع
الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
ما بیچارگان و ستم رسیدگان و اسیران روم از عورات و اطفال و کهول مسلمانان زیادت از صد هزار
خواتین ترک و تازیک و کاهل و جاهل و ضعیف و قوی و درویش و توانگر قصه شکایت با آه سحرگهی
و گونه چشم رنگ داده بحضرت الوهیت بدان بارگاه بی نیازی بسنجر ستم و از خوارکاری پادشاه

روزگار رفع نمایند روی زمین سنجر بن ملکشاه بدین سوز که در هر نفسی که عالم در گیرد تا آن سبحان که با ینام الیم
و جان بیدار لا تاخذه سنة ولا نوم از خواب غفلت وقت کلا سیعلمون از غرش برگذشت یارب بر مظلومان
در گوش ملک که شوار گشت و پرده آسمان از درد دل ها سیاه شد و صاحب قران در فرمان تخت سلطنت
و پادشاهی نشسته اگر رای سلطان اعز الله انصاره تقاضا کند تامل فرماید درین آیت که قوله تعالی والفجر ولیال عشر
والشفع والوتر واللیل اذا یسر هل فی ذلک قسم لذی حجر الی قوله ان ربک لبالمرصاد داند که حضرت الهی
بلقیس در ... و عهدنامه ازلی را نقض و ... نگردد و ملوک گذشته را قواعد و قوانین
و عهد و جهانگیری و آثار خوب الزام ایشان درین آیت بیان فرموده است و امروز سلطان وقت این آیت
برخوانده است که غیرت عزت همراه ایشان خواهد بود و کمال اقبال رحمت لا بد منه خوار ... الشفقة
خاطر کا التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله با گر بسمع عزیز نرسیده است نالانم از بار و باده تا
و ناله چنگ و رباب و غرور شیطان این تعزیت بر روح فریاد از سلطان سنجر المستغاث بالله از سلطان
سنجر زنهار زنهار و فریاد فریاد اگر اسلام را رونق نمانده است و کار عالم و عالمیان یکبار برگشته است
نوشانوش تو ما بگوش آمده است و ما بیچارگان و مفلسان این ایام عالم را فرستاده ایم که در بر شهنشاهی
دارد و در طبع رای و در جبلت غیرت والغیرة من الدین بخدمت بارگاه اعلی مقدس اعظم ضاعف الله
جلاله که تا حال ما بیچارگان روم برای سلطان وقت عرضه دارد اگر فریاد رسد فریاد رسیده باشد
اگر داد دهد داد ده پرسش و اگر خوار گیرد خوار گیرد و بعظمت خداوند و کبریای و جلال او که در هر روزی
هزار هزار خواهی نخواهی از ما بیچارگان او بجهد داد خواهد در مظالم اکبر خدای عادل از میل دل ها در یوم لا ینفع
مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم رای عالی سلطانی برتر چون این نامه بسلطان سنجر عرض داده شد

سلطان سنجر عزم ضبط ماوراء النهر داشت و بر لب رود جیحون لشکرگاه کرده بود بفرمود تا نامه نویسنده
بنزدیک ملک روم بتهدید هرچه تمامتر و خود عزم کرد و بطرف روم حرکت و آن دیار را تا قسطنطنیه
ویران نمود و در درگاه او معین الدین اصم صاحب دیوان انشا بود و نامه نوشت بدین ترتیب مثال سلطان
سنجر بملک روم از اشرف موالی الاعظم ملک الروم بسمع ما چنان رسانیدند که ملک مسیح عظیم الروم در بلاد
اسلام آمده است و دست تعدی برگشاده و بعضی اهل آن را اسیر کرده و بتیغ گذرانیده و اموال ایشان را بتاراج
و غارت برده و بغرور شیطان فریفته شده و از عواقب آن نااندیشیده و در عاقبت آن نظر ناکرده
همانا بر او پوشیده مانده است که در عهد حضرت سید المرسلین رسول رب العالمین صلعم بفرمان ایزد جل
جلاله دین حق آشکار کرد و جمله عالم ازین حدیث بیگانه بودند چون ایزد تعالی دین و ملت را نصرت داد
و در مدت نزدیک آثار آن بهمه جا رسید و مشرق و مغرب گشاده شد و در نوبت خلفای راشدین
آثار آن در دیار روم تا بکجا رسانیده کرده و دست برد اهل اسلام دیدند و قهر و مخذولی خویش اگرچه
بکرات لشکر ساخته اند و مقاومت نموده مشاهده کرده که هر نوبت تا بکجا آن اقلیم را قوله تعالی
یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و در عهد پدر ما که جهانداری
نوبت او بود و در اسلاف ما سلاطین روزگار و پادشاهان وقت بوده رسید هنوز نشان آنچه رسید
و هنوز اثر آلایش خونهای ارمنیه و سقلاب بر قبضهای شمشیر و سنانهای تیز لشکریان اسلام و منزگان (؟)
ما باقی است و لله الحمد و المنة امروز جهانداری و پادشاهی ما زیاده از آنست و آن لشکرها بر قرار آن
تیغها آخته و از شرق و غرب در فرمان و حکم ما و هر اقلیمی را بفرزندی و نایبی تفویض فرموده ایم و بحکم
آنکه از هفت اقلیم جهان که معمورست اقلیم چهارم خراسان بود و دار الملک مشرق و استنبا (؟) و دیار مغرب

دمشق

دمشق و ولایت مغرب و مملکت مصر و مضافات بفرزندان اعز و نواب کاردیده که هر یک در
خدمت و خدمتکاری آثار خصال ستوده مشاهده باز گذاشته بودیم و ضبط بلاد تا در روم ایشان را سپرده
و هیبت و سیاست ما در آن اقلیم کمتر رسیده بود چون درین وقت نامه سلطان اسیران آن اقلیم بیاری
سراپرده ما روی بسوی مشرق داشت و از جیحون عبره فرموده بودیم که پادشاه ماوراء النهر ترکستان
که نایب ما بود از دنیا کناره کرده بود و رعایای آن ملک از جهل ما چون جهل مانده و محتاج حمیت
و عاطفت ما گشته خواستیم تا ملک آن دیار را ترتیبی فرماییم و بنایبی سپاریم و آن ملک بوی تسلیم کنیم چون
استغاثت نامه اسیران بخواندیم در حال بفرمودیم تا در علم سراپرده ما را بسوی روم زنند و عزم جزم کردیم
که بدان سمت رانیم و هیچ جای مقام نکنیم تا دار الملک ارمنیه از شرف و غیرت اسلام و نصرت افزون گا
جل و علا آن بلاد را زیر و زبر کنیم اکنون اگر ملک مسیح عظیم الروم جمله اسیران را به نیکوترین وجهی باز گرداند
و غرامات آنچه از بلاد اسلام برده باز فرستد عذر تقصیر و پریشانی بخواهد فرمان دهیم تا در ممالک از در
روم تا ترکستان و هندوستان و شامات و دیار عرب هر کجا آفریده باشد بر مذهب ترسائی و دین مسیح
جمله را بتیغ قهر بگذرانیم و هر دیری و معبدی و کلیسیایی که در کل بلاد است باز بازین رهبت و هر از آنکس
و هیبت کرانند و پایگاه ستوران و مزبله سازند و بفرماییم تا از شرق و غرب و بر و بحر و هند و سند
و ترک و عجم لشکرها گران بدان سمت روان کنند چنانکه دریاها و کوهها از سم ستوران در حرکت آید
و وحوش را در صحرا و طیور را در هوا از کثرت ایشان جای نماند و دار الملک جهانداری ما را ازین بقبضه
فرماییم و هیچ آفریده را از لشکر روم از خرد و بزرگ زنده نمانند و جمله روم از قیصریان و وحشت
سپاهیان خالی فرماییم و بتائید حضرت الهی و فر یزدانی بدین ادین مسیح ملت حضرت محمدی صلی الله

علیه و آله وسلم و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بجان و روان پیشوای رسل و ائمه معصومین طیبین
الطاهرین و بروان سلطان شهید طاب ثراه که آن اسیران را بر آنجا که فرموده ایم باوطان و بلاد خویش
برسانید یک کودک از آنجا عقب باز کرده هرچه بر لفظ مبارک راندیم در تسلیم آوردیم و کوششیم تا هیچ
و جایی بجای آریم و ایشان را نکال و عبرت عالمیان گردانیم تا در آید و سیاه فارقین هیچ جای مقام
نسازیم الا بقسطنطنیه سواد نشانی که سلطان سلیم شاه غازی با پدر جلال الدین محمد اکبر شاه
پادشاه هندوستان بنام کامران بیگ نوشته یا مالک الملک حکم جهانمطاع ابوالمظفر سلیم شاه
غازی چون همگی همت والانهمت بلند و تمامی توجه خاطر ملکوت ناظر ارجمند مصروف و معطوف بر آنست
که در زمان دولت روزافزون و اوان خلافت ابدمقرون جمیع طبقات انام از فرقه خواص و زمره
عوام در ظل ظلیل لوای عرش فرسا آسوده و فارغ البال مسرور و مرفه الحال روزگار گذرانند حضور جمعی
که از ولایات بهره و از نهایت اخلاص و خدمتکاری و نهایت اعتقاد و جان سپاری روی امید در این
درگاه خلایق پناه ما آورده پیوسته متاع هستی خود را صرف خدمت اصحاب دولت و ارباب حشمت
مینمایند و بطریق تجارت بملاحظه انتفاع کافه ناس نفایس اقمشه و بدایع اجناس و امتعه جابجا به سریر خلافت مصیر
می آورند و از آن فرقه صادق الاخلاص کامران بیگ در بندگی عتبه بوسی درگاه جهان پناه آمده حقیقت
اخلاص و خاطرنشان ایشان شرف کرده بشغل از مراحم بیدریغ پادشاهانه و عنایت بی نهایت خسروانه شامل
احوال او فرموده او را از سلک بندگان خاص سرافراز فرمودیم که مبلغی از کارخانه شریفه ولایت
عراق برده است از علما و اشقیاء نقیب خریداری کرده بدرگاه معلی آورد می باید که حکام و محافظان
طرق و شوارع و کروریان و یشق داران و گذربانان و راهداران رعایت و مراقبت او لازم دارند

دا فوبانی

و اخراجاتی که در قصبه ها و بندر لاهوری میگیرند از وی در درام که متوجه ولایت باشند تا بسلخ
باشد و بیرا از اخراجاتی که موافق معمول و حکم مجدد لازم آید معاف دارند و طلب توقیع نشانی ننمایند
جلت زکوة و اخراجات خلاف حکم در رفتن و آمدن بگیرند طمع و توقع ننموده بقلیل و کثیر مزاحمت
نرسانند ایالت پناه عمدة الملک رکن السلطنة القاهرة لایق العنایات گلیلیه شاه بیگخان حاکم
قندهار حسب المسطور مقرر دانسته اگر متاع ایشان از قندهار روانه ولایت شود او را لیلاهت با بالقصد کسی
از مردم اعتباری بگذرانند سواد مکتوب که غزنی در جواب مکتوب بابری که بزیارت بیت الحرام
و روضه مطهره نبوی و روضات ائمه معصومین علیهم السلام سرافراز گشته نوشته الحمد لله والمنة که بحسن
عنایت پادشاهی که در صحرای فنای کعبه قرب او از خار مغیلان بادیه بعد عالی ادهام و انکار مجروح
و بختیاران محمل لیسته افلاک که قبه زرین خورشید و قمه سیمین ماه را نور از انست در بیابان طلب آبله
قطار کش مقطر لیالی و ایام گسسته مهار نظم قافله سالار جهان قدم مرحله پیمای کوی تسلیم ذکر سبیل
عنایت از سرگشتگان تیه ضلالت بکعبه هدایت و حرم دخلها کان آمنا رسید و برفاقت قاید توفیق او که
قافله سالار راه هدی صاحب طریق قبله حاجات نیاز مندان است سعادت زیارت بیت الله الحرام
در ظاهر خجسته مآثر و باطن هدایت میامن جهت عکس بشارت قرب حضرت آفریدگار و امید عفو
از اعمال باختیار خدام عالیمقام قدسی احترام مد نظر را سعادت و شرف طواف ملائک مطاف
بیت الله الحرام و روضه النبی الامی علیه الصلوة والسلام و حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه
علیه و علیهم اجمعین میسر شده و داخل حلقه ان کعبه تحقیق و مکفان حرم توفیق شدند که سعادت اتمام
نیت صافی طویت را میسر گردد و در مقابله نامه نامی و ملاطفه گرامی که عبارتش در لطافت چون

جان شیرین و در طراوت چون مرجان رنگین و الفاظ دلفریبش چون کریمه گلستان شور انگیز
معانی جان فزایش چون طرهٔ سبز خطان دلاویز نظم حروفش چو زلف بتان چگل آمد معانی
جانست و ماوای دل معانیش اندر حروف سیاه * درخشنده چون مهر در برج ماه * سوادش
که کحل الجواهر دیده هر معانی عبارت از آنست بر بیاض صفحهٔ دیده جای داد و بیاضش را که غرهٔ صباح
شادمانی اشاره بر آنست بر سواد چشم جهان بین نهاد و قوافل محامدی که متوجهان کعبه صدق و صفا
طواف مروه و صفا انجم وصول و زمزم قبول رسانند و در راحل ثنائی که سالکان کرمان بحر تشوق
و سودائیان بازار شوق را بوصول طواف حرم امانی و حطیم آمال فایز گردانند نثار جهت شریف و ایثار مجلس
منیف میگردانند و هزار شکر در سبب اسباب را که با وجود بعد مکانی و دوری جسمانی صورت محبت
و اخلاص صورت اعتقاد و اختصاص خلل پذیر و قابل تغیر غیبت و برکت وصل روحانی و قرب جسمانی
پیوسته از نقصان موالات و خلل الفت و تبدل مصافات و مصادقت صیرورهٔ صدق نیت و ثمرهٔ
حسن طویت بار ورست و حقا که از ورود صحیفهٔ گرامی که مشتمل بر صحت و سلامتی آن مخدوم بود چندان
بشاشت و فرحی دست داد که شرح آن مانند اخلاق ملکیهٔ آن مصدر جهان از حیز امکان
بیرونست امید که نوعی شود عنقریب بشرف صحبت کثیر البهجت روزی گردد بحمد الله والمنه که بصدقه
فرق مبارک اشرف اقدس ارفع که جانها فدای اسم مبارکش باد کمال دستگاهی و نهایت سرافرازی و
شادکامی واقعست و از هیچ ممر خللی امری که باعث اکراه باشد واقع نیست مصارف امور و احوال
انچه بود در نهایت انتظام و مجاری حالات بر وفق آرزوی احبای دولت بر دوام است چون
دارد که حقیقت حالات و خصوصیات در هر باب بر آن خاطر شریف است در آن باب

لطفی

مصدع نمیشود توقع چنانست که پیوسته ابواب مکاتبات و مراسلات را مفتوح داشته از احوال
شرح حالات خیر مآل بجز نسیان نخواهند گذاشت و خدمتی که باشد باعلام آن مبادرت خواهند
نمود که بتفصیل رسد چون خلوص اتحاد دعا در بخصوص وداد مستظهرست زیاده مبالغه نمود دایم
عظمت و اقبال باد مکتوبی که اسکندر پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان پادشاه روم
در جواب کتابت ارکان دولت شاه طهماسب صفوی نوشته لفظ بالخلافة والایالة والحکومة
والعز والاقبال شاید قبل خلیفه الجلالة للامارة والحکومة والشوکة والاجلال پرینده کپک قورچی باشی
و ضیاء للسیادة والکالة والفاخرة والافاخة والاقبال معصوم بیک صفوی و کاکا لکمکو متم
والرفعة والحشمة والاقبال بهرخان امیر دیوان حضرت شاه ان ایالتهم و حکومتهم و شفقتهم و عزتهم و
اجلالهم و شیرت و اغتنمتهم و شوکتهم و ابهتهم و برهم و اقبالهم الی یوم الدین ارتحالیف عواقی
که منتظم سلسلهٔ محبت و اتحاد و مستحکم مواد خلوص و وداد تواند بود با لطایف مدحای که نکهات عنبر نسیم
و نفحات عبهر شمیم از ریاض مجوای آن فایح و لایح گردد اهدا و اتحاف گردانیده عرضهٔ ضمیر منیر میشان آنکه
نامهٔ نامی در نثار که بنانهٔ رسای گوهر بار باسم مخلصان صادق الوداد مرقوم شده بود شرف ورود
یافته مضمون میمون آن مفهوم و معلوم شد حقی نماند که قبل ازین بکلمهٔ معنی با مضمون اختتام کلام
بدانجا کشیده بود که بعد ما لاحقه فسق ما جرای سابقه نموده شود که بموجب قول است که نظم
نباید قصهٔ دوری بپایان * ولو قلنا الی یوم القیامه * حکایات بتطویل انجامیده مرغیات
در معرض فوت نباشد اما چون از آن جانب بازبدان نوع رفته جواب لازم آمد و انها و اعلام
میرود که اعلام عدالت و رعیت پروری اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه ظل الله سلطان الزمان

وخاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین خلّد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه

اظهر من الشمس بلکه اعلی منه علو و ارتفاع یافته و بجهة آنکه علامات آن معلوم جمیع عالمیان است و اعلام

حاجت نیست ع ایّاک که عیانست چه حاجت به بیانست اما آنچه عنقریب به عسکر منصوره در سلطانیه واقع

شده قبل ازین نواب کامران جهان شاه زاده اسمعیل میرزا در مکتوب شریف قلمی فرموده بودند در جواب این

این کریمه یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنّکم سلیمان و جنوده نوشته فرستاده بودیم که اگر از عسکر

ستوران قصور عفو و غفر تقصیرات نفوذ اقصور بظهور رسیده باشد بسیار دور نیست غالبا مکتوب مزبور بمطالعه

شریف ایشان نرسیده مکرر مذکور شده اگرچه که از مترآن لشکر چه دشمن بموجب آیه کریمه ان الملوک

اذا دخلوا قریة افسدوها انقدر خرابی ضرر از بعضی مردم جاهل شرور و حسد دریافته باشد عجب

غریب نیست اما بدولت و سعادت معلوم دارند که در زمان توجه نواب کامیاب حضرت سلطنت

پناه ظل اللهی بجانب ارض روم و ارزنجان اعلیحضرت پادشاه ظل الله بر سرادقات دولت نشسته بوده

و نواب کامیاب شخصی دیگر در مقابل [illegible] نشسته که کینه مقاومت با ایشان بجانب آن محال توجه فرمایند

و آن حرف نه خواب برمردم آن مواضع راه یابد خود بدولت و اقبال نیکو تامل فرموده انصاف دهند

که از و لا بخواب کردن و سوختن خانه های عجزه و مساکین و قتل رجال مسلمین آن محال مرور فرمودن فرمانها

بر اطفال و عیال ایشان ترحم آورده همگی را بلوده و سبیدها زنان و دختران حمل نموده بجانب محال

خود فرستادن بعد خراب بسیار چه حاصل ذات شریف نکو از اول حال اندیشه مآل فرموده بهتر

بیرون حق نماند که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه در امثال این مقام در هیچ کس از غلامان در دم خود بیش از

شمار است که هر یک در ملکی از ممالک محروسه دارائی نموده سخنان که صلاح دولت قاهره هست

بالی

براستی و درستی معروض داشته ترویج و تشهیر میدهند چنانچه رعیت مسکور در مملکت محروسه اعلیحضرت پادشاه

اسلام پناه نیز باستراحت و حضور میباشد اگرچه گستاخی است اما انها میرود که حالیا غالب ارکان سلطنت

نواب شاه عالم پناه منحصر بآن حضرات سادات است در ضبط و ربط امور حکایات ملکی در هر باب کار ایشان

تامل شروع نمودن انسب و اصوب است که موافق انتظام مملکت آمده موجب سالیب مکنات باشد و اینکه

در باب سوختن مساجد و پیران انداختن اطفال از بطون عورات در خاتمه قلمی نموده بودند که غلات

پوشیده نیست که این جمعی یا ضرورتی نیفتاده بود که سخنان درین و نابود معروض دارد اگر با دنیعه

در شاه عادل بحضور رسند که از تصدیق آن مشاهده تحقیق نموده در خدمت آن حضرات تهمت

دهند تا موجب صدق قول جمعیان باشد و آنچه در باب تقوی و طهارت نواب کامیاب قلمی

فرموده بودند که مدت هفده سال است از تمامی منهیات و نامشروعات گذشته توبه نصوح فرموده اند

بدولت و سعادت معلوم دارند که پادشاهان ظل الله میباشند علی الخصوص که ذات ملکی صفات ایشان

از نسل اولاد طاهره حضرت شیخ المحققین و قطب الواصلین کهف العارفین شیخ صفی الدین اسحق

قدس الله سره العزیز باشد این جمعیان بهره وجه طهارت و شجاعت ایشان را حسبی و نسبی الحسنة

از جمیع صفات ذمیمه بری و عاری میدانند اما آنحضرت بعضی خصال که آن اعمال و افعال از رذال

رجال است بدان علیحضرت نسبت کرده بودند که معمول سابق ایشان بوده و از مدت تاریخ مزبور از آن

باز آمده توبه نصوح موفق شده اند حاشا که این جمعیان آن خصال قبیح را بذات خجسته صفات ایشان

اسناد نمودن روا دارند که در مدت العمر مرتکب آن شده باشند از آنجهت که آن خصال لایق سیرت خجسته شاهزاد

سلاطین صفویه صفوت آیین و اولیای دین مبین نبوده با آنکه وجود باجود ایشان از نسل پاک الجعفریه

عصمت منقبت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام بوده باشد و در مذهب امامیه نیز امام و نایب مناب امام معصوم باید بیش و کم از دانش
و اعتقاد حضرات که اینچنین کلمات قبیح را که این مخلصان بزبان آوردن آن سوء ادب دانسته تفصیل نداده
ایشان بکاتب فرموده بکلک تحریر و سلک تقریر در آورده فرستاده اند حقا که این مخلصان را اگر منظور
کتابت از اول حال معلوم میبود در دیوان تجویز خواندن آن نمیفرمودند اما بعد از خواندن جهت مراعات
ادب و ملاحظه اسم سلطنت آن اعلیحضرت در دیوان بجواب قاصدان اشتغال رفت و بعد از فراغ
از دیوان قاصدان را بخلوت طلب نمود و سبب جواب ندادن خاطرنشان ایشان کرد نظم سخن باید
بدانش درج کردن چه زر سنجیدن آنگه خرج کردن با وجود آنکه آنحضرات در باب بعضی حکایات غیر واقع
بر این مخلصان کرده بودند که از ایشان عجب نمی نمود و آنچنان حکایات غیر واقع را بالبدیهه اسناد کرده
بقلم آورده اند و حال آنکه این مخلصان صادق الایقان این واقعات و حالات و قصص را که ایشان
و جناب ایشان نمیده اند بر مدبران امور سلطنت شاهی اراده کرده بودیم نه بنفس مبارک ایشان
مصراع میان این و آن بسیار فرق است بهر حال ترتب آن مقدمه چنان است که این حوادث را
حمل بر نکته گیری نفرمایند که شرح مکتوب شریف ایشان مقتضی آن بود و خود نیز بدولت تأمل فرموده مخلصان را
بکرم عمیم معذور دارند و آنچه در باب تصالح جانبین تسلی فرموده اند اگر چنانچه غرض از آن اصلاح فیما بین
امرا و سرحدات بنوعی که قبل از این اشعار بآن شده بود که تا از آن جانب دست تعدی لشکریان خود را از
نحوه میان کابین این دیار باز نمیدارند از این جانب خلاف قاعده و در قضیه است بظهور نرسید و اگر مدعا
صلح و صلاح میان ملوک و سلاطین است در تواریخ سابقین خوانده و شنیده باشند که به چه قاعده عمل نموده اند

نمان بخود

حاضر نه میسازند که بتوفیق الله تعالی درگاه عالم پناه اعلیحضرت پادشاه ظل الله بر جمیع انام مفتوح است
و هیچ آفریده بحصول مقصود از این درگاه باز نگشته و هر کس بقدر خلوص نیت خود بهره‌مند شده اند
نظم پیش یاران هر که جان آرند مشک جان برند صدق پیش آور که اینجا هر چه آرند آن برند
و اگر از جانب مخلصان در سر انجام این مرام اهتمام میبود بالرأس والعین بهر طریق که این حسن
اخلاص بظهور برسانند از اینجانب بهمان دستور بظهور رسد والتوفیق من عند الله تعالی والسلام
مکتوبی که خاقان بیرقداری نزد یکی از وزرا نوشته نظم آن نامه کاز انشای تو آراست قلم
در حسن بود به از گلستان ارم این خط بدیع نیست یا خط چون صنع بر صفحه دهر بر زده از مشک رقم
کتاب شریف عالی میرون قدسی برکات مسکین نواز مرغوب خطاب لطیف متعالی اطوار متکای
سخنی بطراز مطلوب که الفاظ غرای محبت روزانی محبت فزایش در سلاست آب روان لازم
و معانی زیبای دلربایش در حلاوت جان و لطافت روان مصاحب و ملازم نظم این نامه چه نامه است
که چون طره خوبان صد جلوه خوبست بهر پیچ و خم او این تازه رقم از قلم کیست که بادا صد جان
گرانمایه فدای قلم او از جانب عمده سپهر مداری والی ولایت بختیاری جامع آیات افتخار
رافع رایات اقتدار گوهر درج فضل و دانش اختر برج عقل و بینش ناهج مناهج خیرات بالیقین
بر آت نظم صف جمشید قدر و صاحب گردون جناب والا عالی تبار و عادل مالک قاب
آصف دارا کف جم جاه اسکندر وقار مشتری فیض عطارد فطنت مهر اقتدار مرجع اعاظم و
اعالی منبع مکارم و معالی ماحی مراسم جور و اعتساف حامی مناظم رحم و انصاف رافع موانع
عدالت قاعد مقاعد جلالت نظم آصف ثانی سپهر فضل و دریای کرم آن که از ادراک صفات

قاعده اهل کمال درکاه او قبله صاحبدلان من کل باب آستانش بوسه کاه مقبلان فی کل حال
فیض رسانی که ذات قدسی منقبت فردوس نزلتش مظهر آثار کمالات ملکوتیت و مطلع انوار افاضات
لاهوتی روشن روانی که ضمیر ضیا گسترش مرآت مشاهدات طوالع غیبیست و خاطر خطیر انورش
متجلی ملاحظات لوامع عوالم لاریبیه نظم ای سپهر مفضل را رای منیرت آفتاب
مقتدای اهل دانش ایمای شیخ و شاب دانش پذیری که امارات حسنات بر صفحه حالات او
واضح و باهر است صافی ضمیری که علامات حسن عادات بر جبین حرکات و سکناتش لایح و ظاهر
تجربه اثری که در تقویت ضعفا و تربیت علما مشهور و معروفست نیکو اثری که اوقات فایضه البرکاتش
بدلالت دولت و هدایت سعادت بتحصیل مرادات اهل حاجات مصروف نظم ای دست کرم تو
ازدامن جلالت روح سپهر نازل از رتبه کمالت شیرین کلامی که استماع سخنان مسرت رسانش
موجب سرور قلوب جمهور انام است بکلمات فصاحت سمات ملاحت آیاتش سبب حبور و حضور صدور خواص
و عوام است صاحب تدبیری که جهت انجام و تنسیق مهام عموم برایا و قرار انتظام امور جمهور رعایا نقش
خیالی که بقلم عقل و اهتمام بر صفحه ضمیر خورشید نظیر کشید لا محاله موافق نسخه تقدیری آید ثاقب ضمیری که هر
هر اندیشه که بقصد اصلاح کار درماندگان و انجاح مرام حاجتمندان بکلک دانش بر لوح فال و دفتر خیال
نگارد همه با اقتضای قضا موافقت و مطابقت مینماید نظم هر چه رایت نقش بندد بر ضمیر از قضا
نبود فرآن صورت پذیر آنچه تدبیرت نگارد بر ورق راست آید نسخه تقدیر حق حضرت پیشه
کرم ضعیفان منقبات عنایات و ترحمات مطلب … یک اندیشه که چهره جان اهل ولا
جهان پیوسته بلمعات انظار ترحمات و بارقات انوار تعطفات روشن و منور …

بنی

آئینی که قطرات اقلام بدایع ارقامش طراوت بخش چمن زمانست و پیرایه مضمون آفرینی که نقطه
اسطار رقم … رشکبار دُرر نثارش نضارت ده ریاحین بساطین معانی لطیفه در هر فن نظم ای تا
آراسته چون طرف چمن از خامه تو صفحه خاطر گلشن از خط تو آثار فضایل ظاهر وز نطق تو
انوار بلاغت روشن خوش تحریری که مرقومات طبع انورش مائل نقطه خال مشکین خطان خط ختا
ولعقیب در رجحت رسالت دلکش تقریری که الفاظ ظرایف دثار و عبارات اعجاز آیات معجز سماتش
شامل صفحه عذار گلرخان دیار صفا و لعل شکرلبان بلد ملاحت حسن و فا مایه آسایش جان اهل ولا نظم ای گشته
کلمات از حقایق مجز از کلک تو آثار دقایق ظاهر زالفاظ تو انوار معانی روشن از خط تو نامه فضل
فاخر نیک پسند عالیجاهی که بحکم ارادت و دواعی و جبلی نیات و مساعی خود را باشاعه صور عدالت
و اعلاء لوای دین و دولت مصروف میدارد سعادتمند آگاهی که با وجود تلاطم امواج اشغال
دیوانیه و تراکم افواج اعمال سلطانیه در تحقیق مسایل علوم عقلیه یقینیه و تعرف دلایل
معارف نقلیه دینیه دقیقه فرو نگذاشته و میگذارد اعنی وزیر اعدل و عقل اکمل مؤتمن الملوک والسلاطین
المؤید بتاییدات رب العالمین المختص بتوفیقات الملک الرفیع فلانا لا زال فی صدر دیوان
الوزارة عالیا و ظلمات الظلم بآثار انوار عدالته زایلا داخلیا نظم جهان مکرمت بحر ایادی
پناه مملکت دستور اعظم نبوده پیش ازین مشکل که باشد وزیری مثل او والله اعلم چو فیض عام تو بهر کیا
و سر عالم لاهی در سعد ساعات و ایمن اوقات واصل گردید و برکت وصول آن رایات مباهات
این ساکن آستان آفات … آشیان طیبات … سموات رسید و ذیل استظهار و افتخار …
استشهار و اعتبار بقبه فلک … افلاک کشید نظم ای شکل اهل فضل از کلک تو حل گشته …

علم و در مشکل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز ارباب فضیلت افضل و تقدم تعظیم و
اجلال دارد استقبال آن صحیفه جلال و کمال داده و بدست اعزاز و اکرام و تکریم و احترام گرفته
بر فرق مفاخرت نهاد نظم از خط تو دیده را که رسا کردم ٭ وز لفظ تو نطق را شکرخا کردم
زان نامه دلم از هر حرفی را مانند الف میان جان جا کردم ٭ و نسبت ورود آن مفاوضه عظیم
که مایه مسرت و کامرانی و پیرایه خوشحالی بهجت و شادمانی بود حتی انی القی الی کتاب کریم بمنظور پیوست
و بمطالعه لطایف جواهر [illegible] پیکران و شمایم عواطف بی پایان که در ضمن آن نامه همایون فال مشتمل
ست انواع صفت انزعاج دهشت جان رنجور غمدیده و جنان بجهز الم کشیده از رنج گران حرمان
در من صبح هجران بخوبترین وجهی و نیکوترین نهجی رست نظم ای نامه تو فاتح ابواب مراد
مکتوب [illegible] انامل [illegible] و چشم من بر آن حرف سواد وصل شد از آن آنچه مرا بود مراد
و بنا بر اشتیاق رواج شفقت و جان تازه و استشمام نوایح رحمت را امتنان بی اندازه که از
ریاحین بساتین مقامین آن مخاطبه [illegible] و ملاحظه بهجت افزا محرومگشت [illegible] ازبابغ دولت [illegible] انجام
کلهای مراد و مرام شگفته [illegible] امانی و آمال کامرانی و اقبال که در چمن سینه [illegible]
و [illegible] هموم [illegible] نهاده بود خضرت و نضرت را تمامها از دست داده دکرباره [illegible] کامات
رشحات اقلام خجسته ارقام [illegible] نظم ای از دم تو جهان معطر
فیض قلم تو روح پرور ٭ از نامه تو دل شکسته ٭ از قید غم فراق رسته ٭ و اصناف الطاف و مکارم
و انواع [illegible] و مراحم را که ملاحظه جان بخش [illegible] مشتمل بر آن بود با دعیه [illegible]
[illegible] آفاق [illegible] نظم ای گشته کفت بجود مانند سحاب ٭ فرو آمده [illegible]

عمل

عمل در هر باب یکه فوز مفردات حسان ترا ٭ مستوفی اندیشه نداشت حساب ٭ لاشک هر که بر
تملق و هر نوع تعطفی که از آنکه مادر خیر حسان و ممتاز والامکان در هر محل بزمان نسبت کمال [illegible]
و حیف کشیده کان بوجود می آید از مکرمت اصلی و مرحمت جبلی و لوازم اشفاق و مکارم اخلاق آن نادره
آفاق غریب و عجیب نباید نظم لطف از تو بوی مشک و نور از خورشید ٭ نسبت قدیم و دلیل
موروث ٭ با این چون و فور فضایل حسن شمایل و ظهور مآثر علیه و مفاخر سنیه آن خداوندگار
اطوار چنانچه باید و شاید بمنزله ای آفاق و اقطار جهان شرف احاطه نموده است و اسماع کاذب
[illegible] عشق [illegible] عالم و عالی [illegible] فضایل و [illegible] صفات [illegible] حسنات [illegible] یگانه آفاق را از
السنه ناس خورده [illegible] توصیف و تعریف آن را از جمله ایضاح واضحات و اعلام معلومات می
داند [illegible] بی انتها طریق مدح و ثنای بسیار نظم خامه دم هوس کرد که تصویر کند صفت
مدح ترا بر ورق گویایی ٭ خرد [illegible] گفت که آن پایه رفعت که تراست ٭ تو برین فهم کی از عهده برون
می آیی ٭ ما مول اصلی و مسئول کلی آنکه آن ملک [illegible] اقبال علی الاتصال [illegible] آمال این
پابال گوی [illegible] کمال [illegible] رسائل [illegible] که مشتمل باشد بالطاف بسیار و عواطف بیشمار
سیراب و شاداب گرداند تا حضرت [illegible] اعتقاد [illegible] شمار [illegible]
معهود [illegible] محفوظ و محروس باشد نظم [illegible] از غم [illegible] روز
که در کوی تو گردانند تا بر تو چاره بها ٭ [illegible] اشاره که از طرف آن منبع شرف در باره
افاده [illegible] وقوع یافته بود نقیر [illegible] الاحوال و حقیر [illegible] بپا [illegible] بال [illegible]
[illegible] سخن جامع و بیان [illegible] که ذهن [illegible] سلیم [illegible] نقاد مستقیم

آن مخدوم عادل را بخشش دل جمیع فنون علوم را بحسن شمائل این طرق و نشان قابلیت بل هر علم و دانش زنده دلی
که آن شیوه مشارق معالی و تاج مفارق اعالی از دیگران کسب کنند از جمله تحصیل اصل چه تمام کاملان دانشور
و حیلان فضیلت اثر که قادر کشف دقایق معضلات و حل دقایق مشکلات باشند مثل آن معتمد اعظم سلاطین
و صاحب سریر عزت و تمکین سر تعظیم بر زمین تسلیم می نهند و هر روز صبا بر ذره وار در پرتو انوار مهر آثار
والای آن شیخ شبستان فضل و حیاتی خود را جلوه می‌دهند نظم در راه حق که خورشید از آن بود
کار ذره را تابش امکان بود : پس این ذره تیره روزگار را چه یارای آن باشد که خورشید
تابان را در روشنی مدد نماید و با وجود عجز خامه و شکسته خامه با آن جلیل الذات جمیل الصفات
در مقام افاده و استفاده آید خصوصا در حالی که سهام حوادث ایام را نشانه گشته باشد و در معرض
خاطر کدورت مآثر و صفحه ضمیر کسیره ترشح حیرانی گوناگون و غبار پریشانی روز افزون گشته و هوای
اغبار ریش و کشاکش روزگار ستم شعار بانجام و اختتام رسیده و قلم از تحریر تقدیر اوراق توجیه جهت
و نقشش باز کرده نظم قضا روزگاری زمن در ربوده که هر روزی از دی شب قدر بود من آن
روز را قدر نشناختم : به گشتم اکنون که در یافتم : هر سعادت لازمه الالفات و امور مستلزمه
الغفور چون بعد آن ناموار و ذوی را قسدار مجراه که بتدریج دامن همت بلند و ذیل نعمت ارجمند
خود را از غبار رفاهیت مطالب دنیا و آلایش محبت ما فیها پاک سازد و باراده عبادت استقامت تمام سعی
در اجتهاد ما لا کلام و در ترسیم تاکید قواعد منجیات و در [illegible] ادعیه و ترصیص تشیید ابنیه رفیع درجات
ادعیه و تحصیل اسباب خروج بمعارج سمو منزلت دارین و ترقی براق علو مرتبت کونین بر دارد
و از دوری غربت و آگاهی بی اعتباری و تباهی عالم فانی و مآل حال و لذات زایله جسمانی را کاهی

منظور

منظور نظر حقیقت بین و ملحوظ طرف مصلحت آیین گرداند و در قمره بتوفیق ازلی و لطف لم یزلی
و تا تعلقات جاه بی بقا و جهان بی وفا را که موجب حرمان دایم بی منتها و خسران قایم بی انتها است
بر جمله قطع نماید نظم کو کام این جهان چندان نیرزد : که کامی بهر آن برداری از جای : بل اولی
و احرب و انسب آنست که آن سلطان به اطراف اطراف تکسب فضل طریق عبادت مرعی دارد و
باکتساب علمی نظر توجه و التفات گمارد که آن مستلزم تضاعف آثار دولت بی زوال و باعث ترادف
انوار سعادت بی تغیر و انتقال باشد و آن عبادت قرآن است و قرائت فرقان خصوص حالت آن [illegible]
بایان کسی صدق قرین معنا این حدیث آیین کلام [illegible] و عنایت مطاوی احادیث رسول
مدنانی در چند موضع و یکی از آنجمله است قول ملک متعال جل عن الشبه و المثال در اوایل سوره اعراف
و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون هرگاه خوانده شود قرآن پس خموشی [illegible]
اختیار کنید و بگوش هوش باستماع آن کار بندید شاید ببرکت آن رحم کرده شوید قال رسول الله
علیه السلام رب العالمین عبادة امتی قراءة القرآن عبادة امتان من بهر دارندگان و خوانندگان
قرآنند دیگر خیر از آن و شب زنده داران ایضا الحرف الواحد من القرآن خیر من الدنیا و ما فیها یک حرف
از قرآن بهتر است از دنیا و آنچه در او است از آن [illegible] ایضا القرآن حبل الله المتین
احد طرفیه بیده و طرف الآخر بایدیکم فتمسکوا به قرآن ریسمان استوار است مر خدا را که یکی از دو او
بید قدرت حضرت عزت است و طرفی دیگرش بدست شما پس با او چنگ در زنید و دست از وی باز مدارید
ایضا من علم القرآن ولده فکانما حج الست عشرة مرة هر که قرآن را به پسر خود در آموزد چنانست که
حج کرده باشد ایضا من اراد ان یتکلم مع الله تعالی فلیقرأ القرآن هر که خواهد با خدا سخن کند

که قرآن کوانند ایضا اهل القرآن اهل الله وخاصته اهل قرآن باخدا انس گرفته خدا دیده ایضا
از امامت حامل القرآن اوحی الله تعالی الی الارض ان لا تاکل لحمه فیقول الارض ای رب کیف
وکلامک فیه چو فرمه هرگاه پرده حامل قرآن اشارت میکند بنام میفرستد حق تعالی بزبان که کوشت او را بخور
پس بان میگوید ای خداوند چون بخورم که کلام تو در درون اوست وچنانکه ظاهرست برهان
فضایل ومرتبه قرآن وثواب قاریان آن زیاده از آنست که بتصرف قلم بزبان تکلف ادا
در وهم خورده ران سیاقت وبیان شود اکر ارباب دین واصحاب یقین که مطالع شموس توفیق
طوالع بروج تحقیق اند ومعالم ظاهره را از وقوع در خطا ومانع رجال بنا عالی بسته اند واز خطا
قرب برفنا بعبارت ذکر حضرت کبریا بطریق اظهار واخفا خواهند که درین باب مختصری نویسند چنانکه
مفید معرفت قواعد سنن وشرایع باشد وبرای هدایت وارشاد عباد واصلاح عقاید برکشتگان جاه یا
وعناد اهل طغیان فساد مختصری نافع جهلا وجود نمیگیرد وبس مقبول میکردد پس فقیر حقیر از خجلت
دیگر با وجود دو قور جهل ونقصان وکال عجز وقصور بترجیح آن مطلب آن وتوضیح مآرب اقصی شروع نمود
وبیش ازین بتطویل باطایل ونشر لیس وتصریح بحاصل اضاعت بضاعت اوقات نزهند وآیات غلام
نکرده بر مقدار اقصاب ... ودرین قدر امال واطال اکتفا واختصار را اقتصار نمود ...
او رب دعای مخلصان تا ب کشور درگاه دولت پناه پیوسته مستند افاخم واعاظم مشارق ومغارب
وقبله مرادات ومرامات ابا عدوا قارب نظم عمرت دراز باد وجاهت بکام باد اقبال ورود
رفعت مستدام تا بالنبی وآله الامجاد سواد مکتوبی که سید محمد نوربخش در نصیحت مریدان واهل معرفت
نوشته بسم الله الرحمن الرحیم شکر وسپاس وثنای بیقیاس حضرت ... را که بمقتضای حکمت الهی ...

از همه کاینات برگزیده وبشرف نبوت وولایت مشرف گردانیده وتشریف نبوت بر خاتم انبیا
ابی القاسم محمد بن عبد الله علیه افضل الصلوات بلباس جامعیت پوشانیده واز همه ملک جسمانی وخفیات
نفسانی ودیرا بمرتبت محض رسانید واز جمیع مقامات صدیقان ومقربان گذرانید وشراب تجلیات
آثاری وافعالی وصفاتی وذاتی نوشانید الحمد لله علی نعمائه الظاهرة والباطنة که هیچ از شرف
فضایل وکمالات ازین مظهر دریغ نداشت در نسب قریشی وهاشمی وعلوی وفاطمی وحسینی وکاظمی
در علوم ادبی فرید فضلاء زمانم ودر علوم شرعی وحید مجتهدان جهانم ودر علوم ریاضی وحکمی اکر افلاطون
بودی ازین مظهر استفاده نمودی ودر علوم شریفه جعفر بنام امام اولیا علی مرتضی ام ودر علوم غریبه سیمیا
وکیمیا اکر عاری نداردم ابو علی سینا ام ودر مکاشفات ملکی ومشاهدات ملکوتی ومنقبات جبروتی و
تجلیات لاهوتی کامل ومکمل ودر اطوار اذکار سبعه لسانی ونفسی وقلبی وسری وروحی وخفی و
غیب الغیوب باصل ومتوجهم ودر معرفت حقایق اشیا ومشرب توحید نظم کنه اکر زیر چرخ کبود چو منی
هست وبود وخواهد بود . اهل زمانه مفاخرت نمایند بصحبت امام الاولیا ای اهل معرفت
عاین الیقین تخرید ای خواص در صدق واخلاص کوشید وای عوام الناس لباس تقوی پوشید اکر
بمقتضای من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة وقت مقتضی اظهار ولایت بودی حال
خود مخفی داشتمی اما اظهار واجب بود تا بر عالمیان حجت باشد نظم چون نبوت ختم شد بر مصطفی ختم
میکردد ولایت هم بما . هادی علی الاطلاق همکنان را بمظهر کل وهادی سبل دانا وبینا کرداناد
کمل اولیا منهم الاقطاب والاوتاد مکتوبی که سید محمد نوربخش بنظام الدین فرزند خود
شاه قاسم بفرستاد جهت فرزندان نوشته اقطاب وافراد واوتاد وابدال وابرار وسایر رجال

ارشادات و تعصبات فضلا و نقبا و اتقیا و خواص و عوام و سیادت سید امام الاسلام اختصاص یافته علام
نبرود که فرزند قرة العین قاسم طول الله عمره چون قبول علوم ادبیه و شرعیه و حکمیه و ریاضیه و اطوار و انوار
و مکاشفات و تجلیات و آداب طریقت و میراث حقیقت دارد و علو همت او چنان اقتضا کرد که
اهل بینش و دانش جهان را در یافتن برای تحقیق استیفا کرده ملتمس وی مبذول
داشتیم و چون محقق است که قوم چند از خسیس و ... استعدادات و افاضات اتم و اکمل است
اجازه فرمودیم که در ایران و توران و عرب و عجم هر جا رسند سالکان را
بهدایت و عارفان را بمدارج اعلی و علما را بطریق هدی رسانند و در ارشاد و طریقت و اخبار
حقیقت و ترویج شریعت سعی تمام و جهد ... وظیفه طالبان آنکه صحبت او را غنیمت دانسته
در افاده و استفاده و خدمتکاری و ملازمت تقصیر جایز ندارند که قرآن و دهر بسیار ... سستان
پیشتر باید تا مظهر خاص مانند وی پیدا آید و حضرت حق تعالی برکت علو همت و احوال این قرة
العین جمالیان ... و وراثت شریف وی بسیار سال بصحبت ... و اولاد ... کمال اولیا
من الاقطاب و الاوتاد سواد کتابتی که سید محمد نوربخش بمیرزا شاهرخ نوشته حضرت ...
سعادت محبت آل عبا نصیب بزرگترین پادشاهان زمان گردانید ... حدیث من مات علی حب
آل محمد مات شهیدا ... و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا ...
قابل ... اعلام حضرت پادشاهی میرود که موجب قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی محبت اولاد مصطفی بر عالمیان واجب و لازم است و درین زمان باجماع اهل بصیرت و
در فنون نبوت و ولایت فرزندی که در شریعت و طریقت و حقیقت حضرت رسالت پناهی باشد

محمد نوربخش

محمد نوربخش است اگر حدیث شرف امتی حملة القرآن خوانند برین مظهر صادق است و اگر حدیث العلماء ورثة
الانبیاء گویند برین مظهر صادق است و اگر حدیث الشیخ فی قومه کالنبی فی امته نمایند برین مظهر صادق است
درین زمان بر همه جهانیان اگر سیدی باشد در فنون علوم شرعی و ادبی و حکمی متبحر و در مکاشفات
و مناجات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی و حقایق توحید و معرفت و تصوف متفرد و منفرد
و از مریدان صاحب کمال قریب بهزار صاحب حال داشته باشد که در ریاضات و مجاهدات و خدمت
و خلوت و عزلت بمرتبه تمام صاحب تجلی و محقق باشند این مظهر است ... آن
محبت و ارادت و ملازمت و اطاعت چنین صاحب کمال بر پادشاهان اسلام از جمله واجبات و بر کافه
علما اسلام ... خواص و عوام ... که ... در هر عالم ... این ...
نیست و مدت سی سال است که آن پادشاه در ایذای این مظهر سعی بلیغ مینمایند و سه نوبت مقید کرده اند
و دو نوبت در چاه ... هزار فرسخ تقریبا اقلیم باقلیم گردانیده ... که آخر عمر است و نوبت
پادشاهی نزدیک است که منقضی شود و هنوز در اندیشه است که این مظهر را باز بدست آرد و مقید گرداند و این
خیال بنزد مکاشفان محال است از بهر آنکه سه قید چنان دیده بودند و دانایان ... از اکابر ...
آب قدوة المرشدین شیخ شهاب الدین محمد ادام الله برکات حالاته در هرات در اوایل رمضان
دیده بود که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام سه نوبت از آسمان بزمین آمد نوبت سیم از نوبت دوم ...
آسمان تر بود و همچنین اتفاق افتاد و نوبت اول مدت قید شش ماه بود و بند گران و حکم قتل بود
نوبت دوم مدت قید چهار ماه بود و بند گران و حکم قتل نبود و نوبت سیم مدت قید دو ماه بود و بند سبک بود
و چاه و حکم قتل نبود اکنون توقع از آن پادشاه آنست که از کرده پشیمان گردد و استغفار فرماید ...

اینک در قصه خاندان بخیر گوشه که دور سلطنت بپایان رسیده و هست و نوبت آل محمد است و بهر العظیم که

که محمد نوربخشم امام آخر الزمان و مهدی موعودم و بعلم الیقین و عین الیقین این معنی دیده و دانسته ام

مثل من بینایان و دانایان که زمان این زمانست و صاحب الزمان غیر این مظهر نخواهد بود تا معلوم پادشاه

باشد و فرصت غنیمت شمرده و عذر گذشته بخواهد تا در آخرت از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

شرمنده نباشد از شفقت علی خلق الله چنان اقتضا نمود که کفر و حرص آن پادشاه را اعلام نمایم اگر قبول کند

سخن از ذمه بیرون آمده باشم و یقین میدانم که مقدرات الهی را هیچکس تغییر نکرده اند اگر این مظهر جهان را

از ظلم و جور و فسق برهاند و از داد و عدل پر گرداند باتفاق کاشفان تحقیق از جمله مقدرات آن است و هرچند

پادشاه نخواست که این مظهر را نصرت جانی برساند خود نخواست و هرچند خواهد هم نتواند دیگران را چه زهره و یارای

آنکه در حق این مظهر فکری یا غدری اندیشه فانه خیر حفظا و هو ارحم الراحمین حق سبحانه و تعالی توفیق و نصرت ده

این معاونت امام العالمین مرزوق پادشاه زمان و زمین گرداند و از وساوس شیطانی مصون

و محروس دارد بحرمة کل اولیائه من الاقطاب و الاوتاد و از جمله مکتوب که مولانا عبد الله کاتبی نیز

در جواب مولانا نصر الله نامی نوشته است تا نفحی قدیم و مبدی علیم در هر لحظه و زمان باقتضای کمال کرم

هوش شان عروس دلداری نشست را در حجله امکان جا داده و در حجر آن از نتیجه ارادت ثمره ابد پیدا

نقاب شبهت از چهره معانی مرتفع و قدم نفاق از شوارع طبایع منقطع در یافت فضایل الشمائل کمال

و جناب افضل بوفور اقبال شمول در زبان علم جارحی بمقام وصول و جهل بجانب فنا معلول باد

غرض از تشبیب این کلمات و مقصود از ترتیب این مقدمات آنکه چنان استماع افتاد که شریف ترین

ساعتی که بندگان حضرت سلطان حضرات انکانی سلیمان امکانی خلق سبحانی نظم که بجا در ورد جهانبانی

سنه ۸۵۵
معاصر با بابر بهادر
یکی از سلاطین گورکانیه
بوده است.

لآلی

لآلی لطایف می سفته اند از روی ظرایف در انتظام مقتضای کلام الملوک ملوک الکلام سخن میگفته

یکی از جوانان راه حقیقت پناه جهالت دستگاه یعنی مولانا نصر الله هانا از آن روزی که زمام

زمام سالکی از قبضه اختیار را در ربوده است هنوز عیار خلوص وفای اخوان الصفا را نیازموده عملی الغفور

نایره جهالت افروخته با هر چیش و دانش بهره شده از فحوای احرق کرسی ان النفایة فی القربی و اهل

و بجد او اهل استعداد خود که ندارد قابل بوده و زبان باستهجان تعنیف دوستان گشوده است بر فیق

است الادب در آن باب بالخطابت که ای در جستجوی عمر بایی بر پله معارج فضل و معالی نهاده

و مرکز نقاب از چهره مخدرات معانی نگشاده و در ادراک مرایا و لطایف استعداد علی البصیرة الانظار

انکار ارباب هنر چه خبر نظم بقدر خویشتن باید زدن لاف که زر دوزی نداند بوریا باف

و ان از لیس تا نافت سخنهای گزاف از مجلس انصاف بیرون بل بقای حسن و فیقرون است

نظم هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند بحمد الله که بنده فقیر اسرار

بلاغت و آثار فصاحت سیما قسم انشا کالشمس فی کبد السماء لایح و هویداست و سرا نجنین نزد ارباب فضل

و کمال ظاهر و پیدا فما تقول فی مرتب مناقب الکاتب نفعل و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی

عبدنا فاتوا بسورة من مثله نظم خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او

غش باشد و نیز بگوش هوش چنین رسیده که علم نحو و صرف را که مبدا آداب و رسوم بل مفتاح

اکثر علوم اند تحقیر گفته و بیچیانی را که سرمایه همین داری از خواص و عوام نهفته خدای تعالی عالم

السر و الخفیات است که اگر شمه از دقایق مسایل و حقایق فضایل بحقه چاره ساز شد در گفته

سید علی افراز شد و محرکش گره زهر یا کاف اثر باشد و به آرد نیز و الا به برخیزد و در موضع معلوم مولوی

بزنه کردان معروزه اثر نکند و اگر چه خدام مولوی نیم عمر درین نحو صرف کنند القصه بحکم کالباحثه
عن حتفه بظلفه پای بر دم مار نهاده و شیر خفته را بیدار کرده بعون الله المنان و فرط عنایت
السلطان اگر از معذرت در بیان اگر نکرده ام کس بعد وصف ارباب قلم قدم ننهد یا از شمایل
اصحاب فضایل دم زنم حق بر طرف تو باشد نظم این لاف نه در خور و کمال است ولیکن کاتم
دستان زنند هر که در آتش وی و اگر بلبل بوستان لطایف و خطیب منبر ظرایف فارس میدان
سخن مولانا عبید زاکانی فرمود که الشغال مولانا وشی که در صحبت خاتونان … در حق شخص زد
آمده و صفتش بیتی موصوف شد مع هذا درین زمان تیج کاندین قران سلوک اشغال مولوی کرام
صرف و داد نظم یقین میدان برادر کاین نه جنگست کلوخ انداز را پاداش جنگست بحکم
شعر جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان نظم مولوی گرچه تیغ لسان
دارد کلک با تیز زبانی و بیانی دارد شعر سکوت و ما الشکوی لمثلی عادة ولیکن بغیض الکاس
عند امتلائها توقع آنکه اگر سهوی و غلطی اطلاع یابند ذیل اصلاح برپوشند نظم سخن دراز
کشیدیم و همچنان باقیست که ذکر دوست نیارد بهیچ گونه ملال شمارت خاطران باد فی رمضان سنه خمس
و خمسین و ثمانمائه سواد المکتوب الی تسوده مولانا … ملا حسین قصه خوان نزد محمد ا
منصور از نشه شده است صدر الکتاب بصحیفه شریفه افتخار که خدام حضرت رفیع القدر سلطان
النقباء فی العالمین قرة العین و عین … و اعیان العالمین فهم منه الکثایه علامة العلی
مهر سپهر نعیم و کرم سپهر مهر جود و نجم ناصح الملوک هادی الامم لازالت علو شانه فی صدر الشریعة
و العزة و العلی مجدا منصورا و آیات … حیاته فی صفحات الدین و الدنیا الی اولی النهی منظورا

که صحیفه مرفوعه مطهره بایدی سفرة کرام برره شرف ورود یافت مثال همایون بال
و تمثال سیمرغ قاف اقبال در هوای ولای خاک نشین بستان بندگی و فرمان مشتاق حیران
قصه خوان نظم اگر از در قرعه جان صبح تو خواند هر شب قصه خلق تو گوید کتابی هر روز با ملک … مکارم
مراحم کشود از حضرت امیر کرشاه مکارم است نظم مشهور دولتی بگدایان از او رسید کتاب حیات …
خجل از لطافتش و در خوشاب نیز کسی مثل آن ندید ای صد هزار جان گرامی فدای آن از هر سوی ذره
خطاب چنین که دید بعد از عرض خدمت و افتقار بتقبیل ارکان افتخار برده و شش گرفته حلقهای بندگی
برگوش کرده و عمر و عمر را بتکاپوی دعا و تقبیت و ثنا و محویت بحرکت درآورده در حالی که …
غم و فرقا زنا (?) آه و چون در و بالای سیاه عمل برگشت تباه آورده و نزدیک بر … دوری …
بغرب فراموز جران دست تم … رستم … دمار طوق و توان از قالب جان ناتوان برآرند و لشکر
… جبر و تحمل را از پای درآرند که کوکب کوکب عنایت و شفاق از افق مکارم اخلاق آن اکبر
… اعیان و اولاد عبد مناف و قدوه اجداد قاف تا بقاف انداع … سعد توجه
خاطر عاطر بهر وسایط گشت عمر و عمری کرب امید از طعم این طعام لذیذ شاد کام گردید و از …
جهد قلق طعنه بر … بی تحمل زد که در سر کار جهر نگار چرا از بزرگ امید مراد یکبار نامراد بود
قبا و خیال را بدست و سوسه انداختند و ناموس و نام تمثال را در این کار بر ظرف ساختند و دقایق
فراق و اشتیاق صاحبقران آفاق شاطر خاطر مشتاق را با حضار پیر فرخار … روان
ندوان … تا عیار درهم و خیال بر دم مثال قند و سر تمثال رخنه در سینه بی کینه کنند و از …
چه سپهر رحمت و مهر که عنوان دهر ملازم رکاب … ایشان و سرور شهر و صفان … از جمیع الزمانیات

کرونه نظم دلا تو فضل او التفات پنهانیست مگو که بار زمان تو فضل افشانده است اگر تو عنایت خاقانی

صاحبقران طلوع از برج آمال و آمانی می‌نمود و پرتو انوار روی از فرخ روش عاطفت نمی‌بود و جیوش آن دولت

نوش سفارت دیار از دیار و جود می‌گذشت بکمال ذو الکمالی که تا قاسم خاور بسیم ابریج نامور

بهرام خون آشام تیغ گیتی افروز روز بروز بر پشته و بر بالای چار طاق بسته فای افلاک سرکشیده

و شمل ملک و رقعهای ممالک کرده مزیده که تشریف شریف چنین از شاهان زمین رسیده

باشد و تا کاوکش جنگی شام بر سپاه سیاه زنگ غلام پرشب انکار مشعل ماه و مشعلهای ستاره و ثوابت

و سیاره برافروخته و قلب سلطان یوم روم از سنان آتش فشان شهب خشم و با جبار دوی خوب

و آرام بستر مقرران ایام چون تاخت جان انداخته گرفت و گشت خاقان مراج تاجی

بر داشته دو را لقای با عروج بستر مرموج و تکیه زده نشنیده که از جمیع آدمی و پری این لطف و آدمی گری

در بارهٔ هر بیچاره بی پا و سری به وجود آمده باشد نقلتی اکرد نظم من کیم یارب که نام بگذرد بر لفظ

یا کند یادم به بوکسه سرکو بر نگارد این بندهٔ مشتاق بر بزت که چون کلب دعراق در دور و دور

دستگیر و دیده را هی بیشه عقده‌های بر دا نظم هم در قدم تخت سرگردان گشت دروازه‌ی مراد

استعداد به عجز و قصور خویش اقرار آورده تقصیر کرد حق سبحانه و تعالی میرقه الله حیات کریستان جهد

آنحضرت قرینی ذات با سنی صفات را از شر عفاریت آفات و دعوعات محفوظ دارد با محمد و آله الامجاد

واو عریضه که امین الدین منصور شیرازی بنزد الله بر حاکم لار نوشته مسوده مولانا روح شیرازی

گذشت مربع نشینان بزم سلطنت علیا و محبس کوبان مدحت و محمدت و دعا و منقبت ثنا اثر ولی

صلی القاب آفتاب عظمت و جلالت نجم عالی شفقت و مرحمت و عدالت با دشاهی که آوازه فرزانگی

وبلطفی

و تمکین جهانبانی او در اقالیم ربع مسکون پیوسته بود و حجاز و اصفهان و سایر عراق و غرب و عجم

اصل و فرع و بزرگ و کوچک از ترک و تاجیک و کافهٔ امم رسیده عالم پناهی که از لطف و مهر و انگیز

جان عشاق مشتاق بارگاه فلک رواق را در پرده بوسیلک جان بنوای فیض احسان بر آنند

و از قهر و ابر آمیز قلوب مخالفان منقلب را در پرده کوچک منحنی مشابه و بکوه قرن ناله حزین و چنین کرد

القاهر للاحباب و المنصور علی الاعداء الموفق بالنصر السبحانیه المؤید بتائید الصمدانیه خاقان کیخسرو

نشان سلیمان ثانی خ الکریم مخزن الجواهر جهانش جوان خلد الله سبحانه و تعالی ما برج المشرق کم مجرما

و کواکب الثابتة و السیاره معاطفه میرود که مصنف عالم که نوا زنده بنی آدم و سازنده کیفیات کراه

واکاه که دور و دکاه سپار و مسالک درجت و چهار شب روز و شب حضور می‌نکاه نماز دست داده و نیاز

بر داشته شد تا حضور و وصول اصول با رب ملطف نواب جلیل الرتب که پناه و امید که هنوز که اول

روز کار رغ سوال می‌نماید جواب اجابت از جیب دریت بگوش هوش و اتفاق نشنیده آوازه چهارت رسیده

دیر رسیده بر داشت و فرو گذاشت غرض کلام افلاس سر جام انکه از استماع قضیه جانسوز غم انداز نواب سلطنت

قباب ابراهیم شیمه جنت مقام که از تقاضای قضای چرخ جنبری طاری شده بار ثقیل غصه که از کوه بلند

نهاوند سنگین تر کرده الوغ بیت است بر گردن دل خفیف تحیف چنان که جای آن گشته دوری نقاب

عشاق دریت الاخوان نهاده چنگ صبر و شکیبایی از چنگ کشته آهنگ عراق ناله و داد هیچ از نایه

و ناقی از چهار کاه عناصر کذرانیده و از مضراب ارباب رباب در ترکی ضرب چهارب اشاره

مویه رهاوی بم و زیر زاری کشیده و جان طبیبان نزدیک شد جسم را زار خوار تار کانچه باریک

وچشم بکشید نظم از کثرت گریه گشت تاریک در موقعت که چنین قانون جان فشان بودم

دردر یک ساعت نیکو هنر مجرد هجران ناگاه از ادای سرکار ترازنی الطیور نغمه صدای خوش نوای غزلها
یعنی بشارت جلوس مبارک نواب کامکار سپهر سلطنت خطه لاریکوش هوش سیدنی کمال اشتر خوبی رحم
وحال از جنگ گذشت و بقفا نه فرح و سرور در معانی عیش و حضور در خود درجهت سرود و خوبیت بر کنار
کرده با مطربان طرب فزا و بربط نوازان نشاط در مقام انبساط بر ساطت کردانید مقال با قیل و قال
مقال آمدم که نظم شکر خدا که صوت امیدم بلند شد * هر چه بود من تراشت دی بمن رسید * دل
رفته بود و جان شده منت خدای را * کان دل بسینه آمد و جان بتن رسید * حال بقرار که در تنگنای
سینه افکار حقیر الم و نقیر غم بانگار رو نهفته داشت و طبل جلیل از کثرت حالات فرح و نقاره شادیانه
دهرهای فرح و سرور زده زمزمه این جشن در عالم بالا رسانید نظم هزار شکر که خورشید آسمان جلال
بنور بخشی دهر خجسته شان آمد * سزد که چرخ درآید برقص از شادی * که بر سریر سروری هر دو جهان آمد
والله الحمد و المنة اکنون این کمینه غلام الزام آن نموده که جرس رحلی که هنفس گشت بر گردن
مرکب عزیمت بسته از راه تبریز دار الجنات با هوست خادم راهی کند و خرب الفتح تهنیت در بزم
بهشت مرهجت بلند آوازه سازد و گفتگوی محمدت و منت پردازد و لیکن عارضه که بسیار ضعیفم
درجه وادی ترس خفیف شبندی آرزو خود داشت به توان بسی که از درگه سلامی نیامم جز پست بال
در حوالی نو روز جها نما از بس خدمت بر سیده و کرمند کی قدیم مجدد امثال در میان بسته درداره
غلامان داخل گشته خارج از مذبیان مجلس راحت سرور دلخواهم بود نظم مرا امید زنی بین جرس
حیات تازه رسانید گشته ام سرو * اگر چه از الف قوت ز لاغری رگم از پوست چون رگ طنبور
ولی بقوت اقبال شاه عالیجاه شفا بی بشد و نزدیک ضعیف از تن دور * این ادار نفس گشتانی

ایم

امید عفو دارم و نظر عنایت امیدوارم نظم صبا نه بزم شه از نغمه طرب خالی * نوای عیش درداد
باد تا بر نغمه صور * بحق احیاء حسینی ذات و ابرار کامل الصفات علیهم السلام حتی الی یوم النشور
سواد نامه که مولانا روح الله از جانب کسی الشیخ محمد تاجی نوشته نامه لطف ترکرد از
ممتاز مرا پیش ارباب وفا ساخت سرافراز مرا چه نامه نامه نامی از التفات خاص فرخنده
گرامی حضرت عالی رتبت معالی دستگاه و جاه و مرتبه کاه ارباب عزت و اصحاب فضیلت مستوفی
ملک لطف لا زالت شمس بها و قدره من درجة الشرف لامعا و علی السنة الشیخ و الشاب مجدا
آنکه بلبل قلم صفحه پرداز که نواساز گلستان محبت و زبان بیان رنگشای سحرطراز که سرگرم
آرای صحیفه سخن رنجبت در ابلاغ چمن جلال صفات و صفات جلالش فسحت اکثر کمالات و القاب
والقاب کمالش از هزار یکی و از بسیار اندکی را شرح نموده نظم هزار نکته ز وصفت اگر کسی ادا
هنوز از ره وصفش هزار چندان … ناصرد این کمینه وادی حیران گشته که کلمات شور انگیزش چون سخنان
شیرین لبان روح پرور و جان فزا و عبارات لطف آمیزش چون الفاظ دلبران روح گستر بود
هر نکته از آن حکایات عنایت آیتی از قصه بنده پروری و هر نقطه از خال زیبای آن خال از دل
بر چهره مهر گستری مضمونش مستغنی لطف و عطا و عنوانش مزین بمهر و وفا نظم مشام جان و دل از نسیم
نامه تو * چو زلف و خال بخط … مشکین شد * ز شکر خاطر دلبستگان ز نامه تو آشفت که تا رسید تسلی
جان غمگین شد خدا آگاه و خلق گواه که در معرکه روزگار بسبب … گروه گروه لشکر کوه اندوه
ستوه در قاف سینه این کمینه کمین کرده اند و تو شیروان بسان مقصد صاحبقران جان و جهاد
مقابل دارند و در وقت … که از وسوسه … جفا کار … ره … وجود گذارد

حالیا از شرم لسنه مو رنغم دست برا مان مخلص پایمردی توکل زده میگوید که **نظم** جرم از تو نه بکام است

ولیکن چه کنم زندگی مبتوحرام است ولیکن چه کنم ‌‌॰ اکنون اگر قصه غصه خود خوانم ع رسم زلال خاطر

خرم تو ॰ و اگر طریق حضرت لطف و مزید لطف و رحمت آنحضرت پویم و خواهم که شکر نعمت

کریم برادری که محرران دیوان تصنیف و نویسندگان دفتر علیا در مفردات ایام در روزنامجات

شهور و اعوام تحریر حرفی حسب المفصل نتوانند و طی دفتر حسب المشروح نمیدانند از عهده این تفضیح

چون بیرون آیم لا جرم ستدبابت اطناب نموده التماس مینمایم که مراد در خاطر خطیر همیشه محفوظ

عنایت منظور نظر بنده نوازی سرور بر روح امور با مور فرمایند که گستاخیها معفو نماید و تکلم

مکتوبیکه مولانا روح الله شیرازی از جانب خود بکاکاحسینا نوشته ای خانه تو فاتح

ابواب فتوح ॰ در نامهات اسرار حقایق مشروح ॰ کفتا لبت متاع گنجینه دل ॰ انوار رخت جلای

آیینه روح ॰ عزت الله که روح محزون بنده روح الله از روح الله که بوساطت کلک سعادت سلک

روح الله خاصیت نور دیده گرامی رحمت روح و مایه فتوح و شادمان کلاهی جسم کالبد ان و شخص الکن

زندگانی در درج عزت و تمکین در تی برج رفعت و تحسین حما الله للعز و ایقاها و کاکاحسینا ابتدا

ثنا تاحسنا بمبت فیضان در آمده بود کسب روح نمود که ابواب فتح و فتوح از ان مفتوح دیده

و اسباب تفرقه بالکلیه مطرود گردید **نظم** از لطف تو شکفت مراغنچه مقصود زین غنچه خندان

دل مجروح من آسوده ॰ دل زار در اشتیاق تمام از غم و آلام بوسیله مطالعه این ملاطفه روح پرور

حاصل شده و جان زار را تازه حیاتی برو فق مدعا و مرام از شاهده این مفاوضه فتوح گستر دلالی

گشت **نظم** ای خط تو زنگ زدای دل زنگ زدا ॰ من با تو نیم درد تو نیم نیز جدا ابد الجسم مع الجسم بعید لکن

الروح

الروح مع الروح قریب ابدا ॰ هزاران هزار سپاس و سلامت آثار موجه داشته مخافته محفوظ

اخبار بحار پیشکیار رسیده که تا دیده از مشاهده جمال با کمال آن یار غائب محروم شده گاه از شهاب

اشکباری بی نور و تا پیکر ست و تن ناتوان از بار غم و الم چون موی باریک جان محزون از غصه

فراق خرابست و دل پرخون در آتش اشتیاق کباب **نظم** جان ریش و جگر پاره و دل پر خونست

رز دیده غم رسیده چگویم چونست ॰ بی تکلف زبانم را قدرت آن نیست که قصه پر غصه دوری خوانم

و دلم را طاقت آن نه که حکایت از شکایت مهجوری بر زبان رانم **نظم** مانده ام از یار دور

زنده ام ॰ زین کنه تا زنده ام شرمنده ام ॰ همیشه با دل غمناک و جان پر شرف بهلاک ع مشغول آه

درد ناکم ॰ مدتی متمادی در بیابانهای سرگردانی و وادی حیرانی با دل خسته و خاطر شکسته بر کل

در مانشسته بودم و خشوع حال از خطا و خال اختلال خالی نبود و هیچ صورت فرح و فال موافق مقصود

روی نمینمود تا ناگاه نسیم ولا تیاس و امن روح الله دزید و نامه دلخواه از ان اخوت پناه رسید

نظم دلم بود غمگین ز هجر تو ای ماه ॰ ز خط تو شد شاد الحمد لله ॰ و از نوید وصال و بشارت

اتصال نه چندان خوشحالست که صفت تواند کرد **نظم** جان فرسوده براه تو فدا گشت

و من القلب لا یزول بهر کس از دو عالم همین وصال تو بس ॰ بلکه یک لمحه از جمال تو بس

حقا که دو بوم کالف شهر و شهرکا کالف عام رسید که هر چند زود تر جان از نظر جان

سنور از نفحه عطر آمیز طره و لا و بزیش مشام روح معطر گرداد انشاء الله تعالی **مسروده که مولانا روح الله**

شیرازی از جانب کسی بامیر عماد الدین شریف نوشته الحی نسیم صبحدم نور و صفا آورده

کز مقام دوستان بوی و فا آورده ॰ از برای مقدمان آورده خط شریف ॰ یا رب این مقصود

درین ایام [illegible] در بهترین وقتی و خوبترین ساعتی از مشرفهٔ شریف و رقعهٔ لطیف حضرت
شرافت پناه اخوت و محبت انتباه مخدوم الانام ذو العزة و الاحترام المستغنی عن التعریف امیر
علاء الدین شریف ایده الله تعالی الی ساعة القیام شادکام و حظ تمام یافت نظم ساختم چون [illegible]
نامهٔ تو ای دل و جان یادگار [illegible] چشم مجروح از آن مرهم کن [illegible] شکایت آمیز و کنایات
کنایت انگیز که در سلک تقریر و کلک تحریر در آمده بود بر هر فقره که باشد مهر و محبت
در آمیخته بود [illegible] آتش خشمی بود که زلال لطف و عطوفت بر آن ریخته بودند نظم دلم برد [illegible]
در صفحهٔ [illegible] بودی [illegible] بودی [illegible] ندانم که چه حالت روی نموده که آن عزیز
[illegible] شکست [illegible] دارد که کرام [illegible] نظم بازار [illegible]
نقش [illegible] که بر [illegible] ندانم [illegible] که بر [illegible] دریغ که شیوهٔ آن [illegible] الفت و یگانگی
و یگانگی [illegible] امتحان [illegible] جانب اغیار [illegible] پای
نهادن [illegible] دشمنان [illegible] اتصال و دوستی از دست دادن خلاف [illegible]
و نقیض [illegible] ای برادر عزیز نظم روا بود که [illegible] هیچ سبب [illegible]
رنجیدن هر چند [illegible] از طریق الفت و رسم [illegible] بنده را صورت محبت [illegible] و حسن
عقیدت [illegible] چندانست نظم [illegible] داری مرا [illegible] همچنان بر سر [illegible]
حقا که روز بروز شوارق محبت و مودت بنده تابنده تر است و ساعت بساعت بوارق عنایت
و مصادقت درخشنده تر نظم آنجا که منتهای کمال ارادتست هر چند [illegible] محبت زیادت
چون اساس محبتم بقیای [illegible] محکم است که تا قیام قیامت از هیچ جهتی [illegible] نپذیرد [illegible]

اگر از حکایت و شکایت گذشته نایرهٔ دل آزاری که احباب را مشتعل میگردانند بزلال الطاف و غمخواری
فرونشانند چنین مدعا و مرتبت زیارت آیات را مجال نداد و ختم کتابت را بایراد غزل
مولانا حمید کلیچه که مناسب حال بود نمود نظم ترک آن ترک ستمگر بجفا نتوان کرد بجفا گر کند
ترک وفا نتوان کرد حال زار دل خود با همه کس نتوان گفت گفتگوی غم او در همه جا نتوان کرد
گر تو بیداد کنی کس نکند داد از تو ور تو دشنام دهی عربده نتوان کرد شکوه با تو ز درد دل
نتوان گفت سخنی پیش تو از حالت ما نتوان کرد درد دل حمید [illegible] ز هجران در دست
که بجز وصل تواش هیچ دوا نتوان کرد امید که دیدهٔ بخت بیدار بدیدار فرخ آثارش بزودی روشنایی
یابد ان شاء الله تعالی مکتوبی که بسوده مولانا روح الله شیرازی از جانب خواجه محمد کلید دار
بیش بعضی نوشته شده [illegible] محبت [illegible] محمد کلید دار خزینه که خزینهٔ دل و صندوق
سینه اش از متاع مودت و نقود [illegible] شفقت [illegible] شرف برادران و یاران حمیده خصال
مالامال است بکلید زبان قفل از درج دهان کشوده اولا ذکر آن انیس خاطر آزرده از خلال جلیس
خیال [illegible] صاحب الفضل و الکمال مولانا انیسی [illegible] دو بیت [illegible] نظم مرا یاد تو در هجران [illegible]
این [illegible] جان انیسی انیس خاطر من شد خیالت ندارم جز تمنای وصالت دیگر [illegible] کار
برادر شیرین کار مروت شعار [illegible] کریم الدین محمد [illegible] دار باین کلفت [illegible] آید
نظم چه دانم شرح که هجران [illegible] که هرگز [illegible] فضیلت [illegible]
مولانا [illegible] ملتمسات [illegible] نظم [illegible] لیکن [illegible]
که [illegible] زمرهٔ احباب [illegible] عجب [illegible] ام [illegible]

فراق لبریز است تا غایت بسلامی یا پیغامی که شیر شکر قند برادر است کشاده و دیگر برادر دیان
برادر نوعی بیگانگی نیاز بی حد و شکر بسیار نموده مشتاق تو از حضور است و از بیگان تیر فراق در کمان
اشتیاق آزرده و جهور **نظم** ده که دربان درد و دوری چیست * بحضور صفای نوری چیست
چون مرادان یار جفا کار رحیفا کار برقاتل است بنده وفادار بار غم جدای دروادی تحمل **نظم**
درد لم است بسی خنجر بیگانان از تو * هنگ سر رخم کل است چه پنهان از تو * القصه در صفا رقت یاران
جای پر از خرقه نزدگانی است **نظم** چه شود روی جانان دیده روشن نخواهم * چه جانی
روشن که جان در تن نخواهم * توقع از ایشان انکه این پریشان را فراموش نفرمایند والسلام
سواد کتابتی که از وقوع بنده از جانب کسی بیرون از جانی نام مستوفی نوشته است دل بهویت
ای نگار بیگانان میکشد مرا بجانی دلم بهویت از ان میکشد مرا * در صفت محبت و مهربانی که
میانه مخلص جانی و حضرت اخوت مرتبت رکادم پناه ملکادم دستگاه دستور اساسی منظور السلطان
مستوفی الممالک و مستوفی المراتب ملاذ ارباب وفا و وفاق ملجأ اصحاب صفا و تفاق خصوصی
باز الالطاف السبحانی برزخ بین و نفقه به تا کالستیف وامر الحجبه والرا عالی وقف الامانی واقع شده
چون اقلام حقیقت ارقام مستوفیان مالک مدارک واوهام و محرران دفاتر صفا کره و فهام
از رقم کیفیت آن کار است و زبان نکته دانان از توجه و تعریف آن قاصر شروع در ان رقم قدم
و سرکوچه شرح آرزومندی و اشتیاق می نهد و در ان باب نیز چون کتاب در ظرف انه اندیشه و خیال
از تحریر و توصیف مفصل آن عاجز و زبان بیان کوتاه داشته نسبت این بیت در حرف تحمل
بیناید **نظم** هر چند ز چشم ما نهانی غم نیست چه در میان جانی * اگر چه دوری ضروری جان نگاه است

وحاصل عمر را بباد میدهد اما الحمد لله که تخم محبت در زمین دل باقی است و خلل نزدیک باقی احوال
بمقال رافع حروف الدرفته زیادت تصریح نداد باقی غرض حاصل مرادات در جهانی حاصل باد **مرقوم**
مکتوبی که برادر ما روح الله از جانب کسی بجوز زمان بیکتانی نوشته **نظم** زمان وصالت
لبی شاد بودم لبی شاد بودم زمان وصالت کنون هم نیم یک زمان از تو خالی مرا منفس گشته خیل خیالات
حقا که از ذوق و شوق یاد و اکسیر شرف مرحمت حضرت برادرم بر سر شمار مرتبت بر بوم عطوفت و مرحمت
ستشمس سما السعادة والمروة والاحسان مجد زمان بیک ایام عمره باقیه بادوست الشمس علی الوجه
الامر والزمان علیه السلام زبان ترجمان از قرب نیست شرح آن از درجه بیان بیرون **نظم** یاد زمان وصل تو
در روز بان می بشده * نام خوشش تو بر زبان مونس جان می بشده * امید که از ملتقای مکاتیب کاشف صفا دوستی را
پیوسته طراوت بخشند ولست بالیس من فضل ربی التماس انکه تا زمان حصول آن برادر نام این جاهل
الذکر را که غایب داخل فراموشان مجلس بجواب بوده احیانا مرقوم قلم کهربا در نثار فرمایند
که لا محاله زیور مباهات وصفا حرمت و وسیله سعادت دنیا و آخرت خواهد بود جرات جناب الصدور
ادب تجاوز نمود و ظل ظلیل مستدام باد **در جواب طبقه علما و اعلام نوشته** صحیفه شرافت
دولت و اقبال که از مطلع انواع رحمت و افضال آن حضرت معالی منقبت طلوع یافته غبار کدورت
طالعی پرتو وصول بر ساحت احوال بنده حقیر انداخت و دیده امید را که بعینه مست بر صفحه غیبت
من الحزن داشت منور بهجت و سرور روشن ساخت منهج جمهور بر حضور مضمون الی کتاب کریم شده
کرده زبان بفحوای الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب برکشود بشارت دلپذیر کرده از لطف
سیر در باب تفقد و بنده نوازی ارزانی داشته بود موجب ازدیاد مواد افتخار و سرافرازی گشت

مطلع این کار دولت است کنون تا کرا رسد• در وقتی که مورد صحیفه نیاز عازم احراز شرف ملازمت
بود صحبت او را از مصاحبت فرحات دعا فال نکذاشت مسئول از کمال عواطف بیدریغ آنکه بعفو
و اغماض مقابل کرده والله المستعان وعلیه التکلان بطبقه اوسط از علما نویسند لازال
جناب جلال مرجع العلماء الانام ومجمع الفضلاء الایام مکنون متخصص نیازمند کمال آرزومند
تحقیق باخلاص نیازمندی و محل اختصاص مرفوع کردانیده بوظیفه دعاگویی که بر ذمت همت واجب
و لازم است آناء اللیل و اطراف النهار اشتغال مینماید و چون از شواهب ربانی ترتب امید اجابت
میدارد مسعت فوز و نجاح مقرون باد بعده مجاری احوال بر نهج صواب و تصور آنکه عنقریب
شریف انتظام در سلک اصحاب فضایل ایاب طالب علم حسن ترتیب از مکامن استتار غیب بحصول
میسور کردد و ما ذلک علی الله بعزیز التماس آنکه تا زمان حصول آن مقصود ابواب تفقد ترادف
داشته رسایل استمالت مترادف کرداند اطناب بغایت رسید معالی لایزال باد در جواب شان
نویسند صحیفه بهجت و سرور و تذکره مسرت و حبور که رقم زده کلک لطایف سلک روایع آثار حضرت
مولانا الفاضل الکامل کاشف معضلات المسایل معدن میزان المعقول و المنقول منبع فضائل
الفروع و الاصول روح الله ریاض الفضایل بسحاب جلوه التسلیم و روح امور الافاضل بما شر
ذهنه المستقیم کشته بود از ایراد فلان بشرف ورود یافت و لطایف الفاظ و ظرایف معانی که
انبای انشای آن مندرج بود سرمایه ابتهاج و نشاط مانی کردید مضاعف آن لطایف و لطف
تحف کلمات و ظرف هدایا ابتهاف راه دا بر وردو چون مفصل مشار الیه عازم مراجعت بود نظم این
سطور که نمودار صحایف اشتیاق است بر قرار که غربت او نشسته ارسال میشد سایر امور

حواله بنده ضمیر انور است و مفتح الباب ملاقات شریف را که پیوسته در صدد ترصد می باشد
انتظام آن از مکمن الطاف الهی مترصد بطبقه ادنی از علما نویسند جناب فضایل مآب
مولانا الاعظم زبده فضلاء العجم مولانا جلال الدین فلان دام فضایله کاطاب شمایله را
وظایف دعا و ثنای که از خلوص عقیدت و صفای طویت منبعث باشد ابلاغ و ارسال نموده از تکلف
تعلق اعراض مینماید امکان غمار متوجه بانتظام احوال داد و ادراک شرف اتصال است حصول آن نسبت
بمساعدت توفیق میسر باد و از اعمال حصول لات این حواله استدعای ادای شکر نامتناهی است و الحمد لله حق
حمده وظیفه آنکه روز بروز باعلام سوانح وقت محرک سلسله تلطف بوده نسیان روابط عهود جایز
ندارند زیادت جناب بیفزود و فضایل نیز ابداد در جواب طبقه اعلی از علما نویسند مفاوضه
که از منشی قلم سعادت رقم انشاء و املا یافته بود کنجینه فرح و فرحت واصل شده وسیله انشراح خاطر کشته برکات
احوال فتوت ابتهاج مست شرین باشد و الحمد لله علی کل حال الیوم ای حال بر نهج معالی و ارادات معظم
اوقات معلوم مصروف وظیفه آنکه درسیع ابواب مکاتبه تنفیذ قلم رضا نه هند و پیوسته خاطر
متوجه استعلام اوضاع نشاسند زیادت جناب محتاج نیست فضایل و ترقی باد بالنبی الهادی
والسلام علی من اتبع الهدی سواد مکتوبی که از جناب نواب همایون اعلی شاه عباس ماضی
صفوی انار الله برهانه بمولانا سعد الدین محمد معلم پادشاه روم مسوده مغفور پرورش میر محمد باقر
داماد الحسینی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم نظم نامه که آراسته چون جان بود• حمد خدا
زینت عنوان بود• نسخه که دست خرد آرایدش• نامه از نام خدا باید خوش• مشعلی افروز نجوم معانی
کوکبه سوز خرد تیز این• پرده چشم عدم از دید و• نوزده جبهه چرخ از سجود• رنگ رز جان و نیز ارجمند

آب و گلستان فم از طباع رشته کش گوهرکان قدم برده در پردگیان عدم چاره گرکار فرد
مانده کان باز پس آمده در راندگان طرح کن دفتر شش مملکت پایه نه غرفه نه منزلت هستی بنا
افلاک کن لوح دل از نقش قلم پاک کن مرجع هر ذره که گرد وجود بر در او نه فلک اندر سجود
غیرت هستی چمن باغ او ناصیه دل همی داغ او داغ وی از ناصیه چشمان یاد وی از سینه عنبر
پاکترین شأن که او ادای فاطلع ملکیت اراد المغفرة حسن ظنی والقائل عبد لست برکم قالوا بلی
ازذکر او ناسی خواهش امکان که گفته اند پاک تر او دل پس یده بران پاک انداز **شعر**
وکیف تری لیلی بعین ترابها سویها و ما طهرتها بالمدامع وتلتذ منها بالحدیث وقد جری حدیث
سواها فی خروق المسامع وتقدیس جنان از فکر ملابس تعلقات اکوان که فرموده اند **نظم** دعوی دل
مکن که درره حق خود در حریم دل ره یار نه بود آن منزل که اندروی کاه و خو باشد و خیال
نخستین منزل مراحل عرفان سرشته تعلیم تحقیق رسم کل شیء هالک الا وجهه مدلبطلان الا
ماخلا ارتباط بر نواحی اطباق عناصر و افلاک وصیاصی آفاق ستر اورا که آخته هلاک ذاتی برآ
دقت اتی معلق دانسته حال عدم سرمدی و داغ فنای ابدی بر جباه عقول و در اوس نفوس یقین
مشاهده بیسنای کوی حضرت حضرت ربوبیت راجل شانه مشاهده و عظیمتر تحقیق که در بارگاه جلال احدیت
آنحضرت از السنه سکان صوامع ملکوت که خاک روبان آستان الوهیت اند صورت صادر شود
کمال صاحب درایت مسند ما ضل صاحبکم و ما غوی و فاتح ولایت محمد قاب قوسین او ادنی که علی
طبق اقاربه القائل فی نعته **نظم** حلقه آن میم که در نام اوست گوش افق از خاک نشینان اوست
نه فلکش پیش کشند از نخست نسته وه منطقه خود درست مناطق افلاک کمالات در حلقه میم مرسجات

ادمنهج

از منهج سوابق ولواحق بوارق انوار نبوت در زوایای جمعیت خاطر قیت ار شد حجت
و عترت ابرار اطهارش را که اقمار سموات عصمت و هدایت و ارواح اجساد علم و حکمت
صدر جریده ایقان و بیت القصیده دیوان ایمان سیما آن رابع لوائی الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی بر بیت لکم الاسلام دینا هو لا غیر قیل فیه بعینها **نظم** بر قفلوا ابنا در حق که
کشت درد انا مدینة العلم و علی بابها گردی از سر چوگان سلونی که ربود پا بر سر کشف آنت منی که نهاد
در خور بیسنا او را سنایه بعد الحمد والصلوة انها میرود که نامه این در اصداف الفاظش خوبی عرایس کلام
اندوخته در انجمن از غور بحر اندیشه بساحل انتظام آمد **نظم** زبان که در وصف آن گفته اند **نظم**
آن نامه که قدر معنی ارزی بفزود چندان سواد آن معانی در بود کز تابش نور معنی اندر دل شب
چون مهر فلک فر از خورشید نمود میان مرتبه عرفان حضرت افادت مرتبت افاضت منقبت
حقایق و دقایق آگاه عوارف و معارف نسبت با علامة العلماء المحققین فهامة الفضلاء
المدققین مدار مدار و مرکز کواکب الفضل والکمال ساقی تقاسیم مطالب العزة والجلال اعنی الحضرت
المولویة الاعظمیة الافخمیة الکرامیة المقدامیة المحققیة غوث الاسلامیة والمسلمین معز
الدنیا والدین محمد لا زالت نضارة ازهار حدایق المعارف منوطة برشحات سحب افلام
و الطناب غزارة مرصد المقاصد مربوطة بأوتاد دوام ایامه تار و پود ارقام بوارق حقایق را
در مناهج استحکام قواعد محبت و مودت فراهم آورده بود **مصراع** بطالعی که تو لا کنند بر تقویم
حرفا حرفا منظر اکسیر اثر عبد جناب همایون ما رسیده تجدید عهود مصادقت تشیید مبانی
مرالفت علی احکم ما یتصور واقوم ما یتقدر نموده ضمیر مهر تنویر را بر جمیع آنچه در حیز تقریر

سکان بتطهیر کرفته اطلاع حاصل شده بنا بر طی تقاضای ضعیف مقاوفات سابقه سپهر خجسته سیر که
انموذج ارکان آفرینش و سفر خاطر خطیر که فهرست کتاب دانش و منش است کشته باشد
کرار مد العین کوس نادانی خان احمد کیسانی در ازای حقوق اصطناعات این دودمان
ولایت نشان که بر قاطبه گیلانیان چون ذره در هوا چون حمایت آفتاب بمصنوعات عقوق ورزید
علی وفق ما ورد فی الکلمات الموصوفه الولویه علی قائلها ازکی الصلوة وانمی التحیه اذا اقبلت
الدنیا علی احد اعارته محاسن غیره واذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه با مقتضای اذا جاء
القضاء والقدر ذهب العقل وعمی البصر راه سبل دیده دانش و بینش بر خود ساخته چنانکه کفته اند
نظم سپهر اول کند چشم خرد کور * پس آنگه بر خردمند آورد زور * با ندای نظم کاه خرده
چه بسته شانه حکایت کند * هرکه بوی دروغ زلف شعر بر خوانده * بغاوه مصور قصیه افکار
سوء درجه حاصل استعداد و نقص مرتبه عقل هیولانی مستغرق و خود را مبرا کرده چنانکه
تبدیل والیه حج بیت الله الحرام زیده شرفا وتعظیما فی الاحترام و توطن مشاهد مقدسه ائمه طاهرین
علیهم صلوات الله و صلوات المصلین بسا نخوت شیروان نیز اقامت بر آن بران
جان برساند تسویلات نفسانیه و تخیلات شیطانیه عنان مطیه حسن ادب را از سلوک مسلک
ادب منعطف کشته بمساعات و مساهلات نواب همایون امراء خفافت اعلام غرور و ادبی آن
پذیرفته براه لیالی دولت قاهره لازم آورده که علی ما قیل نظم خواب خرکوش بر اندیشی تو خوش چند است
کان بسیرین تقضا دم نزند در تاویل * کبش مغرور چرکاه بهشت هنوز باشی تا داغ قضا بر نهد
مولیانی همه رشته کرا فرج شود * هرکاسه به بهبود زدن آید با جیل زبان بر چم قضا توام قهرمان اقبال

بجز

جهت بر روی بای خفیان و تمیز حیدرای قواعد ظلم و عدوانش کشوده دیده جمهور نحوه کیلان که سالها سرمه کشیده
بود طریق عنوون امن و امان بیا و آسودن از نوایب دوران کلفظ باشا و آورده و لقد قرر من قال
نظم برده بودی و دولت آمده بود * چون تو کج باختی کی کند * ومن تعجب کل العجب انکه تاریخ
ابادبان و رفع جور و عدوان که مقتضای کتب سماوی قیمت دوام اقتضای توسیع کلمات آن
نشر و ماند و لقد حسن ما قال نظم چرخ نکوی ندبی میکند * ابادبان را ادبی میکند * تعمیم اهل بیت
که جمیع آحاد و ذریه طیبه مصطفویه شامل باشد بروشنی که در عصر عنوان بیان بر زبان خامه افادت سیما
جاری شده ظاهر از بر ظهور دین امامیه انطباق دارد و نه با آیین مذاهب اخره وفاق همچنانکه از
تصفح کتب تفسیر سیما ما ذکره المحققون فی نزول آیه التطهیر بآن ناطق است و تتبع منطوق احادیث این
در حدیث صحیح لما نزلت هذه الآیه ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا وفاطمه
وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی فاخرج النبی علیه السلام غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود
فجاء الحسن بن علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا که
بهذه العباره در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مصابیح بغوی مسطور شده بر آن شاهدی صادق آمده در باب
تعمیم و تخصیص آل آرای متشعبه از علمای فریقین در سلک سمط قیل و قال است انخراط و جهه
انخراط دارد و هست آن با چندی و در ذیل کلام فصاحت آغاز بلاغت انجام که بتسطیر مقام
کرده این جانب را باسناد فعل مباشر که قریب است نزد فرقه امامیه علی ما بین فی مبحث الجبر والاختیار
فی کتب الکلامیه علمیه تفصیل آن مبهم ساخته اعتراض نفی فعل از فاعل را بطرف انداخته اند
بر طبع وقاد و ذهن نقاد که مرآت نقود حقایق کشاف رموز دقایق است مستور نماند که

نقض میثاق بارتکاب ما الیه میثاق از ارباب سداد آثار بسیار دیده اول و تحلیل محللات جلی
غلی است و در اتفاق میان کلام اعجاز نظام الهی جل جنابه قائله عن وصمة التنافی و طرق سقیمان
احادیث که مواریث نبوت و رسالت و ملا دیث عقول اصحاب فکرت و حکمت است علی مصدرها
من الصلوات ازکیها و من التحیات اوفیها و در اقوال اساطین حکما از سابقین و لاحقین
و محققین متکلمین من المتقدمین والمتأخرین نظایر آن بیشمار و از خطبا بر صدر جهاد کنند
در منظوم و منثور بر السنه شعرا دایر و در خطب و امثال بلغا سایر است کما جری علی لسان بعض
بلغائهم بأسیاف ذاک البغی اول سلها اصیب علی لا بسیف ابن ملجم و قد قتل قتل الحسین بن یوم السقیفه
و در مقامات علمیه آن منظر سفور را نظیری عدیم النظیر بر سبیل انعکاس در مقاصد علم کلام
که اساس علوم دینیه است واقع است آنجا که حدیث مقدس نبوی علی مصدره تحیة الا باین النبوی
که القدریه مجوس هذه الامة صورت ذکر پذیرفته فضلای اشاعره شیعه و معتزله را باعتبار نفی
قدرت بقدریه ملقب کرده قول بتعدد مؤثر را چنانچه کیش مجوس است که اسناد خیرات عالم بخود
بفاعلی کنند و یزدان نامند و شرور را آن بفاعل دیگر و اهرمن خوانند مناط صحت اعتبار تشبیه
داشته اند و علمای شیعه و معتزله بحکم اتفاق تنها همین بر است و جمیع امور از خیرات و شرور را خود
بمبدع مسعودات انفس و آفاق و مفیض وجود عالم امکان علی الاطلاق جل جنابه علی ان یکون
ترتیب تحلل یا رد او مطلع علیه الا واحد بعد واحد و به اعتبار مذکور را ابنیا نظر صحیح ناقص عیار یافته و تشبیه
تشبیه بر نفی تاثیر بنده را در افعال میزان صدق مطلق سنجیده و جدان عقل سلیم را حکم محکمه حکیم
ساخته اند چه مذهب مجوس نیز بنده معزول مطلق غیر تیش بیزدان موهوب و شرور با اهرمن منسوب

و ترجیحا

داشته اند که مثبتین قدرت بقدریه موسوم گشته اند تشنیع بلیغ مینمایند که مثبت را که از مشته نسبت
امری مبانی کردن از دایره معقولیت بر کرانه و جستن ادا با که مبالغ تا خنین در نفی صحیح نسبت
منفی است از طور عقل بیگانه است و فی الواقع چنانکه ذوق سلیم از اسناد امری مبانی در مقام
انقلاب نفی است و امام علام فخر الدین رازی در کتاب نهایة العقول بتسلیم آن معترف و بهم ان
طبع مستقیم را بر نسبت نفی مثبتین جای اعتراض است و مدارک عالیه از تصدیق توجیه آن مستنکف
تا بسیط عالم امکان مطلع انجم آفتاب وجود باشد و جود فایض کرد آن عصاره و نظرات فیض کمال
میزان سرادق کواکب تحقیق و تبیان سپهر افخم ارباب توفیق با نظم همیشه تا زره عقل عقول
نفوس تصدیق نمود صورت سیرلا را تا شرایط تقدیم جمع با وجه آن که تقید اتم باشد عقول
اول را سواد مکتوبی که علمای ماوراء النهر بعلمای مشهد مقدس نوشته اند پوشیده نیست
بر همن عالم که تعرض با موال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند ما دامی
که از ایشان افعال و اقوال که موجب کفر است صادر نشود و علی الطریقه مرضیه سلف و ائمه اثنا عشر
رضی الله تعالی عنهم می نموده باشند جایز نیست اما وقتی که با تکلم باین کلمه مذهب اهل سنت و جماعت
علما و نقبا را هجو کرده اند و اظهار طریقه شنیعه شیعه نموده است و لعن شیخین و ذو النورین
و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام ملک
بر سایر انام بنا بر امر ملک علام قتل و قمع اعلاء الدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ
امتعه و اموال ایشان جایز و دیگر پادشاه زمان در جهاد دیگر باتفاق علما واجب و طریق سالت
اصحاب کرام و اولاد عظام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نمایند چگونه از عهده جواب

و اوان که مستعد آن کرده لا تجزی نفس عن نفس شیئا و آیهٔ کریمه و لکن الذین ارسل علیهم بغیر آنکه ثابت
شده بیرون توانند آمد و هر عاقلی که بمقتضی عقل رفته از روایات و احادیث تامل نماید ظاهر
میگردد جماعتی که بشرف شرف صحبت حضرت رسالت علیه و سلم بوده طریق تبعیت و خدمت را
مرعی داشته سالها در اعلای کلمهٔ حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از ثواب
نفسانی و مستحق جنان خواهند بود خصوصا آنها که بمقتضی آیهٔ کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان ملک منان مشرف گشته اند و اولئک الذین هدی الله
فبهدیهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین و ذو النورین از آنجمله اند و بعضا بر سبیل لطف
آن سرور منزه و مکرم شده و صدیق اعظم را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب نامیده کما قال اذ یقول
لصاحبه لا تحزن و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آنحضرت
موجب وحی است و آنحضرت کمال تعظیم و توقیر ایشان را مرعی داشته و در توصیف ایشان احادیث
بسیار وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و ضلالت و با حقیقه منکر قرآن و سنت کننده
بعضی سرور انس و جان باشد محبت و معتقد ایشان مرضی و متابع آن سرور باشد و بنا بر فرموده
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف محبوبیت سبحان و غفران
برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت علی رضی الله عنه در اعلای حق از آن مشهورتر است
که بر کسی پوشیده ماند و اجتناب در زمان متابعت و مصاحبت خلق با ایشان بوده و خود ترک صحبت
نموده پس احتیاج که اثبات بغض با آنحضرت میکنند غافلند از آنکه به ثبوت بغض با آنجناب لازم
می آید و ایضا چگونه نسبت کردن صدیقه با آنکه متفق علیه است که شرف فراش آنحضرت یافته بجز

آن

آن سرور بعضی از امور شنیع که ناشنیدن آن اولیست جایز باشد و در قرآن مجید واقع است
الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس ملاحظه باید
نمود که خبث کجا منجر میشود و ایضا زوجهٔ کسی بازاری نسبت با آنحضرت نمایند آن بازاری در کمال زشت
میگردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را با مثال این چیزها که بعضی از طایفه است نسبت میدهند
قرآن نسبت داده نعوذ بالله من ذلک و اگر بعضی گویند که از ما مثل این امور واقع نشده و نخواهد شد
شک نیست که سامعی که این جملات را میشنود و منع نمیکنند در حکم آنها خواهد بود و آنچه نوشته اند که
بحکم آیهٔ لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرئ مسلم الا من طیب نفسه چگونه اموال
محصولات و زراعات مشهد مقدس حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال مخصوص مسلم
مؤمن یاد شده و آنچه متواتر ثابت شده که جماعت شیعه شنیعه میکنند و میگویند از زمرهٔ اهل اسلام و ایمان
برآمده اند و این آیت و حدیث بنا بر مفهوم مال است که بعضی علما اعتبار کرده اند و از آیات و احادیث
دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و ویران کردن زراعات و باغات
اهل کفر جایز است و عکس آن در این خلاف نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام
و خلیفه کنند و بعضی از بیعت عصیان ورزند جایز است و باتفاق علما هر چند این جماعت کلمهٔ
کلمهٔ توحید و مسلمان باشند و بر این دال است بعضی از حروب که اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله
عنه کرده در زمان خلافت خویش و از این قبیل است و دیگر که حضرت اعلی خاقان با بعضی از سلاطین
نوشته اند که زراعت و باغات اطراف مشهد مقدس وقف مزار فایض الانوار است که آبا و اجداد
خاقان وقف کرده اند چون این دیار از قلمرو اهل حرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات تمام

دستیابی نیست آن نیز حکم سایر بافات و زرافات دارد و بر تقدیری که تعیین در بیت‌المال بمعروف
آنها از مسلمانان خواهد بود و وقتی که بمعرف نرسیده خلیفه را نرسد که آن را بغیر بانی یا اسلام کرده
کرده اند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار ذریه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر تقدیر تسلیم گویا
آیه کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنوده اند و آنچه نوشته اند که هم صالحند صلاح و تقوی
اسلامست و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما بوده اند و صحبت با ایشان داشته اند **نظم**
هر کرا روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نداشت • و آنچه نوشته اند که علما تکفیر ایشان نموده اند
ممنوع است و بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند
که رجب از جمله اشهر حرام است و قتل و حرب در پناه با جماعتی که در مقام حرب هستند جایز نیست جوابش
که حرمت اشهر حرام منسوخ است بنا بر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات امیرالمؤمنین علی نیز در آن
و رفتن آنجناب بر سر اعادی دین در اشهر حرام است بر این و آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون از محکمات است و در ان شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است و این جماعت که تکفیر
عبادت نموده اند و لعن اکابر دین نموده آن کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند با آنکه مستحق لعن اند
که لعن کردن شیطان که منصوص بر ملعونیت او ناطق است ثواب نیست از دایره اسلام خارج شده اند
و عجب است که با آنکه در میان ایشان جماعتی هستند که ادراک معانی ظاهره آیات و احادیث نموده اند
از این مذهب ظاهر البطلان بر نگردند و تبعیت ائمه اثناعشریه و سلف نمینمایند قد بینا الآیات لقوم
یعقلون و در کرامات بعضی از مفسرین با قرآن نموده از بعضی ائمه سلف در تقویت معتقدات فاسده ایشان
چیزی رسانیده یا در آنچه ذکر شده کسی را سخنی باشد باید که رئیس خود عبدالله را نفرستد تا امان داده

بعضی

بعضی از علماء ایشان در کتاب جواب این مناظره نمایند که مذهب حق بر طرفین ظاهر گردد والسلام **جواب**
آن بعلماء ما وراء النهر که حضرت افادت پناه ملا محمد سنگک خادم روضه مقدسه منوره
علیه آلاف الثناء والتحیه نوشته است نتایج افکار رسمی ختام در رد ما را افاضل ما وراء النهر
و امام بپه و آبا ما سبیل ارشاد و حفظهم والیانا من التعصب و العناد و بر وقوف پیوسته در ان باب آنچه
صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود و بر رای حکمت آرای حضرات لطیفه مخفی نماند که حضرت
سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل السنت مسطور است امت را بکتاب الله و عترت طاهره
ما ارسال نمود و چون حضرت امام الجن و الانس سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا در بلاد
عجم غریب واقع شده راقم این حروف محمد خادم برای احترام غربت آنحضرت و التماس فیض
برکات که از روح آنحضرت با فقرا و ساکنین حضرت ملازمت ایشان را اختیار کرده و با فقرا و ایشان لطف
دارد و ما او در آنکه کلفت این سبیل رضا للنفس بعد بعد بود از تفتیش و تحقیق در امور دین تحصیل
یقین کرده آنچه مقتضای حدیث و قرآن است مسلک متین اختیار نموده و از روی انصاف چند کلمه
میرساند اگر قبول افتد زهی سعادت آن حضرات شود فهو المراد و الا **نظم** من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال • و میزان این بحث کسی که صاحب ادراک کامل
انصاف شامل باشد میتواند بود و آنچه از علمای ما وراء النهر که متردد آن حدود بوده اند مسموع شده
آنست که نواب اعلی خاقانی بدین و صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان که کلفتی
بهادر و جمعی دیگر بصفت حمیده و فضایل پیراسته اما تصدیقی که از ایشان الی الان بکلمات
علمای ما وراء النهر واقع شده فضایل پیراسته اما تصدیقی که از ایشان الی الان

علمای ما وراء النهر واقع شده بنا بمثل مشهورست که چون شهاب قاضی روی را فضی آی مقرب نیست
چه فضلای مذهب ائمه اثناعشری بمجلس ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت و جماعت
چنین خاطرنشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال
و تفتیش احوال و اقوال فریقین در تعیین حقیت احد المذهبین امری نمایند که حکم کلام الملوک ملوک الکلام
مطیع و منقاد خواهد بود مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در حدیث مسطور شده اما احادیثی که معتمد
علیه هر دو فریقه باشد معتمدست و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه اثبات حدیث
مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند چه اگر خلیفه بحق من عند الله و رسول
بعد از پیغمبر بلا فصل ابوبکر را میدانند اهل سنت و جماعت اند و اگر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را
میدانند شیعه اثناعشری اند و قول ثالث مطلق نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع اهل اسلام
و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات لو ثم آنچه مرقوم قلم افادت رقم حضرات
عالیات شده بعد از تنقیح و تحقیق شیعه اهل بیت بدلایل متعدده دلیل اول آنکه حضرت پیغمبر صلعم
مع خلفای ثلثه کرده اند و سخن آنحضرت بمقتضای آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
وحی است و شیعه که مذهب خلفای ثلثه میکنند مخالفت وحی مینمایند و مخالفت وحی کفر است
جواب آنست که از این دلیل بطلان خلفای ثلثه لازم می آید زیرا که آنچه آمدی که از اکابر علمای اهل
سنت است منقول است که در وقت رحلت حضرت پیغمبر فرموده که ائتونی بقرطاس اکتب لکم
شیئا لن تضلوا ابدا عمر بن خطاب راضی نشده گفت که ان الرجل غلبه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا لیکن جماعه اختلاف کردند تا آوازها بلند شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

انجمن

انجمن آزرده شده فرمود که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اول
صحیح بخاری و دیگر کتب اهل سنت بعبارات مختلف مذکور است و مخالف دوم آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض الموت جیش اسامه ساخته که همراه اسامه بن زید بغزای روم و بعضی
از آن جمع تخلف نموده و مع هذا خلفای ثلثه که داخل جیش اسامه بودند متابعت نکردند پس کریمه امری
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بمنزله وحی است و هر که رد سخن پیغمبر نموده منکر وحی کافر است
علی ما اخبر فرموده علی ما انزل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل
خلافت نیست پس کار و کفر خلفای ثلثه بنابر آنکه رد سخن حضرت رسول کرده اند ثابت شد پس لازم می آید
که مذهب شیعه حق باشد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت چند این دلیل معقول و منقول دارند
که احصای آن را اکثر علام الغیوب داند و این نوع سعی بعید که گنجایش نوکار آن ندارد و بهر تحقیق آنچه
بعد از سبیل ارشاد و دیگر چون حضرات اعتراف نموده اند که فعل حضرت حق است و فی الواقع چنانکه را
درین شک نیست پس گوییم اخراج حضرت رسول مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را
بمدینه و تفویض امر عظیم بدو کردن رد سخن حضرت و کفر است قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم
الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او عشیرتهم و دلایل مبین برای تحقیق و
تزییف اهل در مسئله امامت بر ما نابسیار است و لیکن در خراسان مثل مشهور است که بزرگ ما
نمی شود اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد لعل الله یحدث بعد ذلک امرا اما شرطی که مناظره منعقد با
علی باشد نه بشمشیر و یورگه و قتل ایشان و نیز مع خلفای ثلثه متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه آثاری
از آن ظاهر نیست و آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایات مذکوره این و غیرها در کتب فریقین

مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث
غیر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره که کفر است باشد والا
پس در هر امر یکی مسلمان نبود و آنچه مخالفت اخبار آحاد و از مجتهدین واقع شده و دیگر تعظیم و توقیر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم العصمه نباشد لایق
لهذا حضرت علی علیه السلام از قتل ابن ملجم خبر داده عقوبت نفرموده و روایتی که دلالت بر حسن فعل کند
مفید مطلوب نیست چنانچه در آیه لقد رضی الله مذکور شد دلیل دوم آنکه بمقتضای لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفای ثلثه بر قول آن حضرت که ایشان مشرف شده اند پس
ایشان کافر نباشند جواب آنکه مدلول آیه خشنودی رضا الله از آن فعل مخصوص که بیعت است و کی
این نیست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که خلاف عهد بیعت است چنانکه در اخبار خلافت
مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافت
کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانچه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت صریح
مذکور تر این روایت است که فوجدت ام کلثوم حتی ماتت فقیر خود در صحیح بخاری مشاهده کرده ام و نیز در
صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکات در مناقب
آنحضرت منقول است که من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و کلام صادق بمضمون
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة ناطق است حاصل که بسبب این افعال
ذمیمه منع رحمت حضرت خیر البشر و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصا در نمی آید مورد
چه سلامت نیست بحسن خاتم اعمال و وفا کردن بعهد بیعت کردن حضرت خدای متعال است هر که

لعنت

بیعت و سعادت نیست مستعد نشود و بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت پیغمبر مستوجب عقوبت
میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
بران شاهد است دلیل سیم آنکه حضرت رسالت پناه ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب پیغمبر قابل ذم نیست
جواب آنکه مضمون آیه کریمه قال لصاحبه و هو یحاوره هر یک از مراد [illegible] مصاحب اند
خواه مسلم و خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار
مؤید مقصود است و صاحب کشاف و بیضاوی در تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده اند یعنی این دو
من در زندان پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بود و
چنانکه آیه کریمه مذکوره دلالت صریح دارد پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و یکی [illegible]
بقلم خجسته رقم حضرات که نظم هرگز از روی بهبود ننوشته و بعد از روی نبی بود در شت اما از
حضرات که با منع وجوه دعوی ادراک دقایق قرآنی نمودند چنانچه مستبعد نمود که در بیت مذکور
بجای هر کدام را نوشته رابطه مصراعها را بر کشیده هر مصرعی را فی نفسه ناتمام گذاشته و
مستقل نشده و روح حضرت ملا جامی را آزرده ساخته لیکن چون غارت و تالان بر کافران
واقع گشته خانها خراب گشته و ملا جامی هم ازین جماعت است اگر سبب او خراب شده باشد
البیعت اذ وقعت [illegible] استشهاد است اما صلح در ذکر آن نیست
آنحضرت است که بمجرد ابهام لفظ تأمل در معنی آن ننموده دلیل چهارم آنکه حضرت علی
رضوان الله علیه با وجود کمال شجاعت در وقت مبایعت مردم با خلفای ثلثه بودن منع
نفرموده آن دلیل بیعت است و اگر نه تقدیح آنحضرت لازم آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت

امیر علیه السلام از تکفین و تجهیز رسول فارغ شود خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده
برای ابوبکر بیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آن در صحیفه نمی گنجد و آنحضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک
اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیت ایشان نمیکند چه حضرت امیر علیه السلام با
کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت از آنحضرت کمتر نبود چنانکه
اخبار و احادیث بر این دال است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه باتفاق با قریش جنگ نکرده
و از مکه معظمه هجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح نموده مراجعت فرمودند پس
جنگ ناکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه جهت جنگ نکردن حضرت امیر کافی است شیخین
چه حقیت کفار قریش مطلقا منظور نیست و بر اهل تحقیق این نقض در بالاتر جاری است چه فرعون
با دعوی خدائی چهارصد سال پرستش حکومت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما مدتی مدید دعوی
خدائی کرده و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرده تا خلق بسیار بدان گمراهان معتقد
آوردند هرگاه در باره الله تعالی با کمال قدرت تاخیر در دفع خصم گنجد در باره بندگان بطریق اولی خواهد
و آنچه فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با ایشان بیعت کرده وقوع آن جا تقیه و اکراه
ممنوع است و تحقیق آن در صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید در این که سب شیخین کفر است اشکال
کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و شارح مواقف نیز بر این رفته و در جواب
که برای تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود که مفهوم
تشنیع است که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در او معتبر نیست و نمیگنجد که نام خلفای ثلثه بر زبان
شیعه جاری نشود و لعن ایشان واجب نیست و اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر

نیست

نیست همچنانکه جاهلان سنی حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلق مقتضی انکار سلف
و ائمه خلف نیست و آنچه فرموده اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند عقلا و شرعا
در یک آن کس است دلیل بر این نیست قال الشیخ ابن سینا من تعوّد ان تصدق من غیر دلیل
فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیة و آنچه از خبث و فحش در باره عایشه نسبت بشیعه کرده اند حاشا
و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده و بحرب امام
زمان بیرون آمده و بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب آنحضرت نقل نموده اند عمل نکرده
و محارب حضرت پیغمبر ص یقینا مقبول نتواند بود و مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب صحیحی
از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی ع از حرب توبه کرده هرچند نقض
متواتر و حکایات توبه خبر واحد است اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه
و تابعین اگر آن توبه مقبول باشد لعن او از برای حرب نباید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم
بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین الی آخرها این معنی دارد که زوجان در
معنی خبث و ضد و تبعیت من جمیع الوجوه شریک اند چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ
باشد آن دیگر نیز چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرت نوح ع و زوجه ایشان و آسیه فرعون
بلکه مراد اند بود که آیه مذکوره منزل باشد با آنچه در آیه دیگر تصریح شده و الزانی لا ینکح الا زانیة
او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و فیه نظر و لا جواب و آنچه در تکفیر سادات عظام
که فرزندان سید انام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هرگاه حرم حضرت پیغمبر ص

برخلاف امر آنحضرت سفر کند و با شخصی که باتفاق فریقین داماد مسلمین خلیفه باشد و از خود
مناقب آن شخص را از حضرت رسول شنیده باشد و روایت کرده باشد جنگ کند و بواسطه این جنگ
سبب شود و ایضاً باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیره گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی
از مسلمانان خلیفه نباشد سخنی گوید و حال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد
و بمقتضای دلایل بر وجهی ظاهر شده باشد که آنکس مخالفت پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز از آن سخن
فرزند پیغمبر اصلاً آزار بدنی و مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکس که در حق او گفته
ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح و اشنع است بسبب آنکه اول اصلاً باعث قدح نشود
و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر بمضمون مصنوع سب شیخین را کفر متمسک شوند جواب این
ظاهر باشد و اگر چیزی دیگر فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است
که در وقت حضور ابن مکتوم اعمی در خدمت پیغمبر کسی از اهل حرم آنحضرت حضور نموده پیغمبر ص از این اعراض
فرمودند آنکس گفت یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر فرمودند که تو خود کور نیستی و علمای سنت نقل
کرده اند که حضرت رسول ص عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای جماعتی کند که در کوچه رقص میخواستند
و بعد از مدتی فرمودند که یا حمیرا اهل سنت این قباحت را از رسول نسبت نمیتوان کرد و قباحت این
نه بمرتبه ایست که تصریح بر آن مقدور باشد و با آنچه لازم این قصه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست
که کافر است بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی را اشرف و اکمل از حضرت پیغمبر ص
نمیدانیم و بچیزی که منافی شان و جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جراتهای حضرات
که بواسطه میل و تعصب باحادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند نظم اندکی پیش تو گفتم غم دل
ترسیدم

ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و آنچه در باره اشهر حرام فرموده اند حاصل
عدم آنست که ناسخ متقدم بر منسوخ است که نسخ قرآن تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت امیرالمؤمنین ع
بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا بلکه حروب آنحضرت اکثر
چنین بوده و هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانچه از ابحاث سابقه معلوم شد وجهی که برای غلبه
و قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند تمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر خبایا
در ابر جبهی که هرگز نفرموده چون حاصل شد والله علیم بذات الصدور علی ای حال نزاع با دشمنان چون
آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش نمایند نه آنکه چوب
تنور فتنه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و در اصل و فرع نهال بندگان خدا را سوخته بخاک
مذلت اندازند نظم چو آتش مشو تند و سرکش مباد آنکه دود از دل مبتلای برآید و ظاهر است
که این غوغای بملاحظه علمای سپاهی را بعبادت استیصال بندگان که کشتن بهم رسیده و استیصال ایشان
اگرچه کافر باشند علاوه رضا الله که در کار آنها حاجت نیست و در روایت آمده که نوح ع در روز قیامت برای
هلاک اهل کفر از خلایق و اخبار و آیات برین دال است و تفصیل اینها در کلام ابن حنیفه نمیگنجد
و هرگاه سپاهی بفتوی علما این کار کنند مظلم جواب آن در روز قیامت بر علما خواهد بود نظم
در آن روز کز فعل پرسند و قول اولوالعزم را دل بلرزد ز هول بجایی که دهشت برد انبیا تو عذر
گنه را چه داری بیا و مخفی نماند که ابن طاوس که از علمای شیعه بوده و در اصول و فروع مجتهد
در فقه تصنیف نموده بنا بر آنکه حضرت حق تعالی در شان حضرت رسول ص که دوست آنحضرت بود
دو دنیا را بطفیل آنحضرت خلق کرده گفت و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین

ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه درباره حضرت پیغمبر این همه تهدید
و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید
پس اگر حضرات عالیات طریق اقتدای سلف راه سلوک داشته شیوه احتیاط را مرعی دارند خواهد بود
چه در عرصه عرصات جواب خون مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی والمجنون
بی تابت صحبت نظم بجرم عشق توام گر بخواهی کشت جواب خون فقیران که بیگنا ماندند مرا از
انجمله بیک خواهی است وگرنه زین همه کشت چه مقصود است چون اکثر مفسدهای عالم از غرض
فاسده دنیویست مناسب آن نیست که ارباب فضل ازین اغراض منزجر شوند بلکه اولا از غرضی که
افاضل ما وراء النهر بجوار مشهد مقدس تشریف آورند فقیران ابنای جنس را از شرف حضور
مشرف سازند و اگر بواسطه قهاری خاقان فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند
آمد ایشان شرایط طواف حضرت امام انام را بجای آورده بسعادت زیارت مستسعد شوند
و این فقیران را هم ازین مهلکه فردی باشد ایمنی خود بوجود نیاید بلکه فتوی بقتل فقرا
هم داده‌اند بارک الله و عظم الله اجورکم نظم سخن بکش که ره جز [illegible] نباشد بکشش
که ایشان بشنوی و چاره نباشد والسلم سواد مکتوب که خان احمد گیلانی بدست خود
در جواب مکتوب زیدیه نوشته آنچه اعزه زیدیه نوشته‌اند درباب تفضیل شاه مردان و ائمه
هدی بسیار کرم کرده‌اند درباب تفضیل حضرات چندان حکایات در کتاب سنیه است و از
اشعار شافعی و اقوال ائمه سنیه مشهور است که احتیاج بزحمت کشیدن حضرات زیدیه ندارد
با ثبات و اعتقادات زیدیه هم که بیان کرده‌اند که حضرت ناصر الحق بعضی از ائمه علیهم السلام را

امام میدانند و دلیل آن در جزیره است و اظهار شاگردی امام شما را نسبت با بعضی ائمه هدی آورده
با مجتهدیم احتیاج باظهار شاگردی نیست که سخن امام را باستشهاد آورد و لازم نیست که او را
امام دانند چرا که اگر آنها را امام خود میدانست بایست که در اصول و فروع موافق ایشان باشد یقین است
که نیست همچنین امام خلیفه ام یکی از شاگردان ائمه است و بهیچ وجه خود را امام نمیدانند و ابدا در مذهب
تابع او میبایست بود که حضرت ناصر الحق شما صاحب مذهب مخترع نبود و یقین است که سخن شما در
اعتقادات او با امامت حضرات ائمه ۱۲ درست نبود و مجتهدین این مذهب را تفضیل ثابت است
مشهور است و این شما را عجب نماید که در سلسله امامیه شیخ شهید مصنف قواعد و شیخ جمال الدین
مطهر و حضرت سید مرتضی علم الهدی و چندین بوده‌اند که مراتب فضل و تصانیف ایشان زیاده از تصانیف
ناصر الحق و فضایل ایشان معلوم میبود و یقین است که ایشان پیروی طریق و مسالک جمیع مذاهب مختلفه
زیدیه هم کرده‌اند و در کتب ایشان اصول زیدیه و مسایل ایشان و اعتقادی که شیعه نسبت بزیدی میداشته
داشت چنان معلوم میشود که محتاج بزیادتی تبیان اهل این زمان نیست اگرچه الا شما چند جزو زیدی
نقل نموده که نوشته‌اید [illegible] بسیار کرده باشید شیعه نشد انشاء الله حضرت حق جزای خیر آن اگر نتیجه خیر است بشما
رساند چون شما ترقی بجانب تشیع کرده‌اید امید که همچنان فرزندان شما هم از آن ترقی کرده شیعه
شوند اما آنکه زیدی را درجه امامت بوده و نه شک است کسی را دلیل حکمی بر جهه حیثیت است دایره
فیض کرم الهی آنقدر است که صد هزار همچو او را بکار کند چه جای امام چون افضل خلق حضرت رسالت پناه محمدی
خبر داده و او چون مخبر صادق است و معجزه نبوت ثابت کرده بنابر این نبی بدی خبر داده با تصدیق قول
شریفش در ثبوت کرده‌ایم اما در امامت ما را دلیل نقل بعضی را از احادیث است که منقول است از

از ذریه من بوسیله میر غیاث الدین منصور دیده ام که اسمعیل نبی علی نبینا وعلیه السلام را حضرت
حق تعالی مشتق داده بود با دو دو دو دو که بزبان عبری مجر است و حاشیم رسمار که خلیفه حضرت
ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین ثنا نیم و شمار اتی عشرست که این نوع ذوات شرف پیدا خواهد شد غرض کریمها
مصداق باقی اقوال مردمی که بحضرت ایشان ترا آن ساعت وجود ان از شرمندگی و انکار میکوینده کان محمد
محمد مهدیست و سری که حکایت میزنند کریم که امام منتظر دوازده نباشد یقین که رتبه امامت امری محمد مخفی است
یعنی مقرر است که فرزندانی را بران علم نیست بعد از حضرت حق بغیر نبی او و جز انبیا و ائمه هدی امام را
نیستو نمیشناخت مشهورست که نظم ولی را ولی تواند دید مصطفی را علی تواند دید و با حضرت مرتضی
علی وحسنین ما را بنص حضرت نبی امام میدانیم چون حضرت صاحب الزمان مخفی شده در ظاهر امامی
نبود و نص بر کسی نشده و مارا بایشان بشد و کسی جهة اقتدای ما این حضرات میشد یکی از ایشان مرا سلطنت
طالبین بسته تکلیف دوازده امام ایشان اگر ما هری کسی میشد بنابر قرار کلی که او حجة امامت نهاد
از قول کدام پیغمبر یا امام است میشد از کتب سبحانی است حق بر خلاف کلام او باشد انکار ما یعنی ما و حق بعید
کردکه باز باره این سخن درین کاغذ نمیگنجد مجمل کلام آنکه حقیر صاحب الدعوة اعلام نشستیم که برین ترک
با اهل مذاهب مختلفه واجب باشد و هرکاه در زمان حضرت رسالت پناه صحابه از اهل بدعت پاک
نشده باشد در زمان این خاکسار هم نخواهد شد و مرا در مسلمانی خود هم عقیده و ازین شعر خود هم معلوم میشود
نظم کاه کوئی که عمر اعظم کاه کوئی بر قدم آری تو نه اینی نه آنی ای کاذب کافرم من اگر تو
دین داری و من از مسلمانی آنچه دارم امید هم چینه شهادت است و دوستی ائمه اثنا عشر علیهم السلام است
بعد از محبت رسول الله مرا بر سید و عزیز چه کار مسلمانی ما همین کرم هم خدمت و در کنار هم صحبتی و دران هم باشیم سلوک

که نائیم از قول بعضی از کاملین از آنجمله قول حضرت امام محمد غزالی قدس سره در منهاج العابدین میگوید را
ناامید میسازد که میگوید رجا آنست که زراعت بکنند و جهد کنند و از خدا خواهد برکت اگر بی عمل خود را
برجا میدارد حکم آنکس دارد که بی تخم زراعت کند و از خدا امید محصول داشته باشد و میگوید که این
امید است نه رجا و باز از حسن بصری نقل میکند درین کتاب که اقوام الهیهم امانی المغفرة فی حرمن
الدنیا و لیست لهم حسنة لقول انی احسن الظن بربی کذب لانه لو احسن الظن بربی لاحسن العمل له
غرض که این را میدانیم و باز از ناچاری امید میتوانیم برید اما امر کس از روز آخر ترسد و چند تهاوار روز
اول ان الفضل بیده یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم عرض کنند زین را که سیرخ چون میکند کلمات
وسی در دین داری چه پرسم که با اهل مذاهب تعصب باید کرد اما این را بعقل میدانیم مذهبی که دوازده معصوم
بعد ان گذشته باشند و متفق گشته شرف مذاهب است و پیروی آنچه بکردن من آمده بود اگر کردن جاهل
از من اگرچه حکم جنت می آمد خواهی چند سرگرم میشد کدام کوشش شیوه طاقت این دارد که انکار لفظ
علی ولی الله را بشنود که مبطل و غرضست آن عذری که نوشته اند که چیزی از من میپرسند که چند کفر اوایل
میگویند که راست آن کدام است کفر و در علی ولی الله سکوت کردن نامعقول است اگر آیات خلفا را
در جای مدح نکنند و جاهل باشند کاز خیست تکلیف در اذان که البته آن کلام تست و مصحف
فرقان میگویند و در میان جدال ایشان جاهل بد از تقیه است و از شعر و سخنان انکار چنین معلوم میشود از انجلا
که احفظ لسانک یقول قلبی ان البلاء موکل بالمنطق و هم میگوید لا تطلق لسانک فیستوعد علیک لسانک
غرض که در مذهب زیدی و مذهب زیدی یا از کلیم خود در راز نمی باید کرد خود را در معرض تلف نمیدادم خجسته
مشکل است نظم بو بکر را علی مراحنف جراثه واعتقاد اولیای صوفیه را در باب اسمای الهی

صفات است و هر طایفه را از منسوبات اسمی است و در هر وقت بنابر مصلحت احدی غالب گاه

فرعون گاه موسی و درین امر مدار بر دلیل ثمّ یفعل ما یشاء باید نهاد و مثل بابا فغانی گفت ع

گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش درین کارخانه پیش ازین بسط نمیگنجید [illegible] خواهند داشت گیتی

با ایشان کاری نیست اعتقاد و مذهب مرجوع و اهل آن است والسلام مکتوبی که علی خان [illegible]

یکی از علما نوشته و تقصیر قاضی طلبیده بعد از عرض دعا و اظهار اخلاص پیرایا مشهود ضمایر

ضمیر کیمیا تاثیر آنکه ارباب فضل و دانش و اصحاب عرفان و بینش را بطریق عوام الناس نظر بعقبات

فریبات ناقصه زمانه داشتن غالباً لایق و موافق نفس الامر نباشد و هم از جنت و لفریب

تهذیب اخلاق و وفاق عادی و آبی مینماید بلکه در تصحیح مواد و قواعد سواد بر عکس اطوار و

اوضاع ناپسندیده بی تمیزه با کمالات جهالت شعار ساکت و ستار باید گشت نظم وا دیده و دیده [illegible]

مردان کامل است یکذره دیده به که گرانی دو صد کتاب بشد مدت مدید و عهد بعید است که قدم طلب

و ثبات بر جاده محبت و اخلاص و فضای بلند هوای ارادت و اختصاص نگاه میدارد نظم

یارب دل رسیده من از کجا شنید بوی محبتی که در آب و گل تو هست و این عطیه مذخره را ستاره

روزگار خود میشمرده و درین آرزو دل شکستگی که متوجه خدمت فیضیات ماثر بود [illegible] عطفات

بندگان مستظهر و مباهی شده تسلی ده بال گیرانه خسته [illegible] رحم و اشفاق آن

خداوند علی الاطلاق جراحت دل ریش جگر را وعده اندمال میداد نتیجه بر نقیض مراد و قرار داد

خاطر افگار روا داشت یار روش مخصوص نوازی و آداب مرید پروری و مصادقت اهل ایمان و پاداش [illegible]

و [illegible] درین بلاد و امصار چنین مینماید هرچند که [illegible] اراده عالی اشتمال اعتقاد [illegible] نبوده [illegible]

بعهده

بعهده وفا پابسته [illegible] قبیل استحقاق [illegible] پرشده عمل کرد نظم بگذار که از دره ره و سیلی از تیر

بادو تکلف و در سر روزی برادرین باش [illegible] فی الدهر بهر حال از شهامای [illegible] داد

الی الطلق یاران جانی [illegible] دلسنگ کرد خاطرات از کتب چیزی که سبب مشغولی خاطر گردد مرا

خواهد بود اگر رحمت فرموده مخدومان را ماموریت سازند که از کتابخانه فیض کنش تفسیر قاضی بیضاوی صحیح

شفقت فرمایند که چند روزی بدان اشتغال داشته گردآوری از دایل التفرقه نماید و گذشت فرشته اند

بود کل گل بوستان و دبستان و شکوفه گلستان بمضمون معانی طرایف است مباد [illegible]

تا ابر بستان و بیابان جلوه گر گرد نظم چون سبیل ماین شاخ بر شاخ گرهای تو و اگر گستاخ

والسلام بود مکتوبی که خواجه علی بیگ ولد خواجه کنگر گیلانی برادر ملا عبدالرزاق نوشته بمسوده

ملا عبدالواسع عرشی تا هوای کرمت سایه اقبال و شرف برگرفت از سر این جمع پریشان احوال

پیش شان آمده حالی که زغم میبردند اگر این حال ازین پیش رسیده [illegible]

الافادة و الافاضة و الرفعة و الابهة و العظمة و القرابة و الحکمة و المکرمة عظیم [illegible] عیاث

الانام امیر امرا النقبا و مرجع الانام امیر [illegible] میامن اجلالها و اقبالها [illegible]

صدور و عروج بر مصاعد و معارج کمالات دینی و دنیوی منعقد باد بالاخیار [illegible] مشهود

ضمایر زکیه گردانیده میشود که چون مدت مفارقت و زمان مباعدت متمادی و مستطاول گردیده

قلوب معتقدان مشتاق بنهایت رسیده و همواره چشم رجا بر رصد نقش دارند که بوسایل گرامی

رسایل از حقایق خصوصیات احوال خیر مآل [illegible] آمانی و آمال ایشان مطلع و خبر سازند و [illegible]

خاطر شکسته پردازند میتواند بود که در بذل این مامول مساهل و مسامحه نفرمایند نظم [illegible]

تا ذروت تقوی نهایت رحل و نشو و ارتفاع نرسیده بود پایهٔ رفیع شانش از سمک سما فراز تخت رفعت ربانی اکرم الله

نعم المرحله بیش ازین تعلق خفی قم ترقیم فرموده بودند که از اقوام و اتباع کسی را که اهلیت خدمت قابلیت

داشته باشد بفرستم درانجا عزیز خلف الاعیان سعادت ایاب شجاعت نصاب فخر الدین محمد حسین بیک

که از طفولیت تا غایت ارتباط علی ما بین بسلسله داشته در وفا حقیقت و لیاقت اعتماد و محرمیت لا تکلف

ای قرینست از دیرگاه باز آرزوی شرف انتظام در سلک ملازمان درشت بنابرین او را محرم آن کعبهٔ اقبال

گردانیدیم تا مسئول آنکه منظور انظار عطوفت و تربیت گردانیده چون با بسیاری تمام از غبار و قبایل و محن

و منازل که گذشته مرتکب شده اید و متاعب جهات و مسافت گذشته است تجویز تقصیر در ترتیب و تمشیت احوالش نفرمایند

مقاصد و مآرب مختلفه که مقصود ان تو ضمیر و علیاین روائح حالات و توجهات بر وجه حال است وفق طرح سازند

پیوسته و لا یزال متعلق اطلاع بر کیفیت حالات سعادت آیات آن قبله قبیله و اخوان و سایر ... ان و اولاد

کرام است اد و ترجمه ورود نامه های لطف مشحون را منتظر و منتهز است و منه التوفیق والدعاء والجلال والعلاء اکرام الاطهار

صورت مکتوب که از ایران ملا عبد الرزاق بملا عبد الواسع علی نوشته مدی و حقیقا انها

که ایان قدیمی و خلفان حمیمی و تمادی اوقات و احوال بالانقطاع و انفصال این بر وده و خواهد بود که توجه

استطلاب ملک تقرر مستحق جناب عالی فطرت متعال جبلت قضا نعت مجد دم ... عظمت و جلال ابو الکرم قیوم

معالی و اقبال الکامع بین تشریف النبی و مکارم الحسبی والفایز بالکمالات الصوری و المعنوی عالیا

السید کالانجمی الالباب العظم و الاجلال غیاث العلماء مربی الفضلاء تر عصره و وحید دهره در رفعت و ... ارج

وارتفاع باشد و موانع آن ... اندفاع اللهم قدره و تیسیر امر معروض آنکه خلف الامراء و العظماء النقیبة ...

الامالی الغزو العلی حسن الفضایل قرة العیون قوة القلوب بعث الدول عزیز الوجود ... ابقاه الله تعالی

بالعقود والسلام تمام الی شرف خدمتکم و دولة ملازمتکم و هو المقصد الاقصی و المطلب الاعلی لکافة الاحباء

و قاطبة الاصدقاء از مبادی سن شعور تا غایت افتخار آرزو مندی سعادت مشاهده و فرح بخش ایشان

و انتظام در سلک مخلصان آن سده و کوتبشان می نمود و درین ایام که عالی جناب رفعت مآب ثروت منتها

اقبال ایاب الممتاز بین ارباب الدولة و اعیان الزمان بکرایم الاوصاف و شرایف الاخلاق یگانه نجار

فی البرار و البحار خواجه شمس الدین اویس میان فرقة و شروند و اقبال از طرف باضراب ابراق

رسیده بوسایل وسایل ترغیب و تحریص او بر این امر نمود و جمیل عنان گردیده ... بمبالغه و

تاکید از حد گذرانیده و از اثر خاطر او اندیشه کرده بعراق او که تفقد آن بر هم تفرقه ارواح

بوده دل نهاده ... ساخته و وداع کردیم ... بسبب اسباب مفارقت مهیا گردانیده و قرار کار ...

منع رضایت آن نمود نظم فغان که چرخ مشعبد ... ساخت که باز کار ... ساخت

رجا واثق هست ... که چون بموافقت ... مستعد شود عنایت ... از روی

و با انوار توجهات ... نظم لطف و مرحمت او را نگاه دارد که ... حقیقت

تحت نگاه ... مکرمت ... از انقضا ... و ... باب ... آیات

تجویز نفرمایند نظم جان من ... و دیدار تو ... جان ... و سواد و ...

که مولانا ... عبد الواسع علی نوشته تسنح و تنفع از میامن برکات فضل

و کمال و مکارم و افضال حضرت افادت پناه ... کاشف الدقایق عارف الحقایق ضابط قواعد

الدینیه حافظ مراسم الملیه معارج العدی و الاهتداء ... العلی ... مولانا

عبد الله ... حفظه الله تعالی و اعانه ... المستفیدین و ... الی یوم الدین

عاجلا سر ایام مواجهه مشافهه مقدر و میسر باد و چون انتهای رای صاحب بصیرت حضرت ثاقب اتکار در جمله قاصد

فرخنده و مقاصد ایشان سیادت نصاب فضایل و کمالات کتب مشحونه للفضایل و الکمالات عالی محمود

سیاحت
رسیده و کتب بدایت شئون تفقد مضمون رسانیده و از حقایق حالات سلامت آیات ایشان مطلع و خبیر

سلطان و مستبشر گردانیده و ارشادی که فرموده بودند موثر افتاد و باعث انصراف از امر لاطایل و بنیاد عمل

بجانب کتب مقاصد یقینی شد و موجب استنان عظیم گشت ترصد آنکه در رتبه علیه صدره در مرتبه تحریر

علی مشرفها الف سلام و تحیه خلوص معتقد را در اعقاب صلوات و مظان استجابت دعوات یاد آوری فرمایند

واضحه
و شعور و اطلاع بر کیفیات احوال و اوضاع ایشان در هر اوقات و ازمان مطلوب و مرغوب جهان

و همواره بمسایل گرامی از آن معانی اخبار و اعلام نمایند از مقولات تحقیق مواد و دار بانتقاد کرث

آرزومندی مواصلت و ملاقات چه نویسد که از قبیل بیان عیان و اظهار بناشد الدعا بجاد و بجوار

اعتقاد و مرادی مخبر که مولی المعظم و از زبان ملک الحکما العصر نصیر الحق و الدین محمد الطوسی نزد

اثیر الدین الابهری ادام الله علوه و قدره هر چند در روزگار سیدا و حیات بباید که مرا از توجه آزاد حیات

بی رحمت امید و غم وصل و فراق ای ... که ز دیدار تو ام شاد و حیات جناب جهانبان دوات میمون مخدوم

سفر ملک الحکما و العلما اثیر الملة و الدین قطب الاسلام و المسلمین قدوة العلما المحققین بقیة الافاضل

المتاخرین ادام الله علوه و قرن بالبقا ... که مقصد آمال افاضل مطلع انوار فضایل است همیشه

بکرامات ذوالجلال و کمالات لایزال محفوف و محفوظ باد و دوحه حدثان از کنف شرف ساحت بارگاهش

مردود و مصروف بحق الحق و صاحب دعاگوی مخلص محمد الطوسی خدمت و دعا میرساند هر چند دولت مشاهده

طلعت در وقتی یافته است که اقتضاء وقت عقل از جناب فیاض کرده تا از آن وقت همیشه بقبیل آن ...

محض

متحمل مستعطش بوده و از اخبار سیاره و سوانح عزایم مخدومی منعطفی مبانی عالیه و اقران بالسعادة

ایاب و لیالی مشغول متعطش بوده و تا بشارت پیوستن بخطه عراق بمقام مبارک رسیده آن شوق و شعف

تضاعف پذیرفته نظم ازی الشوق یزداد یوما اذا ما المنازل یزداد قربا ازید عزه و علایه

آن مراد بر خوبترین وجهی و محبوبترین مبانی

کرامت کناد و ما ذلک علی الله بعزیز

تم بالخیر و السعادة

باسمک اللهم الاستفتاح یا فتاح بسم الله الرحمن الرحیم صورت فتحنامجات که بهر کس نوشته

بشارت فتح مبین و بشارت و کان حقا علینا نصر المؤمنین که بیامن تاییدات رب العالمین و متابعت سید
سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه وآله قرین رایات فتح آیات ما شده بکدام زبان از عهده آن توان تفصی
نمود و بکدام بیان از ادای شرح آن بیرون توان آمد نظم بهر موی اگر صد زبان بوده شوم ادای کرا شکر می
ز بخت بیش بخشش کردگار یکی گفته ناید ز سیصد هزار فحمد الله ثم حمد الله علی ما هدانا طریق النعم فشکر الله ثم شکر الله
علی ما عطانا الولاء والکرم * بر رای ارباب الباب پوشیده نماند که مقصود ما از سکون و حرکت و قرار
و نهضت آنست که بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی بامری قیام نمائیم که موجب رضای خالق
و سبب انتظام حال خلایق باشد و در ایام دولت روزافزون و عهد همایون که ذیل آن بدامن قیامت
متصل باد اعلام دولت محمدی و رایات ملت احمدی که بتوقیع انا فتحنا لک فتحا مبینا مشرف و مزین است
در نشر جهت وسعت اقالیم افراشته گردد و آثار ملاهی و منکرات و رسوم مناهی و محرمات از عرصه روزگار
برانداخته شود و مواد ظلم و تعدی از ساحت بلاد منقطع گردد و ایادی جور و فساد از سر رعیتان جهان منقطع
ماند و بندگان خدای تعالی که ودایع فی ارضه اند و عنان اختیار ایشان بقبضه اقتدار ما آمده در مهاد
امن و امان و ظلال معدلت و احسان آسوده و فارغ البال توانند بود تا ذکر جمیل مستمر و اجر جزیل مدخر گردد
لاجرم بنا بر این معنی دولت اقبال قرین اشکال مینماید که مسوده صورت مطلق بر صحیفه خاطر رقم نقش نموده ایم
که بمبشر اقبال آن را انتاج رسیده و بیرنگ اخلاص مکتلی بر لوح ضمیر منقش گردانیده که بیشتر آمال حصول آنرا

بقبول

بقبول احسن تلقی مینماید سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا چون
مدت مدید بود که مبشران بشارات الهیه متواتر بمسامع علیه حضرت پادشاهی میرسانیدند که قزلباش
ترکان دست ظلم و عدوان براهالی آذربایجان کشاده و قدم جرأت و بیباکی در جاده بغی و
طغیان نهاده است و از ارتقای مدارج مهتری و هوای معارج سروری در دماغ بی مغز باز
کرده تجربه آتش در دار السلام نهاد از ربقه اعتقاد برآورده است و قدم از جاده قویم و صراط مستقیم
بیرون نهاده و از فرط شقاوت ابدی و غایت تجری فرقی علیسوی شده و بنابر
رای مخالف او که عنان صواب از راه راست گردانیده است و بصورت خلاف مایل گشته
طریق نفاق و خرابی حجم بحجاز مسدود شده است و راه بیت الله الحرام بر طوایف حجاج ترک
و کوچک از ترک و دیلم مسدود مانده و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی
خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین و مدتیست تا بدین سبب جمعی طالبان
جمال حرم و مستعطشان زلال زمزم چون عشاق بقدم صدق و صفا بر مروه و صفا و منا
ننهاده اند و ارواح لبیک برمیان جان بسته از اسباب امید منقطع و متحیر و منتظر فتح ابواب
رای عالی که قبله اقبال و کعبه آمال دور و نزدیک است اقتضای آن نمود که بر مقتضای آن نموده
که بمقتضای من کان لله کان الله له عنان کیوان مسامی در رکاب فرقدین فرسای کز قصد آن
دار النشین فتح و ظفر است و آثار ترکیان و دفع شر کلاه داران در صدد نکاب و دفع آن معطوف گردانیم
ساحت آن مملکت را بجنبت بلده طیبه و رب غفور پوشانیده و از خار و خاشاک معارض و منازع
و خبث وجود مخالف معاند پاک گردانیده و مسالک دیگر ممالک محفوظ و محروس سازیم هر آینه

قدم توکل بر جادهٔ اعتقاد نهاده از حضرت واهب العطیات مدد و یاری طلبیدیم و از ارواح
طیبهٔ انبیا و اولیا استمداد همت نمودیم و رایات همیون بفتوی شرع و رخصت عقل از مقام محمود
بطالع مسعود در حرکت آوردیم و بمساعدت بخت مساعد با لشکر نامدار و سپاه جرار چون
ذرات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب بی پایان که از هیبت آن کوه در لرزه چند

نظم همه مردان دل پر جوش آهن پوش خاره کن ❊ مصاف اندوز جنگ افروز اعدا سوز
شیر افکن ❊ … معصمک من الناس قلب جناح را … شده و حارس … محکم
اینما کنتم میمنه و میسره را نامزد … شیخ نصرت بر یمین بخت و دولت بر یسار توجه نمودیم و چنانچه
عادت رایت دولت سرایت ماست که بهر مهم که عنان عزیمت به تسخیر آن معطوف میگردانیم
و التفات خاطر در وقوع جوانب آن … میرسانیم امارات تحقیق من صحیح الوثیقه مساعده التوفیق
بر صفحات احوال آن … مشاهده مینمائیم و هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین بر وجنات آمال مطالع
… چون بباب الجنه قزوین رسیدیم مخبران با خبرت خبر رسانیدند از وصول موکب همیون منصور
توجه … فانک منصور بر شان ما وقوف و مطلع شد قبل از آنکه خبر همیون سایه بر تجدید
و نامور آن بلاد انداز(د) و عصابهٔ ظفر پیکر ظلال خود بکشد به امارت نصرت ما از عیان سرشت قائم
عقربات لیالی و ایام خود مشاهده کرده و علامات وان جندنا لهم الغالبون واضح و لایح یافته معلوم کرد
که عرصهٔ ما … اطول العرض در تحت تصرف و جعلناکم خلائف فی الارض قرار گرفته … تا یک
ورشتهٔ عرش ما … آیه … علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم برای … لمعان
کرده از بیم سطوت پادشاهانه و … هیبت خسروانه که زلاله در چشم سحاب … کند و آب حیات را

آذر

آذر دهد بعرض مرضی که مقدمهٔ تلف باشد گرفتار شده روز بروز ضعف طالعش قوت میگرفت
و قوت نفسش ضعیف میشد تا غایه از جنبش … بیخ و بال انتقال نموده خبایای دلش
از شرق طلوع بمغرب افول انتقال پذیرفت صورت فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها
خسرا در مقابل نظر دید و جوارحش که حاوی الم تر الی الذین فی قلوبهم مرض مقارن جان در آن
سرعت فزادهم الله مرضا از سر گرفته اسباب و علامات مرض رنجاری جوارح ساری و جاری
کرده مزاج از قانون علاج تجاوز نموده و مواد زحمات از منهاج شفا بر دستور …
بردن رشتهٔ خزانهٔ وجود از جوهر حیوان خالی گذاشته و دل از دست امید و اعراض برداشته
و مملکت وجود را از دست تصرف داده صورت نامرغوب موت بر لمعات محبوب حیات
ترجیح نهاده بر مقتضای کشتی ناگاه جان بمالک سپرد نظم … و دود دست ما خلق
هنوز ❊ کوکوچ کرده عازم دار القرار شد ❊ عقاب اجل طایر روحش را بمخلب قهر در ربود
و غراب البین فنادا آوازه زنان فرار شان و بشهرستان خاموشان محبوس بود نظم ب
یوسف گرا او افتاد در چاه ❊ ولی هرگز چنین خوبی نیفتاد ❊ و خلف دیگر که در قلعه سلطانیه بود
چون از واقعه پدر وقوف شد آیت ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه بر جبهٔ حال خود خوانده عنان تمالک
و تماسک از دست بداد و طریق الفرار مما لا یطاق سلوک داشته بجانب ارزنجان توجه نمود
و بعنوان مفتح الابواب کلید قلعهٔ سلطانیه که گوهر آل دولت و عقده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو
ارسال درگاه گردانیده بود قاضی سلطانیه آورد و تسلیم بندگان درگاه عالم پناه گردانید و صورت
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر عالم و عالمیان روشن بشد و بقیة المرتی که مانده بود

چون جلال دولت روزافزون ان الارض لله یرثها عبادی الصالحون در آیینه تیغ ملک
ستان تماشا معاینه دیدند از صدمه هجوم لشکر خونخوار و بارکاران اهرمن شعار کار [illegible]
قوت من قسورة متفرق و آواره گشتند نظم ابرید بیابانشان گرگی برگی در کلبه‌شان نماند
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین نظم هر فتح کاسمان نهدش مثلها
چون بکری مقدمه فتح دیگر است و چون بتوفیق ملهم متعال بتأثیر صبح اقبال از مطلع امانی
و آمال روی نموده به بشارت فتح و نصرت رنگ رنگ و ظلمه ظلم از چهره روزگار زدوده
محروسه چهر تبریز که مدتها از رواق جلا غیب با نقاب خطبه نشسته و عروس ملک سالها
از آن سبب تتق [illegible] در [illegible] مانده است بگفتگوی عشوه نشاط درکنار مراد ما
عرصه ممالک مراکز اعلام جوزا پیکر و مقارن خیام فتح و ظفر است الحمد لله الذی صدقنا
وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین نظم شکر خدا که هرچه
طلب کردم از خدا بر منتهای دولت خود کامران شدم مصراع [illegible] اسلام بفر نام همایون
رتبتی دیگر گرفت و وجوه دنانیر بزیور القاب همایون زینتی دیگر یافت و این معنی از غزوات
اعظمی بلطفی جلوه یافت با آنکه خلایق در باب دولت ابد پیوند بدان موعود و [illegible] چه این
صورت غیبی از فیض و نوری از تجربیت وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه نظم
این هنوز از فتح و نصرت کوکبیست باش تا طالع شود خورشید نیکو اختری لاجرم مقربان
ملاء اعلی و مقدسان عالم بالا به تهنیت این عطیه عظمی و موهبت کبری اول تحفه تحیت
رابع از ریاض علوی بفضای سفلی نزول کردند و قوام [illegible] شهر لوای همایون و ظفر نمون

شاید اینجا کلمه (اسامی) از قلم افتاده باشد [illegible]

دلجوی سادی

دلجوی سادی بعزم استقبال انجاح نموده و در آن رسیدند و در جنگ مرجع الکلام جمع [illegible]
که بدین زرین جمال مسیح برده در سلک جنیبهای خاص کشیدند و چون قواعد فلک [illegible]
راسخ گشت و امور دین و دولت در سلک ارادت منتظم شد مثال واجب الامتثال محرر شد و فتح نامه
نفذ الله فی ربع المسکون صحت نفاذ یافت تا منشور مملکت بطغرای فتح و فیروزی موشح و احکام
خلافت بتوقیع ظفر و بهروزی مشرف گرداند و مشتمل بر کیفیت اولیای دین و دولت محمدی بر جهد امکان
ولت باطراف و اکناف ممالک روانه دارند سادات و قضات و علما و مشایخ و موالی و رعایا
حضرت و ارکان دولت و صدور و عمال و کار پردازان و متصدیان اعمال و مباشران اشغال و مستحفظان قلاع
و عاملین و کلانتران و لایات و کافه رعایا و سایر برایا و جمهور متوطنان چون بدین فتح مبین بشارت
که مقدمه سعادات ابدی و نتیجه مقتضیات سرمدی است واقف و مطلع شوند مقاصد دال که حصول بر مراد شود
و مطالب اغراض که از مبدا فیاض در سلک ارادت منتظم می گردد نتیجه همت عالی و عقیده صافی و خلوص نیت
و صفای طینت ما دانند زیرا که در اتمام امور از حول و قوة خود تبرا کرده ایم و توسل بارواح انبیا علیهم السلام
نموده و این معنی را ذریعه حصول مطالب و وسیله وصول مآرب ساخته ایم و بحقیقت معلوم کرده نظم
پادشاهی نتوانیم نمودن در روزنه تا نشب بر در مقصود که اللّه خیم الحمد لله الذی هدانا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله و بشکرانه این معنی از صدقات و مبرات که مکنون خاطر و مکنون ضمیر است عجالة الوقت
دو دانگ ممالک محروسه را و مستهلکه تا سال سیچقان ئیل بر رعیت ارزانی داشتیم تا از مهتر شامل [illegible]
کامل هر یک [illegible] است استیفا ننموده و بمبرت فرموده شکر حق و حق شکر بتقدیم رسانیده و نذور و صدقه بمستحقان
واصل دارند و در اقامت مراسم ابتدا در صرف مستقدمات مراسم نیکو مساعی جمیله از قبیل کوتاهی شمرده

و در هیچ امری از امور و هیچ وقتی از اوقات از جادهٔ شریعت حضرت نبوی و طریق سنن مصطفوی علیها
سنا علیها افضل التحیة و السلام تجاوز ننمایند و عدول نجویند و در فرقت ارباب صلاح و سداد و سلامت و
گوشه نشینان و زهاد و رعایت عابدان مکرم معتقد و باقصی الغایة وابلغ النهایة سعی بجای آرند و سپاهیان را
تعزیر و تأدیب داده اصحاب فسق و فجور را از جرم و تعدی بازدارند و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین برحمتک

نسخهٔ فتحنامه که یکی از سلاطین ماوراءالنهر در باب فتح بخارا نوشته چون ایزد عز سلطانه
و عظم شأنه رقم اختصاص خویش بر ناصیهٔ روزگار ما کشیده است و ما را از جملهٔ بنی آدم برای تربیت کار
عالم برگزیده و چهرهٔ ایام را بنور رای جهان آرای ما روشن کرده و عرصهٔ جهان را بنور دولت
و عدل فایض ما مزین گردانیده و جادهٔ مناهج مملکت ما نموده و ارتقاء معارج دولت ما را
میسر کرده و ما نیز از آنجا که عقل متین و رای متین ماست در جوامع احوال و مصارف اعمال اعتماد
بر تأیید یزدانی و تعویل بر توفیق آن کرده ایم و من یتوکل علی الله فهو حسبه و روی بایراد
اوامر شکر ایزدی و استحضار امداد فضل الهی آورده و رعایا که ودایع الهی اند در دنیا موقعی و
موکول اند و در عقبی مواخذ و مسئول خواهیم بود باصناف عواطف و مرحمت و الطاف عواطف و مرحمت
مشمول و محفوف گردانیده و همت عالی بر آرامش جهان و آسایش جهانیان مقصور و موقوف کرده
لاجرم هر روز قصر قدر ما شامخ تر و مبانی جهانبانی ما اکید تر میشود و هر ساعت ابواب ملک و دولت
بر ما گشاده تر و اسباب فتح و نصرت ما آماده تر میگردد و هر عزمی که تصمیم میدهیم و عنان عزیمت بهر
سمت که تابیم اقبال رایت عالیهٔ ما را استقبال می نماید و تباشیر صبح کامرانی از مطالع فضل یزدانی
پدید می آید و حصول مقصود ما و وصول مقاصد مقارن میشود و توفیق یزدانی موافق و مساعد

بگردد

میگردد و مع ذا تحقیق این حال و مصداق این مقال آنست که درین نهضت مبارک که رایت همایون ما از
مرکز اقبال در جنبش آمد و موکب همایون بر عزیمت جهاد اعظم روی بصوب ماوراءالنهر نهاد و لشکر ظفر قرین
هیبت با دو حرکت ما در یک لحظه از آب جیحون بگذشت و بسمت خاک بخارا توجه نمود و پیشتر مقدمهٔ جیحون
از مقدمان دولت ابد پیوند اخوان ما و بزرگان حضرت شیدهم ارکانها با قومی از سپاه نصرت
بحفظ ولایت فرمان دادیم و مثال اعلی نزین بتوقیع اشرف ارزانی داشتیم فوجی از ظالمان طاغی
که در آن دیار اقامت داشتند از جادهٔ فرمان انحراف نمودند و پای از حد خویش بیرون نهاده بخارا
تحصن کردند و با استحکام قلاع شیفته شدند و تمویهات اهل ضلال و ترهات قول شیطان فریفته
گشتند چون صفحات آن دیار بر بروم سم مرکب ما توسم گرفت و نفحات دولت از قدوم موکب ما
در تنسم آمد و خاک بخارا بنور عدل موفور ما منور شد و غبار هوا به غازهٔ لشکر مظفر ما معطر گشت
و ما بمبارکی و طالع مسعود با سپاه نامحدود رسیدیم و خذلان و طغیان آن نشان خویشتن
بدیدیم از آنجا که غایت شفقت و نهایت عاطفت ماست بر خلق خدا بار ها معتمدان فرستادیم و اباطیل
اقاویل را بلطف مقالت و غمرات آن مداهنه و احسن اقالت مقابله فرمودیم و بعضی را به ترغیب
و ترحیب و برخی را به تنبیه و ترهیب وعد و وعید واجب داشتیم و بر موجب این شیوه از سر عاطفت
در رفق و تلطف فرمودیم و تحذیر و موعظه ابدا هم الله تعالی را که از مزاحمت بجاهدت ممنوع بود و
دور بای آن حصار از غضب انتقام محزون موقوف داشتیم و در حضرت مجادله و محاربه تقریر دادیم تا شاید که
بنصایح و مواعظ پادشاهانه متنبه گردند و از غضبات هیبت لشکر جرار در امان زینهار آیند و چندانکه
رفت مواد فاسد فساد در دل و دماغ آن جماعت نابکار پراکنده بود و کوشش ایشان به تغییر عزم

اگنده و ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بسمع نیوشیدند و علی هذا النصیحت بالشنیدند
و دیده و حسباد مخایل قدرت پادشاهی و دلایل فضل الهی ندیده و ندانسته که چون شفق رایات منصوران
نواحی سایه افکند و عساکر منصور دران دیار عبور و چون سیل سیاهی پیدا ماکین انتقام برکشند و به تستیاری
فضل کردکار شمشیر آبدار دستکاری آغاز نهند شتی لوین خاکستر دران بقعه پای داری نتوانند بود
نظم زحمت خونخوار لشکر دیر نپاید ◦ چون علم پادشه لشکر درآید ◦ بعد از حجت بسیار و مواعظ
بیشمار چون بتحقیق معلوم شد که آن اهل شقاوت را جز بطیش سیاست ازان سمت انحرافی
و ازان عادت انزجاری نخواهد بود مراسلات و مکاتبات بمسو نهادیم و با تیغ بران و ضرب سنان
با لشکرهای گران بپای حصار راندیم السیف اصدق انباء من الکتب بحده الحد بین الجد و اللعب
و لشکر پناه حصین را یکجانب سپرده امرا و دولت و اعیان حضرت را مثال دادیم تا اسباب جنگ مهیا
ساختند و اعلام فتح و نصرت برافراختند و از رعب و لرزه خوف در دل زبان و روح الامین آن فتنه
منهای اقبال ملقی بتوفیق نعم الله المنصور من الله دررداد و اقدام آن مخاذیل از هیبت باد ضرب تیغ دلیران
و صدمت سنان دلاوران از مواطن قرار متزلزل شد و در یک لحظه یک حمله آن حصین محکم و بقعه مستقل
که دل با زیرکشت و آن بسته بود بمعاونت بوئید من یشاء بنصره قهرا و جبرا مسلم و مستخلص گشت و عساکر منصور
نصرهم الله تعالی روی بنهب و غارت و تخریب عمارت مشغول شد آوردها بر تقیف عدل و نصفت و رحمت
و فور رحمت و شفقت خویش که مستدعی دوام دولت و موجب مزید بسطت آن را میدانیم و چنین نتیجه کردی
بینایند نتیجه آن می شناسیم باطلاعی بر بسیط آن بقعه امان گسترانیدیم و عساکر همایون را الالات ضخاف
بالضرر ابا تمام از پای حصار بسر دیوار گردانیدیم و نخواستیم که هیچ آفریده را از مسلمانان که بدست آن

ظالمان درمانده بودند زیان رسد یا در پای مراکب عساکر منصوره ایذایم اتیه کشیده گردند که چون شعله آتش
سوزان در حوالی نیستان التهاب نماید رطب و یابس نگذارد و خرد و کلان تا پاک رحمت بنیاد و رو بکلی
لشکریان که زنهار ایشان و تیز کرده بودند و سینه جمع باز برده و شمار غارت را شکر و نگه فرمان ما نقضوا المیثة
در مواطن ایستاده و چشم بر خط فرمان ما نهاده و از اجازت ما نهادند و تا حکم شفقت را کار بسته و مقام
صبر و اعتقاد بودیم تا مگر آن مخاذیل متنبه و از خواب غفلت درآیند و در پیشبیاری بندگان دولت
بکشایند تا آن شهر و کوار که مسکن علما و ابرار و مأمن غربا و اخوات مغروب و محجوب نبوده
و فرمان و حرکات لایق معدلت نباشد بر ایشان نرود که ناگاه پاسی از شب گذشته آن ملعون فاجر
و مغبون کافر مقدم و پیشوای آن زمره بود و مقتدی تبع آن فتنه با جماعتی اتباع و طایفه اشیاع
ظلمت شب را دستیار خویش ساخته چون روی قرار ندید دست در دامن فرار زده خواست که از شهر پشت
از دروازه بدر تازد و خویشتن را از مخالب اجل بیرون اندازد و فوجی از جنود دران لشکر که بران دروازه
مرتب بودند خبر یافته او را و دیگر اتباع چند که متابع او بودند بیش از هزار کس مقید ساخته حسته
کردن بسته بپارگاه و جهان پناه حاضر ساختند ما چون بتقدیر توفیق یزدانی بر خویشتن قدرت سیاست
حاصل دیدیم تقدیم عفو در دست کرم لازم شمردیم و شکرانه فضل ایزدی را با انجاعت تفضل نمودیم
نه قدرت و مقدم آن ها را اسلام عرضه کرده در دایره دین محمدی صلوات الله علیه درآوردیم و حال
مملکت مصری و حکومت و سروری بوی تفویض فرمودیم تا من بعد او امر با دشاهی و فرامین شاهی را مطیع
و منقاد گشته از عصیان انحراف نماید و طریق اسلام و ایمان را مسلوک نموده بشریعت حضرت رسالت
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات اقدام نماید چون بعنایة الله تعالی حسن توفیق فتحی عظیم و نصری جسیم

که تحقیق قوت بازوی شریعت و قرة العیون اسلام است میسر شد سکه و خطبه بنام همایون ما
بعرصه آن مملکت و خطه آن ولایت طراز یافت و حجب و یوم این حال و کیفیت این مقال
باطراف عالم و اصناف بنی آدم رسانیدن خصوص بحضرت خوارزم که منشا و نهال اقبال و مبدا
کمال جلال ماست باز نمودن و از کامهای این فتح و امانی که نمونه الطاف الهی و نهضت اعطاف پادشاهانه است
اعلام فرمودن بنابران این فتحنامه در قلم آورده جاندار فلان را که از مشاهیر حشم است بدین
بشارت فرستاده آمد تا جانب عزیز جناب امارت دستگاهی شجاعت پناهی اتقی الاعیان
والا قران امیر سعد الدین سپهبد دولت امارته بیراز ملاحظه تحیت و تسلیمات و عواطف آثار
عطوفت خاطر فیاض ما بجانب خود حظ اوفر و نصیب اکمل ازین بشارت بردیده و سجده شکر باری
و شرایط حمد و سپاس یزدان بجای آرد و مژده این فتح عظیم بدور و نزدیک و ترک و تاجیک
و رعایا و برایا خوارزم فتوحیت کرده عاکریان دولت و بندگان خاص حضرت ما اندر سانده تا بهره
شادمانی ازین وفور کامرانی بردارند و حقوق نعم ایزدی بر عزا خلاص دولت قاهره بگذارند و طایف
دعاء مالک استظهار تمام ثبات و غیر این جهات بواسطه آن مشارب نمایند چه دعای صلحا [illegible]
راحت مستضعفان کفیل فتح و فیروزی و مستحضر امداد و بهروزی می باشد که و انما تنصرون بضعفائکم
و ورا قامت مراسم شکر حضرتی که عادت پسندیده و سیرت گزیده ایشانست مفضل [illegible] و بوفور
ایزدی در حق ما مستظهر باشند و وصول امداد این فتح و حصول اغراض دیگر منتظر و بالله التوفیق و علیه
و هو یهدی الی صراط مستقیم صورت بشارت نامه ایست که در فتح قلعه خجند نوشته شده
هو بنده را که ایزد تعالی بلطف شامل خویش برگزید و خلعت اجتبا پوشانید و بر جنات برایا کامکار فرموده

قادر

قادر و امر گردانید و مقالید حل و عقد مصالح و رعیت او نهاد و جهات طوایف آدمیان بقضای
رای او باز بست و این بنده در سر او حفظا و جهرا الا از صدور و [illegible] او امر و نواهی ایزدی تجاوز جایز
نداره و حقوق نعمت ایزدی باقامت عدل و احسان که زبده اعمال انسانست بگذارد و بشرایط
شکر و سپاس مراحم بجای آرد و با وفور دستگاه و قدرت استیلا از طغیان و کفران تجنب نماید و باستقبال
تمام اعتراف آرد که لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله و باعقل باز اندیشد که از زادها بشر و تربیت
میان ذریت آدم بر آید و تقاضی [illegible] والا یا مولا یک [illegible] و ادنی با علا برابر تفاوت و تمایز
حاصل است جز عطیت فضل رب الارباب و هدیت لطف مسبب الاسباب که یرزق من یشاء بغیر حساب
نتواند بود و شکر داشت این موهبت و استدامت این کرامت و استیفای این دولت استیفای این نعمت را
بحق گذاری و سپاس داری [illegible] نگردد و داد پروری و عدل گستری او عاید و قایم آن بسازد و بجهه
زمانی [illegible] خدمت او [illegible] و ایام حلقه مطاوعت او بر گوش کنند و گردن مثال قدرت او را
بر دیده مالند و روزگار [illegible] اقبال [illegible] دولت رکاب مواکب
او گردد و توفیق عنان کشش و مرکب او شود تا هر چه گوید و کند با امتثال تحقیق نماید و هر کار رود و آید فتح
و نصرت قرین رایت او باشد برین قضیت چون ما را ایزد جلت قدرته بکمال صنع خویش این موهبت
عظیم و عطیت جسیم ارزانی داشت و [illegible] از میان خلایق باجتبا مخصوص گردانیده
و در فضاء عالم و اطراف گیتی حکم ما را نفاذی بر واجب جریان تمام داده است و ذلک فضل الله یوتیه
من یشاء و توفیق این کرامت از فضل و عنایت ایزدی [illegible] و شکر آن موهبت بر همه خاص
مستحقی خود اعتراف انا لا احصی ثنا نتواند بود بقدر طاقت بجای آریم و هر کاری که آغاز فرمائیم [illegible]

کرامعنی بیاتیم غایت آرزو و نهایت امل ما دران جز تقویت دین یزدانی و ترتیب نهال مسلمانی

و سلوک جاده رشاد و طرق ما دحت و بنا شد لاجرم بهر جهتی که روی نهیم و هر اندیشه را که در ضمیر مبارک

جای دهیم بمقتضای رای ما آن کار بر آید و فراغ خاطر بوجه بهتر وجهی روی نماید سنة الله التی قد خلت

من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا خلاصه این کلمات و زبده این مقدمات آنست که چون مرکب اقبال

ما حفت بالمیامن از دار الملک ... عزم ... به تسخیر ممالک دولت در جنبش آمد و برای اصلاح حال مسلمانان

و کسر عارضت عدوان و استخلاص برایا از مخالب ... پای در رکاب سفر آوردیم و مشقت

راه دراز بر آسایش و استراحت اختیار کردیم و در طلب نیکنامی عاجل و ثواب آجل که لم تکونوا بالغیه

الا بشق الانفس هوای ناخوش بر هوای خوش برگزیدیم و عرصه خراسان بفر دولت ما زینت تازه از

سر گرفت و نفحات راحت از مهب عدل و رأفت ما بمشام دلها رسید و حال رعایا که بظلمات ظلم

منقبض بودند از انوار اقبال ما روشنایی پذیرفت چنانکه پیش از این شرف اعلام ارزانی داشته ایم ملوک

و ارباب اطراف در حریم خدمت مشرف شدند و از اقاصی بلاد و ادانی لشکرها روی نیاز بمعسکر

همایون ما آوردند و دیگر اعوان دولت و اعیان حضرت محظوظ گشته و سپاه که عدد آن در وهم

هیچ محصی عددان و در قدرت هیچ محصی نیاید مجتمع گشت و ارکان زمین از تحمل اثقال ایشان در تزلزل

آمد شعر از دو بحر تا چین شرق و مغرب تحرک لقطعان التراب ما نهنه با چنین سپاه و لوازم آن

که پناه بفضل ایزدی کردیم و استعانت از حضرت رب العزة جل شانه واجب داشتیم و توکل بر حضرت

یزدانی لازم دانستیم و علی الله فلیتوکل المؤمنون از سرحد خراسان روی بکفایت مهمات دولت

ضبط مصالح مملکت آوردیم و در عشر محرم چون قضاء مبرم بحصار خجند که مستقر خصمان این

دولت

دولت و مستودع ارباب ضلالت بود نزول فرمودیم و در استخلاص قلعه دیدیم ... مقامع باجو ...

در گذر ... و تماثیل شرف آن بای شرف بر ایوان کیوان نهاده و مواضع مقاتلان در مقابله منجنیق ...

آمده اصلها ثابت و فرعها فی السماء العاقبة ... اگر ... فی خلال ... او

در فسحت ساحت آن عرصه اجل پهلو میزد و با بحر محیط تمنای برابری میکرد و باین احکام

و صعوبت مرام زیادت از هزار مرد کار دیده و دلیران کارزار و قایع روزگار دیده و سرد و گرم دوران کشیده

و تجارب ایام یافته و در تب و جنگ تمام حاصل کرده که نصرها برادر خم ... در خطر بود و گوشه

از بیم تیغ ابدار جهد شو دانیا و موت بطرحون نفوسهم تحت الت یاکل یوم اللقاء ساکن بودند

اما با وجود این سخن چون ما بعنایت بی نهایت حضرت آفریدگار تعالی شانه مستظهر بودیم و بحقیقت

دانسته که حق تعالی حق را فرو نگذارد و خصم بی عاقبت با وجود این مزاری و که نظم سیل اگر

بگرداند چون دریا نیست فرو ما ند امرا و دولت وارکان حضرت ایدهم الله تعالی را فرمودیم تا مستقلا

حرب چارانید منجنیق و عراده بکار آرند و علم نصرت برافرازند و آوازه زلزله الساعة شی عظیم

در اندازند و گرد بر گرد حصار در آیند و نفوذ و وعده و وعید نمایند و مساعی طریق مدارا و رزند و

جانب مدارا فرو نگذارند و ادفع بالتی هی احسن پیش گیرند تا شاید آن گمراهان بیدین پنبه غفلت و غرور

از گوش بر کنند و از خواب بیداری بیدار شوند و بکار و صلاح باز آیند و از هوا و حیس خدلان شیطان سود کما

روی بتابند و پشیمان و استغفار مبادرت نمایند چه خلاصه فرمان و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین

ظلموا منکم خاصة بر خاطر مبارک ما بگذشت و بحقیقت میدانستیم که چون سایس قهر ما در حرکت آید

و آتش ... باز بانه زند و نایره شوکت التهاب کرد و عساکر منصور که همت بر محاربت و مجاهدت مقصور دارد

حضرت سروران حصار را بطریقه العین بکار استخلاص میگردانند و تیغ اخیار که باختیار در میان آن
قرار گرفته بود اعدا تمام که خاطر فی حق ما ازان جناب وارد و خواهند یافت و لیس بعلی کل محجب
بجهة رعایت این دقیقه مدت چند روز زیادت صبر فرمودیم و بحبل المتین حلم دست غضب اعتصام نمودیم چنانکه
مدت مقام دراز کشید و بتواتر احوال و تواتر اقوال محقق شد که خذلان آن جماعت منحوس نحس
طالع منکوس بجایی رسید که نهایت نخواهد بود و عقل و خرد آن گمراهان هدایتی نخواهد یافت و سودای غبار در سر
دل ایشان چنان متمکن است که جز ضرب شمشیر نفع نخواهد شد و معلوم بود که چون حلم و خویشتن داری
از حد بگذرد و امهال بحد اهمال رسد نسبت عجز و قصور بنا ظر مردم راه یابد و جرأت خصمان کوتاه اندیشه
ما یکرو شود لاجرم در حلم از دام امکان ... و ادر نجی صفوه آن بگذراند چون حال بدینجا انجامید بعد از استمداد از تمام
و استمداد از فضل ملک علام بامداد روز دوشنبه ثالث ماه محرم مذکور بر وقتی که طلیعه سپاه از صبح مطلع افق طلوع
کرد و آثار انوار مهر در اقطار گیتی منتشر شد همت بر اتمام آن مهم گماشتیم و اعلام دولت برافراشتیم
و عساکر منصوره را باستیصال آن قوم و انقلاع آن مخاذیل مثال دادیم علی الفور که این حضرت در باب
فرصت دست داد کار خصومت در تموج آمد و غبار فتنه انگیخته شد و شرر شمشیر بر اثیر رسید و جرم آفتاب
روی در حجاب ظلمت کشید و دندان امل کند و دست اجل دراز گشت و شد باد فنا هر جا در حرکت
آمد و از غریو کوس صدای نصر من الله و فتح قریب بگوش مخلصان دولت رسید و هم در زمان فوجی
از بندگان که از سر اخلاص طریق جانبازی را از غایت حمیت و دلاوری چون لعب گوی بازی
میدانند باستظهار نصرت یزدانی که ان تنصروا الله ینصرکم و ان ینصرکم الله فلا غالب لکم از چنان خندقی
که در بسطت بر دریا فوقی کرد بگذشتند و بر دیواری که در بلندی با آسمان سخن میگفت بر رفتند و عقابهای

دارایالی

در سرا اهل عقاب شیب شد و دوم بهره از مخاذیل باسامان تیغ لشکر ایمان گرفته شدند و باقی نیز بوادی
ولشکر رود و ثار را و اطار ... در روی بهزیمت نهادند کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره و روی نحو در روی
در غم آمد تایید یزدانی بجبارت فتح و نصرت نداد و داد و تیغ زبان دار که با اندیشه نصرت اسلام
از نیام برآهیخته بودیم از سر قدرت کلام باتمام رسید نظم چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
چنین نماید شمشیر خسروان آثار علی الجمله التفصیل در کلیه چنان قلعه که محکم ترین قلاع عالم و مستظهر
ترین قلاع و بنیاد شمشیر قهر گشاده گشت و ابواب اباطیل ایمانی بر دشمنان دولت بسته شد
و غبار خذلان چشم امل آن کوته نظران تیره کرد و بیشتر آن مدابر را ... و تیر از دست برد حسام منصور
بپایمال فنا شدند و طعمه شمشیر گرسنه ... و آن ... مقتول و مسلول گشته هوا عشق دمار از ایشان
برسید یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار و اگرچه واجب چنان بود که بموارد قهرها
بقیت آن سکان که سکان آن قلعه بودند از مورد شور تا غربت سایر اهل عصیان نیز شده جمیع آن
اما از سر چنان حالت بفضل و عفو کار بستیم و عنان انتقام در انتقام از دست سورت غضب باز
ستدیم و سلطان نفس اماره را از زندان محکمه سیاست با تعطف حلم و فرد لشکر دادیم
و بسبکی ما و حفظ اموال آنجماعت مثال فرمودیم و خویشتن را به اشراف قدرت و کمال شوکت
بشوبت الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس از غیره نمودیم و احسن کما احسن الله الیک کار بستیم کرام
سعادت ورای آن تواند بود که مقاصد دولت بر منهج مطلوب حاصل گردد و بلسان الحال الشکر لله
جلال چون چنین فتحی معظم که بحقیقت طراز کسوت عالم و تیمن جمیع فضل و اقبال است میسر شد
و مهمات امور ولایت کفی و مقرر گشت و واجب میدیدیم این فتح نامه را صادر فرمودن و مهمات

واحباب و دولتخواهان قدیمی و مخلصان صمیمی را که اهتزاز ایشان بورود چنین اخباری که بکلک [illegible]
لازم است بر ایشان که بدین موهبت اختصاص دارند و واجب تر باد رسانند و این بشارت را بکل
واد تبلیغ کنند و بتفضیل را ذوائق باشند که امثال این فتوحات و لطایف بیت الله زیاده
عظم شانه بسی روی خواهد نمود و این بشارت نامها با قطار جهان متواتر و متعاقب خواهد بود
والله یحقق آمال ظنون المخلصین بحبله و یعمر حریم المسلمین بفضله تم بالخیر [illegible] صفر
سنه سبع و خمسین و ثمانمایه سواد فتحنامه که میرزا محمد سلطان نزد کارکیا سلطان محمد حاکم
لاهیجان نوشته سلطان محمد بهادر [illegible] افتتاح زبان بحمد پادشاهی است که تیغ نورانی مهر
لشکر ظلمانی شب را از شرق بغرب هزیمت داد و سینه تحمید و تمجید بقلب [illegible] خنجر
زرین مریخ بر سیمین در معرکه انجم از آثار قدرت اوست و نیزه شهاب [illegible]
منج کواکب نور است او جل شانه و عم نواله [illegible] ملک الملک یا من له [illegible] جلاله [illegible]
مبرزان لاثار غرایب صنع و نتایج عجایب [illegible] مفضال من النور [illegible] من [illegible] و درود [illegible]
نثار لشکر کثیر انبیا که در مقام [illegible] اعدا جنود [illegible] تا شرق و غرب در تصرف آورده [illegible]
آسمان در نعت سبحان الذی اسری بعبده لیلا [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] البرق
یحق الحق و یبطل الباطل مرتضی اعظم مجتبی اکرم افتخار العترة [illegible] سلطان محمد دام [illegible]
عواطف پادشاهانه و صنوف عوارف [illegible] مخصوص [illegible] نظر [illegible]
دار السلطنه هرات واقع گشته بود و [illegible] آن امور خراسان از مرکز استقامت انحراف یافته [illegible]
معدلت و قواعدی که در [illegible] ملکت ابنا دولت و اعیان سلطنت خاقان سعید [illegible]

ولفظ [illegible]

و نکته علی الاطلاق مقرر گشته بود [illegible] بر حسب آن شده توجه همایون و عزیمت مبارک خراسان [illegible]
بمعظم [illegible] نظرا آنکه هرچه بخلاف مقتضیات دولت و مناسبت [illegible] حق قرابت و [illegible]
طرق [illegible] درین اوقات از ماوراء النهر بخراسان رسیده باشد بمقابله آن آثار [illegible]
ما [illegible] در ماوراء النهر [illegible] عنایت [illegible] نظر رسیده و کیفیت [illegible] سینه [illegible]
اعلام [illegible] بود اما [illegible] چنان بود که [illegible] منتهی که فیما سلف من الایام سلوک [illegible]
[illegible] و خود [illegible] اوامر عالیه مامور و بنوای [illegible] اکنون نیز بر [illegible] جاده رسوخ و ثبوت [illegible]
[illegible] متوجه پایه سریر اعلی شود [illegible] که در زمان حضرت [illegible] مغفور [illegible] تعالی [illegible]
علی سریر [illegible] قدم قابلیت [illegible] دیگر که [illegible]
[illegible] از مجموع مجالس دولت [illegible] پیش [illegible] درجات یافته [illegible]
[illegible] طرایف و ظرایف خزاین پادشاه مغفور [illegible]
[illegible] از صنوف [illegible] جواهر و انواع حلیه [illegible] و القناطیر المقنطرة من الذهب [illegible]
[illegible] تعلیق الدرر علی اعناق [illegible] عطا کرده آن طرایف [illegible] از غرب
صواب اضلال کرده و [illegible] اهل سعادت [illegible] کرده و انقیاد اوامر مطاع [illegible]
و دوران [illegible] هر روزه بصورت لایزال [illegible] الذی [illegible] فی قلوبهم [illegible] زیادت [illegible]
[illegible] سبیل از جانب ایشان [illegible] صفوف [illegible] و از [illegible] طریق [illegible]
[illegible] رسانیده که دیگر [illegible] سحاب مرحمت [illegible] نماند و ضلالت [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] بوده که [illegible] سبیل الرشاد [illegible] و چون رایات

نصرت شعار به قتبا بور رسید چنان معلوم شد که مجموع متجنده مجتمع شده اند و از ان مخالف ذیل ادبار
بخت برگشته روی خون کرده سواری عظیم با ضعاف آنچه مشهور بود متوجه گشته تا روز سه شنبه هفدهم رمضان
المبارک آن جمع مخالف در قصبه فرهادجرد قرب لنگر مخالف نمودند فرموده شد تا اصحاب کرپال و گرز
لسان جبال البرز صف کشیدند میمنه مردان مرد معتمد الدوله و موتمن السلطنه شمس الدین حاجی محمد
اتباع او سپرده شد و میسره بگردان منزوجی از امرا عظام و امکنان بفرمان قاتلوهم یعذبهم الله
بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و بامر فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان بشارت
یافته و مردان میمنه از میمنه بمیسره بر مخالفان حمله آوردند و چون سیل که خاشاک برباید از جا
که بودند ایشان را در ربودند و صاحب ایشان را با چند کس دیگر طعمه تیغ بیدریغ گشتند نظم از نیسان
سنان خنجر خون ریز و تیغ تیز در […] معرکه شد خصم ریزریزه […] مخالف از غایت اضطراب
و اضطرار کر و فری […] اما چون از قلب لشکر بنفس مبارک خود کالسیل القامع و البرق اللامع حمله
فرمودیم مجال اقامتش نماند و دیگران چون مشاهده آن حال نمودند ندای الفرار برخواندند و روی از
معرکه گردانیدند فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین روز شنبه بیست یکم رمضان
المعظم میامن برکاته بفال فرخ و طالع سعد دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد و دیگر باره مملکت موروث
بحکم لا کتب […] ان الارض یرثها من یشاء من عباده الصالحین مستلم شد اکنون ضمیر منیر
خاطر خطیر متوجه آنست که […] تدارک بکار واقع شده بعدل و انصاف
یابد و روز بروز حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و خلایق شادان و ممالک آبادان باشد و منشور
سلطنت از […] فوز و فلاح […] صلاح […] باید که منطوق و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان

الارض

الارض یرثها عبادی الصالحون بر جهانیان مکشوف کرده این فتح نامه که ایران لازال […] مشرف
دست اصدار یافت تا برکات این فتح عظیم ایشان که طلیعه فتوحات غیبی است مطلع بوده مبتهج و مسرور
باشند و با دا[…] شکر گزارند که بر عالمیان واجب است اقدام نمایند و همواره حالات و حاجات ملتمسات
معروض گردانند تا بشرف انجاح و اسعاف مقرون و متصل گردد و بدین مهم […] باینده روانه شد فی عشرین
ذی حجه سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه اصدار افتاد والسلام سواد مکتوب میرزا بابر بزرگ کار کیا سلطان محمد
در باب فتح نمودن ولایت جرجان ابوالقاسم بابر بهادر […] رفعتی اعظم […] اکرم افتخار عشرة
الطاهرة […] سلطان محمد اعلی الله شانه سیادة ببلوغ اعلی […] مقصور گشته باد که عرضه داشتی که ایچی
سید علی فرستاده بودند رسید و مضمون آن بر وقوف همیون پیوست بغایت پسندیده و مستحسن افتاد
و موجب مزید تربیت گشت اکنون چون بواسطه تخلف و استیلاء جمعی از معاندان و مخالفان […] تقدیر
قدیر آن بود که با عساکر منصور بر فور بولایت استراباد اتفاق نزول افتاد و بعنایت الهی و نقود دولت
قاهره ولایت جرجان که اعظم ممالک است از تصرف معاندان و تسلط متغلبان مستخلص گردانیدیم و از سر حد بسطام
تا ولایت ابیورد و دار و غکان فرستادیم و چون برادر اعز اکرم ارجمند مظفر الدین عبد اللطیف بهادر
مبانی وداد و استحکام قواعد خلوص اعتقاد نخشیده و ممهد بود […] براوردش را برسم رسالت
معروف فرستاده بودیم درین وقت رسید و چنان […] که برادر […] برجاده عهد قدیم مستقیم است
و با ما […] کرده با هشتاد هزار مرد مبارز جرار خنجرگذار مدد عساکر منصوره متوجه شده است و رایات
نصرت شعار ظفر نگار رعد […] سعادت و طالع سعد با چهل هزار مرد […] بتسخیر خراسان و سیستان
و قندهار نهضت فرمود نظم ملک را هنگام آن آمد که چون موی از خمیره […] کف […] آورم

درینوقت چنان بمسامع علیه رسانیدند که بعضی از مفسدان از غایت ضلالت و طغیان کفران نعمت
بجهت آباد آمده جماعتی از تجار را بتفرقه و زحمت رسانیده اند از انجمله درین سال آن طایفه بر تجار
عبور نموده اند چون همگی همت عالی نهمت بران معطوف و مصروف است که جماعت تجار که تردد ایشان
موجب معموری بلاد و امصار و رفاهیت عباد است در ظلال رفاهیت و امان مرفه الحال و سلطنت خاطر آسوده باشند
توانند نمود و هیچ آفریده را بر ایشان زور و زیادتی نتواند بود بنا برین معنی درویش اغرصالح خواجه
فرستاده شد میباید که اهتمام نموده تجار را مستظهر و امیدوار گردانیده بر ولایت روانه گردانند
که باجلال و مباشران تمغا مقرر فرموده ایم که رعایت و مراقب ایشان نموده رخصت بخشند و روانه سازند
و چون التفات خاطر فیاض شامل حال سادات عظام است باید که پیوسته رفع حاجات و عرض
ملتمسات نموده کیفیت حالات باز نمایند تا حسب مرام باتمام رسد درین باب اهتمام واجب داند
فی سادس ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمان مایه سواد رقعه که امیرزاده جهانشاه بن قرا
یوسف ترکمان نزد کارکیا سلطان محمد حاکم گیلان فرستاده ابو المظفر جهانشاه بهادر
جناب سیادت مآب ایالت دستگاه مرتضی اعظم افتخار عترة الطاهره شمس الدین سلطان محمد ادام حرمت
سیادته بتزاید تسلیمات و صحایف تحیات مبعوث از کمال اشفاق ابلاغ داشته اعلام میرود که احوال
اینجانب بعون الله تعالی و فضله شامل بر نهج مرام اولیاء دولت است و دیگر چون کرآق قوینلو و جماعتی
مخذول ابدست مدید بود که طریقه عداوت و مخالفت پیش گرفته سر از ربقه اطاعت و فرمان برداری
پیچیده بودند و شرر شرر طغیان آن جماعت جهول با اهل اسلام باعلی مرتبه رسیده بتوفیق الله تعالی عنان
عزیمت بتقلع و قمع آن طایفه باغیه ناکاره فرموده بطالع سعد روی بدان دیار آورده قبل از وصول موکب

همایون امراء عظام را باجمعی که نصرت مآثر که از حد حصر و عد احصی تجاوز نمینماید از نخجوان تعیین
فرموده فرستادیم جناب نصرت مآب امارت شعار امیر اعظم افتخار الامراء فی الزمان تاج الدین
شیخ حسن بیک ایدت دولته و امرای عظام امیر نظام الدین موسی بیک و امیر عزالدین سکندر و امیر
بایزید و امیر سید علی پرناکی و امیر شمس الدین محمد ساریجی و سایر امرا و جهول و اعیان آق قوینلو
اقبال و از استقبال نمودند و کلید قلعه قراحصار که ابواب الفتح ممالک ارزنجان است و سایر
قلاع بدرگاه ملک پناه آوردند و خود را در زمره دولتخواهان و بندگان صادق منخرط گردانیده
و منظور انظار عنایات خسروانه گشته جهانگیر دولت گرفته مقهور که از صولت سپاه نصرت پیکار آگاه شد
انهزام برو غالب شده با معدودی چند طریق فرار اختیار کرده و چون بنات النعش پراکنده و آواره شد
و امیر محمود قراعثمان که تحصن بحصن حصین ارزنجان نموده بود در غره شعبان المعظم که رایات
همایون باراضی ارزروم نزول اجلال فرمود یک بشارت اسارت و ما النصر الا من عند الله العزیز
الحکیم گوش ارباب حکومت و دولت رسانید که امیر محمود از حصار ارزنجان بیرون آمده و از امرای عظام امان
خواسته قلعه و بلده ارزنجان را سپرده است و خود را از سپاه جلادت ابا و عنا بساحت رحمت انداخته
اکنون بتوفیق الله تعالی اکثر ممالک و قلاع این حوالی و نواحی تحت تصرف و قبضه تسخیر درآمده امید بحضرت
واجب الوجود عم احسانه چنان است که پیوسته احباب مسرور و اعدا دولت مقهور و منکوب باشند
چون ان عزیز را با اینجانب طریقه اخلاص و اتحاد مسلوک است واجب نمود او را ازین فتح عظیم مستبشر
گردانیدن بدین مهم مهتر سعد ایه فتح را فرستاده شد زیاده ضرورت در سابع شعبان المعظم سنه اربع
و خمسین و ثمان مایه از ناحیه ارزنجان تحریر یافت و السلام علی من اتبع الهدی سواد فتحنامه که امیرزاده قرا

نوشته سلطان زاده امیر محمد رشتی نوشته در باب فتح هرات سلطان محمد بهادر بسوی میرزا الحمد لله

الذی نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده والصلوة والسلام علی من لا نبی بعده و لقد علم

افراختیم در همه عالم لوای فتح انداختیم در همه عالم صدای فتح از فضل کردگار بجایی رسید نصیب

کامی نوید نصرت و کامی نوای فتح امیر اعظم شمس الدین محمد بصنوف عنایات پادشاهانه

و فنون عواطف خسروانه مشرف و مخصوص بوده بداند که برای ارباب الباب پوشیده نماند که

مقصود از حرکت عساکر و اقامت بنفقت ثبت که بعون عنایت حضرت الهی و فیض فضل نا

متناهی بامری اقدام نمایم که موجب رضای خالق و سبب استقامت حال خلایق باشد و از ایام

دولت روز افزون و عهد همایون که ذیل آن بر ابد متصل باد در رایات دولت محمدی

اعلام علت احدی که بتوقیع انا فتحنا لک فتحا مبینا مشرف و مزین است و در شش جهت هفت اقلیم

افراخته گردد و آثار علامی و مکرمات و مسامی و مرحمات از روی روزگار بر انداخته شود و بندگان

حضرت عزت غم نشانه که ودایع الله فی ارضه اند عنان اختیار ایشان بقبضه اقتدار ما آمده

مهاد امن و امان و ظلال عدل و احسان آسوده حال و فارغ البال توانند بود هر آینه بیان این فتح

دولت و اقبال با بنوش خلق و استقبال بنماید که امروز صورت بر صحیفه خاطر مرقوم نشده و غیر اقبال اتمام

آن را بر وجه مطلوب انجاح رسیده و نیز که استخلاص ملکی بر لوح ضمیر منقش نگردانیده و حیز امال

حصول آن را بقبول احسن تلقی ننماید سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا مقصود

از ترکیب این مقدمات آنکه در خوفت نظر بر تدارک اختلال که در دار السلطنه هرات واقع گشته بود

و بواسطه آن امر خراسان از مرکز استقامت انحراف یافته خرابی که در باب ممالک و قواعد ملکی

کودار

که در دار الملک ابنا دولت و اعیان سلطنت خاقان سعید انار الله برهانه و نکشته علی الارایک

مقرر و مشهور بوده متغیر و متبدل شده توجه همایون و عزیمت مبارک بصوب خراسان واقع شده و معظم

مصالح الاتفاق را آنکه هر چه بخلاف مقتضیات دولت و مناسب حال خارج حق قرابت مخالف طریق

معروف در این اوقات از ماوراء النهر بخراسان رسیده باشد تقلیبه آن آثار فاسده را اشتمال با مقتدی

علیکم در ماوراء النهر بجاوت عنایت ربانی بظهور رسید و کیفیت جواسیس سنیه مشهور اعلام عالمیان

رسید اما منصور بل مقرر چنان بود که برادر باز بر منهج کیفیا سلف من الایام سلوک آن طایفه هم چنگرده خود را بر اوج

عالیه با امور و مواقف مستحی رسیده است اکنون نیز بر همان جاده در رسوخ و ثبوت داشته باشد و بی تعلل متوجه

پایه سریر اعلی شود چنین که قدم تقران که در زمان حضرت خاقان سعید مغفور المبرا انار الله تعالی حجل النور علی سریر السرور

بواسطه عدم قابلیت حسبی و نسبی و جاهی در راهی محو آنشده و طایفه دیگر که در اعداد اهل سعد او زمره و ملک

مجمع مجلس دولت مردود و مطرود بود هیش او درجات یافته بر وجه ظهور و انتشار صاحب اسم و مستقل شده

گشته او نیز آنچه طرایف و ظرایف خزاین پادشاه مغفور بر در بسط الله فی حظایر القدس بساط بود

از صنوف زواهر جواهر و انواع حلیه متزه و القناطیر المقنطرة من الذهب والفضة باسبق تقرب تا حل

کشتلیق القدر علی انفاق الفت نیز بر یک خطا کرده آن طوایف اوباش الزهر به هرات اضلال کرده

تلف اشده که بسیار اهل سعادت محتسم گردد و اتقیا را او مرفعا عهد تقسیم شود و در آن خیلات هر روزه

بصورت لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم اقرار زیادت نموده و بیع سبیل از جانب ایشان

صفوف استنشاق نیفتاده و از غلبه شقاوت سطریق حفاوت بجای رسانیده که دیگر فایده شفقت از مصیبی

و سبب رحمت را محیی نماند و ضلالت و من یضلل الله فما له من هاد بر ایشان نیز چنان مستولی بود که پرانش

سپیل شمار توانند گشت و چون رایات نصرت شعار به نیشابور رسید معلوم شد که جمعی منتخب و جمیع
ز ازان مخاذیل و ملاعین بخت برگشته خون گرفته سواد خطهٔ قسیم با صنوف آنچه مقدور بوده متوجه گشته تا روز
سه شنبه هفدهم رمضان آن جمیع مخالف در قصبهٔ فرهادجرد قریب با لف سوار نبوده فرموده شد تا
کروه پال و ارباب جبال البرز کشیده میسره و مردان مرد معتمد الدوله مؤتمن السلطنه شمس الدین حاجی محمد و
سپرده شد و میمنه را کردان نبرد جمعی از امرای عظام و ملکان به فرمان قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم
علیهم و با سر فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل بنان بشارت نجات یافتند و مردان به نیزه از میمنه و میسره
مخالف حمله آوردند و چون آن سیل که چشانک را برابایه از انجاکه بودند ایشان را در ربودند و صاحب میمنه ایشان
با چند کس دیگر طعمهٔ تیغ بیدریغ گشتند نظم از بس سر نیزه و خنجر خونریز تیغ فرو در دریای سپهر که شد خصم بریز درین
مخالف از غایت اضطراب و اضطرار گروه گروه می‌بودند اما چون از قلب لشکر منصور مبارک خود کالسیل القاطع
البرق اللامع حمله فرمودیم جبال اقامتش نماند و چون دیگران مشاهده آن حال نمودند و من حضر بسرعت فقد
تیغ برخواندند و روی از معرکه بگردانیدند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین روز شنبه بیست و یکم
رمضان معظم فتحی میامن برکات بفال فرخ و طالع سعد به دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد و دیگر باره
مملکت موروث بحکم کتاب جرت ان الارض یرثها عبادی الصالحون من عباده صادق و مسلم شد اکنون غیر از تفکر
خطیر متوجه است که در خلل از جور و اعتساف و تکاهت با کار واقع شده باشد بعدل و انصاف تدارک یابد
و در روش حسنات تازه فیض برکات به اندازه خلایق شادمان و ممالک آبادان باشد و غنور سلطنت از فجور
فوز و فلاح و طغرای صلاح ترشح یابد که منطوق و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون بر جهانیان مکشوف گردد این فتح نامهٔ همایون لا زال مبشر بشرف نفاذ پیوست همواره آیات

تا برکاهی این فتح عظیم ایشان که طلیعه فتوحات غیبی است مطلع بوده مبتهج و مسرور باشند و با دعای مشکور
که برعالمیان واجب است اقدام نمایند و همواره طاعات و عبادات و صدقات مبرور که داعیه تا شرف
و اسعاف مقرون و متصل گردد و بدین هم احکام نبشته روانه شد فی عشرین ذی الحجه سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه
اصدار یافت صورت فتح در سند شکر خدا که از اثر فیض فضل او شد سرفراز رایت اسلام روز نبرد
دشمن جز تیغ خواست کند جوی خون روان و زچار تیغ چنین بوده آنکه توفیق فتح چون ملک
ذوالجلال داد تاریخ ماند اکه کنه ملک فتح کرد افتتاح کلام بذکر قهاری باید که پرچم فتح بر افزاید
و صف نیزه گذاران نبرد خونریزش چون دال ادا شد ان گذشت و ابتدای پیام بنام جباری شاید که کاتب
کرام البیان ان والقلم از روی ثبات قدم از سهم کمان داران صف جنگش چون حرف قلم [illegible]
گشت رحیمی که در مقابله تیر سهام خونریز زره هرچند شرارت انگیز را چنان زره پوش گردانیده که خود از آن
چون یک حلقه زره پیداست و حکیمی که در معارضه تیغ جمع شعله فشان سپهر آسمان را با وجود زره کواکب
در زیر سپر زرین آفتاب گرفته پیداست نظم جلندی دره آفتاب جلندکشت نیزه دیده هرشعشعه جهان
ازین و زجهان به نیاز و بهنگام بیچارگی چاره‌ساز خود و دانش آموز تعلیم اوست دل از داد او داد تسلیم او
و بعد از فضل مقال و تصویر این خیال لعت سرور که در برج سعادت بلکه در درج شهادت [illegible]
[illegible] بدکوهران نثار کرده در تاج تارک مروت ساخته و مدح دلاوری که ماه و علم عالم گیر از فر
جاه او دراند اخت نظم گرانمایه بر تاج از ادکان گرامی‌تر از آدمی زادگان محمد [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم الی یوم الدین اما بعد بر رای ارباب ذوی الالباب
و اصحاب اولو الابصار مستور نخواهد بود که غرض از ماسوی الله در ایجاد ماخلق الله [illegible]

حضرت رسالت پناه و بباعث برکات آنحضرت خواهد شد که آن مقالات بستگاه نبیت چراغ دقتی
که آن عالمقدر جهان کون و فساد را از اخروت عالم ملکوت و رنگ فضاء لاهوت گردانیده بود همیشه
مبارک بر مداومت غزا و مواظبت جهاد مقصور و منحصر داشته که مضمون کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة بسامع مجامع سکان و مکان میرسانیدند از آنجمله هرکه بسعادت من یهدی الله فهو
المهتدی مسعود شده و بر فلک توفیق مدرجه اصحاب افمن شرح الله صدره للاسلام مشرف گشتی و اگر بشقاوت
و من یضلل الله فلن تجد له ولیا مرشدا گرفتار بودی بتیغ آبدار فاقتلوا المشرکین کافة بر گذشتی چنانکه
در باب خصایل و سایر شمایل اقتدا بسنن سنیه و اتباع سنن مرضیه آنحضرت بقدر وسع لازم است
همین شیوه نیز بر سلاطین جهانپناه خصوصا بر سلاطین عظام واجب و لازم بس بنابر این بقدر
و زجان و در جهان ساخته مقصد این امر عظیم الشان میبودیم تا در عیوقات گاهی از تجار که مرعشتورا
بر بعضی از دیار سند که مجاور این اقلیم است ملاحق و اردوا واقع بود التجا بدرگاه جهان پناه آورده عرض
کردند که فوجی از مخالفان راه دین و معاندان شرع سید المرسلین که از سایر کفره فجره بسلطنت
ممتاز و بدست تسلط و تعدی کشاده عاملان بهنادر و قاطعان براری و تجار را ضرر میرسانند این معنی
بخاطر دریا مآثر گران آمده با جرق ازرعا کرکوکب حشر که از عکس آفتاب تیغ افکن در آینه چرخ
اطلس سپهر را از شعله آتش دولت محمدی و فروغ شعشعه ملت احمدی روشن دارند که البته مستاصل آن
دیار ظلمت آثار را زنگ کدورت آیین را بسپهر فلک فسیح حکومت خیام مواطنت با قمر و نجوم
و شهاب گردانیدیم و چون خبر وصول رایت آفتاب دولت اسلام بر آن مقیمان انگیختن ضلالت رسید
انکاه خته نیز با سپاه بیعدد و لشکر بیحد باستقبال دولت روزافزون متوجه گشته و آن طایفه نابکار

قدار

قدار که از روی شقاوت و خسارت چون پر زاغ چشم چراغ حیات این فرقه بر گرده بودند
و خون بیشمار در بدن ایشان بجوش آمده هوای نخوت انگیخته از قوت دولت خسروی و تمکن دولت قوی قیاسی
نظیر ایشان مخالف اراده و تقدیر افشا دو دستی میان ایشان از تشخیص و تعیین زمان ناموافق آمده چیزی که
ما تعظیم پروانه زمانه را از آتش قتال خود گرم ساخته بود بمقام مقاومت قرار دادن شب ظلمت این
اندوخته خبر وصول ایشان از لشکر ظفر قرین رسید آواز جلیل جلیل کوش تیز گوش تا بدو دولت سپاهیان
از خلائق زیر دلیران هیبت شجاعت و سروری نهنگان دریای جلادت و دلاوری که هریک در میدان مردانگی و
صفدر جنگی و فرزانگی بارها از یکدیگر قصب السبق برده بودند بقصد از خلق جدال و قتال روان شدند چون
فریسان آن قاقابر مخالفان خیلت پیشه و معاندان کراندیشه ظفری یافتند و زیر میدان شدند که
در رنگ و افسون و نیرنگ را فروبرن تیغ آبدار جبال نمانده بطریق قطار از ترتیب قواعد کارزار و تمهید
قوانین جنگ و جدال مشغول گشته بودند وقتی که طلیعه صبح با تیغ چون آب و سپر زرین آفتاب چون کوه
گردون ستوه بیتا در **نظم** دو لشکر بهم برپیوستند کوس جنگ بجوش آمد از علاج و ازاغ و کوس هریک زمانه
امن و امان لبته و صولت سپاه را از کوه قاف کی شکست از هر دو جانب مردان کاری و دلیران کارزار
هر چون پایدار مهاب گرد و سوار که هنگام جولان از کارزار این صدای بالنی کشت خورشید منوی
نظم بزیر مردان سپاهان چو کوه آهن پشت بر پشت سپاهان مردان چو کوه آهن پای از آتش برگ فشان
حال قتل و بش با آتش غیرت سوخته برابین فروزنده و از دود آن جو جو خورشید نیز بر چرخ اثیر چون آینه
از آه حسرت ظلمت کدورت پذیرفته **نظم** درآمد دو لشکر بجنبش چو کوه ز آواز جنبش آمد جهان ستوه
ز غریدن نال کرنای درافت و لرزه ابر دشت و پای زلزله و روئین خم از ناله پیل تیز چنگان

برآمده اجل خود شنیدن کوس ردینه کاس زیر شده را داده و بر جان هر کس جلاجل زبان از نواهای بکشت
برآورده چون از الفاظ بیک سنان بر سرهوی بازی کنان با خون روی دشمن غازی کنان زرد [illegible] نشان
سرکشان تن کرده ارزنده خرطوم بشن ستیزنده از کوه سیاب ریزنده چه سیاب کرده و کرز ابر کرز دلیران مرد آزمای
رود افکن و مردان دلاور ای سکسته پیکر که هر یک در میدان جلادت [illegible] روز شیر شکار [illegible] غضنفر
بوده در دریای غرق آهن گشته از عکس لمعات تیغ آب گون سپهر دوار از آن دلیران
دهشت نظم [illegible] بستیزیدن علم و رقص و آواز کوس پای کوبان همچو اسبان از تزلزل کوه در موج
خوفین کرده کوه بر اجل او در او نای روئین گشته برابا این گفت نوحه گر [illegible] رزم آزمایان [illegible] پیکان سنان
چون مژه چشم [illegible] خون جگر [illegible] زبان سنان خون آلود [illegible] چون علم آتش در میدان [illegible]
باران پیکان اعدا بر سپرهای [illegible] چون قطرهای آب باران [illegible] از گل اسلام بهار در باغ خزانی
پیرامن آینه جوشن چون خطوط شعاعی حوالی خورشید روشن نظم اگر سیاب بارید چو باران ستاره
بستاره تیره داران [illegible] شام غفلت انجام از [illegible] صدای نفیر و کوس رعد [illegible] کوهی
من السماء فیه ظلمات و رعد و برق در داده و خروش زبانه آتش رزم ساکنان فلک را از مضمون یجعلون
اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت خبر داده نظم بهشت تیغ گریبان زندگی شد چاک بپای عرصه
[illegible] دامن [illegible] دلاوران [illegible] بسان غنچه گل آتش از پیکان چون از زم
نای روئین آتش [illegible] استعمال پذیرفته و امداد فیض الهی [illegible] روح [illegible] و هو یحکم [illegible]
[illegible]
موکب فتح و ظفر سپاه مخالف آورده اکثر دشمنان تباه و کار [illegible] سیاه روزگار که چون دود [illegible]

سرافرازی

سرافرازی یکروزه مانند [illegible] از کلاک سپاه [illegible] شده و آنچه امید خلاص سودای انفاس داشت
مرچون زاغ [illegible] در بیابان ها پایان طعمه عقاب اجل شده و این فتح بزرگوار و این نصرت
عالیمقدار موجب شکر حضرت لایزال گشت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
و چون این معنی را در خاطر جمهور اهل اسلام منقش بلکه مجموع [illegible] باعث این حضور و سرور
و در رسیدنت بارسال این نامه گرامی و مراسله نامی باطراف و اکناف ارتکاب نموده توفیق نعمت
عظمی و لئن شکرتم لازیدنکم [illegible] انه خیر موفق و معین [illegible]
شاه از سپاه تو فلک بر حذر است از فتح همیشه لشکرت بهره ور است تیغت که بود آینه جهان
عکس پذیر در روی همه صورت ظفر جلوه گر است الحمد لله که بر طبق و ما النصر الا من عند الله
العزیز الحکیم بعنایت قادر حکیم نوبت دیگر علم ظفر پیکر سلطان بحر و بر [illegible] بشارت
کرده بنسیم فتح و نصرت از مهب ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر پرچم لوای کشورگشای پادشاه
گیتی آرای وزیده و عساکر موکب همایون بر حسب ان جندنا لهم الغالبون بر مخالفان دولت
غالب گشته و جنود نکبت و [illegible] اعدا وارون و مغلوب و زبون شده و بعضی از سر جان گذشت
بس کران در گذشته و بر حق کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة منهزم شده [illegible]
نظم چو خورشید آورد رایات منصور نماند دیده خفاش را نور نی آید بکار صعوه باز مرغ
خانگی آیین پرواز [illegible] امیدواری بوفور عنایت حضرت واهب العطیات که این فتح مقدمه فتوح عظیم بود
هر کس بخیال سرکشی کمر عصیان بر میان بندد [illegible] بر دلشکریان نصرت نشان از پای در آید
و تمامی [illegible] خلق [illegible] در [illegible] کشیده و هر زمان [illegible]

غضنفر ملک ستان ابواب فتح و ممالک دیگر بر روی روزگار عدالت آثار گشاید و این دعا را
هر خلق جهان آمین باد مراد از تحریر که نواب غفران مآب سیادت نسب شاه طهماسب صفوی
انار الله برهانه در حین تسخیر در زمانی که القاص میرزا از سلطان سلیمان پادشاه روم تحریر بود
دار الخلافه را از آنجا بموجب همقدمان آمده نواب اعلی او را بدست آورده و فتح قلعه
آن و با بجان و بعضی اندیار نکرد و ارزنجان و ممالک روم نموده و با خواند کار روم صلح کرده
و قزوین را دار السلطنه ساخته این شعار را ملک کیومرث حاکم رستمدار مرقوم داشته اند
امارت و حکومت نصاب عمدة الملوک کیومرث و سادات عظام ذوی العز والاحترام و علمای
کرام و اعیان الکا رستمدار بعنایت بی غایت پادشاهی و مرحمت شاهانه سرافراز گشته بدانند
که چون بدو سلطنت روز افزون و عهد خلافت همایون ما بمقتضای و من یتوکل علی الله فهو حسبه
در سوانح امور ارادهٔ و مشیت لم یزلی و انتظام اسباب کامکاری و کامرانی بل مدار اساس سلطنت و
جهانبانی بمحض تایید و اعانت حضرت پروردگار و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین باز گذاشته لاجرم عنایت ازلی و سابقه هدایت لم یزلی بر حسب کریمه یخلق ما یشاء
در جمیع احوال خیر و خیبت آمان و آمال ما و مکان ذات عدیم المثال ذخیره اهال گشته نقش آرزو
که در آینه خاطر هستی ما منقش و مرتسم میگردد بعینه بی حجاب توقف و تاخیر از ورای پرده
تقدیر به عالمیان جلوه می نماید و صورت هر امر غرایب امور که بزیور ظهور چهره میگشاید اگر چه او را
در نظر عقل خلاف مقتضای دولت و نقیض مصالح ملک و ملت مینماید اما عاقبت الامر حسن توفیق
و تایید حضرت ذو الجلال جلت آلاؤه و عمت نعماؤه بحکم الخیر فیما صنع الله بر وجهی که مو... ازو

ادعای

دعای نواب همایون ما و مستلزم صلاح دین و دنیاست بر می آید از موبدات جواب صواب
آنکه از ابتدای طلوع نیر تابان دولت گیتی فروز تا امروز که فتح عالم بالا متلقی و قوت بهره
از هر کرانه ندای بشارت صدای تعظیم عالم گرفت دولت شاه فتحنه فر با تحریر و سعادت و الفتح
والظفر بگوش هوش جهانیان انداخته اند و علمای دولت و اقبال پر زوال تابنده و اکرام و ما النصر الا من عند الله
عرصه این زمان را از زمین جوش پرساخته اند که نقش از آن در همه عالم آوازه فتح آمده در هر
کوش صدای فتح از فضل کردگار ربانی رسید از غیب که ای صدای نصرت و ای فتح گفته شده
در صلوب و در سپاه و اهیبت غایت ظفر و فتح هر جا که ... ایم و با ... تا
راه کجنوده ام از روی همت علیا در دفع اعدا کاخته از برکات توجه و توسل با ارواح مقدسه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و میامن امداد و ارواح حضرت صاحب الامر علیه و علی آبائه
التحیة والدعا بحسب اتفاقات حسنه ارکه مواش ائمه معصومین و تابعان اهل بیت طاهرین
نگونساری اعدا و مخالفت از مکمن غیب روی نموده نقش صاحب الامر لطف کرده که او را
بهر کجا که نیم ... را از خون کفن سازیم و شیعیان را قبای فتح دهیم و از صدمات این مقدمات
صورت حال و مآل و آمال خونخوار کار روم آمد که بساط شیطانی و هم جنس نفسانی در تخیله خود جای داده
با وجود آنکه قبل از این دو مرتبه در معرض معارضه نواب همایون ما در آمده بود و سطوت و جرأت ما را در
تائیدات آسمانی مشاهده نموده دیگر باره از مضمون بلاغت مشحون ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان
یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده مضمون این بیت نظم فزرک کرده او را ملک بگرد و خورده
عزیز کرده او را چون نسازد خوار نافل گشته بمجرد حکایات باطل اهل ... محض القدس

خام طمع شده از کمال نخوت و پندار و غرور لشکر بیشمار بدعوی مملکت گیری کوکبه متوجه بصوب کنجت
و بعد از طی مسافت چند که شروع در ممالک آذربایجان نموده و از مواضعه کاغذ القاس که او را اتابک [قریب]
داده بود یکی صورت وقوع نیافت از آمدن خود نادم و پشیمان گشته از کمال غیرت و فرومانده‌گی تامل و تهور که
تمام منزل بمنزل طی میکرد تا در عرض دو ماه که از سرحد آذربایجان تجاوز کرده بود بحوالی الکا رسیده
غازیان دلاور نامدار که بزبان گیری از هر طرف متوجه شده بودند بدرگاه گیتی پناه آمده بعضی را سر [از اثر]
ضبط از شرف اطلاع رسانیدند و بعضی را اسیر و دستگیر کرده می آوردند و نواب همایون ما قبل از آمدن ایشان [که]
بعضی امرای عظام خصوصا نظام الدین عبد الله خان کرد و جهان بیگلو و حیدر خان و حسین خان سلطان روملو [و ...]
سلطان قاجار و علی سلطان تکلو و محمد خان [illegible] شمس الدین خان و الله شرف خان کرد شقاقی و حاجی [سلطان]
و جمعی دیگر تمیش خان [illegible] را جهت قراولی [illegible] فرستاده بودیم و خود در دار السلطنه تبریز بترتیب لشکر
لشکر و تقسیم اسلحه اشتغال داشتیم در اثنا که خبر آمدن ایشان نزدیک شد بتاریخ روز پنجشنبه نوزدهم
[illegible] اعلام پادشاهی استعلا بعون عنایت الهی از دار السلطنه تبریز کوچ کرده بعزم استقبال آن گروه
با شکوه متوجه ییلاق [illegible] شدیم تا غایت برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار ابو الفتح بهرام
میرزا ابقاه الله تعالی و ظهیر الدین ابراهیم خان [illegible] با لشکر فارس و محمود خان [illegible] سلطان حاکم
کرمان باردوی معلی ملحق نشده بودند و ما بجهت آنکه قاعده تقسیم اسلحه مشغول نموده مترصد آن بودیم که چون [آن]
گروه به دار السلطنه مذکور آمده شبیخون آورده و دمار از روزگار ایشان برآریم بعد از آنکه بالکا رسیدند [با وجود]
آنکه حکم بایشان عبد الله خان و امرا قراولی رفیق او [illegible] بود که خود را بجانب اردوی معلی کشیده
بجنگ و مقاتله آن فرقه ضاله اقدام نکنند ایشان بر حسب الحکم عمل نموده آمدند بجانب ییلاق مذکور کوچ

اردو زد

کرده بودند و بعضی از ملازمان امرا مثل [illegible] بیک ملازم حیدر خان و [illegible] ملازم حسین خان [سلطان]
موازی یکهزار کس که از ملازمان سایر امرا با ایشان در رفته بودند باستقبال الغای آن طایفه توجه نموده در [قصبه]
میانه ایشان و عوض بیک که موازی بیست هزار کس از آن فریق بتوفیق [illegible] کرده همراه او نموده بودند
[illegible] کس او پیش فرستاده بودند مقاتله واقع شد غازیان ظفر قرین تیغ کین از نیام انتقام کشیده کثرت
و انبوه آن گروه پر شکوه عدم انگاشته در یک طرفة العین چندان از آن مخاذیل را مقتول ساخته که پای
ثبات آن بدثبات و جمعی که رفیق او بودند متزلزل یافته روی بهزیمت نهاده خود را به اردوی خواندکار
[از آنجا]
رسانیدند و بمجرد یک حمله کمال خوف و رعب لشکر نامدار و دلیران کینه گذار بر خاطر ایشان استیلا یافته
داعیه معاودت بالکا و مقر سلطنت خود نمودند چون کمال ضعف و پریشانی لشکر ایشان و آثار [ادبار]
و پشیمانی از توجه بدین دیار بر ضمیر اشرف وضوح یافته بود در آن ایام [illegible] خلیل که از جانب سلطنت [پناه]
نظام شاه والی [illegible] بدرگاه معلی آورده بودند باستقبال خواندکار فرستادیم که چون [illegible] او مانده
شده [illegible] ازین [illegible] تقلید [illegible] از الکا مذکور متوجه دار السلطنه تبریز شده و تا
رسیدن بدار السلطنه مذکور [illegible] کمال خوف و بیم در خاطر ایشان جای گرفته بود که یک فرد قوم از [illegible]
که [illegible] ترتیب نموده اند بیرون [illegible] القصه بعد از آنکه بدار السلطنه مذکور [رسیده]
در حوالی چرنداب نزول نمودند امرای عظام ابراهیم خان حاکم فارس و شاهوردی بیک چاوشلو و محمدی بیک
و الله امیر خان موصلو را با [illegible] کس بقراولی لشکر فیروزی اثر تعیین فرموده بجانب خواجه [illegible] فرستادیم
و داعیه خاطر بر آن قرار گرفت که رایات خورشید آیات [illegible] نموده بر آن طایفه شبیخون آورده بعد از
چهار روز بدار السلطنه مذکور نزول نموده بودند خبر معاودت و نگونساری آن طایفه ضاله از جانب [illegible]

مومی الیه و امرا و قراول رفیق او رسیده مقداری از کرده گرده غازیان و عساکر نصرت مآثر را

واخبر ما جنود انشرف آورده کیفیت حال بر منوال [illegible] رسانیدند و خان مومی الیه با امرای رفیق خود

با آنکه از جانب نواب همایون مرخص نشده بودند در عقب ایشان ایلغار نموده در حوالی [illegible]

بیاتشان شام روز [illegible] ذوالقعده که [illegible] لشکر ان [illegible] بوده بودند رسیده میانه ایشان

محاربه عظیم دست داده و بتوفیق الهی غازیان عظام بر آن طایفه نابکار غالب آمده اکثر ایشان

را بعضی از بزرگان لشکر خصوصا [illegible] بر ساخته سر او را با علم و نقاره و دیگر [illegible] و اختر [illegible]

که دستگیر نموده بودند روانه درگاه معلی نمودند و کیفیت [illegible] آن طایفه [illegible] از

دار السلطنه مذکور آنکه چون قبل از آمدن ایشان تمامی غلات و مزروعات که محل عبور و مرور آن

طایفه [illegible] بود تا دار السلطنه مزبور سوخته تمامی ایل و الوسات و حشمات را از سر راه کوچانیده

بودند و منبع قنوات و کاریزهای دار السلطنه مذکور را مسدود ساخته بعد از قطع مسافت چهار

و کمال ضعف اسب و شتر و نهایت پریشانی عموم لشکریان چون بدار السلطنه مزبور رسیدند عدم آذوقه

و علیق بمرتبه رسیده بود که از [illegible] بالکلیه مایوس گشته آنقدر از آب که جهت [illegible]

ضروریات کفاف باشد میسر نبوده و در ظرف چهار روز که در دار السلطنه تبریز بوده مدار علیق الاغ

و شتران بر پوست و برگ درختان [illegible] بدان مرتبه رسیده که درین چهار روز [illegible]

اسب و شتر سوای آنچه از غایت ضعف و ناتوانی همراه نبرده اند عرصه تلف گشته مع هذا از کمال

[illegible] غازیان نصرت فرجام که احاطه اطراف و جوانب نموده بودند راه [illegible] ایشان مسدود

ساخته [illegible] کار بر ایشان تنگ گشته و اتفاق از [illegible] در آن چند روز [illegible]

[illegible]

شدت باد و گرد و غبار [illegible] هوا تیره و تار ساخته بود که نزد اولوالابصار تمیز روز روشن

از شب تار میسر نبود تا بالضروره از غایت وحشت و دهشت بتاریخ روز دوشنبه بیست چهارم

شهر جمادی الاخری از دار السلطنه مذکور بیرون رفته رو بهزیمت نهادند و خامه حقیقت رقم [illegible]

کاین [illegible] وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون بر منشور شقاوت آن مخاذیل کشیده

فوای سیهزم الجمع ویولون الدبر [illegible] ادبار ایشان [illegible] تا [illegible] ظفر [illegible]

در [illegible] چنین [illegible] از بهار فتح و در آن صدمات لشکر ظفر قرین چنان ارکان ثبات

و قرار ایشان را متزلزل و پریشان ساخته بود که بعد از قطع مسافت بعد اتمام [illegible] خود را

بدار السلطنه تبریز که مقر سلطنت روز افزون همایون است رسانند مساجد و منابر دار السلطنه

بمقتضای مذهب باطل خود باقدام خطبا [illegible] خطبه مشتمل بر القاب [illegible] آورده ساختند

از جمله چهار روز که ایشان را توقف در آنجا واقع شده با وجود آنکه روز جمعه بود و از غایت اضطرار

و اضطراب بدان مقید نشده فرصت را غنیمت ندانسته و القصه [illegible] درین ایام [illegible]

محنت و نکبت [illegible] آباد کشیده خواندکار را از آن [illegible] نشده القصه بعد از آنکه بمحض توفیق

الهی و امداد ارواح مقدسه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین رایت شوکت و اقتدار مخالفان که باوج [illegible] سرافراز شده

بودند نگونسار شده و [illegible] اقبال [illegible] اشتعال نایره قتال و التهاب آتش جنگ و جدال [illegible]

بشارت فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بگوش هوش جهانیان [illegible]

موکب ظفر قرین با حصول اصناف سعادات و [illegible] انواع مرادات متوکلا علی الله [illegible]

دانیر المنصور این مقالات نادی توجه جهت یافت فانکه مسطور بتاریخ روز پنجشنبه بیست وهشتم شهر
مذکور تعجیل تمام از الکاء ارتوهان سکلین کوچ کرده بعزم آنکه خود را از راه مرند بایشان رسانیم کوچ
برکوچ روانه شدند و روز بروز هرکس از غازیان و دلاوران لشکر نصرت اثر که بران گروه فرقه ظفر
دست یافته بعضی را دستگیر کرده و بعضی را بقتل رسانیده بودند با اخرسه باستقبال موکب همایون
می آوردند چنانچه هر روزه پنجاه نفر و صد نفر و دویست نفر تقریبا از اسب و استر بسوی آنچه از
غایت ضعف و ماندگی در راهها و منازل مانده بود بدر برده تا محلی رسیده و تا روز پنجشنبه ششم شهر
رجب المرجب در الکاء خوی نزول اجلال واقع شد و ابراهیم خان و امراء قبچاق او بعزم عتبه
بوسی شتافته بعرض رسانیدند که آن طایفه ضاله باضطراب تمام احمال و اثقال ریزان ریزان
گریزان فرار نمودند یوم الاربعاء عاشر شهر مذکور که در چالدران اتفاق نزول افتاده شاه علی
سلطان حاکم کرمان و محمود خان نخست را به سه هزار کس لشکر کرمان و کوه گیلویه بمعسکر ظفر اثر ملحق
گشته و فرزندان اغرارجند کامکار سلطنت شعار ابو المنصور اسمعیل میرزا ابقاه الله با جلالا ذوالقدر
الله یاکه کوکه سلطان قاجار و جمعی دیگر تقلو و تارمی که طایفه رومیه علی بیک برادر محمد سلطان
و عثمان چلبی ترک الاقاسی را با چهار هزار کس مبارز مذکور فرستاده بودند روانه گردانیدیم چون خبر طایفه ضاله
رومیه رسیده بود که در ارجیش و عادلجواز نزول اند آن صوب شدیم و تا رسیدن رایات جلال الشان
باعتماد آنکه ازین جانب اخلاط کوه و از جانب دیگر رایات متوجه آنجا شده بودند بضعف ایشان
دران حال بمرتبه رسیده بود که از مارکبی تا اخلاط موازی سیزده هزار اسب و شتر و استر بعلت گرسنگی
که در عرض شانزده فرسنگ عرصه تلف شده بود و بنابران بعضی از امراء سلاطین روم باخت

و تاراج اطراف وجوانب فرستاده بودیم و هنوز فرزند اغرارجند کامکار شاه والا از قلعه
معاودت ننموده بود متوجه الکاء خنوس شدیم که بعد از نهب و غارت الکاء مذکور و ملحق شدن فرزند ارجمند
موسی الیه و امراء عظام بسر آن طایفه متوجه شویم و حکم قضا جریان نافذ گشت که اهل و عیال و فرزندان
مردم آنصوب را از تعرض اسیری امان داده تمامی مردان ایشان را بقتل رسانند و منازل و خرمنها را
بالتمام باتش قهر و غضب نشانه سوخته محصولات و غلات و انبارها آنکه در راه خورانیده دواب
و جهت ایشان را غارت نمایند غازیان عظام بر حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده تمامی آن
بلاد را پایمال تاخت و تاراج فرمودند و ازانجا عنان عزیمت بتوجه الکاء پاسین شده بدستور قضا و ناطق
الکاء مذکور را نیز باد فنا دادند و در الکاء فرزند برادر اغرارجند کامکار سلطنت شعار ابو الفتح
بهرام میرزا ابقاه الله تعالی که تا غایت باردوی معلی ملحق نشده بود با فرزند اغر موسی الیه با امراء
رفیع او که بسر دوم قلعه قارص رفته بودند بعز عتبه بوسی رسیدند و قریب دو هزار سر که از مردم سپاهی
و نوکر و چریک از قلعه و قلعه و کارکنان که در جنگ قلعه مذکور بقتل رسانیده بودند بدرگاه معلی آوردند
و ازانجا سوار شده بتاریخ یوم الاثنین نهم شهر شعبان المعظم بر سر ایشان ایلغار فرمودیم و ایشان
قبل از توجه رایات جلال از کمال ضعف و بیطاقتی از راه ارجیش خود را بدره تفلیس رسانیده ازانجا
تجاوز نموده متوجه شده بودند و تنگی بسیار در انجا گذشته که از عقب ایشان قزان رفت غازیان
زین الدین علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر با ده هزار کس از ملازمان امراء عظام و بی نوکران
روانه تفلیس فرمودیم که بلده مذکور و کوزل دره و عادلجواز و اخلاط و تا حق آنکه در ابیستور واسطه
غارت نمایند و بعد ازان بمعسکر ظفر اثر ملحق گردند و ما نیز خنوس را سوخته و غارت کرده

جلال الدین معصوم بیک صفوی را با سه هزار کس از امرای عظام در اردوی همایون گذاشته بتاریخ

روز جمعه هجدهم شهر مذکور از راه کلیس بایلغار تمام بر سر القاص میرود و پاشای ارض روم و پاشای سیواس

که با بیست هزار کس بجانب ارض روم فرستاده بودند و مقرر گشته که در قلعه ارض روم بنشینند متوجه شده اند

روز چهارم ایلغار که نزول اجلال کرده بودند که محل جمعیت ایشان بوده واقع شد بسامع جلال

که القاص در آن حدود شهرت داده که نواب کامیاب ما این محاودت فرموده و پاشایان

رفیق خود صلاح دیده که توقف ما درین حدود مصلحت نیست و این معنی را وسیله و بهانه ساخته

پنج روز پیش از ورود عساکر نصرت مآثر خود بقرامان و پاشای سیواس بالکا خود رفته و پاشای ارض

روم به بایبرد که داخل الکاء اوست متوجه شده روز دیگر فرزند اعز موسی الیه را با بعضی دیگر از

امرا و سلاطین عظام بر سر پاشاء مذکور فرستادیم روز شنبه بیست نهم شهر مذکور بیرون رسیده قریب

یکهزار کس از ملازمان او را بقتل رسانیدند و او خود را بقلعه بایبرد انداخته نیم جانی از آن ورطه

بیرون برده و غازیان عظام دست بنهب و غارت شهر بایبرد که قریب بهشت هزار خانه باشد

کشاده مقدار دو هزار کس از رعایا بقتل رسانیدند و بعد از خراب کردن آن گذشتند و در ولایات برادر

اعز موسی الیه را با تمامی امرا و سلاطین بارض روم روانه کردانیدیم چون خبر توجه رایات جلال

به ارزنجان و انتصاب اعلام ظفر رفتار ارزنجان شده بودند ابراهیم پاشا وزیر خود را با هزار کس از منزل آمده

بزبان کیری روانه نموده که تحقیق نماید که نواب کامیاب متوجه ارزنجان شده اند تا برادر اعز

مشار الیه خود از آمد متوجه حلب شده مقارن این حال بسامع جلال رسید که ایلچیان با القاص

با اسبهای خوب از میانه خود انتخاب نموده عثمان پاشا حاکم حلب را پیش فرستاده اند چون

در آنوقت

در آن وقت بر سبیل آنکه تمامی امرا و سلاطین بنهب و غارت اطراف و جوانب فرستاده بودیم بغیر از

قورچیان عظام کسی ملازم رکاب ظفر انتساب نبوده بانزده از قورچیان ذو القدر صد کس جدا کرده سرکردگی

بوزباشی قورچیان قلوفت را دادیم که از آنجا که انتیم که زبان گیری نماید چون در آن شب بر سبیل شب بر او برسد

قورچیان مشار الیهم آتش افروخته بوده اند عثمان پاشا مردم او آتش را دیده بر سر ایشان تاخت آورده

پنج نفر از قورچیان را شهید ساخته و قورچیان عظام ایشان را به تیر گرفته خود را به اسبها رسانیده

سوار شده میان ایشان جنگ عظیم پیوسته تا موازی هشتاد و پنج کس از آن گروه بقتل آورده

و از عثمان پاشا بدست افتاده بار یک ولد قرجک سیاه منصور بقتل رسیده و عثمان پاشا مذکور زخم

خورده و بسیاری از آن در ورطه بیرون رفت و قورچیان عظام بتاریخ یوم الثلث نوزدهم شهر رمضان

المبارک در جنده از ارزنجان مفر عقبه بوسی رسیده سرها و اسبها را بنظر اشرف اعلی در آوردند و حیران

کمال ضعف و پریشانی ایشان بنهایت رسیده پاشاها را انجا ظاهر رسیده که بودن در آن نزول آمد

مشکل است و اگر متوجه استنبول شوم نواب کامیاب از ارزنجان متوجه شده در سیواس مرا

بر ما خواهد گرفت لهذا صلاح در آن دیدیم که القاص را با بعضی از ترکمانان از بغداد داده روانه نمود

نمایم که از انجا متوجه همدان شده اردوی بهرام میرزا بدست آورد چون خبر توجه کامیاب

رسید بملکت خود عود کرده مرتفع القاص گو شنید و القاص نیز از ایشان لشکر طلبیده که توجه نماید

و ایشان گفته اند که لشکر ما حالا قوت ندارد و دیگر از دو پانصد ترکمان نیز حواله کرده شد هم

که از اکراد و الوار و ترکان الوس و اعراب و غیره لشکر گرفته شود و القاص با دویست کس که از ایشان

باو قرار کرده رفته بودند متوجه بغداد شده چون ببغداد رسیده یکهزار و پانصد کس از اکراد و الوار

وجنگی و کلهر و غیره کمک و کرگرفته از آنجا متوجه همدان شده به ازان که خاطر از نهب و غارت
و قلع و قمع آن مملکت و ولایات از عاد و کوار و ارجیس و اخلاط و تفلیس و حلار کرده و علاق و
پاسین و خاندزنگ و حامری و کجبی و ترخان و کلکین و صدق و بایبرد و ارض روم و ارزنجان کلاخ
و بعضی از مواضع ارق شهر پرداخته معاودت نموده و رایات خود جلال بخود رسید برادر اغورلو
و امرای عراق و فارس و کرمان را رخصت داده بمحل خود روانه کردیم بواسطه آنکه خورش و علیق در دار السلطنه
تبریز و نواحی تعذر داشت با لشکر آذربایجان و شیروانات متوجه قراباغ شدیم که در الکاء بردع قشلاق
نموده خورش و ضروریات لشکر در این حال از الکاء شکی و گرجستان و تکفور و سلطان قرقوم
از جمله متشار الیه را با امرای شیروان روانه آنجا گردانیده کس بطلب امارت مآب لوند بیک حاکم
گرجستان فرستادیم پیشتر الیه حسب الحکم جهان مطاع با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی شتافته بعسکر
ظفر اثر ملحق گشت و جلال الدین لوندی بیک قورچی باشی را با ده هزار کس از امرا و قورچیان
و لشکریان روانه شکی گردانیده خود در الکاء بردع توقف نمودیم پیشتر الیه با عساکر نصرت
مآثر متوجه الکاء مذکور گشته موازی دویست هزار گوسفند و چهار هزار گاو و چهار هزار اسب و ... هزار خروار
گندم و برنج و بسیار اجناس از الکاء مذکور نهب و غارت نموده باردوی معلی آوردند و غنیمت مذکور
بر امرا و لشکریان قسمت شده بعد دوازده روز که متشار الیه باردوی معلی آمده بود خبر آمدن القاصی بهمدان رسید
فی الفور حکم جهان مطاع بقدغن تمام به برادر اغورلو متشار الیه و امرای همراه او نوشته فرستادیم که بی توقف
ایلغار نمایند و متعاقب آن کوچ کرده متوجه دار الموحدین قزوین شدیم و چون خبر آمدن القاصی بدار السلطنه
تبریز به برادر اغورلو متشار الیه رسید با اتفاق امرا اعظم ایلغار کرده اصلا توقف ننمایند و ...

تولای القاصی

تولای القاصی بقم رسیده اتفاقا روز بعد رسیدم که فردای آن روز باشد بعضی از مردم ابراهیم خان
که در قاغوان بتاریخ بیست و هشتم شهر رمضان روز عرض عساکر منصوره از اردوی معلی جدا گشته متوجه شیراز
شده بودند در حوالی قم بقراولان یوسف رسیده بوده اند و دو کس از ایشان قراولان مذکور را گرفته
نزد القاصی برده اند و پیش رایات تحقیق آمدن رایات جلال از ایشان نموده و در این حال بمجرد
از غایت اضطراب دست از طعام باز داشته بکوچ مشغول گشته چون موازی یکهزار کس نیز از ملازمان برادر
اغورلو متشار الیه همراه ولد امارت مآب چراغ سلطان بختیاری متوجه همدان شده بودند و لار وغه که یوسف
در همدان گذاشته بوده از آمدن ایشان مضطرب و خایف گشته در این اثنا که یوسف بواسطه خبر ملازمان
ابراهیم خان از قم کوچ کرده بود و نیز خبر رسیدن رایات جلال برسانند یوسف از کمال اضطراب
دانسته که رایات جلال براه همدان رسید اصلا توقف ننموده متوجه اصفهان میشود چون در آنجا
امارت مآب حسین بیک ایشیک آقاسی و امیرزاده علی بیک ولد رایات ... امیرخان قاجار
که در این ایام در آنجا بوده با خضر سلطان روملو و قورچیان و ملازمان و ... نفر از نوکران شاه ...
و ده هزار نفر از پیاده های قراتان اصفهان از شهر بیرون آمده با او جنگ میکنند سعید کرکی را بقتل آورده
و اسب و شتر که از اردوی برادر اغورلو متشار الیه غارت کرده بودند باز ستاده ... از آنجا فرار کرده
متوجه فارس میشود و قاعدان الوس بختیاری ضعف و پریشانی او مشاهده نموده در اثنا در عقب او شتافته
سعید از و بقتل رسانیده موازی ششصد نفر شتر و اسب و استر از و لشکر او غارت کرده از آنجا
بکوه گیلویه شده تمامی ایشان و مردم ... قبل از آمدن او کوچ کرده خود را بکوهها
حکم کشیده بودند ... محمد خان در قلعه ... بختیاری ... شب کرده ...

و مردم ایلات و الوسات بار و روی او رسیده شتر و دواب و غنیمه و در بندها بطریق دزدی و قزاقی
گری می برده اند تا زمانی که نبو شتر رسیده کس نزد حسین بیک ولد نقیخان اسحق فرستاده او را بوعده
و وعید بجانب خود ترغیب کرده مشارالیه فی الحال فرستاده او را بقتل رسانیده بجوار آتش
و نومیدی انداخت تا پانزده روز که در آنجا توقف داشته بترتیب سپاه و تردد باشتغال داشته اتفاقا
روز جمعه هجدهم شهر ذیحجه الحرام پیش از آنکه یورش بقلعه شوشتر نماید محمود خان با اولاد خود و چهار [illegible]
امیرآخور سه هزار سوار و پیاده بسر خود جمع کرده بایلغار تمام می رسند و در دوشنبه نوزدهم شهر مذکور که
بنیاد [illegible] بر یورش هجوم بر سر ایشان ریخته [illegible] کس که مردمان معتبر او بوده اند بقتل رسیده شکست
عظیم بدو رسانیده اند چنانچه بغایت نومیدی و هلاک آنها متوجه [illegible] شده مردم او بر آب
زده قریب دویست کس از ایشان با سواری پانصد ششصد نفر شتر و دواب غریق بحر فنا شده مردم
قلعه از قلعه فرود آمده اکثر آنجماعت را از غنایم و کوچ اهل عراق باسیری برده بودند گرفته با دواب
و اموال و جهات بسیار که در این مدت بنهب و غارت فراهم آورده بودند از ایشان سترده اند
و چیزی چندان از اموال و جهات بدان نبرده و بعد از آنکه بحوالی قلوجات رسیده بقیه رو به کوه
همراه برده اند چون آن حالات را که در اصفهان و فارس [illegible] شوشتر بر سر او آمده
نموده اند او را کفایت متوجه بغداد شده اند و هفتصد هشتصد کس که از اکراد و الوار و قزلباش و [illegible]
و سارولو و غیره باقی بوده اند متفرق شده بمحل خود رفته و یوسف از هر جهتی براه رود شده از قضا
نخجر و نومیدی کتابت با امراء عظام متضمن آنکه بدو آن فرستاده شد نوشته نزد حسین بیک شاملو
فرستاده و تدغن نموده که حسین بیک خود متوجه درگاه معلی گشته کتابت مذکور را با امراء عظام

رسانند و حال آنکه صد و پنجاه یا دویست کس تقریبا که از آنجا با او همراه بوده در حوالی
[illegible] بیک از صد و رسیده علی توقف نموده منتظر جواب میباشد و حکم قضا جریان [illegible] سیاست
او نوشته در این چند روز مصحوب سیادت انتساب میر عبد العظیم صفوی و قرا خلیفه
زیب ده مجلس بهشت آیین فرستاده خواهد شد باید که بدین مژده بهجت و سرور بوده مقرر دارد
که سه شبانه روز نقاره زده عموم مردم بوظایف مسرت و شادمانی قیام نماید و مژده لوای این
فتح را بسیادت و نقابت دستگاه عزت انتباه جلالا میر محمد که از بدایت تا غایت ملازم رکاب
ظفر انتساب بوده و خصوصیات جمیع حالات مطلع است رسانند و حاجات و ملتمسات خود را
بعز عرض اشرف اعلی رسانند که بانجاح مقرون و موصول کرده در این باب تقصیر ننماید
تحریرا فی شهر محرم الحرام سنه [illegible] من الهجره النبویه صورت نشانی که
نواب علیین آشیان شاه اسمعیل ماضی صفوی انار الله برهانه بمسیح الملک [illegible] که شیخ نیک
از بیک را بقتل رسانیده [illegible] نوشته فواصل تحیات در رواحل
کرسی جامع محبت حقیقی [illegible] که بحوای حقایق ادا
مقتبس از مشکوة [illegible] متوجه جناب خلافت آشیانی
مسیح الملکانی ساخته جامع از [illegible] سلطنت و کامکاری بر وجود باجود او سقیفه [illegible] وزارت
ایالتش [illegible] در سلک [illegible] موصوفه کنتم خیر امة اخرجت للناس لسبب بنا [illegible] حقیقت
نسبت با وزارت [illegible] مستحکم و اکید [illegible] مستغنی از احکام و تاکید
رعنی السلطان الاعظم عمدة الملوک و الحکام حامی الاسلام رافع لواء العدل و الانصاف

قدم چنان عظیم را اعتضاد المؤید من الله الملک الملوک الکرام الولی منوچهر سلطان دولة باد و
الدولة والاقبال ناصر الوری اعلی الله تعالی اعلام الاسلام بیامن وجوده الی یوم القیام
بعد از تمهید اساس محبت بیلای سکینه انجام مشهود خاطر دریا مقاطر آنکه از جمله بقیه است
که ابتهاج و سرور احبا بورود مسرت چنین متحقق فطرت سلیم ومرتب است درین اوان ظفر عنوان
ولطایف نامتناهی الهی این محب را فاتحه باب کشا فتح وظفر ساخته وکنه ادراک رعایت آن اعمال
برکنگره قصر آتیناه ملکا عظیما انداخته بواتی عنایت ازلیه ابواب فتوحات غیبیه بر روی مجاهدان
دین کشوده و روابط عواطف لم یزلیه بر چهره مقاصد و مآرب ومراة حسام فیروزی انتقام
غازیان نصرت قرین نموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صدق
مودت چنان اقتضا کرد که باخبار این مواهب عظمی وعطیه کبری اخبار سرور دارد تا وظیفه
شکر ایزدی بر حسب فرموده ولئن شکرتم لازیدنکم بگذارد واحیای این ثمره المراد آنکه شیبک
شیبانی که شعبه از درخت کفر چنگیز خانی بود در ممالک ماوراء النهر وتمامی خراسان
دست تسلط کشوده و باد نخوت وغرور و پندار در دماغ او راه یافته سر از جاده استقامت بر تافته
متعرض ممالک محروسه میشد واز هر طرف به نهب وغارت مبادرت مینمود وابواب ظلم و تعدی
بر سایر بلاد و عباد میکشود نظم کسی را که برگشت روز بهی ز دانش نور خود شد تهی خوابی نمایم
به بوم و بر نهالش وهر بیخ درخت ثمر زاقبال و بخت خود آید به جنگ کند پای سپه بر عزم جنگ
چو او را خوان بود طبع وخو کند طبع ایام هم دفع او که یکی جنگ چند سپه بدو رای که یکی رساند بخلق
حفظ نوامیس الهی و رعایت قوانین خلافت پادشاهی چنان اقتضا نمود که عساکر نصرت

ازان

اهل این اماثل بزرگوار را مستقبل شود چنانکه از دیانت و پرهیزکاری و امانت و پرهیزکاری
او معتاد و مألوف است ورای منیر و عقل مستنیر او بتقدیم این معانی معروف و موصوف
محافظت حدود یزدانی در ترتیب مصالح دیوانی بجای آورد و امتثال اوامر خالق بر
رعایت جانب خلق مقدم دارد و حق آن نعمت که در حق او مبذول داریم باعلان شفقت و اظهار
حقاوت وافشاء عدل وانصاف بقضا رساند و در کفایت مهمات خاص مبشره افزاید و اکرام
در رعایت مصالح عام رعایا از تفویض اعمال وجوهات اموال و انجاح آمال و ترغیب
معطلان و تهذیب مفسدان و سلوک مناهج عدل و عدم مبانی ظلم و کسر عادت عدوان و جور
زبان مسلمانان که آنچه ظن ما است بعبارات و شبهات در روی صاحب ولایت ثابت او
مصدق کند وصدق فراست ما بکمال کیاست خویش محقق گرداند ودر کل احوال میان ترفیه
رعایا وصلاح دولت فرزندی ورضای ما و فرمان ایزدی جهت لطیف واجب دارد
وخویشتن را دوام حشمت ومزید حرمت وسیادت جاودانی وسعادت آن جهان که شامل مقصودات
باشد حاصل آرد وجناب فرزندی اسعدی وقاه الله عن الافات و وفقه علی الخیرات را چنین
نیش رحمت ما مرتدی و بافعال گزیده ما مقتدی وبتوفیق ربانی مؤید وبعنایت سبحانی
مؤکد اما احیانا باشارات لایق وعبارات رایق در تشجیع افعال حمیده وتقبیح اقوال
سدید و اعمال خیر باعث باشد و خویش راست الدال علی الخیر کفاعله حاصل آرد
وصور تمنای فاسد وتصورات بد از دل وچشم او دور کند چه دل پادشاهان آینه ایست
نقش پذیر که هر صورت که وزرا در پیش ایشان وانمایند از مصلحت و مفسدت در وی

منطبع شود و اثر آن هر آینه از دور و نزدیک مشاهده نمایند و سینه ملوک خزاین فضل
حقیقت و مقالید تصرف آن در دست ارای نواب و وزرا و ثواب و عقاب در مقابله
امانت و خیانت رود و حضایف خدمتکاران که در عمل دیوان مواظب باشند و در
ازاحت عوارض علل و ازالت دواعی خلل که بدیشان تعلق دارد طرفی از عنایت صرف
کنند و اگر تقصیری کنند یا تبسطی اندیشند اول بنصیحت و آخر بفضیحت منع آن واجب
شناسند و مظنه اختلال و اختزال از اموال و احوال دیوان دور دارند و امور مملکت
بی تعجیل که عزیمت را از موقع اصابت از ناق و تاخیری که فرصت مصلحت بر دم غایت
گرداند بکفایت رسانند فی الجمله چنان سازد که مقصود ما از تفویض این شغل بدو دفور توفر
دیوان و ظهور آسایش مردمان حاصل باشد و صلاح جمهور خلایق را شامل و در ایکه اشتیه قایمه
بشام دولت قاهره متواصل چون کمال حصافت و جلال جناب معالی مآبی ادام الله
تمکینه از اطناب اطنابی مستغنی است و حرکات و سکنات او بر قاعده سداد
و قانون رشاد مبنی تفریع اصول این کار و تنویع شرایط این مهم بعقل و خرد او باز
گذاشتیم و ارسل حکیما و لا توصه را یاد کردیم والله یوفقه لرعایة ما عهدنا الیه انه هو
الرقیب علیه بطوله و نعمته و حوله و قوته جناب فرزند اسعد ارشد ارجمند اعطاه الله
ما تمناه و اسعده و ابقاه باید که جناب حصافت شعاری دولت ملاذی را بعین عنایت
و نظر احترام و شفقت منظور دارد و از جاده توقیر که مستدعی توفر احوال باشد درنگذرد
و او را ودیعت حضرت همایون ما و نایب دیوان اعلی داند و در مصلحات مهمات ایزدی

مصالح

مصالح بی مشورت عقل کامل و استصواب خرد شامل او اندیشه بر امضای هیچ عزیمت
مصمم نگرداند و برای صایب او در استفتاح مهمات دولت و استفتاح ابواب
مقاصد تیمن جوید چه ثمره استبداد ندامت باشد و پشیمانی و ثمره استرشاد
و نتیجه اغراض و امانی و حشم و خدم و امرا و کبرا و نواب و حجاب حضور صاحب عموما
بندرت او رعایت جانب شریفش و حمایت واجب دانند و هیچ دقیقه در تبجیل و تعظیم او پیش مکانش
مهمل نگذارد و بهر مهمی که در صلاح دیوان روی نماید یا مصلحت دیوان بر خلاف آن باشد
نگذارد که هیچ آفریده بروی از ناق نماید تا بدل فارغ و رفاهیت خاطر بمهمات دیوان
آن فرزند مشغول تواند بود و علی الوجه شرایط این شغل خطیر قیام تواند نمود تا مصالح امور
آن فرزند مرعی باشد و حاجات مسلمانان مقضی و آثار خدمت او در دولت مرضی و ایزد
عزاسمه از همگنان بدین افعال راضی والله ولی التوفیق صورت منشوری که سلطان
الب ارسلان سلجوقی ایالت ولایت قهستان و نواحی را در وجه ابو سعید الملک
که یکی از امرای دیوان بوده است تفویض و توکیل نموده هر گرا سعادت جاودانی
در تمهید قواعد کامرانی مساعدت نمود و تایید آسمانی در تاکید مبانی جهانبانی موافق و رفیق
بود و لطف صنع باری مثال طاعت داری و فرمان برداری او را بتوقیع و اولی الامر
منکم موشح گردانید و عنایت الهی بتعظیم قدر و تنویه ذکر او را بمیان ورفع ملک نفرع نزدی
و در رفع دشمنان و نفع دوستان قدرت و نصرت را بارای دوریت او همعنان ساخت
باید که در تصاریف احوال و تضاعیف اعمال بقبول ایزدی که فمن یعمل مثقال ذرة

خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره واجب دارد تا هرکس که اقدام خدمت او بت و
دست در فتراک طاعت او زند بجمیل مبانی دولت تمسک جست و شعار ایثار اخلاص و طاعت دارد
و اقامت وظایف خدمتکاری او بجای آورد و واقعیت مکانه و مساعی کرم خسروانه
بر قضیت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها در تقریب و ترجیب و انعام و اکرام او متوفر شده و آثار ثمره
اخلاص و قرب سعادت اختصاص بر چهره احوال او ظاهر کرده و باز هرکه از ربقه طاعت و مقتضای
فرمان او سرتابد و خذلان و عصیان روزگار او را دریابد و سوابق حقوق را بکفران
حقوق مقابله روا دارد و بخت بد بهمه وسواس بر ضد تمنی بر دل و خاطر او کارد و عزم درست با پا
او را با صاحب مخصوص باشد و بر موجب حکم یزدانی که ذلک بما قدمت ایدیکم بواعث سیاست
و حمیت را بتحریک او بواجبی تحریک دهد چنانکه سورت آتش سیاست غفلت از نیران انکسار
بواسطه شمشیر آبدار بر شکل بیرون آورد که آفریده دیگر جز جاده مطاوعت و منهج متابعت
نسپرد که هرگاه این قاعده استمرار یافت و این دو قانون استقرار گرفت هرکس جزای فعل
خویش بیند و کاشته عمل خود درود و فحوی کلام یزدانی در تحقیق این معانی که ان احسنتم
احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها با مضارب رسد و دولت موافق از دشمن منافق ممیز شود و
هرآینه کسوت جهانبانی بطراز کامرانی معلم گردد و مقاصد امانی به نیکوترین وجهی حاصل
و مسلم شود و اوامر و نواهی و [illegible] و مصالح را در امتثال فرمان باتفاق کلمه به ید آید و غنیمت
بندگان در طاعت و ساعت بیفزاید بحکم دلالت انفعال و مقتضای این حال چون ایزد عزت
نعمت و تمت کلمه رسم پادشاهی روی زمین که ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده

ابتر

بر ناصیه روزگار ما کشیده است و در خزاین رحمت ما گشاده و دقایق نعمت را بر سر ما نثار
کرده و جبروت ملکت ما بدرجه که لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر رسانیده
و ما را قدرت مراعات خدمتکاران و قوت مکافات بداندیشان و الحمد لله علی ذلک ارزانی
فرموده لایق حصافت و کیاست آن باشد که هرکه پای از خط فرمان ما بیرون نهد دست فرو
و سزای او بواجبی بدو رسانیم و چون کسی بسوابق مرضی در خدمت ما مستظهر شد باندازه درجه و
استحقاق که دارد در قضاء حقوق او توفیر نماییم تا در وظایف شکر نعمت می افزاید که
والشاکر یستحق المزید مبنی بر این مقدمه جناب شجاعت مآب امارت مناقب کتاب
جلالت و رفعت پناه عظمت و دستگاه امیر عین الملک ادام الله تعالی تاییده و حرس تمهیده
هرچند از امرای زمان و لشکرکشان عهد و اوان بمزیت تقدم امتیاز دارد و در مضمار کار بر
روزگار چون مردان پای مردی طبق السوابق مضمار فراپیش نهاده است و در صف دلاوران
روزگار چون مبارزان غزای این الملی فو نا در داده نظم در صد هزار قرن سپهر پیاده
رو نارد چو تو سوار بمیدان روزگار * و با این همه اوصاف مبارزت و شجاعت در بندگی
و طاعت داری حضرت ما هم ثبات قدم و رسوخ قدم حاصل دارد و اسلاف او حق خدمت
با فراد سوابق طاعت متواصل و پیوسته اجداد او را در این حضرت محل معمور و منزل مرموق
و درجه عالی و منصب رفیع بوده است و خود نیز تا از فر عاطفت و یمن تربیت ما در مسند
امارت و سروری متمکن شد بر تعاقب ایام و ترادف اعوام بجمیع احوال خدمات پسندیده
و طاعات حمیده که معهود عادت گزیده اوست قیام می نماید و در استعطاف رای ما قدم

و نواحی را مشغوف میکرداند لاجرم پیوسته در خاطر مبارک ما مقرر است و اندیشه بر مقتضاء
این عزیمت مقرر که حقوق اکید او را بوفور عنایت بغایت رعایت رسانیم و او را
محسود اقران و مغبوط اکفا گردانیم معهذا در نیوقت عنایت فرموده ایالت قهستان
و توابع و نواحی آن را بحقوق نیک خدمتی جناب شجاعت مآب امارت کتاب
معظم شانه مسلم داشته ایم و انتفاع این بقعه و اموال و محصولات و اخراجات را بدیوان
اعلی اعلاه الله تعالی عرض میکرداند بر سبیل اقطاع بدو تفویض فرمودیم و مقالید حل
و عقد و مفاتیح امور نهی این مواضع بخصال حمیده و خصال پسندیده او سپردیم و از راه عاطفت
و عادت پادشاهانه نصایح مشفقانه میفرمائیم تا در کل اوقات و احوال باطن و ظاهر خود را
بزینت تقوی که عروة الوثقی است آراسته دارد که واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون
بصیر و چون او را این خدمت با وفور قوت و قدرت و کثرت حشم و خدم خویش پیوسته باید که از
وحشت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یاد آورد و شاخ دولت خود را با دست شکر نعمت
ایزدی و اقامت شرایط حق گزاری ما شاداب دارد و رعایا و زیردستان آن موضع را که
بندگان آفریدگار و ودایع کاروبار دولت اند و تکالیف کشان دیوان و بیند بتخفیف تحشم و
سبکباری که رضای باری در آنست مشمول گرداند چه عنایت حق در شان و رعایت جانب
ایشان در فطرت عقل مجبول است و هر کس بقدر دولت و اندازه ایالت خویش بمقتضای کلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته از جهت ایشان مواخذه و مطول و در استبقای دولت خویش و
استیفای نعمت اموال و استدامت استقامت احوال تمسک بعروه معدلت و نصفت کند

و خویشتن را بزوال ایام کار ان مظلومان و دف تیر جان فسا ندارد که اتقوا دعوة المظلوم فانها
لیس لها حجاب و نواب را بفرمایند تا با رعایا با فراغ بال خارج خراج و منال بجوی
رسانند و تکلیفی که طاقت تحمل مشاق آن ندارند نکنند لا یکلف الله نفسا الا وسعها بر ایشان
ننهند و مال دیوان بدارا و آهستگی حاصل آرند و بی آنکه رعیت از پای بیفتد از جای کنده از
تحویل و تحصیل موجب تنفر باشند نشوند تو نزد جناب امارت و شوکت مآب باید که این اوامر
بشارات را از ذخیره روزگار خود شمرد و بچشم طاعت عبودیت نگرد تا از شرف امتثال
مزید اجتهاد ما بهره مند شود و در درجه او نواخت و اعزاز نرا ابد گردد و الله یوفق لتقبل ما احبنا
علیه و یقبل بما هدینا الیه انه هو الموفق للسداد و رئوف بالعباد و سبیل رؤسا و اعیان و رعایا
و سکان مواضع مذکور صانها الله آنست که مال و مقطع و مآل مرجع خود جناب شریف مشارالیه
حرس الله تمهیده و اعلاه من فضله مزید دانند و از انقیاد و مطاوعت او که صواب مقرون است
تجاوز ننمایند و بر احترام عمال او متوفر و بحسن اشفاق و مکارم اخلاق او مستظهر باشند تا مستحق
مزید مرحمت و مستوجب دوام عاطفت شوند انشاء الله تعالی عنایت نامه ایست که بتواجی نظام
الملک نوشته و بمرسوم او مبلغی افزوده اند چون خدمتکاری از ملازمان حضرت جلالت
دولت با بقاعات مشهود و مساعی محمود و آثار گزیده و خدمات پسندیده مشهور گشت و
بمراتب اکید و شرایع حمیده متوسل شد هر آینه رعایت حقوق این خدمت و عنایت در تربیت نعمت
از لوازم همت پادشاهی و دواعی اوامر الهی است الذین احسنوا الحسنی و چنانکه تقدیم خدمت
بر جمال و خدم فرض عین است ادای حق خدمت بر اولیای نعم فرض و دین بود که نیکوکاران

از فیضان انوار حقیقت جزاو نره فرخنده مهمات دولت منضبط و قواعد مملکت ممهد شود و بنا بر این
حقوق خدمتی که جانب شریف فضایل شعاری سعادت و معالی آثاری دستیاری ندیم بیت المعالی زاد
اجلاله و اقباله نظام الحق والملة والدین را در حضرت ما مرکوزست از شرح و بسط استغنا دارد
و از بیان و تقریر استعلا رهد نفسش چون بحلیه هنر متوشح است و بکفایت مهمات مملکت مترشح
بر سایل فضایل مسلک و با آداب آداب متخلق و بلطافت خلق و فصاحت نطق و مهارت ذیل و رزانت
عقل و متانت رای و نزاهت نفس و نباهت قدر از ابنای زمانه متفرد و پیوسته ایام خویش را
بملازمت درگاه والا و جهان پناه و مواظبت بارگاه اعلا و فلک اشتباه ما وقف کرده است و [illegible]
بزینت بندگی و اخلاص از جمله مقربان و خواص ممتاز گردانیده و روز بازار کار بندگان دولت بیهی
موقعیت و وقت کار و روز دل و دشمنان بسعی موفق پس برحسب این سوابق قضاء حقوق خدمت
او را واجب شناسیم و عطف عنان عنایت بصوب احوال او لازم میدانیم و در حق او که مستحق
هر شفقت و مستوجب انواع لطف است انواع اصطناع و فنون تربیت و اصناف الطاف الهیه
مبذول داشتیم حال موجب او مقرر داشتیم و پنجاه دینار از زر بر اقطاع وی زیاده کردیم تا صرف معاش
با کتساب خادمان و زیردستان خود کرده و بفراغت معیشت بگذراند که تا تعاقب انصرام ایام و
لیالی آثار اکرام ما بر صفحات احوال او لایح و واضح خواهد بود و انعام ما بر سبب روزگار وی
واضح و لایح والله الموفق والمعین جواب مکتوب پادشاه حشمت پناه والی خان که ابراهیم
سلطان بن شاهرخ میرزا در جواب خوارزم نوشته بود حمد و سپاس و ثنای بی قیاس
حضرت پادشاهی را جل عظمته که سرافرازی تاجداران عالم از بندگی درگاه اوست و تاج بردی شهریاران

بنی آدم

بنی آدم از سجده خاک بارگاه او جل جلاله نظم از بندگی اوست بزرگی و احترام ؛ بر سر گاه
منصب از زوال مقدم ؛ محتاج خاکپای گدایان درگهش ؛ شاهان تاجگیر و امیران محترم ؛
بر خاک آستان جلالش برابرست ؛ قدر فقیر مفلس و سلطان محتشم ؛ ذلکم الله ربکم لا اله الا هو
خالق کل شیء فاعبدوه وهو علی کل شیء وکیل و صلوات زاکیات و سلام و تحیات نامیات
بعدد قطرات غمام و انفاس انام سلام قولا من رب رحیم بر خواجه مخصوص بتشریف انک
لعلی خلق عظیم نظم احمد مرسل که خرد خاک اوست ؛ هر دو جهان بسته فتراک اوست ؛ صلی الله
علیه و آله و صحبه و اعلی درجة المرسلین فی العلیین مبشر طلوع صبح امانی و مقدمه حصول اسباب
شادمانی که عنان از عاطفه مشکین طراز و مقاومه مسکین نواز حضرت شهریار روشن را
و مملکت آرا و ضابط اطراف جهان و اکناف خطه جمشید سریر آصف وزیر فریدون فر دارا اکبر نظم
بلند همت سپاه و ران ملک مدار ؛ جهان گشای ممالک ستان گیتی دار ؛ خسرو کامران شهنشاه
زمین و زمان سلطان سلاطین جهان و جهانبان پادشاه والی خان رزق الله التحلی بحقایق الایمان
از دست مرتضی مرضی الاخلاق و مجتبای طیب الاعراق سید شمس الدین محمد زاد الله قدره
لاحید هوا دلیل و هواه و مقنص بالاشتباه ناهج مناهج وظایف استنان بر اسم سلطان سید
و از وصول آن مرادات کلی بحصول پیوست امیدواری آنکه بی تمنع و ابا تجدید مراسم عهود
محبت با قیام موده ابواب مکاتبات مفتوح داشته در اراضی طیبه دل تخم خلوص وداد
و حسن اعتقاد کاشته آید حالیا انکه همت و عزیمت بر آن مصروف و تمامی نهمت دوست و ارادت
بر آن معطوف است که چون حضرت اعلی خاقانی حامی حوزه مسلمانی اعلی الله تعالی شانه

راد و ضح علی العالمین مرحمة و احسانه رسولان کارگذاران بدانجانب باعظمت روانه سازند
و امنا، با زیور کیاست آراسته و با حلیهٔ فراست پیراسته با هدایای لایقه و ثنایای فایقه بخدمت
فرستند این دولتخواه نیز بر شاهراه انتظار نشسته و دل بمطالعه حضرت مرتب باز بسته تا گوشوار
سمع در گوش جان کشیده و طیلسان طمع بر دوش ارادت افگنده بنوبت جلالت نماید
نظم گسترده باد سایه عدل تو در جهان ؛ تا مهر نور بخش و زمان سایه گستر است ؛ آمین یا رب
العالمین مکتب اهل عرفان بر ابراهیم سلطان منشوری که نواب غفران مآب سلطان محمد میرزا
شاه بفتح الله شیرازی نوشته سیادت و نقابت پناه افادت و افاضت دستگاه
نجابت و وجاهت انتباه حقایق شعار معارف آثار علامة العلماء الاماثیه فهامة الحکماء
الاسلامیه قدوة اعاظم السادات و الاشراف افتخار الاماجد النقباء من آل
عبد مناف هشام ابوالبشر العقل الهادی عشر فتوحا للاسلام و المسلمین فسح الله بوفور
عاطفت و ملاطفت بی نهایت شاهی که تائید کمالات علیه و ملکات ملکیه آن سیادت پناه
بیرون از حیز احصا و حد تناهی است مفتخر و ممتاز و مستظهر و سرافراز گشته بداند که از روز
که فیاض ریاض ازل و وهاب سحاب نیل تبا نید انا فتحنا لک فتحا مبینا مفتاح قوانین
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی بدست اقبال بیزوال ما داده و بمضمون هو الذی جعلکم خلائف
فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات ابواب مواهب و فضلنا علی کثیر ممن
خلقنا تفضیلا بر روی اولیای دولت سلطنت ابدی الاتصال ما گشاده و همواره
بحکم و اذکروا الاء الله علیکم عطیات الهی و نعم نامتناهی پادشاهی که از کمال عنایت

ازل

ازل و مخزن عاطفت لم یزل مخصوص نواب کامیاب و نامزد جناب اعالی رقاب گشته
در ان تامل میفرمائیم و بنظر سپاس و امتنان بحکم آنکه گفته اند نظم سپاس خدا که
برنامه سپاس نگوید ثنا مردم حق شناس ؛ ملاحظه آن نموده صنایع لطف کردگار و
بدایع فضل آفریدگار را در حق خود زیاده از آنچه بطاق نطق و بیان احاطهٔ شرح یکی
از هزاران توان کرد و قوت بشری بسرحد ادراک آن تواند رسید مشاهده میفرمائیم نظم
از فضل کردگار ببار است زر نصیب ؛ گاهی نوید نصرت و گاهی نوای فتح ؛ و ذلک من
فضل الله علینا و اعظم آن عطایا و اجل آن مزایا آنست که ذات فرخنده صفات مارا
بمؤدای و آتیناه الحکمة و علما کامیت ریاستین حکمت و حکومت بر سلاطین جهان و خواقین
زمان شرف مزیت و رجحان کرامت فرموده و بمقتضای و آتاه الملک و الحکمة و علمه مما یشاء
بفوز سعادت دارین و کرامت منزلین وجود فایض الجود مارا از پادشاهان کامکار و خسروان
نامدار مزید اعزاز و وسعت امتیاز ارزانی داشته مصراع این کار دولت است کنون تا کرا رسد
لاجرم بر طبق منطوق مصدوق قول کل یعمل علی شاکلته طبیعت اشرف اقدس اعلی بوالفت جناب
و سادة العلماء و ورثة الانبیاء و مرافقت حاملان حوزه انما یخشی الله من عباده العلماء
مجبول و مجبور بوده همواره مطلوب خاطر انور و مرغوب ضمیر فیض گستر آنست که خلاصه اوقات
صرف مجالست این زمرهٔ عالیشان و نقاوهٔ ساعات وقف مصاحبت این طایفه رفیع المکان
که عین اعیان و خلاصه انواع انسان است فرمائیم و با این حال چون آن سیادت و افادت پناه
بنا بر سابقهٔ ارادت و اخلاص و رابطهٔ خصوصیت و اختصاص که با نواب همایون ما داشت

بطریق تفوق حقیقی و امتیاز ذاتی که بر علمای عالی درجات و حکمای سامی صفات ذات اقدس
از جمیع افراد این طبقهٔ علیه بود و چون که بعضی هرگونه حوادث و وقایع آن نقابت پناه بعد از
مفارقت خدمت شرف ملول ع ساطلب بود الدار خشکم لتقربوا [illegible] را وجههٔ همت ساخته
سفر هند اختیار کرده در خلال جلوس سریر سلطنت همایون و خلافت روز افزون از غایت
شعف که بهجت فایض البهجت آن فهامة الحکما بوده حسب الحکم جهانمطاع بطلب او ارسال
فرموده بودیم درین اولا توفیق آثار افصح المتکلمین مولانا لطفی و عمدة الاعیان احمد قلی آقا ملازم
آن افاضت پناه بمساعدت رفیق طریق و جبلت من سبا بنبا عظیم مدهوشا از آن دیار رسیده
اقبال دار السعادت ملازمت موکب اعلی و عز بساط بوسی مجلس خلد آسا سرافراز گشته و تحف
نفیسه و هدایای لطیفه که از جانب آن ممالیک آورده بودند گذرانیدند مقبول و مستحسن افتاد
خامهٔ آن افاضت و افادت پناه و آباء آن بشرحی که در باب معذرت تاخیر و توقیف وصول گفته
شرف اظهار نموده بود بعرض رسانیدند بفحوای العذر عند کرام الناس مقبول در پذیرفته شد
فاما حالا بحمد الله تعالی رفع مانع وجود مقتضی هر دو حاصل آمد و خاطر عاطر مبارک شرف ملاقات
آن قدوهٔ اعاظم سادات بجانب الغایة مشعوف توجه او بدین صوب صواب باعلی مدارج النهایه
مطلوب بطریق اکمل چون این یرلیغ همایون وارد شود در روز از روی امیدواری تمام و
استظهار ما لا کلام پای عزیمت بر رکاب توجه نهاده بخت ارتکال بر راحلهٔ صدق نیت بسته
عنان ارادت بصوب درگاه گیتی پناه که قبلهٔ اقبال عالمیان و کعبهٔ آمال جهانیان است منعطف گرداند
که در خدمت شرف اعلی بمراتب عالیه و درجات متعالیه شرف اختصاص و عز ارتقا یافته

خواقین

خواقین اعز مقربان مجلس خاص خواهد بود و چون لطف و شفقت پادشاهانه و احسانات
خاقانه نسبت بآن افادت مرتبت مرکوز خاطر عاطر است در وقت استسعاد بملازمت
اشرف انعامات وافره مبذول خواهد بود عجالة الوقت تشریفات شاهی جهة آن نقابت
و عزت پناهی فرستادیم و مال و جهات کل املاک او را بسیورغال ابدی و جاودانی آن نقابت
منقبت عنایت نمودیم انشاء الله بعد از آنکه بدرگاه گیتی پناه آمده بروجهی او را بتفقدات تازه
و نوازشات بی اندازه سرافراز خواهیم ساخت که محسود سروران روزگار و رشک اعالی
و ادانی الاقران گردد [illegible]
[illegible] عالیجناب سلطنت و حشمت مآب شوکت و نصفت
نصاب عزت و جلالت انتساب نقاوهٔ اعاظم السلاطین سلالهٔ افاخم الخواقین زیبندهٔ سریر فلک نظیر
شاهی فرازندهٔ رایات عزت آیات پادشاهی مسند نشین اورنگ نصفت و عدالت حجاب
مکین ایوان عظمت و جلالت در درج دولت و کامرانی درّی برج سلطنت و جهانبانی المختص بمزید لطف
الملک الاعلی مظهر السلطنة والحشمة والشوکة والابهة والعزة والکمال والنصفة والعدالة والاقبال
والاجلال محمد حکیم میرزا زین الله تعالی سریر السلطنة بمیامن ذاته و نور عیون الدولة بلوامع انوار
صفاته را اشرایف دعوات محبت آیات و لطایف تسلیمات مودت غایات که طراوت
ازهار و نضارت گزارش صفابخش خاطر اصحاب صدق و صفا و روح افزای ضمایر ارباب
مودت و ولا بوده از نسایم مشام و شمایم نسیم آن مشام جان دوستان معطر گردد تحفه
و هدیهٔ آن دهشته مسرور ساخته بمقتضای بواعث محبت قدیمی و پیوسته بوداد و داد خصوصی

برحسب کلام درربط نظام المحبة یتوارث توجه خاطر عاطر معروف از دیار مواد جاه و جلال
وارتقای مدارج جاه و اقبال آن شایسته تختگاه عزت و اجلال داشته و وارد اخبار بسیع
و بحسب تقدیر رای ملک آرای میگرداند درین اوقات فرخنده ساعات که بیمن
توفیقات الهی و حسن تأییدات نامتناهی تختگاه ملک اشتباه پادشاهی و سریر ظفر نظیر
سلطنت و جهان پناهی از وجود فایض الجود ما مشرف و رتبت بکران زیب و زینت
پایان یافت همت بلند و نهمت ارجمند مصروف انتظام حال کافه عباد و حصول آمال سکنه بلاد
و بلاد و کاشته رای ملک آرای و بالعدل قامت السموات والارض در عرصه جهان
دوران افراشته ایم تا احوال عموم اهل روزگار از صغار و کبار مقرون بحسن انتظام بوده جمهور
انام از خواص و عوام در ظل دولت خورشید مثال السلطان ظل الله برفاهیت تمام
و فراغت بال کلام روزگار گذرانیده بمصداق و اذن للناس بالحج یاتوک رجالا و علی
کل ضامر یاتین من کل فج عمیق طالبان مغفرة ترجیح بیانی بدینطلب اعلی و مقصد اقصی
استسعاد یافته طایف کعبه طاعت و معتکف حرم عبادت کردند و چون در زمان اعلیحضرت
خاقان فریدون شان جمشید نشان و پادشاه سکندر جاه سلیمان مکان خسرو جنت
مقام علیین آشیان جد بزرگوارم شاه اسمعیل اسکنه الله فرادیس الجنان و حضرت سلطنت
و منقبت پناه عزت و جلالت دستگاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه جد اعلای آن فرزند
سعادتمند شهریاری روی توجه بجانب آن اعلیحضرت سکندر صولت آورده بیامن برکات
باطن فیض گستر و امداد و معاونت لشکر فیروزی اثر آنحضرت بمنتهای مقصود و مرام خود فایز گردید

و بعد ازو والد ماجد آن زینت بخش اورنگ کامکاری سلطنت پناه معدلت دستگاه
عمدة السلاطین فی زمان زبدة الخواقین فی اوانه نصیر الدین محمد همایون
پادشاه عنان عزیمت بصوب درگاه اعلیحضرت والا رتبت رضوان مرتبت فردوس منزلت
فلک جناب صاحب رتبه طوبی لهم و حسن مآب شاه بابام انار الله برهانه منعطف ساخته
بقوت و تقویت آن اعلیحضرت والا رتبت بر اعادی ظفر یافته بر ممالک موروثه خود
مستولی گشت اکنون برحسب مؤدای حدیث صحیح لا تثنی و قد تثلث که بقلم فصاحت
رقم و ما ینطق عن الهوی بر صحیفه کریمان هو الا وحی یوحی مسطور و مزبور و بر السنه و افواه
خواص و عام مذکور و مشهور است بی شبهه کوکبی مسعود از کواکب برج دولت آن سلسله علیه
بنظر تثلیث بر منصوب صواب انتساب خواهد نمود و چون اول کسی که از نظر
مقرون الشرف در آغاز طلوع آفتاب دولت همایون بر عرصه ربع مسکون باستضاء انوار
عواطف شاهانه مستفیض گشت فال اختیار پرتو انوار شاهد دولت روز افزون آن
فرزند سریر سلطنت و فرازنده رایت ابهت امارت شعار رفعت آثار فریدون فر
خان است که بعد از احراز سعادت سفر حجاز بدرگاه جهان پناه آمده بعز عتبه بساط بوسی
سرافراز و بشرف مجالست مجلس بهشت آیین ممتاز گشت این معنی بشارتیست که فال فیروزی
فرای جبهه والای آن زیبنده تخت پادشاهی خواهد بود کاینات انشاء الله تعالی بیمن قدوم مسرت
لزوم این دیار را اشرف ساخته محبت بر محبت و دوستی بر دوستی خواهند افزود و بمقتضای
بر نیل مراتب رفیعه و حصول مطالب منیعه فایز خواهد گشت مطلوب آنکه تا هنگام وصول بدار المقصد

احسن وجه حصول پیوسته اطلاع اعالی سمو ارادت شیوه صداقت پیشه بر ورت را منظور و
ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح داشته درباب تأسیس قواعد محبت و وداد و
بتفصیل رسل و رسایل و اعلام حالات و اظهار مرام و مرادات مخصوص و منصوص فرمایند
چون خلوص وداد و وفا در خصوص اتحاد و استظهار است باطناب زیاده محتاج نیست ظلال
سلطنت و اقبال بیاناً و سواد کتابتی که سلطان الاقطاب والمرشدین صدر
الملة والدین موسی الصفوی قدس سره بسلطان سعید شهید سلطان محمد جلایر ابن ۷۸۱
سلطان اویس ایلکانی [illegible] در مسجد دار الارشاد اردبیل
و سفارش قاضی عماد الدین طوسی که خلفا را در دو باب و عمده امرا و اعاظم علما و اهل الله
و توجهات نفوس قدسیه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله قرین حال کفاف ان
درگاه گیتی پناه و حجر ارکان بارگاه گردون اشتباه اعلیحضرت سلطانی المنظور بانظار
السبحانی المؤید بتأیید الربانی لا زال ساحة عزه محفوفا بنجح الامال والامانی باد بعد از تقدیم
اتحاف شرایف دعا و اخلاص مآل که مورد عندلیب از چشمه جیب دعوة الداع اذا دعان
جاری باشد و پس از اهدای تمهید لطایف تحیات زاکیات معارف اشتمال که مشرب لطفش از
منبع تحیتهم فیها سلام ترشح و سرایت مینماید [illegible] اطراف اقطار خلفان
حقایق گذار رعایان مواظبت نمایند مشهود ضمیر منیر مهر تنویر و ملحوظ خاطر خطیر فیض تأثیر
که مظهر انوار غیبی و مجلای اسرار لاریبی است آنکه پیوسته اوقات فایضة البرکات سیکلفان
خطایر مقدسه منسوبه بزمره کریمه الذین یذکرون الله باستبقاء و استدامت ایام حالات

انجام و استقلال و استقامت ارکان دولت سپهر احتشام معروف است و لازم اعلام آنکه
داعی منتهی طبقه شریفه صدر و مقام مستور بجهه تبسم تبرک و اعتقادشان قصد در اتفاق
علمان آن کامکار نصرت قرین مایل و مشعوف لاجرم از پرتو فیوضات ایشان ممدات کامرانی
و مرادات بر حسب اراده و اعتقاد دولت قاهره آماده و منتظم و اعادی جاه و جلال سپهرم
انجم و یدلونن الدبر مقهور و منهزم شده و در ازای این عطیه عظمی چون جوامع همت عالی
نهمت و نیت خیر اثیت بانتظام مصالح سلسله ارشاد و ازدیاد مؤکد جمعیت فقرا و
ارباب حسن اعتقاد معطوف و محصور باشد آثار عدل و جهان بر کافه افراد انسان توجه
تام مبذول و مقصور داشته بعد از استجازه و استمداد بجهة آوردن در مسجد جامع دار الارشاد
اردبیل زبدة العلما و الاشباه خلیفه حاجی شاه جیلانی را توفیقه جلیل الجزیل نقره
رخصت یافت و عزیمت این امر مصمم داشته ادرار روانه ساخت این محب نیز بعد از
چند گاه بکافه عنایت ربانی و سابقه هدایت رحمانی بکرور اردو باد و آزاد و چران و
نخجوان گذار نموده جمهور مریدان و معتقدان باتفاق اکابر و اهالی و اجماع معارف و اعالی
آنحوالی استقبال کنان بدریافت ذوق صحبت درویشان مشتاق شده و از تسنیم تسلیم و رحیق
تحقیق که ختامه مسک تمام تونسیق بود چاشنی و لذت تمام یافتند از آنجمله جناب شریعت
قباب افادت مآب مولانا اعظم اکرم جامع الفضایل و محاسن الشیم مقتدای زمان
مفخر ایران قاضی عماد الدین طوسی که از اکابر نامدار این دیار و از مفاخر و مشاهیر
روزگار است معهذا از خانواده قدیم و دودمان لازم التکریم و بجامع صفات موصوف

و مشهور و بطیب اعراق و مکارم اخلاق موصوف و مذکور قریب دو ماه در منازل آن
شریعت پناه مکث نموده منتظر ورود خلیفه حاجی‌شاه بود قاضی مشار الیه در خدمت آنچه
دقایق خدمت و مهمانداریست از صمیم دل و جان بسیاری بجای آورده تقصیر نکردی
او مشغله باد درین سفر خیر اثر از این نوع ارادت و اخلاص و موافقت و محبت بظهور
پیوست خاطر حقیقت ناظر را بدو محبت و تعلق تمام و استیناس بالا کلام است و از خدمات
مخلصانه او واقع در موقع قبول و مراعات جانب شریفش را از اعیان آنحضرت متوقع
و مأمول این شمایل حمیده قادری حکام سلاطین سلف که درباره مناصب جلیله
شرعیه آن ولایات آن نوع با کامل باسم آبا و اجداد کرام او صادر شده ناطق براینکه
قاضی مشار الیه از نجل نسل علماء اعلام طوسیه کفلق الصبح فی البحر مشهور است و تعظیم
و تکریم منتسبان کریمه والذین اوتوا العلم درجات خود از قبیل واجبات چنانچه
اهل تفسیر خویش تحریر درین آیه کریمه مشهور بر عظم شان و علو مکان علماء افصحت اشارات
مراعت در رقبت کسانی که این صفات داشته باشند و از خانواده قدیم لازم التعظیم بود
بر پادشاهان روزگار و سلاطین عالیمقدار لازم و متحتم است لهذا ترقب و ترتیل از محبوب
عمیم و عواطف جسیم آنکه قاضی مشار الیه را باستلطفات پادشاهانه و تفقدات خسروانه مخصوص
و ممتاز و عنایات بی‌غایات مشرف و سرافراز گردانند تا بیامن تربیت و عاطفت ایشان بر
ابنای روزگار و اهل زمان و اکفا و اقران مفاخرت و مباهات و آثار آن بر صفحات روزگار
پایدار گردد ثانیاً بمسامع جلال برسانند که خلیفه حاجی‌شاه مدت مدید در دار الکفر بسر برده کار

بگو

مسجد اسلام از معابد اصنام مستخلص ساخته آورد تا نبلو و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم
سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون بصایر ارباب ضلال و کفر محجوب ساخته بنیت الله تعالی در
مسجد آورده بشارت فقد جاءکم الفتح بسمع جانان رسیدند از استماع خوشحال شدند و بتسبیح
و سرود بکریمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور رطب اللسان و عذب البیان
گشته چون عود و انصراف بدار الارشاد جزم شد جناب امارت مآب امیر اعظم اکرم
اعدل از عمارت عمده الملوک و السلاطین الکبار شهاباً للحکومة والدین احمد بیک حاکم قلعه
میمون النجف تهنیت فتح ابواب مقاصد و مطالب ایشان و نوازش و دلجویی ایشان تشریف
فرمود از برکات حضور شریفش جهت رفاهیت تمام مردم این مملکت بمقام رسید چنانچه جوانان
و زندانیان استخلاص یافتند و دعاء خیر جهت دوام دولت فرخنده فرجام حاصل گردید در واقع
مردم از حسن معاشش و رعیت پروری و عدالت گستری او بسیار اظهار شکر و خشنودی
نمودند و بی تکلف صباحت وجه دلالت بر حسن خلق میکند حقا از این وجه از دیاد محبت و حسن
اعتقاد حاصل گردید هدایش خیره با در دینولا چون متوجه درگاه عالم پناه بود بوسیله شغل ایشان
قاضی مشار الیه حکایت زبانی او در میان نهاد که بموقف عرض رساند و خود نیز
استرضای تمام از قاضی مشار الیه نمود توقع و مامول آنکه بسمع قبول متلقی گشته محتاج
هستم خیر مقرون و معالی غنیمت سعادت مشحون بانجاح آن مبذول فرمایند و مخلصان
آن مسئول را بعز قبول موصول چون همواره صفای وقت فقراء بابت آنست و
معتکفان خطیره لا یعصرون الله از الطاف و آلاء آن پادشاه عالیجاه است بناء بران

در عقاب صلوات ائمه و سلطان اجابت دعوات بدعا و دوام دولت وجاه و
جلال سعادت واقبال اشتغال دارند والسلام علیکم اولا واخرا وباطنا وظاهرا
ایام حشمت وبختیاری مستدام وعقود مرام در سلک انتظام والسلام علی من اتبع
الهدی وخالف النفس والهوی در بیاز دهم شهر ربیع الاول سنه احدی وثمانین
وسبعمایه مرقوم گشته سواد کتابتی که نواب غفران مآب شاه عباس در جواب
کتابت مولانا سعد الدین محمد معلم خواند کار روم نوشته و فرستاده شده
بشحات اقلام عنبر فام ونتایج افکار درر نظام که غرر اصداف الفاظش بغوص
غواصان ارقام افادت وافاضت از غور بحر دانش بساحل انتظام آمده رباعی
آن نامه که قدر معنی از وی بفزود چندان سواد آن معانی در بود گز تابش نور معنی اندر
دل شب چون مهر فلک هزار خورشید نمود مرقوم بنان عرفان افادت وافاضت
پناه حقایق و دقایق آگاه عوارف ومعارف انتباه علامة العلماء المحققین فهامة
الفضلاء المدققین نقاد دقایق مدار دیر کواکب الفضل والکمال اساس قواعد العز والجلال
المولویة الاعظمیة الافخمیة سعد الدنیا والدین محمد اعلی الله برکاته ولازالت ازهار
نضارة حدایق حقایقه که مشتمل بر مقدمات استحکام سعادت ومصالحت بود در موضع مسند
وداد که محمول مفهوم حقیقت اتحادست ازاذعان نسبت واقعی آن مصدق قضیه مرضیه اذ نوا
بعهدی اوف بعهدکم گردیده از خلوص عقیدت وخیرخواهی که از جهت رجال صدقوا ما عاهدوا
الله وزیده با بدای آن که موجب مسرت خاطر حواشی محفل فلک ترئین ومجلس بهشت آیین

بر ساحت ضمیر شاهانه وعرصه مستنیر پادشاهانه از غبار رشد باد ارباب فساد ونقیضه تمام یافت
در روابط طرفین وعلاقه جانبین از زوال در اثر از آمده مرحمت فضای دلگشای خاطر
زکیه گردیده منظر اکسیر تاثیر ها یون ما رسیده بر جمیع آنچه در حیز تقریر سکان آن قطر گرفته بود اطلاع
حاصل شد و شرحی چند که در باب خان احمد گیلانی و نسبت نقض عهد بولاة ونیز شان اعلیحضرت
خاقان سلیمان مکانی نگاشته کلک خجسته مسالک گشته بود لازم نمود که هر یک را بر سبیل
اجمال طوطی قلم شیرین زبان که مترجم اصول انتهات کون ومکان است در حیز بیان آورد اولا
آنچه در ادای حسب ونسب مشار الیه ومحبت اهلبیت ونسبت دودمان والا مکان خاندان
طیبین طاهرین که تراجم اجرام ایشان بجواهر کرامتهای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی ترصیع پذیرفته وبنیان والا مکان اعزازشان بموجب انی تارک فیکم الثقلین ارتفاع
یافته مرقوم بیان کرده اند بخمیر افاضت شیر مخفی ومستتر نیست که چون کسی خود را نسبت
بخاندان نبوت وولایت نماید واجب ولازم است که با خلایق وعباد الله که ودایع رعایا که
ودایع خالق البرایا اند بقوانین مستقیمه شرع مبین وسنت سنیه حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم عمل نموده نه آنکه از مسلمانان بطریقی که از مجوس وکفار جزیه بگیرند زیاده
نام آن واسطه زر نهند وخزان مسلمانان را بکنیزی برده نام کنیز کنند وچندین انواع ظلم
وانتقام وستم کرده با وجود این حالات در ازاء حقوق تربیت ورعایت که ازین دودمان
ولایت نشان یافته بود بر عالمیان اظهر من الشمس است وگلستان مطالب وآمالش از جویبار اجلی
مکرمت شاهانه سبز وشاداب گردیده از اقران وهمگنان بمزید عواطف خسروانه وخلعت

سامی نامی مصاهرت و قرابت امتیاز و اختصاص داده بودیم در مقام عقوق و عصیان درآمده
جمعی را که از درگاه معلی بر طبق فان تولوا فانما هم فی شقاق کفران نعمت ورزیده روگردان
میشدند مستردع بردع مجابت ایشان میگشت و نواب ما بملاحظه حدیث صحیح القاتلون
نه و العاقلون له هرچند نصیحت دلپسند و پند سودمند او را اسمع میفرمودیم مضمون نظم
باسیه دل چه سود خواندن وعظ ∴ نرود میخ آهنین بر سنگ ∴ موعظه و پند بگوش هوش
او اثر نداشت بدینجهت بر ذمت همت پادشاهانه تنبیه و تغییر او لازم گشت برای مجرد تنبیه
حاکم مرحّ که محمول بر طمع بوده باشد متعرض با لکا تفویض کرده باو نموده باشیم چه مجموع عمل
آن در برابر همت والانهمت ما و خوان جهان مقتبسلقا این دودمان ولایت نشان بجای
قلیل الاستعارت و دیده است که بمجمل اکواه ما زاغ البصر و ما طغی مکحل گشته بنیز نثر
ارخوان فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین مرجو الوصول میباید بجز دیگر التفات نمیکنند
و حقیقت حال و اطوار ناهنجار او موعی الیه را از این قیاس میفرمایند که درین آخر عمر و شفقت
در رحمت پادشاه اسلام پناه عنان عزیمت وی بجانب عتبات عالیات و روضات مقدسات
ائمه اطهار که مصداق و قد جنات تجری من تحتها الانهار است منعطف گشته سعادت استسعاد آن
دریافت مناسب صفای عقیدت و ملایم حالات و کمالات آن میفرمود که رحل اقامت اندازد
با کسیر مجاورت آن بارگاه عرش اشتباه مس زنگ کرده خود را از تمام عیار دار الضرب خلاص
نموده ثوب اطاعت را بزلال مغفرت چشمه سار صافیه توبه و انابه نظافت داده با محرمان سرادق
انس همراز و با معتکفان صوامع قدس همآواز گردد و از میامن توجهات خسروانه بزیارت

بیت الله

بیت الله الحرام و طواف مدینه حضرت خیر الانام زاد الله شرفا و تعظیما که همگی سلاطین
اسلام را این آرزو در خاطر است میسر و میسر نمیشود و منشاء الیه را از این مراحم پادشاهانه
ملتمس گشته بود مشرف شود در توجه زیارت و طواف اهمال نمودن هانا که دلیل بر ضعف ایمان
و اسلام اوست و چون نفس اماره اش باغوای شیاطین ستمکاره قدر جواهر انعامات بیکران
پادشاهی و عنایات بی پایان شاهنشاهی و توفیقاتی که او را روزی نمود نشناخته ظواهر علیات
نفسانی و مقتضیات قوای جسمانی را بر اغتنام آن شعار مراسم جای داده و تبعات
ارزنده ی ملاهی از استماع اصوات معجزآیات طوطیان شکرستان مخاطبات آسمانی
باز مانده بی امر و فرمان قضا جریان خاقانی از دار السلام بغداد جنت عن الفتنه والفساد
فرار نموده متوجه جانب شیروان گشت که شاید از آنجا بجانب بخارا تواند رفت که در درگاه عالی
پادشاهی سخن ان وادی او را اسیع داشته در آنجا بتفکرات باطله و خیالات فاسده
با غرض و امتزاج با مخالفان بایره فتنه و فساد را اشتعال تواند داد کفران نعمت دامن گیر
او شده و کرده‌هایشان مرصد گردید هانا که حقیقت حال او را کماجیان درگاه عظمت و اجلال
عرض نموده اند بیقین که آنچه مقتضای حمیت پادشاهانه است درباره او بعمل خواهد آمد و آنچه
در باب نقض عهد پیشوایان آستان خلافت نشان دکی از دکیلان ذیشان بارگاه سعادت نشان
و تنشیل عمار یاسر رضی الله عنه در کتاب شریف مندرج گشته بود بر آن اشارت و افاضت پناه سپهر
حقیق و پوشیده و تحقیق نماند که چون در مفاوضه علیه خاقانی در ملاحظه سنیه قلی سجانی سفارش
منظوم و منثور که در باب منشاء الیه فرموده بودند منشیان فصیح البیان بوعده وعید اهتمام داده

با وجود اینحالات حسنه و تقصیری از مقوله اذعان نسبت آن مقربان آن درگاه گیتی پناه بود
که باعث اعتراض تواند شد بلکه بواسطه آنکه اگر فضل احد فرد از افراد که از شجره منور سه و شره
زمین آرزوی کمال نمود و تحصیل مقدمات مستحسن مؤلفت فیما بین فایز گردد که مطلب و مقصود است
موجب تفضل جمهور مستمره و مؤلف اوضاع مأمول خواهد بود التماس آن شده بود که وکلای ایشان [illegible]
واحیای دولت کبری و اولیای سلطنت عظمی بمضمون و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها را منظور نظر عنایت
اثر فرموده بقبول و تفضل از استبصار و اختصار [illegible] درین صورت قضیه غبار را بسر بدینجا موافقت و یکی
مزار و زیاده درین ابواب چه احتیاج بنامه از حقانیت و دوستداری و فتوت و پرهیزکاری
آن عمدة الافاضل والاعالی ترقع است که نوعی از صفات حسنه و اخلاص مستحسنه ایشان است سزاوار
در استحکام مبانی مصالحه و اتحاد مساعی بوده نوعی مستمر موده که از یمن انفاس با برکات و توجهات
خاطر آن مجمع فضایل و کمالات الی انقراض الدوران خلل و نقصان بارکان مشید آن بنیان
آن راه نیابد و چون از وارد این مکتوب مسموع مسامع شرف گشت که لشکر ظفر کردار و جنود
نصرت شعار اسلام بغزای کفار نابکار متوجه شده اند با جمیع علما و فضلای این دیار از
خواص و کبار در مساجد دعا بجهت فتح و نصرت عساکر فیروزی مآثر بدعا و نیاز و ختم سوره مبارکه
انا فتحنا لک فتحا مبینا قیام نمودیم الله سمیع و مجیب و در علی الرسله اتحاد و تحفه وداد
که بخدمت اعلیحضرت پادشاه جهان پناه مرقوم گشته دوا التماس از روی اخلاص و یگانگی نموده
شده ترصد است که آن افادت و افاضت پناه در قبول و حصول ملتمسات این جانب توجه
رسمی موفور مبذول فرموده چنان فرمایند که بحسن توجه و اهتمام آن عالی کلام ایشان بحیز قبول

وصول گردد و از آنجا که کمال شفقت در حق شاه زاده است بمضمون اگر نظم چه باشد که بدین
مفلس نوازی ؛ مرحمت پذیر خویش سازی ؛ در انجاح ملتمسات اعلی بونما که سبب استحکام مبانی
مصادقت و موجب ثواب دنیا و آخرتست فرمان قضا جریان قدر توامان پادشاهی نافذ گردد
باعث ازدیاد مواد اخلاص و موجب تشیید مبانی مصالحه و اتحاد خواهد بود و چون غرض اظهار محبت
و وداد بود زیاده تاکید و مبالغه ننمود تا بسیط عالم امکان مطرح اشعه آفتاب وجود باشد
وجود فایض الجود آن عمده اسطرلاب فضل و کمال میزان مسیر ثواقب کواکب تحقیق
در میان سپهر مفاخر ارباب تحقیق باد سواد مکتوبی که سلطان سلیمان خواندکار روم
بجواب سلطان جنت آشیان خلد مکان شاه طهماسب انار الله برهانه نوشته انه من سلیمان
وانه بسم الله الرحمن الرحیم قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر نظم خدایا کمال الهی تراست ؛
هر بنده کام شاهی تراست ؛ وظیفه ده مرغ و ماهی توی ؛ عطابخش هر پادشاهی توی ؛ ترا میرسد پادشاهی
کنی ؛ بفرمان خود هرچه خواهی کنی ؛ و صلوات نامحدود و تحیات نامعدود بر روضه مطهر و مرقد معطر
حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات نظم محمد که فخر بنی آدم است ؛ نبوت در انگشت او
خاتم است ؛ گرامی ترین همه انبیا ؛ حبیب خدا و خداوند ماست ؛ درود خدا باد بر جان او ؛ و بر آل
اصحاب و یاران او ؛ بعد از حمد بلیغ سلطان نیز اجلت شانه که بمقتضای کتاب معجز نصاب انا جعلناک خلیفة
فی الارض خلیفه عنقای بقای سلطنت عثمانی ما را ببال اقبال دولت صاحبقرانی بر قله قاف
قدرت گیتی ستانی آشیان فرموده و شکر بی دریغ منانی را تمم احسانه که بر طبق کلام عزت اشا و تمم

نصرة عليك و بعد بکب چراغ استقبال انهای همایون رای همت سطع بر ابطال ظل ظلیل رافت جهانبانی
بر روزنه آسمان جلالت و کامرانی طیران داده و اسباب تحصیل مطالب شاهی مارا برعایت الله
گستری رعیت پروری پروری بنوعی بهم رسانیده که افکار انکار ارباب آیت ان فی الجنین تجلی
خوانده و انواع تکمیل مآرب عالم پناهی ما را در کمال نصفت سروری بوجهی گشاده که انظار انظار حکما
فراست از کان کمال دانائی جمله ملا ترایی فکنده در کرشمه قصور بعجز و قصور معترف مانده و آیینه
میش شعشعه آفتاب عالمتاب دولت جاودانی عقل مانند سرمایت و زرزرای صمصام قهر ثاقب
قهرمانی جسام انتقام اهل بغاوت چون خواق راغب بنا بر شکلی که در نظر اصدقا و اعادی جلی
آن از جمله محالات عادت سبب تکلیل آن در آیینه تیغ بیدریغ ما روشن و جلی آیت توقیع بالفتح
انّا للنّاس من رحمة فلا ممسك لها کالک تقدیر باسم سامی ما رقم زده و اوامر و نواهی کرامیس الهی
و امور و احکام شاهنشاهی را در اقصای زمین چون فضای آسمان بفرمان ما نفاذ داده بنا
بر شکر این موهبت با ابهت همیشه همت عالی نهمت ما باشارت نصر من الله و فتح قریب بر قلع و قمع
و خلع عبده اصنام و حلیب منعطف بوده بشکر رب العالمین که بدولت دین مبین سید المرسلین و
دلالت انّا فتحنا لک فتحا مبینا بقوت قاهره و صولت باهره بر مقتضای امر و لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا صفحه خاک را از چرک شرک و طغیان و لوث کفر و بغی و عصیان به آب
تیغ بران پاک و بی باک ساخته ایم و معابد اصنام دیار کفر را همه با قیام صیام و صلوة مساجد
اسلام گردانیده ایم الحمد لله الذی هدانا لهذا اما بعد در این ولا که خطاب مستطاب سکندر القاب ارجمند
عالیجناب حکومت مآب رفعت قباب نصفت پناه سعادت دستگاه جامع مسانید اعاظم السلاطین

مخدوم

خلاصة الماء والطین بافتخار الملوک فی العجم مستجمع مکارم الخلق و الشیم المختص بمزید الطاف الملک الاله
شاه طهماسب خلد الله تعالی اقباله و اجلاله الی یوم القیام مصحوب فخر الاماثل شاه قلی بیک
غرض دریافته بود در اشرف ساعات و ایمن اوقات وارد شد و شرحی که در هر باب در سلک
تحریر در آمده بود بوضوح پیوست چون قبل از این بعضی حرکات شنیعه از آنجانب صادر شده بود
مثل خرابی قلعه اخلاط و ارجیش و توجه بارض روم و محاربه با اسکندر حاکم آنجا و این اخبار
بتواتر بسمع ما رسید عزیمت تنجیم مصمم کرده مدعا از توجه بدان دیار آن بود که مقابله صفین
واقع شود تا آنچه در پرده تقدیر محجوب است بظهور رسد از هر طرف که عزیمت واقع شد
آنجناب فرار بر قرار اختیار کرد و مقابله روی ننمود چون اقصی مراد و مقصد ما در ترفیه
احوال مسلمین و اجرای شرایع حضرت سید المرسلین معروف و معطوف است زخارف
دنیویه که حب مال و جاه است در خاطر ما خطور ننموده و ننماید هر بار که عزیمت ممالک شرقی
واقع شد بمحض حمایت بیضه اسلام و رعایت قوانین انتظام دین بوده نه آنکه طمع در مال و مملکت
نموده ایم و یا هواخواه نام و مطلب دنیوی بوده ایم از اقالیم هند مثل عدن و سند و صفاهان
و حبش که تختگاه چهار پادشاه عالیجاه است تا سرحد ظلمات در قبضه تصرف ماست بچند فرا
ویرانه عجم که نشیمن بومان و زاغان است احتیاج نداریم حالیا فصل شتا قریب است بجهت آنکه
عساکر ظفر مآثر درین فصل استراحت کرده هر کس یراق و یساق خود را تجدید داده قوی و تازه
گشته آماده کارزار باشند درین حوالی قشلامیشی مقرر شده ان شاء الله اول فصل بهار توجه
دیار مشرق گشته بتوفیق حضرت باری عز اسمه و یاری معجزات سید کاینات ختم آن دیار

بجوعی لشکر اراده شود که دیگر احتیاج بآمدن چنین دیار نباشد اکنون اگر بر عهد و میثاق
که نوشته ارسال نموده اند اعتبار و اعتماد میتوان کرد و از قبیل معقولات که کریمهٔ یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم نیست از امرا معتبر شخصی که اعقل و اکمل و بخنه ان باشد روانه نمود بسازند
تا قول و شرطی که واقع شود از ان انحراف نورزند که از انجانب غیر از لطف و احسان چیزی نخواهند
دید و اگر بنا بر خدعه و فریب و حیله و تزویری است بمضمون کلام معجز نظام و ما یخدعون الا انفسهم
و ما یشعرون خود را بازی میدهند و بسیاری نخواهد بود که نتیجهٔ آن بر ایشان ظاهر خواهد شد
والسلام علی من اتبع الهدی و خالف النفس و الهوی [illegible]
[illegible]
عرضه داشت غلام خانوادهٔ نواب عتبهٔ علیه درگاه انجم سپاه گیتی پناه و مرتبت فریدون
سولت جمشید رتبت کیوان رفعت خورشید طلعت ناهید بهجت مشتری سعادت عطارد
فطنت برجیس منزلت رستم شجاعت افراسیاب صولت آسمان علو گردون سریر
سکندر ظفر دارا افسر کشورگشای جهان گیر اعلیحضرت دولت جوان و بخت پیر پادشاه
اسلام پناه و والی پناه و طایفهٔ انام هادی لشکر اسلام و رافع اعلام دین سید المرسلین سایهٔ خدای
و زمین برگزیدهٔ رب العالمین شاه عباس الموسوی الحسینی پادشاه بعد از ادای دعای دوام
دولت قاهره باهره آنکه نواب اعلی از ابتدای ورود و جنت مکان امرائی که بعضی اوقات در زمان
مصالح ملک گستاخ باشند نیست چه اگر کسی را خطور سخن ان بایشان نویسد معروض تواند داشت
و جوانب انی حاصل نموده بصاحب عریضه بسازند و مثل بهرام میرزای مرحوم برادری و مثل شاهزاده

سلطان

سلطان محمد میرزا در قید حیات نیست که مثل همایون پادشاه را میتوانست که گرفته برادرش
بسپارد او در میان آمده گفت که حضرت شیخ صفی رحمة الله را بمرید چنین بکش و اراده
شاه جنت مکان را باطل ساخت پس بنا بر این حالت مثل بنده کسانی که در ظرف
احوال خود عاجز شوند ایشان را با عریضه گستاخی باید نمود غرض ازین گستاخی اینکه
طرف بلطف نواب اعلی را نسبت به بنده باقسام و انواع میگویند از جمله بنده عرض دارد
که اگر اطفال بکر از شیر مادر خود تربیت یافته باشند اکنون جگر مبرنج شش ساله شده
مطلع نظر است اگر بزرگ شود انشاء الله تعالی بنصیب درویش زاده و مستحق حلال خواری باشد
که دعای خیر ازان و اولادهٔ ایشان را موجب فایده آخرت باشد میگویند که در خلوت مذکور میشود که برای
پادشاه زادهٔ عالمیان حیثی لیاقت دارد و خوش آمد گویان هم بعضی بواسطهٔ رشته بنده و
جمعی دیگر بتابعت قول سلاطین تحسین این قول میکنند پادشاه ظل الله اند چون از پردهٔ خفا
حجاب بیرون آمده باشد امید عفو دارد پادشاه جوانی مثل این باشد و را فرزند کار امدنی نیست
که بعد از چهل سالگی متولد شود که چون او بسن کمال برسد والد بزرگوار ایشان ترک سلطنت
تواند کرد و یا تواند واگذاشت و الا همان نوع خوف که در دیگر ورثهٔ ملک اندیشه میکنند ولد
صد چندان میباید کرد که ایام جوانی نو رسیده پادشاه وارث هست که سلطنت را برای خود
نخواهد و بنده را هم اتفاق اگر زندگی باشد چه ممکن است که بیست سال دیگر زنده باشد و مردی
که در سن پیری بنده اند و کسان ایشان و بنده را هنوز تنها وقت هست اگر بهوا داری ایشان
متهم گرددو بنا بر تقضای عالم مفتنان پسر پادشاه را اگر زاینده بر دارند و انجا آورده

عباد ابا تر بنده جز اطاعت داماد خود و حرکت امالی فتنه چه علاج دارد و اگر فتنه او بدین
مرتبه رسیده ظاهر گردد و مثل اسمعیل میرزای مرحوم از نظر پادشاه ساقط گردد حال بنده و چه
نقره ام چون خواهد شد درین صورتها اگر غرض پادشاه آنست که این نقره ملاء و جهت
نواب اعلی نامزد کسی نشود حقا که درین ملاء آن طور کسیکه لیاقت داشته باشد بنده نمی بیند
و نیست اگر باشد هم حالا که رخصت نواب اعلی نامزد کسی شود ان شاء الله خود طفل است و بطلب علم
قرائت قرآن مشغول است سیزده سال دیگر ترویج و تحصیل را با او نسبتی نیست و دیگر بنده نواب اعلی
و والده مغفوره که اول نعمت بنده بود چنین وصیت کرده بودم که اگر از فرزندان تو هر که جانشین تو
باشد ولی نعمت بنده هم است عاقبت هرچه امر نواب است بعمل می آید در اثنای این لطیفها این شفقت هم
نامه ... است بر بندگان درگاه واضح است که خلیل بیک که ملازم بنده است مضمون حاشیه پروانه
اعلی را به بنده فهمانیده خدا بر عمر و دولت و عمر ازکی نواب اعلی برکت کناد و بنده دو سه سال
در تمیز و عیار پیشکی بسر رفته و خیال میکردم که به گویان که غیبت بنده را عرض کرده اند این
هم عرض کرده اند در حقیقت بنده بر نواب اعلی ظاهر شده باشد اما حیف که نواب اعلی این غلام را
زیاده از آن خود و ابد و جاهل تصور نموده اند این حسم از زبون طالع باشد که دیگر چه استحقاق نماید
نقل خلیل عالی مثال بصورت منشوری که نواب گیتی ستان شاه عباس در جواب
عریضه خان احمد خان نوشته فضل با الخیر که سیادت و سلطنت پناه حشمت و شوکت
دستگاه عظمت انتباه عالیجاه عمدة الحکام الکرام علی نقا السلطنة و السیادة و الحشمة
و الشوکة والاقبال خان احمد خان حاکم گیلان به پرسش مطالعه نماید بران سیادت و سلطنت پناه

فرخ

ظاهر شد که غرض دو دستی که بخط خود نوشته شرح چند در هر باب از روی تدبیر صائب و افکار ثاقبه
در تمیز و عیار پیشکی و فراست و فرزانگی معروض داشته بود بعرض اشرف رسید و لازم گردید که هر یک
از آن مقدمات را جواب با صواب مقرون گردانیم اگر آن سیادت و سلطنت پناه دو سه سال در عیار پیشکی
و تمیز عمر عزیز صرف کرده نکته که نواب همایون ما در کوچه عیاری و دوازده هزار بی کوشیده
و نشدیده و مهمات را بمحض توکل و تائیدات الهی از پیش برده و حضرت رب العزت عز شانه
زمام اختیار سلطنت و پادشاهی و مهمات امور خلافت پناهی ما را العون عنایت نامتناهی
در قبضه اختیار و اقتدار ما نهاده و طوق اطاعت بندگی ما را بر رقبه سلاطین روزگار استوار گردانیده
و نقشش هر آرزو که در ضمیر الهام پذیر نواب همایون ما منقش و مرتسم گشته بی تعب و مشقت از وراء
پرده غیب بمنصه ظهور جلوه گر گردیده چون از خاندان ولایت و کرامتیم ظاهرا که با کسی در مقام
شفقت و مرحمت در می آییم باطن ما نیز مثل ظاهر است و خدشه در باطن نیست و از هر کس که مزاج
اشرف منحرف گردد همین را اقبال پر زوال احتیاج به تزویر و فریب و تنبیه و تادیب او نیست
غرض که آنچه سفارش اعلام نموده بود هم بنابر رعایت قومی و خویشی و حقوق آبا و اجداد عظام و حسن
خدمات دیگر کلی و یکجهتی آن خاندان فیض مقام است نه آنکه او را جاهل و جعفل تصور نموده در مقام
فریب در آمده باشیم اگر از روی انصاف و کمال دانش ملاحظه و تامل نماید بران خان عالیشان با عقل
و کیاست حقیقت صدق این احوال ظاهر میگردد اولا در عریضه مندرج شده بود که در ملازمت
اشرف مثل امرای که در خدمت بندگان نواب خاقان جنت مکان علیین آشیان بودند و در صلاح
ملک حکایتها معروض میداشتند نیست که مدعا و حکایت همان خان عالیشان را بعرض رسانیده

جواب شافی حاصل کرده بدیشان اعلام نمایند و مثل نواب بهرام میرزا برادری و نواب شاهزاده
سلطان ابراهیم میرزا همشیره در قید حیات نیستند که در سخنان مطلب آمیز و مشغول ساختن سلاطین و حکام عظام
خواهان روی زبان حکایات غرض آمیز و جرأت گستاخی توانند نمود این مقدمات تمامی آنقسم
چراکه اکثر امرا و مقربان درگاه در همه چیز بیشتر از آنجماعت که در زمان نواب جنت مکان بودند در مجلس بهشت
آیین ارم تزئین محرمیت ایشان از آنجماعت بیشتر است و بیحجاب مدعا و مطلب صحیح عبارت را بنوده
عرض ملازمان اعلی سیادت و سلطنت پناه چه حکایات ارکان دولت نوشته که ایشان در عرض آن
مدعا و مدعا نموده اند و اگر مثل بهرام میرزای مرحوم برادری نداریم مثل آن عالیشان عمی داریم که فضایل
دلپذیر و تدابیر بی نظیر واقف و آگاه میسازند و اگر چون نواب همشیره مرحومه نداریم الحمدلله مثل
نواب آفتاب احتجاب قمر رکاب علیه عالیه همشیره داریم که رحمة للعالمین است و اقتدار و عزت و
اعتبار و حرمت نواب مشار الیها در حضرت نواب اشرف زیاده از نواب مرحومه است که در حضرت
نواب مرحمت مآب خاقان جنت مکان بود ثانیاً معذرت چندی که در باب عدم لیاقت خود
رضیه در ضمن آن خان عالیشان درج نموده که فرزند اعز ارجمند برخوردار نور حدقه سلطنت و
جهانداری و نور حدیقه خلافت و شهریاری محمد باقر میرزا این نوشته بود و از مضامین بعضی
از آن طول امل و از بعضی خیالات محال مفهوم گردید ای خان عالیشان صاحب رای با
تدبیر فرزند اعز نواب همایون ما سه چهار ساله و حسب ایشان نیز مثل او این چه دلیل و برهان
قاطع است که در باب ما فرزند این دو طفل بایکدیگر در نوشته تحریر آورده اند غرض از این مقدمات که در
این باب بیان نموده اند همان حکایت تردینی است که شخصی روزی یک طبقه نعل اسب در راه

یافت بخانه خود آمده شروع در کندن در خانه خود کرد همسایه از او پرسید که سبب از کندن
چیست گفت که یک طبقه نعل یافته ام سه طبقه دیگر خواهم یافت و اسبی خواهم خرید از این در
بدرون نمی رود در خانه را بزرگتر میسازم همسایه او گفت که من که خدا خواسته شده و مرا فرزند
بهم خواهد رسید و درین در خانه بازی خواهد کرد اسب تو او را لگد خواهد زد و چون جهت قیام این
ایشان بجنگ و نزاع انجامید هرگاه این وحشت بهم رسید فرزند نواب همایون ما بدان حد رسید
که معتمدان او را گریزانیده بگیلان آورند و او سلطنت ایران را گذاشته بدیشان پناه
آورد آن سیادت پناه در مقام حمایت در آینده چنین باشد که ای عم بزرگوار غرض از این مقدمه
یک دو مقدمه منظور نظر کیمیا اثر است و اصلا غرض و مدعای دیگر نبوده و نیست اول کچه فضائل
علیه نواب آفتاب احتجاب نام مونس العالمین است که چون فرزند اعز ارجمند ذی حصول
وصیه سلطان محمد میرزا آن سیادت و شوکت پناه همشیره زاده نواب مشار الیهاست از کمال محبت
و شفقت و مرحمت که درباره آن سیادت پناه داریم اراده آنست که بر عالمیان ظاهر شود که محمد را
آنچه را منظور انظار بیشانه نشده بوده تجدید موهبت فرمودیم تا اعادی و اضداد و اهل فتنه
و فساد را مجال بیرون رفتن نماند و خاطر آن شوکت و نصفت پناه یکبارگی از جانب
نواب همایون جمع گردد آن سلطنت پناه برادری و اندیشه دیگر افتاده و بعضی چیزها در سویدای
خاطر خود جای داده که هرگز در مخیله خطور نکرده ای خان عالیشان فسیح مکان اگر نواب همایون
ما را چیزی دیگر در خاطر بوده باشد و خواهیم که بدین وسیله صورت دهیم بر عالمیان پیدا شد که بدیشان
نیز ظاهر بوده باشد و خواهیم که از اول طلوع آفتاب نصرت آیات همایون اراده که در حق ما خطیر

خطور نموده بتوفیق الله تعالی بجمیله و ... توفیق ملک قدیر صورت یافته واصلا طول امل
باخود قرار نداده و غروری نکرده ام که بعد از قرار عمل آید و ثالث در باب انکه نوّاب همایون
وصی آن خان [illegible] شد اند اگر فرزند ذکور نداشته باشند نواب والده مرحومه مغفوره ام نیز آن وصیت
نموده اند عرض کرده بود با وجود فراست و کیاست و علیا جنکی ایشان عجب که غافل از انجمنی شده اند
که مهام سلطنت و شهریاری امور خلافت و جهانداری در قبضه قدرت الهیست واز دیوان کرامت نشان
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء عطا میشود و تا منشور خلافت و پادشاهی و جهانگیری
سلطنت و شهریاری بطغرای غرای تعز من تشاء و تذل من تشاء موشح نمیگردد وصیت و تفویض سلاطین
باعث وراثت و تصرف مملکت نمیشود و اگر نوشته اند که حجتی بنا بر کشتن غیبت و به کولی آن
سیادت و سلطنت پناه نموده اند بر آن شوکت پناه واضح باشد که هیچکس را قدرت آن نیست که از
مجلس بهشت آیین و خدمت شرف حکایت بدی در باب احدی خصوصا آن سیادت و شوکت
پناه تواند مذکور ساخت ملکی و بدی سلاطین دیگر اندیشی پوشیده و مخفی نماند و چنانچه
بحقیقت بیت **نظم** اگر صد عیب دارد مرد در پیش رفیقانش یکی از صد نخوانند ✿ اگر یک بیت سخن
آید بسلطان زاقلیمی باقلیمی رسانند ✿ و درین ابواب بنظر بصیرت ملاحظه کرده بداند که امنیت
وصلاح حال خیر مآل در آن دانند بعمل آورند تحریرا فی شهر سنه الف **سواد کتابتی که از جانب**
نوّاب فردوس مکان علیین آشیان شاه عباس ماضی بخواند کارروم نوشته حضرت اعلی
وافت پناه عوارف و معارف آگاه جامع المنقول والمعقول حاوی الفروع والاصول وارث
علوم الانبیاء والمرسلین ملاذ الاسلام والمسلمین اکمل العلماء المتقدمین والمتاخرین افضل
الفضلا

الفضلاء الاولین والاخرین مسند المدققین مرجع المحققین مقتدی الزمان مفتی الدوران
ادیمت ایام برکاته از افزون دعوات و تسلیمات وافیات محبت آیین و صنوف تحیات زاکیه
صداقت قرین تحف و تبلیغ داشته مشروح است که همواره از میامن انفاس شریف آنحضرت عجزه
و مساکین و تجار و مترددین از یمن عدالت حضرت واثق مرفه و آسوده و در ظل عاطفت پادشاه
خارج الصیال بوده بنا بر قواعد صلح و صلاح مشید و مستحکم گشته خلل بارکان آن راه
نیابد و مضمون صدق مشحون و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها را منظور نظر اصابت اثر اعتبار
دولت عظمی اعلیحضرت خاقانی معدلت آیین سلطان سلاطین روی زمین ظل الله فی الارضین نموده
اگر این اشتر یقین بوده باشد انشاء الله تعالی بدینها برای تشریع آرا پوشیده و مخفی نماند که حکام
گیلان از ابای که سلطنت ایران بتوفیق حضرت ملک منان درین دودمان قدسیه مکان علیه مستقر گشته
نصب کرده و خراج ده آبا و اجداد این جانب و در سلک امرا و تابعان و ملازمان منتظم بوده اند
و درین ایام بعضی امور که خلاف اطاعت و انقیاد و مخالف عدل و داد بود از خان احمد
گیلانی بظهور رسید که منع و تنبیه و تغیر او بر ذمت همت شاهانه لازم گردید بجهت مشار الیه از
روی خوف و هراس بممالک محروسه پادشاهی متحصن شده و عرض نموده که پناه برین درگاه که
کعبه ارباب حاجات است آورده ام و الکا بمنسوبان آن درگاه عزت و جلال متعلق است ارکان
دولت قاهره و اعیان حضرت بازره در مقام حمایت او در آمده در نامه ای که از جانب اعلیحضرت
شاهنشاهی ارسال داشته بودند اشاره فرموده بودند که گیلان را بمشار الیه واگذاریم در
عهدنامه همایون که در باب صلح و صلاح نوشته اند مقرر شده که بعد از انقضای مصالحه

هر کس از تاجران و ملازمان طرفین سفر اختیار نموده بمملکت جانبین متمکن شوند بر قول ایشان اعتبار
ننموده باز فرستیم خان احمد که تابع و ملازم اینجانب است و بحسب ضرورت بدان آستان خلافت
سکان ملتجی شده و بمیامن دولت بیزوال پادشاهی حمایت و صیانت او بر ذمه همت
لازم النهمه اینجانب است از تنبیه و تغیر الکار او منع میفرمایند و التجاء مخلص و فرستادن فرزند
اعز ارجمند برخوردار را بدان درگاه که در هیچ عصر و زمان ننموده که از پادشاهان و
پادشاه زادگان ایران بدان آستان ملایک‌شان آمده در سلک ملازمان و چاکران منسلک
بوده باشند و چندین هزار شیعه مسلمانان را بهمه جهت تابع پادشاه اسلام کرده باشیم منظور نظر
عدالت اثر نفرمایند فی الواقع اینمعنی اگر در شرع شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
و آیین سلاطین عظام کرام ما تقدم و حال جایز است که بجهة خاطر خان احمد خلاف شروط
و عهد نموده چندین هزار کس را که بهر جهة تابع ایشان شده باشند مایوس گردانیده سعی
و خدمت اینجانب را ضایع سازند در یوم یقوم الحساب از عهده جواب چون بیرون میتوانند
آمد اینجانب نیز بر عدالت حضرت الهی دل قوی داشته رضا بقضا میدهد و بر عهده و شرط
خود راسخ دم و ثابت قدم است و هرگز امری که خلاف معاهده و پیمان بوده باشد در گنجایش
خود راه نداده و نخواهد داد و بران افادت و افاضت دستگاه که مفتی دوانی شرع
شریف حضرت نبوی اند لازم است که در اصلاح و رفاه حال مسلمانان مساعی جمیله بظهور رسانیده
چنان فرمایند که بسخن ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض در ارکان معاهده و مصالحه خلل واقع نشود
و نوعی کرده که بواسطه ... دهقان چندان هزار کس که بهمه جهة تابع خاقان فلک قدر کیوان اقتدار

گشته‌اند

گشته اند بالفرض اگر از این مقدمه نادم و پشیمان گردند و در روز عقبی وبال و نکال آن بر گردن
ایشان و ما بوده باشد و در خدمت حضرت رسول رب العالمین و سند الثقلین چه دستی خجلت
تشریف و لکن رسول الله و خاتم النبیین شرمنده بوده باشیم چون حقانیت این اتفاق
بناء حق و بر حق است زیاده چه اطناب نماید افادت و افاضت بر دوام باد سواد مکتوبی
که نواب شاه جهان بسلطان سلیمان خواندکار روم نوشته وقتی که بکوه البرز و نخجوان آمده
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ذی اللطف والاحسان والعظمة والسلطان المنزه
عن العیوب والسهو والنسیان المبرا عن وصمة الزوال والنقصان الکریم الذی من علینا
بمعرفته و معرفة الانبیاء والمرسلین والائمة المعصومین بالدلیل والبرهان الرحیم الذی نجانا
برحمته من ضلالات الاهواء الفاسدة والمذاهب الباطلة و متابعة ارباب الکفر والطغیان
الرؤف الذی اعطانا براحته اماما بامامنا معصوما شفیعا من سلالة هاشم و ذریة عدنان
و وفقنا ترویج شریعة جدنا محمد الذی انزل علیه القرآن و نسخ بطریقة سایر الشرایع والادیان
بمتابعة ائمة المعصومین حجج الله الرحمن والصلوة والسلام علی نبیه و حبیبه و خلیله و رسوله محمد
المبعوث الی الانس والجان و آله و اهل بیته و عترته امناء الدین و ائمة اصحاب الایقان
اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب امام البریة بنص القرآن و آخرهم الامام المنتظر محمد المهدی
صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین و ساقه الازمان و دار الدوام
و اصحابهم و احبابهم والمنتجبین المجاهدین و شیعتهم اجمعین علیهم رحمة الله العزیز المنان
و علی اعدائهم و مخالفیهم لعنة الله الملک الدیان و بعد عنوان نامه خجسته فرجام

بنام مالک الملکیست که بمنطوق تؤتی الملک من تشاء صحیفهٔ شاهی و دارائی ما را بقلم اراده رقم
نقش دیوان قدرت و خامهٔ مشکین شمامه در دفترخانهٔ حکمت خود مرقوم و مسطور و مقرر و محرر ساخت
حمد و مجد و ثنای بی حد پسندیدهٔ بارگاه خالقیست که رایات معدلت و سلطنت و فرمان روائی و الویهٔ
عظمت و خلافت و کشورگشائی ما را بمقتضای مؤدای وعدهٔ صادقهٔ وعد الله الذین آمنوا
منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا اعلام تمام رفعت ما لاکلام داده تا اوج سموات برافراخت و سادات عالی
درجات را که ذریت حضرت سید کائنات و بهترین موجودات از موالیان دیندار و محبان اهل بیت
حیدر کرار و شیعیان و سالکان اثر ابرار را بوسیلهٔ دولت ارجمند ابد پیوند ما از خوف مخالفان
نابکار و سنیان خارجیان خاکسار سیه روزگار ایمن و مطمئن ساخت اکثر اعدای دین و مخالفان
طریق طاهرین منکوب و مخذول گشته لوای تکبر و تجبر ایشان سرنگون شده و کوشش دولت کامکار
سلطنت و شهریاری ما را بتائید قادر لم یزل و بتوفیق شریعت احمد مرسل محبت حیدر صفدر و
باقی ائمهٔ اثناعشر صلوات الله الملک الاکبر بصدای کوس شاهی از اوج اعلا نصر من الله و الفتح و نوای
ملک آرای انا فتحنا لک فتحا مبینا بر فرق از حصار سپهر نیلگون تا دمیدن صور یوم النشور
بلند آوازه گردانیده و اندشابت ابد دولت روزافزون چون کوه البرز متمکن و پایدار و [illegible]
آن تا او فوارزنان باقی و برقرار خواهد بود جهان و جهانیان در تحت رایت همایون ما در ظل امن و امان
آسوده حال بوده و خواهد بود نظم تا دور روزگار بود کام کام ماست تا کام روزگار بود نام نام ماست
مصداق این سیاق مصدق این مصداق آنکه در این ولا که محرم اسرار آل یاد و دل مروان آل [illegible]

به اعتقاد

به اعتقاد دینی ایمان گرفته بود او بلی و مرة بعد اخری بوسوسهٔ بعضی شیاطین الانس جابر و برخود مغرور
گشته خیال باطل ایشان و هوای پادشاهی ملک ایران که بهترین روی زمین و نشانهٔ خلد برین است در دماغ
او جای گرفته بود و بکثرت لشکر شقاوت اثر و بسیاهی سپاه خود اعتماد کرده از کرم ناشناسی حضرت واهب
العطیات نسبت باین دولت ناسپاس شده و عزیمت مملکت آذربایجان نموده با اکثر کالبد دولت ما را از شرارت
حرارت او فراغت بود چه تا غرضی حاصل بود بجمیع اهالی آن ما رسانیدند که علی [illegible]
از قشون در ولایت نخجوان نهاده در مقام خرابی و سوء ادبی ظلم و فسق و فجور برافراخته اند چون رعایت
رعایا و حمایت برایا بر ذمت همت خواقین نامدار و سلاطین عدالت شعار لازم و متحتم است بعضی
از لشکریان را از عساکر نصرت مآثر جدا کرده به آن کنده و فرستادیم در محلی که آن قزلباشان بی ایمان
و آن بقیة السیف آل مروان بغارت نخجوان مشغول بودند یکی از جواسیس خود را بآن گروه پیشکوه [illegible]
ایشان را از عساکر ظفر مآثر خبر ساخته از الکاء نخجوان چون سگان فرار نموده کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة خود را بالکاء خود رسانیده چه غفلت از کوشش آن دنیا خرچین فروش پروران آورده
آن جه بخت از محنت قحطی و تنگی و گرسنگی و علتهای گوناگون بجان آمده بار ادبار بر خر بسته
تا دیار بکر کوچ بر کوچ [illegible] قدرت توقف و قوت استقامت نداشته در برابر صولت دولت
[illegible] همایون ما [illegible] کالیستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا روی بهزیمت نهاده هر یک از جنود
سپه جود او که بالی فرار نموده چون بنات النعش متفرق شده [illegible] فتح و فیروزی از [illegible]
[illegible] غالب [illegible] و غبار [illegible] کشیشان [illegible]
اثنای این احوال فرزند ارجمند جوان بخت کامکار شیر بیشهٔ پهلوانی دو قار منظور انظار عنایت

کردکار الممدوح بلسان العبید اکثر الحسین میرزا بهادر حسن الله تعالی احواله مساعی بسیار بظهور آورد

التماس رخصت نموده که با بعضی از امرا نامدار که دو ان قندهار و غازیان جان شکار لشکر گران از

عقب آن فرقه عصات شقاوت رفته ایشان را بضرب شمشیر آبدار بدار البوار رسانند چون کثرت قوت

از جانب واجب العقوبت بی حد و مبارزان بیت عساکر لوای جنبه هوای بار ابرافراشته اند تجویز

آنمعنی نموده ع چون فرصت از دست بلشکر چه حاجت • درین حال ایلچیان و رسولان متعاقب

ازین جانب آمده مکتوب با مرغوب احمد پاشا وزیر اعظم و اکثر پاشاهای سرحد که با امرا نامدار

نوشته بودند و التماس صلح کرده مشروط بدانکه از آنجانب نیز کسی متوجه نگردد و شده و اتمام صلح

و مصالحه نماید بنابراین امرای ملک آرای نامدار و صدور رفیع الشان عالیقدار و وزرای کافی رای

کفایت آثار و اکثر اولیای دین و دولت بر حقایق و دقایق این صور موحشه خبردار آگاه بوده

و اکثر رعایای سرحد ها از طرفین از تعدد اقدام مراکب دستور ستوه و کشته قصور

و فتور بحال عالم و عالمیان بظهور پیوسته بود و از عبور عساکر جهانبان اکثر محال پایمال مجروح

از کار شده بودند و سر باد [illegible] لن الیوم بکالوت و جنود [illegible] برآورده اند و قتل نهب و تاراج

بینها از طرفین [illegible] وانه یهلک الحرث والنسل بر اسباب و اموال مسلمانان خوانده بنابرآن

استدعای انتظام نموده حسب الاستدعای ایاز پاشا و التماس احمد پاشا وزیر اعظم شروع در تمهید

مقدمات صلح و صلاح کرده زبدة الاقران شاهقلی آقای حق قورچی را سفیر ساخته بعضی از امرا

نامدار مراسلات در جواب مکاتبات و مرقومات ایشان نوشته فرستادند تا اگر فرزند ارجمند

کامکار کردون وقار ابوالفتح میرزا اسمعیل با جمیع امرا مخالفت نموده این معنی بسیج و [illegible]

مرضی

مرضی او نبود و چون مکاتبات امرا عظام بمطالعه آن مزور ستمگر رسید میخواست که در میان

خلایق اشتهار نماید که لشکر قزلباش با ما در مقام تنزل بوده از غایت عجز استدعای صلح کرده

چون بنای سلطنت و بقای دولت آن ابلیس تلبیس بر مکر و فریب و حیله و شرور بود در جواب

مکاتبات امرا عظام عالم مدار کردون اقتدار کتابتی در کمال اطناب و تطویل نوشته اند که از درر

لآلی منظوم و منثور دامان روزگار و کنار سخنوران و خشیان سخن گذار مالامال کرده از دلایل که

در حقیقت مذاهب مستبد عرخود بیان فرموده اند افهام علما و فضلا از مدارک آن عاجز و قاصر آمده

و براهین قاطع که بر امامت ابی بکر علیه اللعنة گفته اند از غایت استحکام در مذاق خواص و عوام جا کرده

و عبارات و استعارات و لغت [illegible] که مرکب از عربی و فارسی و ترکیست مشال چهار [illegible]

ایشان مربوط و موافق و علاوت معانی [illegible] جامع جمیع دقایق نظم هر نکته که بر صفحات

لوایح است مجمع الصحیفه کعبه جامع است • خلاصه این مهملات نامربوط مفصل این جزویات

نامضبوط آنکه تا شما دست اعتصام از عروة الوثقی محبت اهلبیت کوتاه کرده قدم در طریق قدح

اعدای خاندان نبوت و شعار [illegible] ابی بکر و عثمان و معاویه و یزید و مروان علیهم اللعنة و لعن ایشان

نکنید میانه ما و شما صلح وجود نپذیرد و صلح میانه ما و شما محال است و آنچه در ازمنه ماضیه

واقع شده و در آینده زمان از آن بظهور خواهد رسید و چنین و چنان خواهیم کرد و هر یک از عبارات

و استعارات و تاویلات نامنظوم و تکلیفات نامعلوم و مزخرفات را بافته بعضی افتراءات را ساخته

که از آن مطرود درگاه ربانی و محجوب بارگاه یزدانی قاهر دلالات دشمن اهلبیت و سادات [illegible]

جری کینه در محراب دین [illegible] خورده [illegible] مقدم همه [illegible] مقتدای [illegible] مستکف

زاویه الاد مجاور پیوسته نه جنس انها بسر دو شرار قبیله فجار تشبار پر جوش بنیاد دین و رش
بهترین اولاد و بزرگترین آل حیدر هم زور کشور بیس مز از قرا جنس کان غرور گرفتار لعنت تکفیر مشقی
عفاف و صلاح محی گر اسم فسق و مباح فایق نادان ابی تعقل کرکشش سکید اصطبل لعنة علیه
و علی جمیع الملحدین والمنافقین بعد قطرات ابا بط رود رق اکاشیار و رمل البحار و ماء الانهار تجر
و اوراق اشجار الاخیار الابرار بعظور رسیده جواب آن مهملات و حکایات بی ثبات بگوش اطراف
آن مرد و دو بنظر کثیف آن سطره و رسانیده میشود جواب آنکه گفته من غیر از مکاتبات احمد پاشای
وزیر نوشته ام وبی وقوف درخصت من این کتابها را نوشته اند و گفتگوی صلح و مصالحه در میان
انداخته اگر چنانچه راست میگوئی که مراقعه احمد پاشا وغیره بیوقوف تو بوده و بمشورت تو نوشته اند بدانکه
قضیه صلح و مصالحه بسلاطین نامدار و خواقین روزگار معظم امور خلافت و سلطنت اثار تو
که رکن السلطنه و عمدة الملک تو باشند بمشورت تو برای ضعیف خود عمل نموده مرتکب چنین امری عظیم
شده است تراغارت بی اعتبار رانسته مثل این خیانتی بظهور و جرئت رسانیده باشد این بس عجب فضیحت
و رسوای و خواری و بی اعتباری است و اگر بفکر متین خود تغییر و تبدیل ایشان را و ادا و تغییر دانسته در لعنت
و سخط باری تعالی باشد فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم در حالت عجز و انکسار و فقر صحت
قحط و اضطرار در مقام تنزل بوده تمسکات بصلح و صلاح میشوی و بعد از آنکه از میران قتال و جدال
سیدان گردان کشیر فضل از حسام انتقام غازیان عظام جان برده خود را بجای رسانیده باشد ندای
لمن الملک در عالم انداختی لوای تکبر و تجبر برافرازی بدانکه ما دست اعتصام در دامن اهل بیت مصطفی و مرتضی
و عترت طیبین ایشان زده بصفت ایمان آراسته ایم و معرفة الله و معرفة الرسول و معرفة الامام برای

تتبع نموده و متابعت احکام شرعی از اصول و فروع کالا ینبغی نموده که محبت و مودت آل عبا را
هدی بحکم آیه وافی هدایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بر جان و دل بسته و از اعدای ایشان
بنابر متابعت حکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی تبرا نموده با تو که معدن خبث و رکان خلیفی با بنه
شرکت و اصل اباحت و مرکز کفر و محل نجاست و مجمع خباثت و نفاق و مظهر عنادی که خاندان نبوت
و ولایت هستی و چه نسبت و جهة الرسول پسندیده نیست و مصوبان خاندان و دین متین قابل و راضی نیستند
که ما با تو در مقام صلح برآئیم و محبت ورزیم نظم باخارجی که باد برادرند کی حرام انگشت برگت
زسر انگشتها مزن انگشت برکف تو از رنج آفرید یعنی که خود را مس آل عبا مزن جواب باده
که گفته که ما چند نوبت بکوال مملکت تو آمدیم تو در برابر نه ایستادی ترا قوت و مقاومت نیست نیست
گفته بدانکه سلاطین نامدار و خواقین روزگار را مردی و مردانگی و دلیری و فرزانگی بر تو اطلاق نمیکنند
و ترا از جمله سلاطین کشورگشای نمیدانند زیراکه از اول عمر تا آخر در صف لیران و مبارزان جنگجو
و در نبرد شیران شیرخو قدم ننهاده و داد مردی و مردانگی نداده و در معرکه مردان و دلیران رزمجو علم
سر افرازی نیفراخته و در برابر صد هزار تیر و نیزه و شمشیر و گرز گران سینه پر کینه ات را سپر جان ناساخته
و از میمنه بمیسره و از میسره بمیمنه نتاخته و از قلب به جناح شیران کشته خبر نداری و حیله و لعبت
شعبده کاری و طرآری و آتش بازی و سنگ اندازی و از اندرون قلعه آتش در آمده مثل زنان کنج
نشین و مخنثان بیغیرت بی ننگ این سعید هزار نامرد در میدان مجوس کرده و در میان هزار دو
زنجیر در آورده اگر دغدغه سلطنت و شهریاری و شجاعت و دلیری داری مرد وار از اندرون قلعه تحت
که دار الفاسقین و مجمع الخبیثین است قدم بیرون نهاده نظم مرد صفت ترس برون کن ز سر

سپه چون نان ننهد پیا ورد کرد تا شجاعت و مردی و دلاوری و بهادری شیران کارزار و پلنگان
بیشه کین و دلاوران صلابت و مهابت عساکر گردون مآثر سپهران مدار مشاهده نمائی نظم سپاهی
بهیبت چو امواج دریا گروهی بکثرت چو اعداد اختر نهنگان که چون بیشکر تو روی آورند اگر آن
کوه البرز بود بضرب شمشیر آبدار و نیزهای کینه گذار در حمله اول از جای در آورند و گرد او بباد بر دهند
بر اندازند و چون پیکار افروزند قبه زرنگار خورشید را بنوک ناوک و لعل بر سپهر لاجوردی افلاک
بدوزند به آنکه شجاعت و دلیری و صولت از اجداد بزرگوار و پدر عالیقدر او میراث است و اگر
طلبی خود بر جمیع عالمیان ظاهر و باهر است که در اول جلوس سلطنت و خلافت همایون تا خواقین
و بادر سلاطین ملک توران و خانان ماوراءالنهر و ختا و ختن را بخاطر چنان خطور کرد که حضرت شاه
بابا ام انارالله برهانه متوجه عالم بقا شد مملکت مازندران و مملکت خراسان و سیستان و فارس و
طبرستان و عراق و آذربایجان و تمامی ایران بهشت نشان بی صاحب خواهد بود و از این معنی غافل که
نظم خداوند جهان را بقا است منکر تو چه دانی که در این گرد سواری باشد در خم خام
هشتاد و پادشاه نامدار کامکار که هر یک از ایشان خود را در مردی و بهادری و شجاعت و دیوار بر تو
میدانند مجموع ایشان از آب آمویه گذشته متوجه مملکت خراسان شدند و نواب همایون ما از این معنی
غافل بوده با خواص عساکر نصرت مآثر بقصد زیارت امام ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا صلوات الله علیه متوجه شده بودیم ناگاه خبر رسید که ایلغار و یلغار ناگهانی رسیده که خرم
خان که پادشاه ماوراءالنهر بود با هشتاد پادشاه توران و ختا و ختن و قلماق و سنگاو و خوارزم
و چرکس و دشت قبچاق با دولت پنجاه هزار ازبک و تاتار با رفتار جلد و جرار خونخوار که در شمار

چشم

چشم مردم بضرب تیر رسید و خشته و هر یک از ایشان جنگ کرد که ایشان بصد کس با عساکر نصرت
مآثر برابری میکردند باندک لشکری که با ما بودند توکل بحضرت واهب العطیات کرده اعتماد نموده
چتر ملک لوای گردون سای عظمت را در آن عرصه و دشت برافراخته و الکن خان را محل توقات
خیام مبارک ز جام ساخته در روز یکشنبه عاشر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه بود که
لشکر ادراد ازبک و قلماق و چرکس و خواقین نامدار و خواقین عالی تبار و تاتار با کوکبه و چتر تاتار
بار رسیدند که گوئیا طوفان نوح و صاعقه هود و عذاب ثمود نازل شده بود و غریو کوس و
نای غلغله و ولوله در آسمان افکنده بود و اردوی ما را چون احاطه الهاله بالبدر در میان
گرفتند نواب همایون ما با وجود صغر سن معارک کارزار را ندیده و قلت عساکر ظفر مآثر دیده
چیره دستی دشمن بر باطل مدار از پروردگار چون نموده و اعتقاد تمام بر قضیه قطعیه کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله تعالی کرده از آن کثرت و ازدحام که نمودار یوم القیامه بود خوف ناکرده
میمنه و میسره عساکر نصرت مآثر را برادران کامکار نامزد فرمودیم و نهنگان و جگرداران و
یکجهتان دین دار و قورچیان کینه گذار صفها جا راستند و جنگ لشکر مخالف بر آن قرار یافت که
یکبار از چهار جانب لشکر ما را تیرباران نمایند از کثرت سهام روی هوا پوشیده شد بمرتبه
که نظم خدنگ از کمان را دیغا گرفت ز هر گوشه فتنه بالا گرفت میان زمین و فلک از غبار
جهان زنو شده دگر شکار زره هر طرف دیده را باز کرد چو چشم بتان فتنه آغاز کرد سنانها
زهر گوهر دان ریختند بطعن دلیران زبان گر تیز ستوران درافتادند و از نعل وسم سراسیمه دشت
دشت و بیا کرده گم در آمد شد گیر تیز گوش یکی سقف آمد هوا چوب پوش ز ریشت تیر نغره

کوس جنگ چو آواز رعد از سپهر ورنگ از گرد و غبار و فریاد غلغله و لوله گیرودار

و هجوم لشکر تتار شکست بر لشکر همایون ما شاد کان آنکه همایون ما فرار نمودیم اکثر عساکر ما فرار

نمودند و هر کدام بطرفی متوجه شدند قریب سه هزار کس از غازیان عظام و قورچیان بهرام

انتقام که هر یک خود را با هزار جوان برابر میدانستند با نواب همایون ما ماندند قریب تمام

عصری بر بلندی آمده در میان دویست و پنجاه هزار اوزبک خونخوار نزول اجلال فرمودیم و علم

مخالفان اوزبکیه که ما را شکست دفع کرده اند هیچ دولت دم محرم الحرام بود که جمیع عساکر

اوزبکیه با جمیع سلاطین ممالک توران بکنجش در آمده بقصد غارت و یغما سوار شده

بودند که بیکبار منهی غیب بگوش هوش ما رسانید که اینک ارواح مقدسه ائمه اثنا عشره

حضرت و صاحب الزمان صلوات الله الملک المنان بمدد تو رسیدند سوار شو نواب همایون

بدولت و اقبال و فتح و فیروزی و اجلال با این سه هزار جوان بشکل سیح جلد و قرار از آن

بلندی بزیر آمده بر دویست و پنجاه هزار اوزبک خونخوار حمله آورده سه هزار شمشیر بیکبار

فرود آوردند و هر کرا بر کمر زدند چون خیار تر قسم کردند و هر کرا بر سر زدند تا زین خود تا کمر

شکافتند **نظم** ز شمشیر کین خود ما چاک چاک چو بار صنوبر فتاده بخاک یکی جوشن اشکسته

بر کریز چه آتش ز آهن برون جسته تیز فتاده بخاک آن دگر بر هلاک لبی آرزو برده در زیر

خاک بعنایت الله تعالی و حسن توفیقه با سه هزار جوان یکدل یکجهت لکری سی هزار دشت و پادشاه

ملک توران را با دویست و پنجاه هزار لشکر بضرب تیغ از پیش برداشته تا یک فرسنگ تعاقب نمودیم

تا یکساعت نجومی از آن برگشته روزگاران چندین هزار بشمشیر آتش بار دوران کار زار بجحیم

در قعر اسفل هم حیث وجدتموهم بر کرسیان اوزبکان چندین هزار مقتول بقیة السیف

فرار نمودند چنانچه مورخان چالاک در دفاتر قلمی نموده اند الحق فتوحات نمایان در

اطراف ممالک در معارک از شمشیران کارزار مابطهور رسیده و فتوحاتی که روی نموده بیشتر

از آنست که در مقام تحریر بیان توان نمود و این خود بر جمیع عالم و عالمیان پوشیده نیست

و اگر ترا نیز بخاطر رسد که مردی و مردانگی ما را مشاهده نمائی چون نهنگان شمشیر کین

چون زنان پرده نشین از قلعه اتشین بیرون آی قدرت الهی در دبدبه پادشاهی صولت

و هیبت ما را به بین **رباعی** هر که که سمند عزم ما پویه کند ؛ دشمن ز نهیب تیغ ما مویه کند

اینجا بر اول و نامه بر آید کار ؛ شمشیر دو رویه کار یک رویه کند ؛ و اگر تو ثانی عنقریب

باشد که بتوفیق الهی و فضل نامتناهی بارگاه شاهی را بر تخت اسلامبول زده ام و دولت

و لوای نکبت مروانی را با خاک تیره برابر سازیم **نظم** بهرای و اقبال بجوم ؛ نشستیم بر تخت سلطان

روم ؛ چه خاطر شود فارغ از رومیان ؛ ببندیم در کین شاهی میان ؛ برانم که شاهان روی زمان

شوند هم بندگان کهین ؛ جهان جای یک کدخدا بیش نیست که این ملک جای یک سر بیش نیست

جواب آنکه نواب همایون ما را سیادت کتاب نوشته اید این از کمال بغض و عداوت و

رداءت گوهر و جهالت طینت و شرارت نفس است و این واقعه سیاست عظیم بقضیه ظلم اهل کوفه

و شام بخاندان حضرت خیر الانام که در روز واقعه حضرت سید الشهداست آن است براین

بی باک و آن خارجیان ناپاک میگفت که شما بچه سبب قصد قتل من کرده اید جواب خدا

چه خواهید داد من فرزند دلبند پیغمبر خدا ام و نور دیده مرتضی ام آن ملاعین روسیاه و آن

[illegible]

دونان گمراه که مقتدای تواند در جواب حضرت سید الشهداء گفتند که ترا با رسول الله چه
نسبت است و قطع نسب آنحضرت نمودند و هر یک از ایشان عاجلا بجلای گرفتار شدند پس
وقتی که اعدای دین دشمنان اولاد سید المرسلین با فرزند دلبند رسول صلعم درین مقام بوده
باشند مصراع من خود کیم و رفتن که کوید * و مارا ازین جهلات تو چه باک مصراع کر سکی بانگی زند
بر بام کهدان عیب نیست * بر جمیع خواقین نامدار و سلاطین کامکار و بر همه عالمیان هویداست
که آبا و اجداد تو بناپاکی طینت و جهالت نسب مشهورند و با غلام رومی و فرنگی سالهای دراز
کشته و آن را ابتهاج دانسته اند ازان هر یک از ایشان را مرتبه وکالت و امارت داده
مصاهرت رسانیده دختر خود را بوی داده اند و دختر ازوی گرفته اند و نطفه تو ازان قبیل است
خود در نفس الامر ملاحظه شود که در کدام مذهب از مذاهب تجویز کرده اند و از مرتبه بزرگی
و حقارت و حضیض خمول و مذلت اورا باوج بزرگی و امارت و سلطنت و ایالت رسانیده مقالید سلطنت
و حکومت در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاده بمرتبه الاکمل رسانیده از اول دولت عثمانی تا این زمان
آبا و اجداد تو با خاندان عظیم الشان نسبتی لاجرم لسیم الطبع و مطعون النسب میباشی که در هر جا و با هر کس
زبان طعن و بدگوئی و غیبت حرامی نسبت بدودمان و خاندانی که نجیب و نسب پاکیزه و تفضل
بر هر کس داشته باشند دراز نمائید و کلام ناشایست گوئید و بنویسید جواب خواهید شنید
بلکه بتفصیل معلوم خواهند شد چنان که در مکافات است مثل کرده گرفته اند که هر چه از نیک و بد با دیگری
کنی بحال تو بشنوی و ما پیش ازین در ممالک محروسه امر فرموده بودیم که تبرائیان و قلندران جمعی
که اعادی خاندان سرور انبیا و سید اوصیا را بلعن خفی و جلی نوازش میکردند بعد الیوم ترا و اتباع

ترا در آفاق و اسواق و مساجد و مدارس و منابر و اخص ملاعین بنی امیه و بنی مروان و برامکه و
بنی عباس بشمارند و با وجود عداوت دینی و منازعت ملکی که از طرفین واقع بوده و خرابی که در
ممالک از جانبین بظهور رسیده تا غایت با تو در مقام تعظیم و تکریم بوده بجهت خطاها در مکاتبات
و مراسلات دقیقه از دقایق حرمت داری فرو گذاشت نمیشد چون ترا پاکی طینت و شرافت
اصالت نسبت و کثافت طبع و دنائت اصل آراسته در مقام عظمت و جبروت در آمده این نوع
معاملات بی ادبانه نوشته و فرستاده بعد الیوم مشاهده شدهای چنانکه تبرائیان که هوادار
علی الاطلاق اند و برادر محلات و اسواق ممالک آذربایجان و خراسان و عراق بلعن خفی و جلی
نوازش و ستایش نمایند چنان سازیم که او را منزه و بیهوده در تحت فال چهار پایان نام تو و صاحب
برای نقش کننده و طبقات مختلفه ذات شریفه عنصر لطیفه ترا نوازش و ستایش نمایند الحق سنیه
سیرت و آراسته صورت و نیکو نسبی و گزیده تباری و ستوده خاندانی و فرخنده دودمانی و پاکیزه
طینتی ترا رسد و میزیبد که طعن کنی و قدح نمائی در نسب اولاد سید المرسلین که آبا و اجداد
از اعاظم سادات عالیدرجات و اجل نقبا و علما بوده اند و سلطنت صوری را با علو
حسب و کمال نسب و صلاح نفس و طهارت ذیل و کثرت خیر و احسان و وفور بر و امتنان نسبت مکان
و حسن معاش و لطف گفتار و نیکی کردار منفرد و ممتاز بوده اند امید چنانچه یزید و اتباع او
بجهت محبت دنیا و بقای سلطنت قطع نسب شهید شباب اهل الجنه ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه
نموده قصد هلاک آنحضرت کردند و بمقصد رسیده اند و در دنیا و هم در آخرت بعقوبات
گوناگون گرفتار شده اند و میشوند رجا واثق و امل صادق است که آن خارجی بد اعتقاد

وآن بی‌باک فرزندزاده وآن ثانی عبدالله زیاد که در لباس اهل اسلام جلوه مینماید چنانچه بعضی
امراء حضرت جهانگیر اشارت که بغداد ابهای گوناگون معذب کردند آمین یا رب العالمین نظم بادا رخت دولت
بر آتش حسرت کباب باد ٭ وز باد فتنه خانه بخت خراب باد ٭ در کشور وجود قوای قلب نابکار ٭
پامال سپاه محنت و غم در رکاب باد ٭ پژمرده باد گلشن عشرت زبار جور ٭ بر جانش از فلک ستم
بی‌حساب باد ٭ جواب آنکه نوشته که بغداد و بلاد را در تحت تصرف در آورده‌ام و با کفار
غزوات و جهاد کرده‌ام بر جمیع عالمیان ظاهر است که بغداد در تصرف تکلو بود چون از ایشان
بعضی خیانت بظهور رسیده ایشان را محل اعتماد ندانست حسب الامر واجب الاذعان ما
شرف الدین اوغلی بغداد را انداخته متوجه درگاه جهان پناه شد و کرت ترا با لشکر شکسته منکوب
و مخذول که بقیة السیف غازیان عظام بودند چه حد آن بود که گرد بغداد توانی گشت و تسخیر
وان نامردی طایفه حبشی و تزویر الامر ترا خاکسار و سرنگون ساخته جمیع اهل روزگار از کبار
و صغار واضح ولایح است و آنچه در باب یمن و صنعا نوشته رسولان حاکم یمن بدرگاه معلی آمده
کیفیت فتح را بتفصیل بعرض رسانیدند و دانسته‌ایم که آن نیز از روی مکر و شعبده بوده حاکم
یمن با تو محاربه ننموده بتقدیم رسانیده و ایشان را شکسته و گریزانیده و خط جمیع ساخته و بعضی
از الکاء یمن را خالی یافته مراجعت نموده‌اند و بعضی مواضع که در کنار دریا بود بتصرف در آورده
و قلاع را حکم ساخته بعضی از الکاء یمن بشعبده و طراری بتصرف در آورده ما نیز ملکت شیروان را
که در تحت شاهان ذی‌شان است قلاع او اعجوبه دوران و در استحکام و متانت مشهور عالم
و آن دیار را از کثرت قرای و رفاهیت بهترین ملک جهان میدانند و از جمیع ممالک عالم

بکار

تبار متوجه آن دیار شده بضرب شمشیر آبدار نه از روی حیله و تزویر آن ملک را با جمیع توابع
متصرف در آورده منابر را از لوث اعدای دین مبین چون تیغ پاک ساخته بخطبه نامی
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مزین و مشرف ساختیم و از جمله فتوحات جدید تسخیر سنگ
است که والی آنجا که ابا عن جد در آن عرصه مالک قلاع خیبر اساس متحصن بود بضرب توپ قلعه‌کوب
و بادلیج و تفنگ قلوب ایشان را با خاک برابر ساخته بضرب شمشیر آبدار دمار از آن تیره روزگار
بر آورده و بعضی از بلاد گرجستان که در آن حوالی بود قلاع ایشان را منهدم ساخته بقواعد ملت
و عقاید دین رو براه است مذهب حق گرفته اکثر ایشان سعادت عظمی مباهات دارند و چندین
هزار کشیشان و رهبانان بکال سگان بقتل رسانیده و جمیع جوامع و بتکده‌ها را و دیرها را ویران
ساخته هر ساله با امرای عظام بغزوات کفار مشغولند و هرگاه که از محاربه و مقابله لشکر خوارج و
ملاحده فارغ شوند از جهاد اگر متوجه جهاد و صنوبر میشوند و فتحی جدید روزی نموده است که امارت پناه
نصفت دستگاه عمدة الدولة القاهره رکن السلطنة الباهره محمد خان شرف الدین اوغلی که خواص
بکچهستان درگاه گیتی پناه است و در دار السلطنه هرات که در تحت ممالک خراسان است خواقین اعظم
و سلاطین عالی همم آرزومند دارائی آن دیار که قطعه از خلد برین و بهترین روی زمین است بوده‌اند
ایالت آنجا بدو مفوض است از روی مردانگی و مردمی تمام ولایت غور و غرجستان را فتح
نموده جمیع آن قلاع را که در اقطاع ممالک بحصانت و متانت شهرت تمام دارد و در
وسعت و لطافت آب و هوا غیرت یمن و صنعا است و سرداران آن ملک وسیع جبل
سر بنکسانه و بیست هزار کماندار در وقت کارزار از آن دیار بیرون می‌آید و بیچک

سلاطین هرگز بهیچ سلاطین و خواقین متابعت نکرده اند و هیچیک از خواقین روزگار آن
دیار را در تحت تصرف خود نیاورده و جبال آن سر بر فلک دوار سوده و قلاع آن کیوان مقابل نموده
آب حیوان از انهار او جاری و دم عیسی از لطافت هوای او ظاهر بضرب شمشیر غازیان عظام و شیران
بیشه انتقام بتحت تصرف اولیای دولت قاهره در آمده و جمیع ساکنان آنجا که از مذهب حق
عاری و از شعار اهل ایمان بی بهره بودند و در جمیع عمر در بادیه ظلمات طریق ضلالت سپرده بودند
درین ولا بتوفیق الله تعالی از تبدیل احوال ایشان از الوان سعادت تقدیر یافته منهیان عالم غیب
ملاحان طریق بشارت مثل اهل نجات کشتی سفینه نوح برکشش همراه ان کرده بر سکوه رسانیده صفحات خاطر ایشان
که چون لیالی مظلمه بود بلیل بشارت تباشیر محبت اهل بیت نور علی نور منجلی شده طراوت پذیرفت
کما قال الله تعالی ومن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و در این ایام قریب صد هزار خانه
دار از آن طایفه از دولت محبت حیدر کرار و امامت اهل بیت سید مختار ریسمان جان بسته در مقام تکفیر
و دولتخواهی بوده پیشکشها و تحفها و هدایا بدرگاه عالم پناه فرستاد و الحمد لله علی نعمائه اما
جواب آنچه در باب مذهب و اعتقاد نوشته که خلیفه رسول الله ابابکر بن ابی قحافه است
باجماع امت بدانکه مفتری از دایره اهل ایمان خارج است انما یفتری الکذب الذین لا
یومنون بآیات الله انکه گفته که خلافت وی باجماع امت است اگر اعتقاد کرده که جمیع امت
در خلافت وی اجماع کرده اند بر جمیع عالم و عالمیان ظاهر است که غیر واقع است چراکه اهل بیت
بلکه یک محله با وی اتفاق نکرده اند الا چند فاسد معاند و اگر اعتقاد کرده که اجماع خواص
امت شده باتفاق جمیع اهل اسلام علی بن ابیطالب علیه السلام است و امام حسن و امام حسین علیهم السلام

اجماعی

و عباس و عبدالله عباس و طلحه و زبیر و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و عبدالله مسعود و ابو
ایوب انصاری و ابی کعب و مالک اشتر و مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود و سعد بن
عباده و قیس بن سعد با ده هزار کس از قبیله خزرج با وی مخالفت کردند و بیعت نکردند و در جمیع کتب شیعه
مسطور است و اتفاق امت و جمیع عالمیان و اسلامیان بزرگ اهل بیت و اکابر صحابه از خواص امت این
جماعت بوده اند که اسامی مبارک ایشان مذکور شد و این کرات و مرات منازعت کردند با ابابکر
اللعنه و بروی حجتها گرفته و الزام وی نمودند چنانچه از خوف سیف ید قوت کار او رفت نه
اجماع خواص را ثابت توانند کرد و نه اجماع جمیع امت را بر تقدیری که اجماع ثبوت پیوسته
و مخالف نص الهی و حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بود باطل است
و بر امامت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام آیات قرآنی و قیعت و نص رسول صلی الله
علیه و آله بنهایت و دلایل عقلی و نقلی آنقدر تحریر پیوسته اند که یکی بنظر تو و علمای تو نرسیده
است بدانکه در عصر هیچیک از انبیا و رسل خدای را خلیفه و وصی نبوده که چهل سال بت پرستیده
و بندگی بت کرده که زنار بندگی لات و عزی بر میان جان بسته باشند و بعد از آن خلیفه و وصی
شوند و از ابتدای خلق آدم صفی تا خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم چنان مقرر و معین بوده
که از برای هر پیغمبری که از دنیا رحلت میفرمودند حضرت واهب العطایا وصی و خلیفه تعیین
مینموده و وصی آن نبی بامر الهی بوده و در هیچ عصری مقرر نبوده که نبی بی امر الهی وصی تعیین نماید
یا امت او بی رضای خدا و رسول خدا خلیفه تعیین نمایند و هیچیک از انبیا متوجه عالم بقا نشده
که او را وصی و خلیفه نبوده باشد و امت او ضایع و معطل مانده باشند و هم صفی از

مرضیه مثل معجزات و آیات و عصمت و طهارت و پاکی مولد و علم و شجاعت و غیر آنها داشتند
اوصیای ایشان نیز بدین صفات آراسته بودند و بعکس انکار اینمعنی نتوانند کرد و پیغمبر ما که سید
انبیا و افضل رسل و بهترین موجودات است پس لازم و متحتم است که وصی و خلیفه او افضل جمیع اوصیا انبیا
بوده باشد بحکم انفسنا و انفسکم و من عنده الله و عنده رسول ثم مقرر و معین بوده باشد اگر آنکه چشم بصیرت
تامل و تعقل نمائی که سید عالم که لولاک لما خلقت الافلاک از شان و فضیلت اوست و خاتم
انبیاست چون تواند بود که خدا جل و علا از برای وی خلیفه و وصی تعیین ننماید و مثل این رسول
دین خود را بی صاحب گذاشته و امت خود را معطل داشته از برای خود وصی و خلیفه تعیین ننماید
و مثل این رسول این دین خود را بی صاحب گذاشته و امت خود را معطل داشته از برای خود وصی و خلیفه
تعیین ننماید و جمیع امت را امر ننماید بوصیت و خود بی وصیت متوجه عالم بقا شود و تو جاهل
نادانی که لبجن مغز خورده چنین که از غایت غوایت و نهایت ضلالت و کمال عداوت
و کثرت شقاوت مهملات چند در زبان عوام انداخته نه کتب تواریخ و تفسیر دیده اند
و نه اخبار و روایات بنظر ایشان رسیده و نه کتابهای کلامی که از حد و حصر بیرون است
مطالعه کرده اند و اکثر ایشان پیروی پدران و استادان کرده مهار تقلیدی بر گردن خود
نهاده اند و در حق ایشان نازل شده وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون
و رقم عزل ابد بر امن وثیقه جلالت حضرت سید اوصیا و سرور اتقیا شاه سوار معرکه
لافتی و برادر یگانه برادر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین
و خلیفة الله و رسوله فی العالمین ابوالحسنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه که سلونی

عما دون العرش سلونی قبل ان تفقدونی غایت علم و نهایت وصف و قد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
درایت کمال اوست کشیده بر سماوات و ارضین از نقش جهد خاص و عام بیگانه و آشنا تمام بوده ترسا
معلوم است که چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام وصی و خلیفه او بود
و این علم اوست و بحکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس او را جانشین خود با مر خدا نموده و اقرار علم آنحضرت را ... آنحضرت را در با جهال
و عوام از مجلس خود نمود چرا که جمیع خلق که حاضر بودند تابع امر و نهی آنحضرت بودند و آن خوف
از نیکه را امامت علی بن ابی طالب علیه السلام بود از کثرت اعدای آنحضرت از صحابه و غیرهم که بصفت
نفاق آراسته بودند از خوف ذوالفقار کینه که از آن سرور ابرار اظهار اسلام نموده بودند و اکثر را
پدر و عم و خال در دست آنحضرت شربت نکال چشیده و بقتل رسیده بود چون بصفت ایمان
متصف نبودند و دلهای ایشان از نفاق مملو بود حضرت سید رسل را خوف از ایشان بود
و آیه یعصمک من الناس از این سبب نزول یافت و این در اکثر تفاسیر مسطور است و در کتب تواریخ
است و قضایا که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده کتابها ساخته اند که هر
از آنها مشهور عالمند بنظر تحقیق شما نرسیده و دیگر مقدمه کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین
آمنوا ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
با تفاق اهل اسلام در شان اهل قرآن مرتضی علی علیه السلام نازل شده و همچنانکه حاکم بر جمیع اهل
عالم خدا و رسول اند علی بن ابی طالب علیه السلام نیز حکومت و او ولی متصرف بر جمیع خلق جهان
معانی بیان آیه کریمه فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم

نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین شاهد صدق بر احوال است و خدای تعالی علی بن ابی طالب را علیه السلام
نفس رسول صلعم خوانده و هیچ کس را درین سخن نیست تا دلیل باطل تواند کرد و از مقتضای برادری هرون
انت منی بمنزلة هرون من موسی و از بشارت با بشارت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجی و من تخلف عنها غرق و همچنین حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و از منصوص قد انا و علی
من نور واحد که جمیع اهل اسلام از جمیع طوایف بر صحت این احادیث اجماع نموده اند و هیچ کس
مخالفت نکرده و همچنین از کلام صدق انجام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه که شیخ الاسلام هرات در رساله وسیله که بنام امیر علی شیر نوشته نقل کرده و در شواهد (النبوة)
و در روضة الاحباب حکایت روز غدیر را بتفصیل آورده اند و در جمیع کتب احادیث شما
مذکور است که رسول خدا صلعم در وقت رحلت از دار فنا بدار بقا امت را وصیت فرموده
که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض و همچنین آیت تطهیر در شان ایشان نازل شده که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و خدای تعالی بر عصمت و طهارت ایشان گواهی داده و ایشان را
پاک و مطهر گردانیده از رجس و محبت و مودت ایشان حکم کرده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و ایشان را مخصوص گردانیده بسلام که سلام علی آل ابراهیم و حضرت پروردگار گواهی
داده در حق امامان شما بجهل و جهول و در کتب شما ذکر کرده اند که ابی بکر و عمر علیهما اللعنة در حجره
مبارک رسول خدا صلعم نشسته بودند در آن حین که ابی رکب بن تمیم آمده بود پس ابوبکر با رسول صلعم گفت
اقرع بن حابس را امیر تمیم کن و عمر از برای دیگری میگفت پس ابوبکر آواز بلند کرد که نیست مقصود تو

الا خلاف

الا مخالفت من و عمر نیز همچنین طریق کلمات بر زبان راند و چون ایشان آوازها بلند کردند
در خدمت رسول صلعم این بی ادبی کردند در ساعت این آیه نازل شد الذین ینادونک من وراء الحجرات
اکثرهم لا یعقلون و این در کتب شما مذکور است و با جمیع مطاعن و دلایل لعن مخالفان
و صحیفه اهل بیت شما با قدام و در جمیع بین الصحیح شما که تالیف محمد حمیدی است آورده در روایات
جابر سمره که رسول الله فرموده که الائمة اثنا عشر اماما کلهم من قریش و همچنین در تفاسیر شما
مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم متوجه غار شد حضرت علی علیه السلام بر جای وی بخسپید و
جان فدای او کرد و خدای تعالی بر جمیع ملائکه مباهات فرمود مرتضی علی بن ابی طالب علیه السلام و جان
فدا کردن او بر رسول خدای و این آیه نازل شد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و همچنین (ان) برو
بالنسبة علی ابن ابیطالب است نه دیگران و همچنین حضرت رسول صلعم یک ضرب او را با اعمال جن و انس برابر
کرده اند نه از دیگران را و جمیع این مناقب در کتب و تواریخ و تفاسیر شما مذکور است غافل شده اید
و اینها از بحر مناقب و محیط فضایل آنحضرت قطره است و تو مردود درگاه مخالفت حضرت رسول الله
کرده با وجود همه افعال ستیزه و خصال دنیه در خلافت و امامت و وصایت اوصیا و خیر خلق الله
طعن مینمای ایبیا باید که رسالت نبی را قدح کنی و شبه در وحدانیت پروردگار میکنی و اگر نه چنین باشد
چرا مخالفت حکم الهی و نص حضرت رسالت پناهی کرده برادر و ابن عم رسول خدا را که جمیع فضایل
و کمالات رسول در او موجود بود بحکم حدیث مشهور که جمهور اهل سنت نقل کرده اند که من اراد
ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی خلیقته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب علیه السلام تو ویرا از ولایت و وصایت عزل کرده میگوئی

که ابی بکر را بس نزدیش که اراذل است امام و خلیفه و وصی رسول است سبحانک هذا بهتان عظیم
لعنت خدای بر شما باد که غایت علم شما جهل است و اصل و آتش نهایت کفر است از آنجهت که
بستی راست این عبارات غیر ازین نیست که خدای تعالی را جاهل و عاجز و ظالم نسبت کرده اند بظلم
که ان الظلم وضع الشیء فی غیر موضعه و کو چون سید اوصیا علی بن ابیطالب علیه السلام مرتبه و صایت و خلافت
نداشت پس خدا حق ولایت را لایق محل نهاده و غیر محل از محل نداشت و گفت که انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و نص ستر بوده روز غدیر خم حضرت رسول ص بر هر که معروف فضایل
و کمالات و عصمت او نداشت که او سزاوار امامت بوده و دست ابن عمش را گرفته در میان یک
سه هزار صحابه و چندین هزار خلق بر منبر برده و خطبه کرده و او را دعا کرده و بر اعدای او لعن کرده که اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله چگونه چیزی که بر خدا و رسول او مخفی
نبود بر عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم مولای حذیفه و چند منافق دیگر منکشف شده و ایشان را معرفت
ابی بکر حاصل شده که در سقیفه بنی ساعده از برای مدعای خود بیکفنین و تجهیز و تدفین رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم حاضر نبوده قصد ریاست و خلافت کرده بجای علی بن ابی طالب ابی بکر بن ابی قحافه را
قطعی
بضرب شمشیر پیش کشیده که بنده دست دراز کن که با تو بیعت کنیم که از ما اسبق و اقدمی و از جمله دلایل
بر امامت ابی بکر در کتب نا مرغوب خود اقامت نموده بودند و نوشته آن بود که اگر علی بن ابی طالب
علیه السلام او را سزاوار امامت و خلافت نمیدانست بایست که منع او را کرده او را باز داشتی و
بدفع او مشغول شدی با وجود قدرت و قوت و شجاعت آنحضرت که در خیبر حیدری قلع باب خیبر نمود
و سر از عمرو و عنتر جدا کرده و سه هزار کس در خیبر را بر روی دست گرفته بر روی آب ایستاد تا جمیع اهل اسلام

ازانجا عبور کردند و عمرو بن عبدود را بیک ضرب هلاک کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
ضربة علی یوم الخندق افضل من اعمال الثقلین و مثل این کارهای عظیم که از آنحضرت واقع
شده و بنی هاشم همه توابع او بودند و ابوبکر ضعیف الحال عدیم المال قلیل الاعوان بود پس چرا علی
ویرا منع نکرد و حق خود را ضایع گذاشت ظاهر از نهج البلاغه که کلام فصاحت انجام حضرت و تحت کلام
خالق و فوق کلام مخلوق میباشد و اکثر فصاحت و جماعت براین شرحها نوشته اند و اخذ خطب از آنجا
کرده اند منظر آن جاهل کور دل نرسیده که آنحضرت فرموده است که لولا وصیة محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ما ترکت احدا علی الارض کافرا بالله و منافقا علی رسول الله و جاحدا و لیکن اشکوا حزنی و بثی الی الله و در جای
دیگر عمر بن الخطاب علیه ما یستحق خطاب بوده و آنحضرت فرموده یا ابن ضحاک الحبشیة لولا کتاب من الله
سبق و عهد من رسول الله تقدم لاریتک ما اضعف ناصرا و اقل عددا و خطبه شقشقیه و دیگر شکایتها
بزبان معجز بیان آن سید ابرار از ظلم و جفای آن ظالمان نابکار جاری شده و ندیده و نشنیده اند
و در نهج البلاغه مطالعه باید کرد و در دیگر جای میفرماید که جمیع فصحای عالم در حل این لغات عاجز
که امر الهی نافذ نمی شد و در وقت حضرت رسالت پناه سبقت میکرد که من از روی شمشیر از غلاف بیرون نیارم الا
در سه موضع ناکثین و قاسطین و مارقین و مرا گفت که یا علی بعد از من تو بلی کرده خواهد رسید و تحمل
از اصحاب من شفاعت من در نخواهند یافت که بر تو ظلم خواهند کرد و تو مظلوم من خواهی رسید
گفتم که از گشته شدن من چیزی که مرا از دفع نمودن ایشان منع میفرمائی گفت یا علی حضرت پروردگار
خبر داده که اگر تو شمشیر بکشی ایشان با تو حرب نمایند و اعوان تو از بنی هاشم و اصحاب کبار اندک
مردی بیشتر نباشند و ایشان مردم ترا بکشند و اسلام برطرف شود و قرآن و حدیث مفقود گردد و اگر

براین صبر نمائی بهتر است تا بمراد خود رسی و این عبارت در نهج البلاغه صریح است و واقع شده و از فسادات

که بعد از رسول خدا از آن جمع مرتد و اعدای دین که امامان شمایند نسبت بخیر گزار و اهلبیت سید مختار

واقع شده و آنچه ایشان کرده اند مشهور عالم است و در جمیع تواریخ مذکور است ظاهراً گوش اطراف گیتی

جاهل رسیده و عالمان بیدین و جاهلان بی تمکین از تو پوشیده و پنهان داشته اند از غصب امامت

و افکندن تیغ برروی حضرت امیرالمؤمنین کشیدن و لگد بر در زدن و ظلم صریح بحضرت سیدة نساء

زهرا صلوات الله علیها کردن و آنچه از عایشه عادیه شما بظهور رسیده و آنچه از اتباع آن سر ظالم غدار

و معاویه لعین هزار مرتد و اولاد و اصحاب او از بنی امیه و طایفه خبیثه واقع شده و محاربها

که با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام کرده اند و قتل اصحاب رسول بستم ظاهر و محاربه

کربلا و قتل حضرت سید شهدا و هفتاد و دو تن از اهلبیت سید مختار و اصحاب آنحضرت و غارت

اهلبیت و غارت مدینه رسول و قتل اصحاب کبار و خرابی خانه خدا و منجنیق بخانه کعبه زدن و قتل و

غارت حرم خدای و قتل باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و چندین هزار از مؤمنان و هزار

شیعیان بخیر گزار بقتل رسانیدن و مثل این قبایح که از ابنای شیر ... است از آن ظالمان آل محمد

و قاتلان اهل البیت از بنی امیه و بنی عباس که امامان و پیشوای تو اند اکال تو نیز لعنت شوم و طریق

میشوم آن کفره فجره عمل مینمائی و با ایشان محشور خواهی شد و شک نیست در کفر شخصی که با آنکس که بود

که با برادر کیان برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرب کرده باشد و سر فرزند رسول خدا بریده

باشد و اهلبیت رسول خدا را اسیری برده و جمیع دلایل بسته مختلفه شاید بر قبول است و هرگز

هیچ فاضل مؤمن دینداری را از جمیع دیاری مجال بحث نداده اند و نگذاشته اند که نطق کشایند

از ان بدانه

و این طایفه بتحقیق مشهور شهر در هر جا که دیده اند و شنیده اند بقتل رسانیده اند و هر جا

که از کتب این طایفه یافته اند نظر بر آن ننهاده و سوخته اند و شسته اند و از مردم عالم پنهان داشته اند و از

زبان بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس نقلهای کتب ساخته اید و بر خرافات و مهملات که افسانه و افسون است

چشم کرده نظران را پوشانیده اید که فلان باتفاق فلان خلیفه و فلان امیر از پی فلان امیر شده و فلان

و فلان در امامت اتفاق کرده اند پس افضل عالمیان باشند و امثال این حکایات و اباطیل روایات

لاطایل در علم رسالت و نبوت و عصمت و طهارت را برابر ساخته و تحقیق و حقایق حجت ساخته اند و در زبان خلایق

انداخته و مردمان را صد هزار در شک از شناختن خدا و رسول و امام دور انداخته اند و ظلمات

بعضها فوق بعض که نوشته اند و اکثر از حکایات و روایات شما نقل از ظالمان اهلبیت است و از

قاتلان ایشان است که چند فساد و اکثر کفر کرده اند و اکثر احادیث موضوعه منقول و مروی از فاسقان

کاذب و زبان کودکان کحکایت بازی است و ناحیهای فساق و فجار و زنان و کودکان را در سلک روات

حدیث و اخبار نوشته اند قال فلان و قال بهمان در افواه عوام می اندازند که فلان حدیث بر فلان

شیخ خوانده و روایت از شیخ دارد و فلان شیخ بولایت محدث است و فلان شیخ حاکم مفسر زمان است

و فلان رجال بی بصیرت و فلان زاهد صاحب جنه ابلهی است از اولیای کبار و متعبدان روزگار است

و فلان شیخ در خواب چنین دیده و از پیغمبر چنین شنیده و علی هذه القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان

بی معرفت و کولان را و به جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف و جوانب بلاد و امصار نقل

روایت کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم و گمان برین نقل و روایات

و برین ناقلان نهاده اند و زوق این جهالت در خیالات عوام و ابلهان ناتمام تو و اتباع جاهلی کرده

و اتباع و پیروان مدین شیوه ناستوده در وجود آمده اند و خواهند آمد و بغض و عداوت اهلبیت
رسول الله و اولاد و اتباع و پیروان و شیعیان ایشان میراث گرفته اید و مخالفت طریقه ایشان
نموده و بنمایند و ظلمهای آل محمد که عمر چون عمر در بت پرستی و خمر خوردن و خون ناحق و غصب اموال
مسلمانان گذرانیده اند و بمرض ابنه گرفتار بوده اند چنانچه در صحیح بخاری شما مذکور است و کان
عمر بن الخطاب به ابنة لم یقدح فی خلافته این طایفه را المعصومان خاندان مقدم میدارید و نقل
احتسابی نکنید و کار بدان انجامیده که نقل روایت از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سیدة
النسا و امام حسن و امام حسین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که باتفاق عالمیان معصوم
و مطهر اند از اعدا و احباب بعضی از ایشان نقل کرده اند و در جمیع خلوات در خدمت رسول خدا
بوده و بر احوال و اقوال آنحضرت اطلاع یافته قول و فعل ایشان را اعتبار نمیکنید و اعتماد بر نقل
و حدیث ایشان نمینمایند و بنای مذهب ایشان بر نقل و حدیث و روایت عایشه غاویه و انس مالک
و ابو موسی و ابی هریره مطرود و عمرو عاص لعین و معاویه کافر دین و اصحاب ایشان است که هر یک از اینها
بدترین اهل روزگار و حسن دادن از جمیع کفار و لعن ایشان بر همه کس لازم و متحتم است در نزد
علما و فضلاء کرام و در شهادت جاهل و سیاه‌بختان شما اولئک الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
هوای دنیا بر سرای عقبی و رضای نفس بر رضای مولا اختیار کرده اقوال کاذبه لاغیه خود را با حادیث
موضوعه مزکه گردانیده و ایمان این طایفه ناجیه قزلباش که اکثر ایشان بصفت ایمان آراسته
معرفة الله و معرفة الرسول و معرفة الامام حاصل نموده اعتقاد و عمل جمیع ما جاء به النبی صلعم کرده اند و در جمیع
امور متابعت شریعت نبوی را شعار خود ساخته بعبادات شرعیه صلوة و صوم و خمس و زکوة و حج و جهاد مواظبت

نموده

نموده از جمیع منهیات مثل شرب خمر و خون ناحق و زنا و لواطه که هیچ یک در مذهب شما
مباح است حرام کرده اند و در زمان دولت ارجمند ابد پیوند ما از جمیع اینها محترز و مجتنب بوده
و در کمال تقوی و طهارت بوده خون و مال هیچکس را از اهل ایمان و اسلام حلال ندانند و گوشت کفتار و خرگوش
نخورند و دف و چنگ و نای و رباب و طنبور و نرد و شطرنج را حرام دانسته و فقاع و خمر و قمار را حرام ابدی دانند
و لبس حریر را حرام دانسته و با لباس نجس و مغصوب و هر چه گوشت وی نخورند و حلال نبود با پوست وی
نماز نگذارند و بدست چپ روی را که شرف عفت نشویند و رسول علیه الصلوة و السلام فرموده که الیمین للوجه
و الیسار للفرج و کمر و ضو [illegible] و بجای مسح پا پا را نشویند و در نماز اقتدا بیهود و مردم فاسق نمی‌نمایند و [illegible]
مشایخ نکنند و مرید و معتقد مرد جاهل [illegible] نکردند و [illegible] و با وجود این فضایل [illegible]
[illegible] حلال [illegible] ایشان را [illegible] حرام [illegible]
ملحد شمارند و فتوی داده اند بخون و مال و اهل و عیال طایفه ناجیه قزلباش و ساکنان مملکت ایران
و اکثر عساکر شما که از ممالک ترک آمده از اهل اسلام و مسلمان [illegible] تصدیق نکرده اند شمار
اهل اسلام را نه انسته اند ایشان را دیگر مرتبه در باره کفر و ضلالت و [illegible] عداوت [illegible]
والله لا یهدی القوم الکافرین معلوم است که علمای شما را از چند وجه کافر و فاسق و بدبخت و روسیاه میدانیم
و تحقیق احوال جمیع ایشان بتفصیل نه با جمال نموده ایم که اکثر ایشان بعداوت اهلبیت رسول صلعم
منسوب‌اند و تارک جمیع عبادات و مرتکب جمیع محرمات و هر یک از ایشان بدترین قوم لوطند و با جمیع کفار
از فرنگی و یهودی و ترسا و زنادقه معاشرت و مباشرت نموده پاک و مطهر میدانند و از سگ و خوک
اجتناب ناکرده مباح میدانند و [illegible] منکر شده و اعتقاد درست و تقوی و طهارت و پاکی مولد و کون

سابق شیعه در زمان حضرت سید انبیا در میانه صحابه بغیر اسم شیعه بوده و چندین از صحابه مثل سلمان
فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و ابی کعب و مقداد اسود و مالک اشتر و عبد الله عباس
و غیرهم که رسول در مناقب و فضایل هر یک از اینها تحسین نموده و در کتب سوانح و مخالف مذکور است
که این جماعت علی الدوام مشغول حضور و در ملازمت و خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین یعسوب الدین
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع بوده اند که حق تعالی ابراهیم خلیل ع را اطلاع داد بعلو مرتبه و فضیلت
علی ع وی دعا کرد که اللهم اجعلنی من شیعة علی و خدای تعالی دعای وی مستجاب کرد و گفت جعلناک من
شیعته و با رسول الله این حکایت باز گفت در قرآن مجید و ان من شیعته لابراهیم امروز لقب شیعه علی
علیه السلام ثابت و باقی خواهد بود و بر جمیع محققان عالم روشن است اسم سنی در زمانی اشتهار یافت
که میانه حضرت امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام و معاویه غاویه محاربات واقع شد لشکر امیر المؤمنین
علیه السلام مشهور بودند بشیعه علی و لشکر معاویه مشهور شد بسنی چنانکه میانه دو کس ازان دو لشکر ملاقات واقع
شدی از یکدیگر می پرسیدند که انت سنی او شیعی او گفتی انا سنی و مراد از سنی آن بود که نسبت
بمعاویه عمل نموده سب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کنند زیرا که اگر لفظ سنی غرض پیروی
نمودن سنت پیغمبر بودی پس چرا طایفه شیعه سنی نباشد که نزد شیعه نوافل سنی از صد بیرون است و در
شبانه روزی چندین رکعت و در ماه مبارک رمضان نزد ایشان هزار رکعت سنت است و پیش مخالفان
ایشان اندک است و آن را تراویح گویند و آن سنت عمر بن الخطاب علیه اللعنه است سنت رسول خدای
و دیگر طایفه جمیع سنتهای حضرت رسول خدای را پیروی نموده بدان عمل نمایند پس معلوم شد که غرض از وجه تسمیه
سنی عداوت اهل بیت و اتباع ایشان است و از مجتهدان و مجتهدان ربانی که شما از برای آنکه

راستی در میانه شما نیابت و فضایل و کمالات علمای شما را نوشته ام و آنها که ایشان را
اعلم و افضل اعتقاد کرده اید اگر مجال بحث و تمهید و عناد را بر خلاف گذارید جولانگاه میدان تحصیل
علی بر ایشان غالب شوند الحمد لله و المنة که در زمان دولت همایون ما بعد نجوم افلاک از علما و فقها
حالا هستند براهین قاطعه و دلایل ساطعه در میان مناظره و دیوان محاوره گوی مسابقت از اکثر
علمای عالم ربانیه و در استحکام اعتراض غوامض و استنباط حکمت و استکشاف دقایق مشکلات استدراک و
معانی و حل لغات و تنقید احکام و تمهید دعایم مشکلات مسایل منطق و معانی بیان و کلام و تفسیر
و فقه و حدیث و تواریخ و اخبار چنان حل نمایند که ملایک بر فلک تحسین بر علمای ما مبالغه کرده
راه انصاف در آیند و دیده بصیرت بگشایند مغلقات مشکلات ایشان را بر وجهی رفع نمایند که دیده بینا
کور شود و جان شما را از ادراک این معانی کاهش افزاید اگر چه شیطان قفل ضلالت چنان بر دلهای
شما برهم محکم ساخته که از تدبر معانی افلا یتدبرون القرآن غافل گشته از طریق حق و جاده اسلام
و شارع شریعت و منهاج یقین اهل بیت طیبین طاهرین دست برداشته اید و من یضلل الله فما له من هاد
نظم ای کافر اگر نجات خواهی * بگذر ز سفیدی و سیاهی * اولاد علی امام خود دان * اندیشه مکن ز هر
گناهی * گر بنده شوی زجان علی را * اندر دو جهان تو پادشاهی * ذرات جهان بذر او بند * مرغان
هوا و مور و ماهی * پرسند ز من بگیر دیگر * بر مذهب خود و هم گواهی * من بنده شاه ذوالفقارم
از خارجیان چه باک دارم * ای شمس غلام خاندان حیدر * مگریز که با تو کار دارم * با وجود نصیحت روزی
مذهب و قانون عثمانی و متقدمان مروانی طایفه شیعه را رافضی خوانده و بشیعه شنیعه نوشته اید
و منه السنه آمده که در زمان بابرکات حضرت کاینات از این نام و القبها هیچ شبهه نبود الا آنکه

مجالس

سپه اکرده اید که بزعم شما مذموم است و نزد ما محمود ما را باسم رافضی تکفیر نمیده و ما طایفه شما را ناصبی و خارجی و یزیدی
و مغیرانی و قدری و مروانی و منافق و ظالم آل محمد و اعدای اهلبیت سید انبیا علیه السلام اما جواب جهلی که
گفته اید که ترک مذهب خود داده از سب صحابه توبه کنید و پشیمان شوید تا با شما صلح کنیم معلوم نکرده که
نظم هرچه از خاک لحد در حشر برخواهیم کرد ۰ لعن عثمان را با کرد و فخر خواهیم کرد ۰ با خوارج پیشتر میرونه گفتگوی
پیشتر خواهیم رفت و بیشتر خواهیم کرد ۰ و ندیده و در هیچ زمانی کسی ندیده و نشنیده و در هیچ دیاری واقع نشده
که از شیعیان آل محمد یکی تغییر مذهب خود کرده باشد و طریق مخالفت آل محمد اختیار کرده باشد اما هیچ سالی
و ماهی نیست هزار کس از سنیان بی ایمان بر اعتقاد و بر اکنده تغییر مذهب و اعتقاد خود داده طریق مستقیم
اختیار کنند موالیان و شیعیان آل محمد روز بروز زیادت شوند چنانکه در ملک روم و ما وراء النهر و هندوستان
چند سال پیشتر ازین بیک کس شیعه نبود و امروز که سنه احدی و سبعین و تسعمائه در هر دیاری از پانصد تجاوز
و روز بروز در ترقی و تزاید و متفرق نیست الا آنکه در جمله اهل عالم بدین طریق و مذهب خواهند بود و عداوت این
جماعت مبارک نباشد و میمنت ندارد چنانکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید که ما من واعاد نا
اهل البیت الا قد حرب و ما عادانا الا و قد حرب من شک فیه فلیجرب و اگر درین سخنی و شکی داری نظر
عبرت در نگر و ببین که آل سفیان و آل مروان و آل برامکه و آل عباس که هشتاد هزار کهواره زرین
با طراف و جوانب فرستاده و هر یک ازیشان چندین هزار سادات از اهل البیت و احباب ایشان
بقتل رسانیدند و منصور خلیفه در بیرون بغداد بنا ساخته و سادات بنی هاشم را بجای سنگ و خشت
در دیوارها میکنداشته که نسل سید المرسلین منقطع گردد و در هر گوشه چندین هزار از شیعیان
حیدر کرار را بقتل رسانیدند که ازین مذهب و طریق وازین طایفه اثری نماند با وجود آن

کی

سعی باطل و ناچیزی که امید اثری و نه منفعتی و نه ثمری و نه زایری و نه مریدی و نه نسلی و نه ذریتی ماند و جمله
مستاصل شدند و نسلهای ایشان منقطع شد بدست سلطانان و پادشاهان جهانگیر و هر یک از
ایشان ببلائی و محنتی و مشقتی گرفتار شده بجهنم واصل و بعد از هلاک و استیصال ایشان سلسله
سادات کرده ظلم و جهت از ایشان برداشته امروز در مغرب و مشرق و جنوب و شمال سادات
عالی درجات بیش از ستاره کانند همه مرفه الحال با مال و جاه و قوت و ثروت که سابقا بواسطه
قلت اخیار و انصار و کثرت اعدا و اشرار واجب بود اکنون بسبب کثرت اعوان
و انصار ترک کرده بلکه جواهر شده و هندوستان و عرب و عجم بلکه من مطلع الشمس و مغربها لوای محبت
اهلبیت و سادات برافراشته و سلاطین ما وراء النهر که قبل ازین در مقام عداوت و سرکشی بودند
و مقاتله و مجادله بودند در این زمان تابع امر و نهی همایون ما شده و در مقام متابعت همایون
که پادشاه کشورگشای صاحبقران خسرو عالی رای پادشاه هندوستان بود بکثرت ممالک و شوکت
از تو و جمیع سلاطین عالم ممتاز بود و طریق عدالت و سبیل نصفت با طوایف رعایا و ضعفا و برایا
سلوک مینمود و در روز عرض لشکر پانصد هزار سوار نامی که عبارت از یک کرور باشد از قراولت بود
و میگویند که وی از ده هزار فیل جنگی در تصرف خود داشت و خواین و دفاین سلاطین هند تمام بوی
منتقل شده ما آل کار بدان انجامید که شیطان لعین خیالات فاسده از محالات کاسده در
دماغ او متمکن گردانیده تجبر و تکبر او بمرتبه رسید که از ذروه سلطنت و ابهت بر اوج کبریا و عظمت
پرواز نموده بدان آرزو که مردمان را دیدن میسر شدی آن را جلوه قدسی نام نهاده بودند
و در جمیع ممالک ولوله در افکند که تعلق باو داشت شریعت مندرس گشت و طاعات و عبادات

منهدم شد و الحال بمرتبه رسید که بطریق رومیه برشومیه مجالیه اظهار فسق و فجور میکرد در خلال این
احوال عجب ساخته بود که اعیان ممالک و ارکان دولت جمع گشته کاهنان و منجمان را طلب نمود
که خوابی دیده ام که ماه و آفتاب و بعضی از نجوم در پای تخت من فرود آمده اند و در خدمت
من ایستاده اند خواب مرا تعبیر باید کرد کاهنان و منجمان گفتند که از اوضاع فلکی و احکام نجومی
چنان معلوم کرده ایم این رؤیای صالحه مؤکد است که سلطان روم و پادشاه ایران و خواقین
توران و جمیع سلاطین عالم کمر اطاعت و انقیاد تو بر میان بسته می باید که مجلس همایون تو
حاضر شوند و طریق ملازمت و متابعت اختیار نمایند و این قضیه عنقریب بظهور خواهد رسید و اگر
توجه نمای اساس سلطنت ایشان منهدم و منقطع گردد و بنیان خلافت و عظمت از خاندان
ایشان منقطع گردد و یکی از امرای جغتای که سر دفتر عصات و قطاع تجربه بوده بر پای خواست
و گفت پادشاه عالم بفرماید که بعد از تسخیر ممالک و گرفتن سلاطین عالم از برای هریک در مجلس
بهشت آیین جای نشستن مقرر سازند بفرمود که خانان ما وراء النهر در فلان جا بنشینند و پادشاهان ایران را
در فلان جا بنشانند و سلطان روم و فرنگ نزدیک فلان بنشینند و مثل این خیال فاسده
از وساوس شیطان تخمیر در خاطر او راه یافته بود و با غرور از کثرت خزاین و عساکر در دماغ او جا
کرده که ناگاه قاصدان قضا و قدر یکبار لباس دولت و عظمت از بر او کشیده جامه مذلت
و معزولی و خواری در او پوشانیدند و با وجود هر ناز و اعزاز و جلوه قدوسی و سلیمان مسکوسی
و عساکر بیشمار و خزاین بحساب از شیرخان پادشاه افغان که یکی از اتباع او بود شکست یافته
جمیع اسباب سلطنت غرق محیط قهر و غضب الهی شد و جمیع ممالک محروسه او از دست رفت کار

کجای

کجای رسید که در هیچ مملکت از ممالک قرار نتوانست گرفت . . کابل قندهار آمد آنجا هم برادر او
کامران که از اعدای عدوی خاندان بود و همیشه بادی طریق مخالفت میجود و در اکال لشکر
بیشمار برداشته راه بر وی گرفت و در مقام قتل وی درآمده از آنجا با اندک مردمی از خواص خود
فرار نموده خود را به حد خراسان باولیای دولت ما رسانیده نجات یافت و شهیان عالم
بابا بگوش هوش او رسانیدند که دف گزاف از کبر و تکبر در صف مصاف زدن پسندیده
درگاه الهی نیست و لشتن [illegible] و حکایات لاعجز رواند و در [illegible] جدال و قتال کردیم
[illegible] کرده و گردن کشان متکبر و مغروران متجبر را باندک زحمتی لطفا گرفته تا [illegible] گردیده
و آن دیو که در دماغ پادشاه همایون جای گرفته بود اکنون در دماغ تو منزل ساخته
در مقام تکبر و تجبر در آمده و در اندیشه دوام و خلود مسند عظمت افتاده و از غایت فسق و فجور
در عالم و عالمیان انداخته و از غایت طغیان و پا بگاه راه خدا و سنگی در پیش گرفته و از
قهر الهی و غضب پادشاه حقیقی اندیشه نیکنی و همایون پادشاه که در عظمت و بزرگی و افزونی گنج و
لشکر و خزاین دو برابر بلکه صد برابر تو بود ببرکت لطف الهی نسبت باین خاندان سرمتابعت
برکشیدن ما نهاده که مطاوعت بر میان جان بسته نجات یافت نظم دولت ابجهان روز بروز
افزون باد [illegible] که خواهی کردن نگر ... گر ز هند تا چنان که غلام باش ... طالع سعد بر این بخت
همایون نگر ... اما آنچه لایق پادشاهان جهان و سلاطین دوران و خواقین زمان بود او را نوازشها
نموده از خزاین و جمعیت و جمیع اسباب سلطنت براق او را مهیا ساخته با دوازده [illegible] مرکب
[illegible] هزار سوار از عساکر جوان [illegible] اردوی او را آراسته و پیراسته بخشش تمام و اعظم داد

اورا روانهٔ ممالک خراسان و هندوستان ساختیم و بدولت غازیان عظام آنحضرت فرجام برادر

مخصوص همایون خود کامران را شکست داده کرهٔ چشمهای او را میل کشیده و جمیع ممالک قندهار

و غزنه و کابل و ملتان و افغان را بضرب شمشیر فتح نموده متوجه ممالک هند شده اگرچه تا این مدار

در مقام حمایت و رعایت نسبت یکی از سلاطین عالیمقدار ایشان نموده آنچنان که از تو بظهور

رسید که سیصد هزار کس برداشته بعراده و توپ و تفنگ و یراق چهار ساله بمهادر حمایت افاغنه

متوجه مملکت ایران شدی و برادران که احوال این دیار رسیدی خواستی که یکروز توقف کنی افواج ما

بعد ما گرفتار ساخته بخاک تیره برابر نموده مرحمت نمودی چنانکه یکی از ایشان گفته نظم روی آمد برو در تیر زد

بر خود رسید و رفت = رسیده رسیده از در تیر زد و اگر دید و رفت = و انگه حضرت واهب العطایا ببرکت حسن نیت

و اعتقاد صافی بخاندان نبوت و ولایت و برائت از اعدای ایشان و ترمیت سادات و علما

و صلحا و اتقیا رایت دولت ما را با فضای عالم کشیده و شکوه و هیبت ما زبان رستمان را گرفته اعدای این

بجاه اند و منسر وشده و خواهند شد و جمیع سلاطین عالم از قاصر سلطان روم فرنگی و هندی ایلچیان

تا بحدی رسانه از تحف و هدایای پادشاهانه بپایه سریر اعلا میفرستند و اظهار غایت اعتقاد و یکجهتی

و اخلاص و دولتخواهی مینمایند و عنقریب است که اهل عالم بر طریق مستقیم اهل البیت بوده بدولت

همایون ما به سقف رفیع القدر کعبه معظم کلبانگ تبرای اعدای خاندان رسول و معاندان اهلبیت

بلند خواهد شد اما جواب آنکه گفته که یراق رسانیده کرده با لشکر گران از چهار جانب ملک ایران

متوجه شده و تا مملکت خراسان هیچ جا توقف نخواهیم کرد و شما را از روی قوت و قدرت

مستاصل کرده خاک ایران را بباد فنا خواهیم داد با وجودی که قدرت خدا برست جل شانه

فی ذره

قل بتیه الله ما رحیمیا با وجود فقر رسول قرشی دختر ملکان او رسیده اوصیا و علو شان او و دوام قیت

دعا و بمقام عجز و انکسار بوده گفته اند اللهم ارحمنی فانی فی ذلی و عجزی و اضطراری تو پر کشیشی له

جوابات تلخ نشینی را مذکور بربان آن سخن خواهیم گفت بیشتر خورده سپهوقامر باغ مرا بر مقصود

دیرانی و خرابی این دیار به سیصد هزار لشکر متوجه شده ای اگر با تو محاربه و مقاتله نمایم خود بخود شکست یافته

کجال ملکان عاجز و پریشان بعد سیصد هزار خواری و زاری برگشتی و در همراه آمدن قریب صد هزار کس از عساکر

نکبت مآثر تو متوجه دار البوار شده چندین هزار اسب و شتر و خزاین و دفاین و توپ و تفنگ را فرای نیز

و محاربه کرده تمسخر ارمودی و قوت و قدرت آن هیئتی که بخود در جای توقف نمای یا آنکه یک قریه

از قرای ممالک بتصرف خود آوری بغیر از قلعه دان که آن نامردان ملک بحرام تو واگذاشته اند اگر زا

میل بجانب الکای دان که آن نامردان ملک بحرام تو واگذاشته اند اگر بار دیگر میل بجانب الکای ولی

سیصد و چندین باره که قلاع هرات در فصل زمستان برباد ای برف نشسته بضرب توپ و تفنگ گرفتیم و بخاک سیاه

برابر کرده ایم و از هر قسم و چندین از کردان تو که لشکر اعتمادی تو بوده کردن زده بجهنم فرستاده ایم اگر در مقام

کرمان و ان نیز میشتابد و عرض چند روز آن قلعه را نیز بخاک تیره برابر کردیم معلوم باشد که بعد از این تنبیه

باری و سنگ اندازی فایده نخواهد کرد و در این چند روز که آمدی بر جمیع عالمیان ظاهر است که عساکر ظفر

مآثر را رخصت محاربه تو نداده ایم با وجود این از شهر گرشت میان را ان خون آشام و غازیان عظام و قورچیان

کینه گذار تیر بر گردا را ز اردوی همایون ما گذشته خود را بحوالی اردوی تو رسانیده و دو سه هزار کس بیک بار از

اردوی تو بقتل رسانیده و دیگر مرتبه عسکر کردن مآثر و محاربه و مجادله و مقاتله متابعت ما نخواهند

کرد و مارا از لشکر تو بر آورده تا کنار آب فرود آکسر از عقب تو ایلغار خواهند کردن و از لشکر تو

انا بخواهند گذاشت بالتمه العظمی خوف الهی و شریعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و ملاحظه
طریق حق مذهب اهل البیت نماید و بر عجزه و مساکین در ترحم نباشد در عرض چهل روز از سرحد وان
تا حوالی دار الکفر اسلامبول چنان بسازم که آثار آبادانی ظاهر نباشد و این خود عنقریب بظهور خواهد آمد
و آیه یهلک الحرث والنسل بر آن ارذل صفتان بیدین که در مذهب و اعتقاد با تو موافق اند در
استیصال و تسلیع و تشنیع ایشان که شیوه اعدی را از آن طایفه گذارند و اگر این دعواهای باطل و تکبر
و تجبر تو بلا با سر تو در روی شوم خواهد آورد چرا که اراده‌های چنین از خبث طینت و رجس طبیعت و ظلم
خونریزی و فساد جبلی است و ستیز ازبوره زاد طبع لئیم تو نهال عداوت خاندان طیبین طاهرین و پیروان
و تابعان ایشان نشانیده ثمره آن در دنیا عنقریب بذات نحوست تو عاید خواهد شد چرا که در باطن
ذکی طینت بیدین تو ظلم رعایا و عجزه و مساکین که پایمال ظلم و عدوان میشوند نیست و از عاقبت فانظر کیف
کان عاقبة الظالمین فی اندیشه نظم ای ظالم از نتیجه جور و جفا بترس ای خارجی ز آه دل مبتلا بترس
ای ناصبی ز روز عمل بی‌نوا بترس ترست ز خلق نیست ز قهر خدا بترس مرادی که دعوی باطل که کرده بودی
و خیالاتی که در رشته نامربوط کشیده بودی که در این مرتبه مملکت عراق و آذربایجان و فارس و کرمان
و خراسان را بخاک تیره برابر ساخته مراجعت خواهیم کرد این عبارت و استعارات غریبی بود لب آب
چراغی برای روغن و لفظ بی معنی و قالب بیجان چون بسمع ساکنان آذربایجان رسید بریش تو خندیدند
زیرا در محلی که نسبت القاص بوده با چهار صد هزار کس متوجه آذربایجان شده در حوالی تبریز نزول نموده
بودی اهل تبریز علم تمکین و دولتخواهی این دودمان عظیم الشان را برافراخته یکمرتبه از کثرت لشکر
عثمانی و طایفه مروانی اندیشه ناکرده از چهار جانب آبهادار بر تو بسته و یکبار از هیچ [illegible]

بر تو تنگ و خسته چنانکه کوزه آبی در اردوی تو بیک اشرفی رسیده بود و دو روز از ما گریخته با سستی تمام
با تو در مقام محاربه و مجادله شده بودند و ترا بجا ها رسیده بود که از این رهگذر در مقام انتقام شده و فضیحتها
کرده متعرض ایشان شوی آخر الامر با خود را از دماغ گنده تو کنده بیرون برده خاطر ایشان بنوعی گرم
جمیع عساکر تو در این شهر در آمیختند تنقلی زنده بیرون نیاید و هر یکی را در ازاء متوجه ماوراء سازند و بضرب
تیغ و تیر فارسان خنجر گذاران آذربایجان لشکر تو بخاک برابر کشته تر انداخت و پشیمانی گرفته از نصف شب
از حوالی تبریز فرار نموده بکمال استعجال بهر و نیرنگی گریزان خود را بحوالی وان رسانیدی و هر یک از لشکر
کیفیت اثر تو برای دیگر نگفتند و نواب همایون ما با صد هزار سوار جلد جرار کینه گذار مهر کردار قزلباش
نصرت تلاش که از فرق تا بکعب پا سم مرکب غرق آهن و جوشن بودند جمله چون شیران در جوش و خروش
آمده چون ماهیان دریا که در دیگر غوطه ای نمایند که جهان را از اصداف قلوب اعادی بیرون آورند نهنگانی
که چون بر ساحل دریای مصاف جولان نمایند بیک حمله شیران همه اهل تاب نظم جوانان شیر افکن جنگجو
هر گروه چون شیر با جنگ خو با جمیع عساکر از عقب تو ایلغار کرده بنابر مصلحتی بجانب بغداد و دشتهای
رهنورد از خوف ضرب تیغ غازیان کاصحاب الدین قزلباش نصرت شعار فرار و بجانب اسلامبول گریختی و او را در
در میان جمع خلق اذاعتی کرده القاص لشکر بر گشته از راه کردستان متوجه عجم شده و غازیان را از جانب
اندیشه ناک گشته مبادا خود را بسرحد کوچ و بعض قرای رسانیده دست درازی نمایند امرای عظام
با التماس تمام نواب همایون ما را از آن برگردانیده برادر نامدار کامکار ابو النصر بهرام میرزا را با بعضی
از عساکر متوجه آنجا ساختیم در مدت ده روز القاص با آن را تا حوالی بغداد رسیده و اکثر لشکر او
طعمه شمشیر آبدار ساخته مراجعت نمودند و اگر خیال عقل بود که نواب همایون ما مراجعت نماید تا آن زبان

که از اهتزاز شمشیر غازیان جهان شکار لرزه تا حوالی اسلامبول از عقب تو ایغار نموده نیک انجام که در هیچ
منزل قرار نگیری و با وجود این حال قضایا که میان ما و تو واقع شده که اکثر اهل عالم بر آن اطلاع دارند
مثل این مهملات منزلی و اظهار عظمت و تکبر و تجبر کرده خود را مبتلا کس چنان و چنین خوام کرد بر تو
مخفی و مستور نماند که تو در نظر عالمیان خود و سبک و بی اعتبار شده و کیفیت ظلم و فسق و کفر و بدبختی
که در میانه شما شایع است جمیع عالمیان ظاهر شده و آنها که سالها شما را خلیفه دانند و در مذهب
و اعتقاد با شما موافق بودند چون دین و ملا از کیفیت احوال اطلاع یافتند از شما بیزار شده و طعن
و لعن شما مشغولند نظم عادل ترا که کف سکه از چینی لعنت بر آن کسی که ترا اهتمام بار کرد و از نا تفضی
کارش بجائی برسد که عنقریب آن مغرور مردم فریب از غایت ظلم و فسق و عداوت خاندان سید محمد
از لباس مستعار سلطنت و خسروی بیرون آمده بعصر غاری و ازی چنانکه ایلدرم بایزید بدبخت پادشاه
عالم که صاحب قران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه دستگیر گردید تو نیز بدست غازیان عظام اسیر و مستاصل
گشته چنانکه مردود درگاه خالق شده در میان خلایق گردیده و تبرائیان سرت را بگرزهای گران
و تبرزین کوفته بخاک تیره یکسان خواهند کرد لهم مقامع من حدید عبارت از آنست و بجای خلعتهای
سیاه فاخر که لباس بنی امیه و بنی مروان است گرزهای نفت بر سر و تنت ریخته که لباسهم من قطران
کنایت از آن است و ترا در صحن میدان بر حرمت آتش شعله کشیده خواهد شد و تبرائیان و غازیان
و شیعیان و مریدان و یکجهتان با سیخهای آهنین در ملازمت تو صف کشیده از روی ادب با تو خطاب
خواهند فرمود که ای سلیمان خان وای پیشوای سنیان بی ایمان وای مقتدای خارجیان وای سرور
اشقیا خوره در عاجل و منزل نو مبارک باشد و فرشتهای عذاب کنطاب رب الارباب ترا بر تخت آتشین از

روی زمین بمشعل السماء الهاب دستاره جای ترا از برای تعظیم از هم درک زیر و ک مقر خواهند ساخت
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار عبارت از آنست آنگاه امرا و وزرا و دانشمندان جاهل و اهالی و موالی
و ارباب مناصب در درکات و دکرات نقیبان مواضع شیطنت مستحق زنارهای آتشین بر میان
و طبقهای آتشین بطریق تحفه بر روی دست بر تو نثار خواهند کرد و در درک اسفل بمبارکباد تو خواهند
آمد که منزل مبارک وارث خیر المنزلین عبارت از آنست باید که جواب مکتوب با مرغوب خود را مطالعه نموده
و در وظایف بندگی حضرت خداوندی جل و علا کوشیده ترک جهالت و ضلالت و عداوت نمائی
و متابعت شریعت نبوی و طریق مرتضوی را واسطه قبول عبودیت سازی و تکبر و تجبر از سر نهی و خود را
در میانه اهل عالم فضیحت نکنی و طریق اهل اسلام اختیار کنی و ترک تعصب نموده عناد را بگذاری تا از
تا از شفاعت ائمه معصومین بهره مند و کامیاب گردی و سعادت دریابی والسلام علی من اتبع الهدی
تحریرا فی شهر صفر المظفر سنه تسع و الف نوادر مفیده که القاس میرزا السلطان سلیمان
پادشاه روم نوشته عرضه داشت بنده کمترین المعروض القاص بر آستان عالیحضرت سپهر مرتبت کیوان
رفعت خورشید طلعت مشتری منزلت قمر رفعت فلک رتبت گردون همت عطارد فطنت
بهرام صولت سلیمان جاه اسکندر سپاه عالم پناه شهسوار میدان خلافت و بختیاری فارس
میدان سلطنت و شهریاری صاحب سریر قیاصره دوران مسند نشین اورنگ اکاسره زمان
تاج بخش مفارق شاهان تخت نشین ملک سلیمان جهان گشای کشورگیر همایون فال سلیمان
سریر پنجه تاب بازوی پردلان زمان صف شکن هنگامه خسروان دوران مظلوم نواز داد گستر
ظالم گداز رعیت پرور وارث ملک سلیمان مشعشع دودمان آل عثمان مرشس اساس

قیصری قرین بساط سروری رافع لوای عدل و احسان باسط اجنحه امن و امان ناصر عباد الله حافظ بلاد الله
المؤید من عند الله الغازی فی سبیل الله الذی ارتقی مدارج سلطنته علی الفلک الاعلی فی اسرع الزمان
الفلک الفخر والاقبال بدر السماء الجلالة والشوکة والاجلال السلطان بن السلطان بن السلطان سلطان
بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه میرساند که حضرت عزت جلت
کبریاءه ذات عدیم المثال بندگان نواب اشرف اعلی همایون را از کاینات برای انتظام مهام عالم و سرانجام
امور جمهور نوع بنی آدم برگزیده و بمنصب شهنشاهی از سلاطین عالم و از خواقین فسیح مقدار ممتاز و برافراز
فرموده لاجرم پیوسته وقت مقرون بافتخار شاهان دهر و نتیجه تفقد خسروان جمشید دلیل اقبال ابد مقرون است
و بر ذمت همت گردون اساس خورشید اقتباس همایون واجب و لازم است که دفع اشرار و رفع ظلم
و دواه لاقتدار از سر بندگان ملک مستقل الحکم ان الله بالعدل والاحسان فرموده یوم ینفع الناس
شایع آن روزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد نظم عدل تو قندیل شب افروز تست مونس
فردای تو امروز تست غرض از تحریر این مقدمات و مقصود از تمهید این مقالات آنکه صاحب سریر محروسه
این حنفی یعنی برادر با غوا و فساد جمعی از مفسدان بخاطر رسانیده بود که دام مکر و حیله بر رهگذار بنده
کمترین گسترده بحسن حیل خاطر از مرتبه جمع فرماید و منهی غیب بنده را بسر انگشت تنبیه آگاه و ساطه بنده نیز
بتوفیق کردگار لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة بحصن حصین تحصن جسته قلاع و جبال خود را بنوعی استحکام داده که
دست خسروان عالی مقام بکنگره قلعه اش نرسیده و باز بلند پرواز شاهان سپهر احتشام در هوای تسخیر آن بر آنها
منگردید و لشکری فراهم کشیده که مرغ از صدمات شان پناه بقلعه سپهری آورده و از تاب شمشیر شان دل در بر کوه
بان کبر مضطرب میگردید چون مومی الیه معلوم نمود که صورت کید و حیله او مفهوم بنده گشته نزاع را الفتح

درداد و اندر رعایت کذب ایزد درآمده ارکان دولت و اعیان مملکت و ارباب صلاح و مصالح
سلاح فرستاده اظهار عهد و میثاق کرده مؤکد بقسم و ایمان ساخت چون قبول ایمان از آنها نشست
بنده نیز اعتماد بر عهد و سوگند او نموده بمؤدای الذین یجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
غزای کفار چرکس شده چون سلطنت دستگاه مشار الیه ملک را از صاحب خالی یافت نقض عهد و میثاق
نموده بر سر اهل و عیال مسلمانان تاخت آورده و تمامی فرزندان اهل اسلام را غارت کرده چون این
خبر فلمعن رسید از این اندیشه کناره جسته خود را بدین مملکت انداخت چون از نقض عهد و پیمان نمود
امیدوار است که بیامن اقبال آن سکندر مکان و اثر سعادت آن سلیمان نشان مضمون حقیقی مشحون
من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه صورت مکر و حیل او بر روزگار او عاید گردد و ملک موروثی این بنده
بیمن همت خسروانه و عنایت و مرحمت پادشاهانه تحت تصرف درآمده باقتضای ارادت کلیه
بمساعدت سعادت خود را از زمره خدم و حشم آن پادشاه جهان گیتی پناه منتظم ساخته یکی از بندگان
درگاه باشد و صورت دینار و درهم را باسم اشرف اعلی مسکوک و مزین گردانیده و منابر اسلام در مملکت
ایران القاب اعلی همایون آن اعلیحضرت اعتلا یابد و تمامی عساکر قزلباش عاطفت آن اسکندر
نشان که نسبت بکمال بنده بظهور رسیده بعون الله تعالی پایه سریر دولت و اساس سلطنت او کالنقش فی الحجر
از هم متلاشی و دست تعدی و پنجه ظلم او از گریبان مظلومان عاجز کوتاه و منقطع گشته بمیمنت باشد
کافه برایا و عامه رعایای ایران و توران در مهاد امن و امان مرفه الحال بمثابه نظم گلشن سپهر خاکی
غارم و تو آتش بی ابر کلما ذاق لها درهم از تربیت کنی و بکیوم مرتبه عرض تفت استفاضه
وابسته او نوشته نفرستاده که مبادا بدست اعدا گرفتار گردد و آن مدعا بظهور نرسد و چهره آن

آرزو در نقاب حجاب مختفی و محتجب ماند بهر ابواب چشم امید و انتظار گشاده راه عنایت
و مرحمت خسروانه گذاشت امید میدارد که سایه عاطفت بر سر این بنده گسترده کرده و بر پروری
و امداد و التفات شاهانه از تشنگی نقصان عزت یابد **نظم** در تشنگی محنت و دردم ز جور چشم
لطفی کن و برار ازین تشنگی مرا ؛ چون بواقی حالات موقوف بتقریر است معنی اوقات قدسی ساعات
نمیشود **نظم** هزار سال بمانی هزار جشن کنی که در درازی عمرت هزار مصلحت است ؛ ظل خلافت و سلطنت
و شوکت بر مفارق عالمیان پاینده و تابنده این عرضه داشت در قوی ئیل اربع و خمسین و تسع مایه
در جنگ و جدال روم بدست افتاد و بعضی کلمات که بکتابت در زیر دست و پای ستوران ضایع شده بود
از آنجمله بعضی فقرات از ربط افتاده **سواد کتابتی که امیر تیمور گورکان نوبت اول به ایلدرم بایزید**
قیصر روم نوشت وقتی که قیصر از ظهیرالدین حاکم ارزنجان که مطیع امیر تیمور بود خراج طلبید
و نسبت با امیر تیمور حکایات گستاخانه میگفته است رحمه الله تعالی امرا عرف قدره و لم یتعد طوره
الحمد لله که ممالک ربع مسکون در تحت تصرف ماست و ملوک اطراف مطیع و منقاد و امور مملکت به
نهج صلاح و صواب گردنکشان جهان سر از ربقه فرمان ما نمی تابند و سرداران عالم گردن طوق حکم
ما دارند و ما حال و نسب ترا میشناسیم که منتهی بترکمان کشتی بان میشود اگر کشتی مخالفت کار کرده ب
خیال افکنده با ربان جرأت فرو گیری و در ساحل سلامت لنگر ندامت اندازی تا از تلاطم امواج
محنت غرق دریای ملامت نشوی ترا ابتر چنانچه حد خود نگاه دار و پای از اندازه گلیم خود بیرون منه
و ما بوجه آنکه با لشکر فرنگ جهة فرض جهاد و کراحتیاط البته اصلا متعرض ولایت ترک نشده ایم تا از مرور
لشکر منصور بغبار فرار بر دامن روزگار مردم آن دیار ننشیند و نفوذ با آنچه موجب ملالت مسلمانان و مسلمانات

بیمهمان

میهمانان کرده اکنون قدم در مقام فضول نهاده سخنی که نه در خور تست میگوئی و چیزی که ترا نرسد میجوئی پا
بزور خود و قدر عافیت نمیدانی **نظم** مکن آنکه هرگز نکرد است کس ؛ ببین مضمون تودیع آ
لبس ؛ عقلا کارهای در فتنه و بلا را بر روی خود نگشایی ؛ اترکوا الترک ما ترکوکم را معنی
بدان **ع** هر چند بیش که بخوب بلای آید ؛ و نص الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها **ع** فتنه آن بهتر
که بیداری نخواب والسلام **سواد مکتوبی که امیر تیمور گورکان به پادشاه مصر نوشته بوده**
حضرت مالک بر مقتضای کلام قدیم خود که تؤتی الملک من تشاء عنان حل و عقد قبض و بسط پادشاهی عالم
و زمره بنی آدم در قبضه اقتدار ما نهاده و زمام خیر و شر و رتق و فتق در راه نمای کافه امم بکف کفایت ما
باز داده و جهت نظم احوال عالم بنی نوع آدم از میان سلاطین و دوران و خواقین گردون پیکر ذات
همایون ما را برگزیده و خلعت جهانگیری و جهانبانی بالطاف از ملوک کشائی و کشورستانی ما را ارزانی داشته و در
الطاف بیکران و عواطف بی پایان حضرت آماده و آمال با کشوده بحکم لئن شکرتم لازیدنکم در موقف شکر حضرت کبریا
ایستاده ایم و اقامت مراسم رعایت رعیت و لوازم عدالت نوبت بر ذمت ما واجب لذا روی
بر مصداق الشکر قید النعم بر مقاصد ما یوما فیوما از تحق غیب میناید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
همگنان را واجب شود که اطاعت امر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر میان جان بنده وار بیاد
ع جان بکردار بر میان بسته ؛ بعده بیناید که در این اوقات ارباب حاجات و تجار و آینده و رونده بمسامع
جلال ما رسید که طرف داران ایران زمین پیوسته بعضی به جور و ظلم و تعدی و کینه و غرور و مکر و بخل و فتنه
و شرب و مخالفت اوامر و نواهی شریعت غرا و ملت زهرا مشهور شده اند و چندگان بار بر اهل آن شهر مضطر و متحیر
میدارند و در رعایت صلاح بکار نمی آیند و جهة تعطیلات در هری مقصد و ابدای کید بر میخیزند و در ممالک

محروسه بدان سبب ارباب املاک رعایا و زیردستان پایمال ازدحام افعال و قبایح اعمال ایشان میشوند
واجب بود التفات خاطر بدفع و منع آن فرمودن و ملک موروثی را که ایشان بهر وجهی از وجوه بغیر
استحقاق بدست فروگرفته بودند از تصرف ایشان بیرون آوردن این معنی یقین بسمع ایشان رسیده باشد
و صدق آن تحقیق پیوسته حال اکثر ممالک و عنان کشش بدین طرف آن بوده که چون از کمال نیازی حضرت
صمدیت چنگیزخان را ممالک ایران را و توران کرامت گشت و این ولایات را بر فرزندان خود تقسیم
گردانید پسر بزرگ جوچی را از حوالی سر و یغچوسرا و با خزر و قرم و حدود ترکستان داد و جغتای را میانه
او بود از الماغ و قراخوجه المالیق و کاشغر تا سمرقند و بخارا و غزنین تا سرحد هندوستان و در آن
و عراقین و فارس و آذربایجان و حدود بغداد انقدر معمورات کل فتح کرده بود داده و آنچه حصه پادشاه
جغتای بود اکثر در حیز تسخیر آمده در اثنای تنگال چنگیزخان از دار فنا رحلت نمود بعد از آنکه او کلک
بجای او ارکتای قاآن مانده بود و بر تخت سلطنت نشست چون او نیز در گذشت منگو قاآن با وجود
آنکه پادشاهی او نیز رسید بطریق استیلا و تغلب تخت سلطنت فرو گرفت هلاکوخان که از برادران
او بود چون پادشاه جغتای دعوت حق را لبیک اجابت کرده و میان فرزندان پادشاه جغتای
و هلاکوخان از نهضت تیغ کینه وری از نیام انتقام کشیده مدت مدید خصومت قایم بود تا زمانی
که ملک ناصرالدین مصری که در مصر حکومت و سلطنت داشت آمد و شد ایلچیان و رسل و رسایل از طرف او
متوجه اولاد جغتای می بود و او پیوسته با ایشان در اخلاص و انقیاد میزد و استعانت میجست
که این ممالک که هلاکوخان و فرزندان او تصرف کرده اند تعلق بشما دارد چون پادشاهان ما دایم با ایشان
در مقام خصومت و عداوت بودند هلاکوخان در تباغ اورا مجال نمیشد که با رجال مصریان پردازد

شاید

شاید که این معنی بسمع شریف رسیده باشد بعد از آن که ایشان گذشته خواستیم تا با برادران تو جوچی
آن نیم زمان استماع افتاد که شیخ اویس بن شیخ حسن جلایر باخلق خدا بروجه حسن زندگانی میکند و
مملکت و رعیت را آبادان میدارد و گفتیم که بسبب حرکتهای جاکر نعمت ما ترکمانان مولک پیمان
بودند عزیمت آن طرف نمائیم سلطان ... و در معرض تلف ... رعایا و زیردستان پایمال
لشکر منصوره گردند و او ... پیلاکات شایسته میفرستاد و در مقام اطاعت و انقیاد میبود بعد از
متوفی شد فرزندان او بطریق پدر مرحوم سلوکش نکردند و از جاده عدالت و راستی منحرف شده بودند
چنانچه بشرح آن را شنیده باشند چون حال چنین متزلزل بود با پادشاهزاده کلان مشورت کرده فرمودیم
که آن ولایت که در اصل با پادشاه جغتای و فرزندان تعلق داشت و هلاکو و اوروق او بطریق تغلب
فرو گرفته بودند هرچند او نیز از اوروق پادشاهان ما بود اما با وجود که در آن حقی ندارد و از دست
متعلقان متغلب میبایدکه رهانیده روی در ای جهانگشای بدان طرف آوردیم و عزم بران جزم کرده
چون توفیقات ربانی و تاییدات سبحانی جل شانه و عظم سلطانه بعد از آنکه ممالک ایران را از شر
اشرار و متغلبان خالی بردیم و غبار خاطر فیض را از رزمگاه آن ساخته عطف عنان عزیمت همایون بدار السلام
بغداد و آن حدود نموده شد چون آفتاب رایات ظفرنگار ما بر آن دیار طالع شد و چتر فلک سای
سایه مرحمت و معدلت بران حدود گسترد با جانب آن عزیز قرب جواری حاصل آمد خواستیم تا
بر وفق نص یزدانی که والقیت علیک محبة منی و بر طبق حدیث نبوی وجبت محبتی للمتحابین و
اخ المؤمن ... طریق مواخات و موالات مسلوک و مرعی مانده و قواعد محبت
دوستی و یگانگی موکد و ممهد باشد و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح شود و رعایا

در زیر دستان که دوام حضرت از به کار بر گماشته اند در عهد رحمت صفحه سرحد میان امن آسوده کرده و مطاوی
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اکار بند شده و پیشه رعیتی را بطریق رسالت تفضیه بدان نجاب و سلام
و در رضا این حال چنان سماع افتاد که بعضی از ایشان را ادعیه تعرف آورده اند و امثالی از کفره شما
تصور میکردیم و خاطر فیاض از این صورت که نزد شرع شریف شرف ثبت بحسن باشد الشرع و عقل متفق
که نوریست از انوار لاهوتی و شعله ایست از شعاع جبروتی و بساط برلوالی ما خلق الله استحسان یافته وهم
تکدری یافت و غبار تنگی بر دامن خلعت سلطنت و ایالات که در کارخانه ازل بر قامت قدر و جلال
ما دوخته اند نشست و در ثانی الحال معلوم شد که این امر ناملایم که حرف تیر لوم لایم تواند بود و صورت
در حضرت شما بوده و شما نیز با علوم با زیر به معانی حسنی بزبان آورده آنرا از مکروهات و مذمومات
دانسته اند بنگاه فرصت و مجال بحضرت معروض پایه سریر سلطنت گردانیده و در خاطر فیض جای گرآمده که تا
خیر بزرگ مورد الهامات ناعتنای الهی است ارتسام یافت که چون بوده باشد در حضرت شما بدان متقرون گشته
علی ای التقدیر شکر قلم کان لم یکن بران قرت مرا زان قاضی سیر اس فرستاده و دیگر باره فرستاده
و از سلف تیز زمان سبیل تجاسری نموده و مرتکب امثالی گشته اکنون چون مقتضای فطرت انور و مقتضای تیر اولم
آنست که این کار ابن مراد مروت و محبت مرادف تضاعف باشد و از میان شایع آن چنان
بر هم شوند و میان مسلمانان منافع معاملات و داد و ستد تیسیر پذیرد و ظیفه آن تواند بود که آن دو کس را
بدرگاه جهان پناه فرستند که محافظت مصالح ابلاد و عباد و مراقبت حدود و صلاح و فساد و برذمت
همت ارجمند ما واجب و لازم است و این معنی موجب تمهید قواعد مصافات گشته مجال فساد ارباب
غرض و اخبار نماند و مرحله مالوف و مسکن معهود باد از رزانی داشتیم و من الله الاعانة هذا ما عهدنا

اليك

الیک والعهدة فی الدارین علیک والسلام علی من اتبع الهدی سواد مکتوبی که همایون پادشاه
بسیار رحمان حاکم گجرات نوشته در ارسال داشته بود از تمهید شکر و سپاس الهی جل و علا پس از تشبیه
مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه نموده می آید که دران او ان قاضی عبدالقادر
و ملا تقیم بآستان ملک شیان رسیده خبر عهد و میثاق آن سلطنت شعار را استماع علیه ساخته
خاطر کیمیا اثر بسلوک طریق اتفاق و اتحاد که مستلزم رفاهیت عباد و مستوجب معموری بلاد است
قرار یافت و صلاح خیر بر صیرت آثار خطور نموده که ایشان از مقتضای الجهر مورده یا ایها الذین آمنوا اوفوا
بعهدکم تجاوز جایز دارند و مضمون صدق مقرون ان احسن العهد من الایمان را کان لم یکن شمارند
بناء علی هذا اصلاح الملک مولانا قاسم علی صدر و غیاث الدین قورچی را ارسال داشته پیغام نموده شد
که اگر سلطنت شعار بجاده قویم موافقت و صراط مستقیم مصادقت راسخ خواهد بود لایق انکه حقایق
که حقوق نعمت را بعقوق مبدل گردانیده اند و بدان صوب کریخته پناه بایشان برده اند بدرگاه عالم پناه
فرستند یا آنکه فرقه باغیه را از پیش خود رانده از آن مملکت اخراج نمایند و من بعد مردم کرده
سالک مندکان این آستان حوزه را منتظم گردانیده اند نگاه داری نکنند مترصد میبود که شما را جواب
آن سخنان بیادرد تا غبار خلاف از خاطر دریا مقاطر بزلال وفاق پاک گردد و شجر مصادقت را در چمن
مصادقت مثمر و بارور گردانید چون شما را مصحوب نور محمد خلیل بپایه سریر اعلی رسید و عهدنامه که
ارسال داشته بودند رسانید جواب آن سخنان از تقریر مشار الیهما و مضمون عهدنامه چنانچه میباید
بوضوح نینجامید و این معنی موجب تعجب گردیده لاجرم یاد که آنچه در باب محمد زمان فرموده بودند که با آنکه
موافقت و مصادقت سلطان مغفور برادر سلطان مظفر و سلطان مرحوم سلطان اسکندر و سلطان

علاء الدین و چندین سلاطین که با کره و گجرات آمده بودند فراخور حال خود هر یک رعایت
یافته و اصلا و قطعا انفصالی در دوستی و یکجهتی راه نیافته بود اگرچه چون زبان در انجا بشده و
رعایتی یا بدو چه میشود مسموع نشاید چرا که قیاس مع الفارق است غریبست که این واقعه را با آن
قیاس کرده اند پوشیده نماند که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان و ایمان و میثاق این است
که سخنان مذکور را بسمع رضا جا داده و حق ذیل را بپایه سریر اعلی ارسال دارند یا آنکه از رعایت ایشان
احتراز نموده من بعد در آن ولایت نگذارند که چون چنین کنند کالشمس فی وسط النهار ظاهر و هویدا
میشود که در معانی که وقوع یافته زبان ایشان با دل موافق بوده و الا کدام دلیل بر آن عهدنامه ها اعتماد
توان کرد **نظم** ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقم ٭ طوبی لک ار زبان تو با دل موافق است
شاید که آن سلطنت شعار معلوم شده باشد که اعلیحضرت صاحبقرانی انار الله برهانه با وجود آنکه فتحی
که از ایلدرم بایزید بظهور پیوست انجامید بالطبع بجانب روم و فوائی آن مرز و بوم مایل نبودند زیرا که
مشار الیه گاهی بجنگ کفار فرنگ اشتغال مینمود و چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر
از صولت عساکر نصرت مآثر گریخته بقیصر پناه برده و چند مرتبه ایشان را از آن دیار امر بارسال
فرموده و چون ایلدرم بایزید از قبول امیر سرباز زد انچه مقدر بود ظهور نمود **نظم** درخت
دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ٭ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد **سواد مکتوبی که بجانب**
پادشاه گجرات در جواب مکتوب همایون پادشاه نوشته بعد از تقدیم کلام بفوایح شکر و سپاس
ملک علام و تعطیر مشام بروایح صلوة و سلام خیر الانام علیه الصلوة و السلام اعلام آنکه فرستاده که
همراه مقرب الحضرة الاعلی نور محمد خلیل متوجه درگاه فلک اشتباه گردانیده شده بود بعز

باریابی رسیده و مکتوب نامه که مصحوب او بود رسانید و مضمون مشعر و مشحون آن منهیان درگاه گیتی
پناه را واضح و لایح گردید ازانچه فرموده بودند که قاسم علی و غیاث الدین محمد را با برادران بپایه سریر
خلافت مصیر فرستاده شده که باز نمایند و جمعی که پناه بدین درگاه آورده اند اگر از آن ممالک
محروسه اخراج کرده شود آنگاه صدق و صفا وقت ظاهر گردد و حال آنکه این سخن محض خلاف فرموده رسول الله
ست رالیها در پایه سریر اعلی که در باب اخلاص و وثوق عهد مطلق از هیچ مقوله دیگر دم نزده و کرد
از مفهومات ایشان مقاصد معلوم و مفهوم میشد و شمه ازین سخنان بسمع عالی برسید از فرایض
غایت فی الغایه سید که ایشان قدم رنجه کرده بگوالیار بیایند این چه خیال فاسدست و طمع خام
اما آنکه بر خاص و عام ظاهر است که ایشان با خلاصة السلاطین العظام نقاوة الخواقین ذوی المجد
الکرام جلال الدین سلطان محمود میرزا در باب صفا و قبض عهود و تقسیم ایمان موکد گردانیده بوده
چون برادرست یافته نقض عهد نموده روی از راه صدق و وفاق تافته و بجانب خلاف
و نفاق شتافته و خلاصة الخواقین مشار الیه چون بخت بخشی و کشورگیری این خاندان نسبت ایشان
از عالم و عالمیان شنیده بود که چون سلطان محمود بعد از اظهار اثر خباثت و طغیان پناه
باین آستان فلک نشان آورده از حضرت فردوس مکان خدایگان رحیم طلب نصرت نموده
و جمل بخشید مشار الیه در باره او آثار رعایت و حمایت ظهور نمود بنا علیه بر همنون بخت فیروز
التجا بدرگاه کیوان جاه نموده درین حضرت زبان عرض باستعانت و استغاثت گشوده که از آن
عهدشکنان نادرست بجه ستمها رسیده از آنجا که مقتضای دین پروری و داد گستری این
حضرتست عمل بمدلول حدیث نبوی علیه شرایف التحیة الابدی نموده ای انصر اخاک ظالما

او نظر با پرتو عنایت و حمایت آن حضرت رعایت موصی الیه نموده واجب شمرد و یقین چون عنایت الهی رفیق
و رجا بفیض فضل نامتناهی واثق که جمیع مطالب آمال او صفت استکمال خواهد یافت با وجود آنکه
رفاقت عهد و پیمان ایشان باین عنوان بمرتبه ظهور و اعلی رسیده بود چون نزد قاضی عبدالقادر و دیگر امرای تومان از آن
خراسان خان ایلسبق مهدی ازین جانب بطوع و رغبت خود در باب ثبات محبت و وفاق قسم بمصحف
مجید یاد نموده این حضرت بعد از اطلاع برین معنی تمکین قسم موده باور داشته و بنا بر صدق عقیده و صفای
طویت آن عهد و سوگند سست پیوند نشمرده و اهتمام بر سر انجام مهام اتحاد مطلق در هیچ امر اخیر اعتماد ما در مقولا که
جهت قلع و قمع بنیاد معاندان در کنف حضور رب منزه ریب نموده شد ایشان از جاده بیم و تقصیر در خدمت غفلت پیش برده
و حمل مصداق سیاق و لا تقفوا الایمان بعد توکیدها را از صفحه صحیفه اندیشه و خیال سترده و تکمیل آمال
باطل مآل بحوالی ردلیر تاختند بعد از اطلاع نواب کامیاب برین حرکت ناصواب و مراجعت عساکر
ظفر مآثر از خطه هند و دیب باوان تامل رفته که اقدام برانچه اندیشیده بودند پیش از مقصد ایشان
از آنجا که آمده بودند باز رفتند از شایع بعض عهد ایشان بجز خطبه مالک نام عابرین ما قربن شده درین
محل عذری بصورت عذر باز پرداختند که بسبب آن سقرب بحضرت موصی الیه باز گشت از استطراف نما
عذر رفته بود اما ایشان عذرها نوشته غیر مسموع داشته بوده اند لیکن عذر ایشان مبنی بر آن است و مسموع واقعا
ازین حرکت و سیره ایشان بسیار خلاف ظاهر است که نامیت از ایشان کاری نشده است که از آن قانون
کلفت و زحمت و اکر مقصود و سپاهیان خواهد بود و قصه پردازی تاریخ سنه از کارهای امحانیه کرده اند بر لوح
دل جهت عبرت بنویسند و لعل حبیبه لذت چه این کارهای که در اندک زمان این حضرت واقع شده است
در هیچ تاریخی نظم چو تیغت زاده زبان در مصاف ❊ کلک بر تیغ زبان را بلاف ❊ هیچ تیغ قوی گوهر است

نظم

الکبر ❊ بتیغ و بگوهر علاف ازبر ❊ اگر گوهر پای بر جوهر بند ❊ که در چشم مردم نشانی بلند ❊ چون الست و
ز فیضه بر همگنان روشن است که آن گشت جهانبانی بوجود این حضرت شرف ممیز پادشاه را آتابک مقابله
و مقاتله افواج قاهره نموده و چیره شده ایشان با دلی اتفاق مقابله و مقاتله کردند چرا در سر
خود سپید مند نظم چو جهان خرابی عزت باش باینده ان ❊ که در در سر کشی جهد کرد این سستی عار آرد
باید که بعزم و جنباش که در ایام بعد و آنچه خواست حق سبحانه و تعالی خواهد بود ظهور خواهد نمود نظم
ز ام شراب کوثر و حی نطق بیان خواست ❊ تا در میانه خواسته کرد کار حجت مراد حکم همایون
برادر جهانشاه که بکاتب سیادت پناه و کارکیا سلطان محمد نوشته جناب سیادت مآب مملکت
دستگاه دولت شعار امیر مرتضی اعظم اعدل افتخار العترة القاهرة شمس الدین کارکیا سلطان
محمد را و برتبه سیادت و صدارت تجدید سلام و علام ما لا کلام جهت از کمال اعتنا و اعتقاد اجماع داشته
متعلقات خاطر اشرف در باره سپاه و سپاهی فوق اکثرت اعلام رای شریف میرود که درین وقت
مولانای اعظم قدوة الفضلا مولانا محی الدین ابراهیم و صاحب اعظم خواجه نظام الدین
که فرستاده بودند رسیدند و اخبار روایت عدیم المثال رسانیدند بهجت و مسرت بکمال پیوست
بعد از تمهید قواعد اتفاق بر ضمیر منیر مخفی و مستور نباشد که آنچه امکان عنایت و تربیت بود
نسبت بکمال ملک کاوس بتقدیم رسانیده و همت عالی ما بدان مصروف بود که چون او را از سر
اخلاص صادق بوظایف دولتخواهی اقدام نموده مراسم مرحمت درباره او صحت تعطف
و شرایط بپذیرد و مدت بکمال شد که بهیچ وجه من الوجوه طریقه یکجهتی و دولتخواهی از وی بظهور
نپیوست و از قول و شرط خود تجاوز و تمرد نمود اکنون برادران او اقبال صفت بدرگاه

عالم پناه آمده و دست ارادت در فتراک دولت روزافزون در آورده همت عالی بر
انتظام احوال ایشان مصروف است بعنایت الله تعالی بقلع و قمع ادبار مخالفان واجب الحکم لازم
میشود زیرا که دوستان این جانب دوست آن جناب‌اند و دشمنان ایشان هم بدین سبیل و چون پیوسته اتحاد و یگانگی
مؤکد است وظیفه آنکه لشکریان منصوره خود را تعیین نمایند که ازین جانب نیز عساکر نصرت شعار ظفر کار
عدو شکار که مقرر شده است بتوفیق حضرت واهب العطیات بدفع اعادی اشتغال نمایند و چون
عنایت الهی بتخصیص فضل لا متناهی ولایات ایشان را مسخر گردانید امید که حضرت مفتح الابواب
عز شانه چنانست که اعدا با اقوال کذب و افعال مذمومه مستقل گردند انشاء الله تعالی پیوسته ابواب
مکاتبات و مراسلات مفتوح فرموده اخبار جوانب و اطراف اعلام بخشند زیاده مبالغه رفت
درین باب بانتظار جواب بیرون چنان سازند که در یکهفته برسد ارسال مکتوب کردن میرزا بابر بدرگاه
سلطان محمد نوشته است ابوالقاسم بابر بهادر سوی مدینه مرتضی اعظم مجتبی اکرم افتخار عترة الطاها في سنه ۸۵۴
امیر سید سلطان محمد اعلی الله تعالی شأنه بسیادته بعد از اتحاف تحف دعوات مخصوص گشته میداند که عرضه داشتی که مبالغ
سیر اعلی فرستاده بودند رسید و مضمون آن بوقت وصول مسرت بنابت پسندیده و مستحسن افتاد
و موجب مزید ترحیب گشت اکنون چون بواسطه تخلف و استیلای جمعی از معاندان و مخالفان تحقیق
تقدیر قدیر آن بود که باعساکر منصوره موفوره بولایت استراباد اتفاق نزول افتاد و بعنایت الهی
و بفر دولت قاهره ولایت جرجان را که اعظم بلاد است از تصرف معاندان و تسلط متمردان مستخلص گردانیده
و از سر حد سمنان تا ولایت ابیورد و دارالملک فرستاد و چون برادر اعز اکرم ارجمند مظفرالدین
عبداللطیف بهادر صبای وداد و اتحاد و قواعد خلوص اعتقاد ممهد و مشید بود مقتضی الکلوص

درویش ابراهیم رسالت بدو فرستاده بودیم درین ولا رسید و چنان رسانید که برادر مشار الیه بر جاده
عهد قدیم مستقیم است و با ما یکجهت کرده با هشتاد هزار مرد مبارز و از خنجرگذار بمدد عساکر منصوره متوجه شده است
و رایات نصرت شعار ظفر نگار عدو شکار بسعادت و طالع سعد با چهل هزار مرد مکمل تیغ‌گذار از آن سیستان
و قندهار و کابل و غزنین الی پیشاور و مصحوب رستمان بنهضت فرمود مظفر ملک استحکام آن آمد
که چون مرا خبر از کیفیت ناسخ چند بدان آوردیم درین وقت بسامع علیه رسانیدند که بعضی از معاندان
که از غایت ضلالت و طغیان کفران نعمت نموده باستراباد آمده بودند جماعت تجار را تفرقه و زحمت بسیار
و ارتحه داده الی الآن طایفه بدان جانب عبور نموده چون چگونگی نعمت بران معروف است که تجارت
کردن ایشان موجب معموری بلاد و رفاهیت عباد و رافت و جهان مرفه الحال و مطمئن الخاطر
آمده شده توانند نمود و هیچ بار بر ایشان حال زیادتی نتوانند برد بنابرین مقربان شغل
فرستاده شده میباید که اهتمام نموده تجار را مستظهر و امیدوار گردانید بر اتمام و تقدم مقرر فرموده‌ایم که
در تربیت ایشان نموده راضی و خوشنود روانه سازند و چون التفات خاطر فیاض شامل حال
سادات عظام است باید که پیوسته رفع مهمات و عرض ملتمسات نموده کیفیت حالات باز نمایند
تا حسب المرام با تمام رسد و درین ابواب اهتمام واجب داند فی سادس ربیع الاول سنه اربع
و خمسین و ثمانمایه ارسال نشان از دست توشیح جهت امیر شجاع الدین محمد
بهادر تا همای قدسی هوای بلند پرواز شهپر پرواز دولت ارجمند از اوج قدرت و بهمن عزت
نشیمن دارد شهره خورشید خرامان سپهر و مرغ زرین جناح مرصعه سر چتر شاهی دولت است
در هر لحظه مستقر کرده و شکار بخت فیروز ما را که دست آموز عنایت یا ایها الناس علمنا منطق

الطیر او تیسّا من کل شیٔ دست از صدای مال یا آل دعفیر مرغ فلک کوش تیر قرش چنین بلند است
همت تو که پرواز میکند زیر پرش فلک چو بزیر فلک کلنک و چون اسلاف عظام و اجداد عالی
احتشام را امارت خسروانه چنان بوده که بعد از ترتیب اسباب دین و دولت و تمهید قواعد ملک
و ملت ساعی القصد خاطر دریا مآثر بحری فر بطبیع الصید و شکار مشغول میشده اند ما نیز اقتدا به آن
سیرت پادشاهانه نموده بعد از اشتغال خلافت کردن پناه و اشتغال امور سپاه ظفر دستگاه و حشر
جنوده من الجن والانس والطیر فهم یوزعون خود را با نعام عام قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح
سرافراز داشته گاه گاه عنان عزیمت بلند را که از عالم ملکوت فی‌ حب میرین خطاب است قلعم زهرا سلیم
و بعد از حرکت نادره حسیل بازداران بر ابر بعد علفزار کل هوای صید و شکار در سر دولت ما
باشد و چون درین ایام معانی لایق که بکلیه عمارت و وجه عمارت از همگنان سبق ربوده بر زیاده
اخلاص مواظب اختصاص بسمت امتیاز و اختیار باشد تا کز پر بود بنابران قدوة الامرای الزمان عمدة الملک
شجاع الدین محمد میرزا ق بهادر برناس که حقوق خدمت پسندیده و حضرت دولتخواهی و حسن عقیدة
او با عهد نسبت دولت این دودمان و حشمت این خاندان بر اهل جهان ظاهر و هویدا است و از دیوان
عنایت با شرف صدارت امرای درگاه و قولخیان بارگاه جهان مفتخر است حکم فرمودیم که متعهد و متکفل قوشخانه
ایران بوده حل و عقد و قبض و بسط آن بید اهتمام و قبضه تصرف مشار الیه متعلق باشد و به برکت متوجه
جلال الدین اسلام برناس بسرانجام امور مذکور قیام و اقدام نماید تحریرا فی شهر فلان بسم الله الرحمن الرحیم
رب یسر و تمم بالخیر یا کریم مقالات شاه مغفور جنت پناه ابوالبقا شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی
که با ایلچیان سلطان سلیمان خان قیصر روم علی پاشا و حسن آقای قاپوچی باشی قیصر مشار الیه در
ی

مقاوله عالی شاه
طهماسب اول است و ایلچی
سلطان صفوی با عصر با سلطان سلیمان خان خلف سلطان
سلیم خان عثمانی است جلوس ٩٣٠ وفات ٩٨٤

باشی که ایشان را علیحده بخواند کاو پیغام داده این پنج فصل حکایت روایت در باب مجاری
حالات و پیش آمدن وقایع و سوانح جهات و خصوصیات اوضاع و امور ذات ملکی صفات خلد آشیان
پناه رضوان دستگاه که التفات بتعریفات ظاهری نفرموده ذات قدسی صفات خود را بدین القاب
و صفات مستوره الذات خاک آستانه حضرت خیر البشر رواج دهنده مذهب حق حضرت ائمه اثنا عشر
علیهم صلوات من الله الملک الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه
علیه ابوالبقا شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی اللهم ادخله فی زمرة المقربین واحشره
مع الائمة المعصومین که آن اعلیحضرت فردوس منزلت بزبان درر فشان خود نقل فرموده اند در
بیان تقریر و عبارت در حیز تحریر و حیطه تسطیر در آمده **فصل اول** در باب یاغی شدن
الوامه تکلو در اوایل حال ایام اوایل بوده در زمانی که چوهه سلطان حاکم تبریز شد ما چون بخراسان
رفتیم و ما غ اوغلی باشه و جبه باغیگری نمود آنچه از اموال خاصه در تبریز بود و جبه خانه کنیزان خاصه شریفه
که جبه طلا دوزی بطلا دوزان سپرده بودند طلا زمان خود در او خیمه منقش خاصه شریفه بر سر خود زده
اموال مردم را هم کشف کرد و چون از دواین اعمال سرزد خبر آمد که نزدیکی اردو رسید الغیار نموده
که او را بدست آوریم فرار نموده بجانب وان رفت و از وان فرار نموده بروم رفت بعضی امرا
در عقب او رفتند که او را بدست آورند او مرد مزور منافق بود بعد از انبیا و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین هر کس دیگر باشد بازی میداد و در روم گفته که با ابراهیم پاشا به نیابت صاحب شده چنانچه
بیت
ابراهیم پاشا با او درد دل گفته که از سلطان سلیمان نیابت نرساند او الامه گفته که دیار شرق خان
دو اکثر امرا قزلباش با من متفق اند اگر پادشاه به آن جانب توجه نماید من متعهد میشوم که آن ملک

سفر ساز هم پاشا در ملک آذربایجان و عراق و خراسان و فارس پادشاهی کند و هر ساله جهت خواندگار
پیشکش فرستند و حالا تبلیس این دو که من پیشتر بروم و با مردم که متفق اند سخن بگویم و پیشباز
من عقب بیایند چون حضرت خواندگار از سخن ابراهیم پاشا تجاوز نمیکرد اگر یک سخن او رد میشد
البته دیگری در محل قبول می افتاد ابراهیم پاشا بسخن اولامه بازی خورده تبلیس را با و داد و لشکر همراه او
کرده بر سر شرف بیک فرستاد و شرف بیک فرار نموده پیش ما آمد با وجود آنکه ما ایلچی بیک بهادر را
با در خدمت حضرت خواندگار بود و لشکر با اولامه داده فرستادند و بعد از آنکه سه منزل بجانب ترکمان
رفته بودند ایلچی بیک را روانه کردند و نوشته بودند که شرف بیک را گرفته بفرستید امرا گفتند که
اگر حضرت خواندگار را لطف و شفقتی با ما بود اولامه را در اینطرف آب الکا داده در برابر ما تبلیس
نمیفرستادند و او را تربیت نمیفرمودند و نوکر ما را در برابر داشتن بوی دشمنی می آید صلاح دیدند که
ایلچی دیگر فرستاده خود تحقیق نمایند که آیا حضرت خواندگار در مقام لطف است یا کینه خان
منتشا سلطان و عبد الله خان و جلال الدین آقا حاجی را که از اول دوره کی سلطان تکلو بود و آخر
در ده اسمعیل میرزا شده بود فرستاده بودند که اولامه از پیش ما گریخته نزد شما رفت و شرف بیک
از پیش شما گریخته پیش ما آمد شما اولامه را بفرستید تا ما نیز شرف بیک را بفرستیم چرا که اولامه
و شرف بیک در میانه پادشاهان اسلام نزاع و فساد شود ایشان قبول نکردند و در جواب نوشته بودند
که اولامه پناه بما آورده او را نمی توانند داد و شرف بیک و بعد از این اگر از پیش شما کسی آید خواهیم
گفت خواندگار را لطف نیست آخر با خود بر سر ما می آید یا لشکری می فرستد منتشا سلطان گفت
که لازم نیست با یار دشمنان جنگ کنیم تا حوالی ارجیش ایشان خود میروند چون که ای قرا قورده

آنی

خوی رسیدیم و لیاو کار روزی از قلعه تبلیس آمد خبر آورد که فیل پاشا توپها را انداخته گریخته بوان
با امرا و یوزباشیان و توپچیان و مردم جانکی کردیم بعضی گفتند که حضرت خواندگار به ترک رفته الکا
او بیسا به رفت و فیل پاشا فرار کرده بدیار بکر میرود و ما به واسن برویم اگر مردم انحال به حال عقب
و غارت بر سر ما جمع میشوند آن محال را غارت کرده در الکای غرشش توقف نمایم و مردم بر سر خود
جمع کنیم و خواندگار که باستانبول آید تمامی آنکار را سوخته چول کنیم و هر که همراه ما می آید کوچ خود همراه بیاورند
و هر که نیاید قتل و غارت نمایم و در دیار چند آن توقف نمایم که خواندگار بروم و حلب سیه بیاید بجز
و دیار بکر را سوخته به بغداد آییم و از آب موصل گذشته زمستان در حوالی بغداد قشلاق نماییم
اگر حضرت خواندگار بهار بعزم ارشه بالکای او بخزیم و دین را بدنیا میفروشیم بعضی گفته اند که اگر از دربار
آید حال چون مشهور است که سلطان ببیسی در رشت بهرام خت و گفت تا پادشاهی آمدن
سبب هزار فرسخ است مصلحت نیست که بالکای خود رفته قشلاق نماییم بلکه بهار خواندگار بیاید از اینجا
معاودت نموده از راه خود رسیده به تبریز آمده درین اثنا خبر رسید که عبید اوزبک شهر هرات را محاصره نموده
و مردی بود نجابت عالم سلطان که از پیش او بکمال بود و کپار سپید را پیش او آوردند جمعی شفاعت کرده که
که این شخص سید است در جواب گفته بود بعد از آنکه سید است او را بکشیم نوبت دیگر در مجلس او گفته بودند
که بکو بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام در دل نزار و مسلمان نسبت آن ملعون باد که ورد است
داشته گفته اگر بقتل من برابر این تاریخ نقش کفرنت در دل دارم در این محل بهرام میرزا در هرات بود
کس آمده عرضه داشت آورد که کار مردم هرات بجایی رسیده که گوشت سگ و گربه میخورند متوجه خراسان
شده بر عبید ملعون از توجه ما واقف شده فرار نمود و در آن سال قشلاق در هرات واقع شد

و مواشی لشکر را به جلو فرستادیم که قشلاق نمایند و درین اثنا خبر آمد که اولامه بر سر شرف خان آمده
و امرای زنبق او آمدند میانه ایشان جنگ شده و شرف خان در جنگ کشته شد ما بر این مقید نشده
در هرات قشلاق کردیم و گفتیم که اولامه کاری کرده باشد خواندکار بر سر ما نخواهد آمد ما قشلاق
کرده ایم باشیم تا هرچه خدا خواسته باشد آن شود و در بهار القاس میرزا را با بعضی
امرا بجرو فرستادیم القاس بجرو فرستادیم القاس برفت و بخشی سلطان و حسین خان سلطان
و امیر بیک روملو و بعضی از قورچیان بغرجستان فرستیم و من بطواف مشهد مقدس رفتم ایشان از شیخ
و غرجستان کرده بهرات آمدند من نیز طواف کرده بهرات معاودت نمودیم و یکماه در شهر هرات نشستیم
و روز یازدهم ذی‌حجه از هرات بیرون آمدیم که تا چهل روز در چمن الکانیش توقف کرده جمعیت نماییم و بعد از
جمعیت لشکر کوچ کرده بر سر بلخ رویم چه اعتقاد ما اینست هرکس که از انمصوصان هرات به علیا جمعی را
در خواب میبیند آنچه که میدهان میشود و در این پنجشنبه شب جمعه در شب چهاردهم ذی‌حجه که از شهر هری بیرون آمده
می‌آمدیم فردای آن روز تب کردم و چند روز مریض بودم شب در دیوانخانه خوابیده بودم حضرت امیرالمؤمنین
و امام المتقین را در خواب دیدم که در خانه زنبیل خان فرو بیست و در آن زمان در دو لنگانه نشسته بود و
جوان محاسن سیاهی که تخمینا بیست و پنج ساله بود در پس آنحضرت بر پا ایستاده بودند من پیش آنحضرت
رفته زمین را بوسه داده بدو زانوی ادب نشستم و سوال کردم که به آنطرف آب میروم آیا بالا درکه
در آنجا جنگ میشود یا نه آنحضرت فرمودند که تا غایت کرده‌ام هم تو جنگ ساخته شده که دیگر نشود باز سوال کردم
یا امیرالمؤمنین در آنطرف آب حال ما چون میشود فرمودند که در آنطرف آب هیچ نیست هرچه هست
در اینطرف آب است سه بار مکرر این سخن میگفتم و آنحضرت همین جواب میفرمودند و آنحضرت سخن فرمودند

بها

یکی آنکه چند علقی از زیارت مرو دیگر آنکه چند رکن که گنبد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام که
شیخ سرفند بشارت فرمودند و دیگر سفارش شخصی بیک پروانچی حضرت شاه فرمودند که آن شخص منسوب آستان
مقدسه است حیاچ خواهد بود یاران گفتیم که او زیک یک طرف آب جنگ خواهد شد بعد از بیست روز ایلچی
روم آمد بر پیشاماد او پرسیدیم تو که شراب قیمری خوار کرده باشی چرا کند هی کشاکش میبردم این ...
نمیدیدم اولامه به تبریز آمده تمامی اهل و عیال قزلباش را اسیر کرده پرسیدیم که ابراهیم پاشا آمده است همراه
یا نه گفت همراه نیست احوال حضرت خواندکار را پرسیدیم گفت در آنجا مشغول است گفتیم خدای تعالی
جزای او و ابراهیم پاشا که چنین پادشاه خود دعای بد حاصل میکند خواهد داد و حکایت را مثل
آوردیم که در میانه بنی اسرائیل سی هزار کس قائم اللیل و صائم الدهر بودند و سه کس در میان سی هزار کس
بودند که زنا میکردند بعد از آنکه غضب الهی بر ایشان نازل شد سی هزار کس بالتمام هلاک شدند حضرت
موسی علیه السلام مناجات کرد که خدایا سه کس در میان این سی هزار کس فاسق بودند باقی مردم چه گناه
داشتند خطاب رسید که ایشان قادر بر منع آن سه کس بودند و نکردند ابراهیم پاشا چون جانب
حق را نگاه نداشته اولامه را رخصت داد که باعث اینقدر خون و نهب و غارت مال
و عرض مسلمانان باشد و انواع فسق و فجور کرد غیرت الهی جل شانه چنان کرد که خاطر مبارک
خواندکار از او متغیر شد باز بقهر و غضب او گرفتار شده بجهنم رفت و این ابیات مناسب حال او
واقع است نظم فریدون وزیری پسندیده داشت ؛ که روشن دل و دوربین دیده داشت ؛ رضای
حق اول نگه داشتی ؛ دگر پاس فرمان شه داشتی ؛ نهد عاقل سفله بر خلق رنج ؛ که تا پر کند آن
تن خویش گنج ؛ اگر جانب حق ندارد نگاه ؛ گزندش رساند هم از پادشاه ؛ بعد از آن ...

و غازیخان گفتم شما در هرات می مانید یا نه غازیخان گفت مردم ما پریشانی بسیار کشیده اند
و اوقات بجرم کاه گذرانیده اند ایشان را قوت آن نیست که دیگر حصارداری کنند اغزی
وار خان قبول کرد که سام میرزا را با آغزی وار خان داده در هرات باشد من گفتم که هرگاه کرم
در خود درخت باشد نقصان برساند او را الا آنکه از هر کس دغدغه باشد در هرات بگذارم حکایت
وا را در جنگ بشکند بعزت و در سر جنگ خود هلاک شد مثل آورده هر کس که محل اعتماد نبود
در هرات ماند از آن مردم حسین خان سلطان همراه برد از جانب ذوالقدر اغلی و غازیخان
خاطر جمع بود و از خبر او لامه بعث نشست روز دیگر توقف کردیم خلیفه محمد و بقشا سلطان پیش فرستادیم
در اسفراین تیمور کرده در محل ایراخور خلیفه محمد بود امرا که بری رسیده بوده اند او را فرستاده و چون
رسید خبر آورد که ابراهیم پاشا تحقیق آمده کتابتی به حکم نوشته یکی از ملازمان شمس الدین خان
دلشرف خان داده فرستاده بود مضمون آنکه از برای شاه اسمعیل از مرصع آلات آنچه باشد
بفرستند که من بخدمت حضرت خواندکار فرستاده التماس صلح نمایم و نگذارم که بدین دیار
آید و باز این ملک را بشما مسلم داده و ما نیز باز کردیم او لامه نیز عرضه داشتی درین باب بحکم
نوشته بود القصه ما از هری بجهت دیگ کوچ بری و بمنزل کبود گنبد آمدیم الاغان تمام
لاغر و زبون شده بودند از آنجا بقزوین آمدیم تا در منزل اسفراین قنبر اغلی گفت کس نمیفرستی
برود خبر ابراهیم پاشا و اولامه بیاورد از روی قهر با او گفتم که تو برو او از اسفراین با ده نوکر
براغه آمده بار و میان جنگ کرده یک نوکر ایلخان تکلو را زده چند از مردم کار دشت با
از سر افتاده پیش ابراهیم پاشا برده اند او سر برهنه از جنگ ایشان در رفته در قزوین بما رسید بعد از آن

خلیفه

خلیفه و اصلان خان قرشت را فرستادیم که بروند و در عراق از مردم الوسات و اویماق و ایلات
هر کس که براو تواند شد بیاورد و سوندک بیک قرشت را فرستادیم که خانه کوچ را در قم و آن
حوالی است بیاورد و چون خواندکار همراه نیست با ابراهیم پاشا بسر میتوان برد چون بقزوین
آمدیم و بحمام رفتیم و بیرون آمدیم در خانه خلیل خان در باغچه نشسته بودیم و مردم قزوین طعام خورده بودیم
در این اثنا از پیش القاس میرزا و حسین خان سلطان و سلیمان سلطان روملو که آن بار از کره پیش فرستاده
بودیم خبر رسید که ابراهیم پاشا از اوجان کوچ کرده باز گشت من باز قنبر اوغلی را نزد القاس میرزا و بهرام میرزا
که در رود و خانه زنگان بودند فرستادم که ابراهیم پاشا رفته باشد من نیز رسیدم قنبر اوغلی که در کاروان
سرای یک پای پیش القاس میرزا و بهرام میرزا رسید از آن طرف ایغار مردم روم نیز رسید قنبر اوغلی عقب
رفته با ایشان جنگ میکند و در جنگ شمشیر بر سر او میزنند او نیز یکی را به تیر میزند کشته و قنبر اوغلی و
برادرزاده محمد سلطان ذوالقدر اوغلی آمده بود همراه آورد و خبر آمدن حضرت خواندکار
آوردند که تحقیق بزنگان آمد و ما در ابهر بودیم اردو را جدا کرده با صفهان فرستادیم و چون
بن بس اقداع سلطانیه می آیم شما نیز آنجا بیایید امیر بیک و چراغ سلطان ذوالقدر اوغلی بقراولی
مقرر شدند خلیل آقا تکلو را فرستادم که حسین خان سلطان و بقشا سلطان و غازیخان ذوالقدر
حاکم شیراز هر کدام با دو کس بیایند که مشورت کنیم که چه میباید کرد بعد از آنکه خلیل آقا ایشان را آورد
حسین خان گفت ایشان ما را اغوا نداده با ایشان جنگ نمیتوانیم کرد من گفتم با ایشان جنگ رو برو نخواهیم کرد
که از لاغری اسبها اندیشه کنیم بعد از آن اردو را جدا کرده باصفهان فرستادیم و خود از ابهر کوچ کرده
بمنزلیکه قراتاغ میگویند فرود آمدیم من با مین تقرقرچی بر بالای بلندی رفتیم به تیم اردوی خواندکار

از زنجان کوچ کرده بیانه من بر بلندی رفتم یک سخت نگاه کردم دیدم که خیمهای امرا تمام فرود آمده
از سلطانیه تجاوز نموده بطرف کوه کشیده‌اند دانستم که رومی آمده بایشان نزدیک شده از آنجا بازگشته
باردو آمدیم و قنبر اوغلی را باز فرستادیم که القاص میرزا و بهرام میرزا و امرا را نزد من آورد که
برادرین جدا نباشند قنبر اوغلی آن شب رفت و صباح امرا را آورد و گفتند که ذوالفقار اوغلی با مرادی کی
گرفته در وقتی که نقش سلطان در چوخه سعد بقراولی رفته بودند بقراولان رومی که پادشاهش کرده
بودند دو چار میشوند نمیشود که جنگ کنند ذوالفقار نکو گشته جدا مردم ایشان در عقب ایشان
باشند سه کس از مردم صدرالدین بیک مردون کار [illegible] رفته که از روی میان دستگیر نمایند
قورچی باشی لبرور آمده او را دستگیر نمود پیش خواندگار می‌برند حضرت خواندگار او را خلعت داده
کتابی نوشته فرستاده مضمون آنکه پدر تو با پدر من جنگ کرد تو نیز دعوی شجاعت میکنی بیا تا جنگ کنیم
و اگر جنگ نمیکنی دعوی شجاعت مکن در جواب گفتم که برزگر از خواندگار کسی است که متابعت احکام
محکم حضرت حق سبحانه و تعالی کند که در جهاد و غزا که با کفار میکند خود را در مهلکه میندازد و حق تعالی
گرفته و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه منع فرموده باشد من چگونه با مسلمانان جنگ کنم و خود را در مهلکه
و بیم اندازم و دیگر پدر من با پدر تو جنگ کرد بسیار نامعقول واقع شده دورمش خان و امرا و تمامی
لشکر شاه اسمعیل در آن جنگ مست بودند صباح جنگ کردند از آن تاریخ هرگاه حکایت جنگ چالدران
بمیان در می‌آید دورمش خان را دعای بد میکنم که شاه اسمعیل را برده جنگ کرد و دیگر حق سبحانه و تعالی
فرموده که مسلمان آن است که کافر فرار کند چگونه با ایشان جنگ کنم چرا که خلاف امر خدا باید کرد و خود را
بآتش زد من خلاف امر خدا نمیکنم دیوانه نیست باید که پیغمبر جنگ کند الحمد لله و المنه که تمامی لشکر از

المناهی

مناهی توبه کرده اند و از تمامی ممالک شرابخانه و بوزه خانه و بنگخانه و قمارخانه و شرب و عادات بر طرف شده
در وقتی که از هرات کوچ کرده بطواف مشهد مقدس مشرف شده بودیم بدولت مشهد رسیدیم از آنجا بمیر سید محمد
پیش نماز حضرت پیغمبر صلعم در خواب دیده بود فرموده بود که شاه طهماسب از مناهی بگذرد که ترا نجات خواهد
ممالک خواهد شد و او آمده و این خواب را با من گفت بعضی امرا حاضر بودند بعضی گفتند
از منهیات بگذرید بعضی گفتند از شراب نمیتوان گذشت که فرح و نشاط هر کس جدا جدا میگفتند آخر
من گفتم بروم و شب بخوابم هر چه در خواب ببینم صباح بدان عمل کنیم همان شب در خواب دیدم که در حجره
پایین پای حضرت امام رضا عم از شراب و مسکرات ما توبه داد صباح خواب را گفتم و بجا آوردن
که در خواب دیده بودم توبه کردم و الحمد لله از آن تاریخ که توبه کرده ام بتوفیق الله تعالی قطعا پیش آمد شکر
شد از آن بعد هزار زبان بیان نمیتوانم کرد نظم اگر هر موی من گردد زبانی ؛ شود هر یک ترا
تسبیح خوانی ؛ هنوز از بی زبانی خفته باشم ؛ ز صد شکرت یکی ناگفته باشم ؛ نقش سلطان با قورچی
باشی غضب و عتاب کردم بقدر کردم که خبر صلح آورده باشی تو خود کاغذ جنگ آورده در آن وقت همراه
هفت هزار کس همراه بود و سه هزار اسب که بکار می‌آمدند و باقی شده چون از هری ایلغار کرده بودیم اسبها
مانده بودند حسین خان و غازی خان و ملک [illegible] و تبایع و مرادخان ایشان در میانه لشکر باغی بودند
من بنیت مضطرب شدم و کار خود را بخدا حواله کردم و مناجات بدعای مضطرین که امن یجیب المضطر اذا
دعاه کردم و بخاطر آمدم حکایت حضرت خضر و جناب خلیل الرحمن علیهما السلام بزبان آوردم که آنحضرت را
در وقتی که در منجنیق کرده در آتش می انداختند حضرت جبرئیل عم نزد او آمده گفت اگر حاجتی ترا هست
[illegible] حضرت فرمود از تو نمیخواهم در آن زمان دریای رحمت الهی بجوش در آمده امر فرمود که قلنا یا نار

کوکی بود و بسلامت علی ابراهیم و این ابیات در آن وقت خواندم نظم ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین علمت کاینات ما بتو قایم چو تو قایم بذات هستی تو صورت

پیوند نه تو بکس و کس بتو مانند نه آنچه تغیر نپذیرد توی آنکه نمردست و نمیرد توی ما همه فانی و بقا بس تراست

ملک تعالی و تقدس تراست چاره ما ساز که بیچاره ایم گر تو برانی بکه روی آوردیم تا قلعه شده و الحمد لله ای پیش

ای کس بی کسی من بر این حضرت خواندگار مدد کرد حق سبحانه و تعالی مدد فرمود نظم ترکی کاحق دوره

جهانده مددکار اولان غم چکن کوینده غمخوار اولان در این شب که نجم عقرب برف عظیمی

بارید بمرتبه که اردوی ما در میان برف ماند از آنجا کوچ کرده بکنار قزل اوزن آمدیم در این وقت حاکم کوه

کیلویه با خبر از کسی آمده و طویله اسب آورده قرا محمود اوجی باشی را با پنجاه کس از قورچیان و ملازمان امرا

با جمعی از سپاهی لوره بجنگ فرستادم و از آن اسبهای تازی که آورده بودند در کلنکین خرقان با جماعت [illegible]

بجنگ در چار شده جنگ کردند و دست حسین بیک قلیج اوغلی در آن جنگ افتاد و پنج نفر از رؤسای ایشان

گرفته بودند بدیشان کشته اند که جانی شده که حضرت خواندگار بجز از دروده و اولاد مروذو القدر اغلی را

جدا کرده به تبریز فرستاد غزال اغلی را پیش محمد خان شرف الدین اوغلی فرستادم که آذوغه آنچه باشد تا

آب بگذرد از آب بگذرد و از راه حویزه می آیند امرا گفتند که از عقب خواندگار برویم و دست برداریم

گفتم برا با حضرت خواندگار چنین کاری نیست مرا کار با اوکار است آنچه واقع شده از جانب او است

قرا قاتمش و نفشا سلطان گفتند که غازیکان را می بایست چون در تبریز بادو سوگند خورده بودیم ما دام که

لشکری در برابر من نیاید که گویند غازیکان در میان آن لشکر است من او را نکشم بنا بر سوگند تجویز نکردم

شب غازیکان را کشته گفته بردم رفت نزد خواندگار را الا ایلغار میکردیم و او را بدست می آوردیم بوان

از عقب

از عقب او لامه ایلغار کردیم غازیکان روز سه شنبه به تبریز رسیده و او لامه را خبر کرده با کروز بوسیله

آنکه راه گل بود چهار فرسخ راه زیاده نتوانستیم رفت چرا که شتر اردو مانده بود قنبر اوغلی گفت

شتر را که نشسته ایلغار کنیم صباح روز یکشنبه به تبریز رسیدیم او لامه و غازیکان گریخته بودند بیست

روز در تبریز توقف کردیم بعد از آن بوان رفتیم روزی که بوان رسیدیم هزار و چهار صد کس

از قورچیان و امرا همراه بودند از جمله سیصد و بیست و کسری قورچی و باقی امرا بودند و آن را

حصار کردیم نزدیک بود فتح قلعه شود که قباد آقا ملازم حسن بیک یوزباشی وارد شد و به تبریز

آمد در حمام بودم از او خبر پرسیدم و کس فرستادم و نفشا سلطان و امیر بیک را طلبیدم

از قلعه ایشان را دیده اند و فریاد کرده اند که سام میرزا یاغی شده و خواندگار را او را پسر گرفته گفتم

بودم او با من چه کرد که سام میرزا با خواندگار رجعت کند من با او نیکی کرده ام او قطع صله رحم کرده

در مقابل بدی میکند او را بخدا حواله میکنم بعد از آن از وان کردیم فصل دوم در باب

غازیکان مردکی شیطان صفت مکار پر حیله دروغ گوئی بود و این بیت مناسب حال او است

نظم روبهی گر کی و شماری چرخ را داده از حیل بازی او بغداد رفت و ابراهیم

پاشا را بآمدن ترغیب و تحریص نمود و گفت سام میرزا یاغی شده و شما در ممالک سپاه بیرون

که خواندگار مملکت شاه اسمعیل را به سام میرزا داد و او به پسر خواندگار من او را پیش خواندگار

می آورم و شما حال عراق برید حضرت خواندگار را با وجود قرار در استانه بود و مدتی مختصر

ولایات ما طمع کرده آمد نظم شنیده ام که در روز کار قدیم شدی سنگ در دست ابدال

سیم مپندار کاین قول از کسی است چو قانع شدی سیم و سنگت یکیست کدام کند

یکی از ایشان پسر فریدون بیک تخم نیم پسر در تبریز خبر آمد که حضرت خواندکار آمد بحضرت
حق تعالی توکل نمودم و از تبریز سید عبدالله لاله را از جانب حکیم و میر شمس الدین را از جانب
نقشبند سلطان ایلچیگری نزد ابراهیم پاشا فرستادند که در میانه صلح واقع شود ابراهیم پاشا مرد تدبیرکار
بود حقیقت را نوشته میگفته که خواندکار میل صلح ندارد حکم خواندکار در دست هست اگر بخواهم
میکشم و اگر بخواهم میبندم و در عدم [illegible] میگفته که من چه کاره‌ام من مرد غلام عاجزم فقیر از دست
من چه کار می‌آید امر از خواندکار است ابراهیم پاشا کتابتی تهدیدآمیز نوشته فرستاده بود و در آن
با رسیدن ما میگفته که سام میرزا از طرف حضرت خواندکار از طرف می‌آید حال ما در این میانه چگونه
خواهد شد من گفتم خدا کریم است این ابیات که شیخ سعدی در بوستان گفته خواندم نظم وآن تشت
که او را دو دران حال [illegible] که بر وی نطفه مدفون [illegible] ره گشت ترتیب کرد درست [illegible]
ترتیب داشته پرورشش رواتش داد و طبع و فهم و ادراکش کمال او فضل برای دانش و هوشش
کنون پنداری ای ناچیز همت که روزی خواهد کردن فراموشش از اوجان کوچ کرده متوجه
سلطانیه شدم چون بموضع زنگان رسیدیم کپل پیر علی قورچی حاجیلر را بعضی تحفه پیشکش داده با [illegible]
پیش حضرت خواندکار فرستادیم که شاید بر سر رحم آید او که رفت خواندکار بر سر غضب آمده
از اوجان کوچ کرده متوجه عراق شدند ما در درجزین بودیم که پیر علی آمد و گفت آمد که خواندکار
صلح است ما گفتیم اگر صلح است حضرت خواندکار چرا کوچ کرده می‌آید ما نقد در درجزین و آن حوالی
تمامی سوخته اردو را باصفهان فرستادیم و بجانب همدان رفتیم حضرت خواندکار تا درجزین آمده
رحم کرده از آنجا بازگشت ما نیز از عقب که الوند متوجه تبریز شدیم سال اول که از عقب

اولاد

اولاد به تبریز ایلغار کردیم و فارسیخان کرکت شفقی سلطان شیخ صدرالدین را در خواب دیده بود
که با او گفته بود که بگو که بطواف آستانه بیاید دوازده چراغ نذر بیاورد و مشایخ را طواف نموده
بعد از آن هرجا که خواهد برود چون در این مرتبه طواف میسر نشد و کاری از پیش نرفت اولاد
خواسته بشد و شیخ و آن میسر نشد و کوچ کردیم و در این مرتبه که حضرت خواندکار به تبریز رفت ما از راه
کار در سرای جباتین باردبیل رفتیم و دوازده شمعدان نذر کرده بودیم بردیم و شب آنجا خواب کرده
حضرت سلطان شیخ صدرالدین را در خواب دیدیم که گفت بعد از بیست و سه روز ظهور نمیکنم یا خروج
خواهد کرد از این دو کلمه یک فرمودند چون بیدار شدیم با خود گفتیم ظهور مخصوص حضرت صاحب الزمان
را خروج چه معنی داشته باشد از اردبیل کوچ کرده لب آب آمدیم و بار درو خیمه [illegible] شدیم
خواندکار از تبریز کوچ کرده ما از آنجا برخاستیم خبر آوردند که حضرت خواندکار را خلل عارض شد تا تبریز را
نگرفته و حوالی شدیم و شکار ماهی میکردیم که دو نفر کرد آمده خبر آوردند که اولامه رو انشسته [illegible]
شده بودیم با پسر خود دولتشاه برادرش دم ایلغار کرده بحوالی زاویه ملا حسن که رسیدیم رحم کردیم
خیمه زده فرود آمدیم استاد محمود قصه خوان نشسته بود و حکایت میگفت و قباد بیک قاجار و شیر حسن قورچی
با کسی فرستادم که خبری بیارند محل عصر بود که دو نفر قورچی فرستادند که اولامه روان راه گذشته فرار
نمود ما نیز از آنجا کوچ کرده بوان آمدیم غازیخان حاکم شیراز و یعقوب سلطان قاجار و ششصد نفر قورچی
همراه کلک قرا حسن بیک یوزباشی با چهار هزار کس از مردم امرا فرستادیم که الکا را پسته [illegible]
غارت کنند و از خوی بهرام میرزا و نقشبند سلطان و امیر بیک و شاه قلی خلیفه و بوداق خان و
صدرالدین خان سفره‌چی و لله‌ها و قاپوچیان همه همراه بهرام میرزا کردیم تا از جیش او عقب

خواندکار بر رود ایشان بود اق سلطان را با جمعی فرستاده بودند حاجی بیک دوچار رسید و جنگ
میکنند و او را شکسته دویست پنجاه نفر لشکر او را دستگیر کرده و کثیری مقتول و او شها میگریزد
و آخر سرها را فرستاده بود از آن سلیمان سلطان روملی بکنار دریا رفت و نماز گذارده و از
نماز که فارغ شد محل عصر بود پیش من آمد و گفت که کنار دریا چمن است و هوای خوب دارد
چرا گشت نمیکنید مدعای او این بود که میانه عادلجوز و ارجیش کردی دیده بود بمن بگوید
من که آمدم گفت این کردی چیست جزم و تحقیق لشکر خواندکار است که بر سر بهرام میرزا
برود در این اثنا شاهوردی خلیفه سوکن اغلی که حالا علمدار است و در آنمحل قورچی بود و در
پیش بهرام میرزا و تخته سلطان را میر بیک و شاهقلی خلیفه و امرا دوانده‌ام که هزیمت کرده‌اند
و هر کس که دیده‌ایشان کرده گفتند که از سی هزار کس بیشتر نمیشود و لشکر بر سر شما آمد تحقیق کنید که اگر
لشکر باشد بمن خبر کنید که بدو شما چاپار بعد از آن آمدیم شب شد هیچ خبری از جای نیامد صباح
میخواستم که بر سلطان برویم جهة جای رفتیم نشسته بودیم حاصل بعد در عرض لوده که شیخی قورچی
هر دو بکنار دریا بگشت رفته بودند یک رومی همراه آورده‌اند که از اولامه گریخته آمده بود که
اولامه و پاشای دیاربکر بر سلطان آمدند و یک سپاه و دل القاس را گرفته او خبری گرفت که شاه
در وان است ایشان که گریخته رفتند من بسیار تأسف خوردم که کاشکی آن روز سوار میشدم
با ایشان گفتم که اولامه نزدیک آمده بود از دست ما بدر رفت سلیمان سلطان گفت چه باید
بکنار دریا رویم بجز اینکه میتوان کرد بود با صحرا رفتیم دیدیم که گرد است کسی نزد قورچیان ترکمان
فرستادم که از آب وسط آن بگذرند مساعدت نمایند که با جانب ارجیش بلدو بهرام میرزا ایلغار کردیم

هنوز

هنوز بچه نیامده بودم که قرا اسمعیل قورچی دگر شهوار برده و آمدند یک سر و یک آدم زنده آورده
آن شخص گفت غلام خواندکارم گفتم خواندکار کجاست گفت در اخلاط است گفتم شما اینجا چه میکردید
گفت خواندکار اولامه را با ایران فرستاده من که نام اولامه را شنیدم بیتاب شدم نگذاشتم
بکمر بالای زره پوشیده و صفت شعل را پیش کردم و روانه شدم و قورچیان ترکمان سیصد نفر دیگر
آخر ترمد و پل کرده آمدند اولامه که سقفهای پل میگذرد و قورچیان ترکمان با سپاه از آن بقدر
سیصد کس جرچی کرده از عقب فرستیم بعضی مردم از پل و بعضی از گذار گذشتند عبدالله خان و کوکچه
سلطان و بادکار سلطان یعقوب سلطان و حسن بیک یوزباشی که از الکای سید محمد باز گشته با
شش صد نفر از قورچیان و مردم امرا همراه عبدالله خان بر سر پل که رسیدند از دور آتش میدیدند
تصور میکنند که ما اینجا فرود آمده‌ایم آن جای که دیدیم آنجا خواب میکنند ما رفتیم اولامه گریخته بود و جوی
گذشته بعضی آدم او را زنده و چندسر آورده و ما هزار کس همان بودیم از عقب ایشان رفتیم و در این اثنا
دلو پروانه را زنده گرفته آورده او گفت که ابراهیم پاشا بر سر بهرام میرزا ایلغار کرد این خبر که شنیدیم
و از آنجا گذشتیم عصری برودخانه کوانش آمدیم و شب آنجا خواب کردیم از بهرام میرزا ادم کسی آمده بود و کسی را
آورده که گفته بعضی کس از مردم ابراهیم پاشا دیگر نبودیم پاشا بازگشت همان وقت در روز بهتر ازخوان
که در اردو پیل دیده بودیم بر قورچی برسد اولامه را شکستیم و علوفه خود او نوردان و ولایت ارجیش فتح شد
نظم چو آید بکوشیده کار پیش زتاثیر حق دان نه از سعی خویش ابراهیم پاشا که کشته شد
مشغول فرو نشست اگرچه میانه دوستی نبود اما دیگر هیچ نزاعی و غوغائی نشده است بود سلطان
بفراغت بودند تا زمانی که القاص یاغی شد فصل سیم حکایت القاص هرگاه تاریخ

بخوانده‌ام باین بیت رسیده‌ام نظم بشد شاه فرخ هر کس رضا لبان دو شمشیر در یک غلاف

نگنجد که من و القاس اتفاق داریم و من او را از تمامی برادران بیشتر دوست میداشتم قبل از آنکه

قبل از آنکه القاس یاغی شود گفته بودم که در مشهد مقدس معلی دویست و پنجاه تومان بسادات و صلحا

و اتقیا بقرض دهند که تا القاس زنده باشد زر را از ایشان نگیرند که ایشان همیشه در آن آستانه

در دعای درازی عمر او باشند او بی عقل بود بجهت سببی یاغی شد غیر از این سببی بخاطر نرسید

که با اغرلو نام لیبری که حالا در روم است عمل می داشت از ترس من که مبادا بشنوم ایشان را سیاست

کنم او را بد آموزی کرده یاغی ساختند هنوز خبر یاغی گری او نشنیده بودم علی آقای را غیر عقل را

پیش او فرستادم نصیحت او کنند که ترک مخالفت نموده قطع صله ارحام نکند اگر سخن نشنود من کار او را

بخدای تعالی حواله میکنم اصلا جواب نداده برادران امرا را فرستادم و پیغام کردم که هرگز با تو بد نکرده‌ام

من آقای دارم ترا عبدی سپارم فدای تو دهم دستی که دراز خیر کند سر ترا هم خواهد کند نظم ید الله

فوق ایدیهم شد یکی دست قدرت حیدر بود انگشت اند تواند کند پنجه قدرت او دراز خیر عقل او

عقل او درین مرتبه بود که میدانست که من در قوت و لشکر هیچ برابر او نیم تو کنند یاد کرده که با من

بدی نکرده حرکت کند در پیش امرا و قاضی عسکر و میر ابراهیم صفوی و معصوم بیک صفوی در ان اوقات

متولی آستانه صفویه بود قسم یاد کرد که با من یاغیگری نکند بعد از آنکه امرا باز گشتند سکه و خطبه بنام خود خواند

بعد از فرستادن امرا من متوجه گرجستان شدم و از گرجستان بقراباغ آمدم و از توجه من بگرجی

رفت چون اهل بغی بود امرا را بجانب شیروان فرستادم امرا بدستوری که پادشاهان خواندکار در

پاسین سلطان بایزید عمل کردند ایشان نیز همان عمل نموده القاس را گرفته او فرار کرده بجانب

گفته رفت

گفته رفت از آنجا کتابتی نوشته فرستاد که من پیش حضرت خواندکار رفتم خواهید دید که بر سر شما

چه خواهم آورد گفتم بجواب گفته که از خواندکار بزرگتری هست خدا از همه بزرگتر است و قدرت او

کاملتر نظم در آمد پشه از لاف برست * وی بر فرق کوه قاف بنشست * از آنجا بپرید در عدم شد

چه چیز افزود از آن کوه و چه کم شد نظم کشایش بخشایش او رست * نه بر دست و بازوی

زور آورست * خدا کشتی آنجا که خواهد برد * اگر ناخدا جامه بر تن درد * القصه میدانم که حضرت خواندکار

اول خود کس پیش من میفرستاد و گناه او میطلبید اگر امر حضرت خواندکار را قبول نمیکردم آنگاه او را

باو میدادم برادران هر تراعی که تو نوشته میکردند دیگر بسر قهر و غضب می آمد پیاپی استبول و از آنجا

نگاه میداشت که روزی بکار ایشان می آمد اما رستم پاشا فهمید بباید کرد ما از دوست داریم

نگه حضرت خواندکار خورده بود می بایست گفت که اول ما با قزلباش سخن کنیم بعد از آن

بر سر ایشان برویم که مبادا در میانه سبکی واقع شود نظم هر که شاه آن کند که او گوید

حیف باشد که خیر نکو گوید * القاس دروغ بسیار گفت که قزلباش با من متفق و مرا میخواهند

حقیقت اینست که اگر قزلباش او را بر برود تاج از سر نمی انداخت در وقتی که القاس تاج بر سر داشت

هیچکس پیش او نرفت در وقتی که او تاج انداخت چرا پیش او نرفتند حضرت خواندکار را اولا

عقل و فهم او را امتحان نموده بعد از آن سخن او را عقل و فهم و تدبیر او را نداشته سخن او آمده خواندکار را

سبک کرده هزار مرتبه صلابت و هیبت که از ایشان در دل مردم این ولایت بود ببرد آمد نظم

ملک با دل خویش دیگر گو * که خود ملک ایران بسیار دیده * و لیکن بتدریج با انجمن نیستی جهند بر آنکه

جعفاش بباید بخت آزموده * بقدر هنر پایگاهش فزوده * نهد بر دل از جور غم بارها * کز آنها آزموده

کند کار ما چه یوسف کی از صلاح و تدبیر چهل سال باید که گردد عزیز بایام تا بر نیاید بسی نشاید بسیدن
بعون کسی گفته که سالها در خواب بود چه اگر کرده الفاصی همراه او لا ملک پیشتر بسیار اسی آمده ازینجا
گفت حضرت اعلی شاه و ظل سلطان جهان حاکم دوران نوشت که کلید قلعه‌ها را برای اشتها آورده و اول
نوشته بود که من پسر حضرت خواندگارم خواندگار پسر خوانده و ملک پدر من داده من گفتم که ملک نه از
من است و نه از تو و نه از حضرت خواندگار از حضرت حق سبحانه و تعالی است بهر که بخواهد بدهد قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء نظم کیست درین دایره دیر پای کو
لمن الملک زند جز خدای دیگر نوشته بودند که حضرت خواندگار تا هفت ساله براق و چندین لشکر آورده
و ده هزار راوید بر شتران بار کرده همراه آورده که اگر ایشان بکول روند صد هزار آنجنی روم که همراه
از عقب ایشان میفرستند و از راو بهاب راوم را در چول آب دادند گفتم ترسیم بیدارم
که حضرت خواندگار کار بزرگ است و عظمت تمام دارد و او را قدرت باشد ما را حضرت حق سبحانه
و تولای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
مددکننده نظم پرورد کشش اگرچه هزار روز روزی بخورش عطا بخشش و خطا پوشش خدائی دارد
دیگر نوشته بود که برای اسب و جبات و مرصع آلات و قمشه و اسب و استر و اشتر و خلوت
سرفراز میشود فرزند من انعام داد جواب گفتم که مبارک باشد این تحفه در دنیا و آخرت
فایده نخواهد داد معلوم است که از سی هزار اشرفی چه قدر لشکر و کومک بهم رسد الدنیا جیفه
و طالبها کلاب نظم این تحفه دو روزه را دلا بازگذار که تحفه دو روزه برنمی آید کار
زادشان تحفه ای گزین که در روز شمار را با آن پای قرار در روز شمار بر آخر در دن

چه این تحفه ایست که در دنیا و آخرت بکار من می آید این تحفه محبت آقای من است مرا به لشکر است و نه
ده هزار اسب و آدم خواهی بده که تحفه تو بچه فایده خواهد رسانید یا تحفه من بین نظم تحفه ایست مرا
در دو جهان مانند کیمیای احمر تحفه ایست که آدم صفی را با آن خبر و خلیل یشتر تحفه ایست که مصطفی
مرسل میکرد و را بخود برابر تحفه ایست عزیز و لیس کالی آن نیست بجز ولای حیدر تحفه ایست که چون خلیل
برخواند گوی نسوختش در آذر تحفه ایست که علم و زهد کرسی هر دو بخود بر نیم جو زر آقای من نزد حضرت
حق سبحانه و تعالی از آقای تو عزیز تر است او که خواهد کند اینست که من بجای گرفتار شوم که مرا از ده هزار
ترسانی من غلام آن امامم که حضرت حق جل و علا در شأن او این آیات فرموده و بفحوای
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و یوفون بالنذر و یطعمون الطعام علی
حبه مسکینا و یتیما و اسیرا سقیهم ربهم شرابا طهورا صد هزار ان تشنه مثل شما در روز قیامت
حوض کوثر از او آب طلب میکنند و بهر که بخواهد میدهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حق سبحانه و تعالی در شان
او میفرماید لولاک لما خلقت الافلاک نظم محمد در دریای جلالت که بروی ختم شد حکم رسالت
شهنشاه سریر قاب قوسین حبیب ایزد و سلطان کونین سوار جابک میدان اسری شجاع
عرصه انا فتحنا دا این محرم اسرار حق نسیم گلشن لیس و طه شفیع اولین و آخرین اوست
خدا را رحمة للعالمین اوست درود مصطفی از اصل دین است دعاهای دیگر فرع این است درود
زدل بر زبان کن بیان هر دم ثنای خدا کن غلام خدا و مصطفی باش زیاده دین علی را
خاک پا باش سزاوار درود و نعت مجید محمد باشد و آل محمد و حضرت حق سبحانه و تعالی در شان آنحضرت
و سخنان آنحضرت در قرآن مجید فرموده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و آنحضرت در شان

اقا ی من این احادیث پیغمبر باید ان گفت مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هرون من موسی و انا
مدینة العلم و علی بابها آنحضرت را بر دوش مبارک خود برداشت بتانی که در کعبه بود بشکست نظم پای
بر کتف پیمبر او نهاد ؛ هیچکس لا فتی الا علی الا نشد ؛ خانه حق کعبه را گویند لیکن ؛ جز علی آنجا کسی پیدا نشد
حضرت جبرئیل علیه السلم از بهشت جهة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغ بریان آورده بود آنحضرت
مناجات کرد که الهی کسی را بفرست که دوستترین بنده تو باشد و تو او را دوست داری و او ترا دوست دارد
تا این مرغ را با او بخورم در ساعت حضرت امیر المومنین علی علیه السلم حاضر شد و مرغ را با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله خورد و آفتاب مطیع آنحضرت شد تا نماز عصر را به ادا گذاشت و عمر عبد ود که با هزار کس برابر
بود حضرت یکضربت او را بدرک فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شان او این حدیث
فرموده مبارزة علی بن ابیطالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة و آن حضرت در از خیبر کنده و
حضرت حق سبحانه و تعالی ذو الفقار بآنحضرت فرستاد نظم تا امیر المومنین پیدا نشد ؛ مشکلات باب خیبر وا نشد
من ترا بآقای خود سپردم تو نیز مرا بآقای خود بسپار تا هر چه خواهند آقایان در حق ما بکنند برادران
خراجه که خواندکار لیسبرایس آمده و رسیده میانه کشتران را روغن بمالد من که خدایان در عبای هر محل
هلیسیم و گفتم که غلو شما را اگر ما گذرانیم لشکر حضرت خواندکار خورانند و الا اگر ما گذرانیم و آنچه نخواهیم
خوراند بسوزانیم و در عرض سه سال مال رعایا کشیم غله را سوختیم و کاریزها را خراب کردیم کار روز جنگ
حکم بازی دارد هر نوع که باشد چنانکه آنکس که حریف بیازد که اگر بر حریف غلبه در جنگ نیز خواه جنگ
کند و خواه گریز میباید که فرصت بدشمن نه دهند و چون در جنگ کردن پیشه یا در جنگ رو برو
کرد بار ما حساب کرده ام حضرت خواندکار یقینا سیصد هزار سوار جنگی برای قلقچی همراه دارد اگر

هرکدام

هر کدام یک قلقچی همراه داشته باشند ششصد هزار آدم میشود و در لشکر ایشان سوای ینگچری پیاده نمیباشد
و اگر هر کدام یک اسب الاغ داشته باشند ششصد هزار الاغ میشود و چنانچه هر شب یا روز ده
هزار خروار صد منی آذوقه لشکریان باشد و چنانچه ششصد هزار خروار صد منی آذوقه هر روز
میباید پانصد هزار شتر میباید برای باشتری که یراق و اسباب جنگ و توپخانه و سایر اسباب ایشان را
و بر تقدیر وقوع این پانصد هزار شتر که در سرکار حضرت خواندکار و لشکریت مجموع آذوقه
جهت روزه ایشان میشود ما هر جا که بوده و خورانده باشیم و جنگ رو برو با ایشان نکنیم خود را
بجای کشیم ایشان چه میتوانند کرد غیر از بازگشتن چه علاج دارند دیگر آذوقه از کجا بدست می آورند
و زر چه فایده ایشان میکند نظم گر انبار جعفری داری ؛ مرد بی توشه بر نگیرد گام ؛ در بیابان
غرب گرسنه را ؛ شلغم پخته به ز نقره خام نظم کوش توانند که اهل مردی ؛ نشنود آواز رخت
چنگ و نی ؛ گر نبود بالش آگنده پر ؛ خواب توان کرد حجر زیر سر ؛ ور نبود دلبر همخوابه پیش
دست توان کرد در آغوش خویش ؛ این شکم بی هنر پیچ پیچ ؛ صبر ندارد که بسازد به هیچ ؛ و ما خود
جنگ رو برو با ایشان نخواهیم کرد اگر ایشان ملال شده نشینند و آذوقه جهت روزه را
بخورند بعد از آن چه خواهند کرد و از برگشتن حال ایشان چون میشود و ما پیش ایشان را تمام برخورد
یکمن غله در هیچ محل نگذاریم پس چگونه با لشکر خود سعادت بنمایند و اگر در همان روز برگشته بنشینند
چه دولت با لا فتی ازان القصه چون خواندکار رنجور آمد من کس فرستادم نزد عبیدالله خان
و امرائی که در مرند بیقرار اول رفته بودند که اصلا خود را بنمایند و در روز برگشته در میان قبا نزدیک
من آیند که چون خواندکار به تبریز برود ما ده هزار کس پیش فرستاده خود ایلغار نمائیم و او را

دربایان قلعه وان بوده ایم و امراء مذکوره یکروز تعلل کردند منشاء آن بود که پیش لشکر خواندکار
بدیشان رسید چون تاب مقاومت نداشتند نزد ما آمدند و در وقتی که خواندکار به تبریز رسیده
هنوز انجماعت امرا نیامده بودند   پنج فرسخی پیش بودند بلشکریان گفتم که ما به اهر میرویم
و در آنجا می‌نشینیم که امرای مذکوره بما ملحق شوند ما که از آنجا کوچ کرده روز دیگر به اهر آمدیم ابراهیم خان
حاکم شیراز با سیصد کس و عبد اللّه قلی خان نیز در آن روز آمد تفصیل امراء مذکوره و آدم ایشان
بدین موجب است بهرام میرزا یکهزار نفر چراغ سلطان پانصد نفر علیقلی بیک پانصد نفر الله قلی بیک
حاکم دارابجرد پانصد نفر حمزه سلطان شاملو پانصد نفر شاهقلی سلطان افشار حاکم
کرمان یکهزار نفر ابراهیم خان حاکم شیراز ذوالقدر پانصد نفر قوشک سلطان حاکم کازرون
سیصد نفر محمود خان حاکم کوکیلویه یکهزار نفر قورچیان قزوین سیصد و پنجاه نفر جماعت کلان
وانا توالی و موت که در استراباد بودند دو هزار و پانصد نفر مجموع لشکریان دوازده هزار یکصد و
پنجاه نفر حضرت خواندکار به تبریز آمد ما در اهر بودیم بزیارت حضرت شیخ شهاب الدین اهری قدس سره
و بعد از زیارت مناجات کردم که خدایا تو نسپرده که دلهای ما متحمل رحمت ... کرد گشته
شده ام و از هیچکس امید ندارم تا دعای من مستجاب شد و اگرچه خواندکار چهار روز در تبریز
نشست و بازگشت نفسم تو با خدای خود انداز کار دل خویش باز کن رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
قبل از آنکه خواندکار باز گردد من در اهر با امرا گفتم که شما سه هزار کس تعیین نمایید که اردوی ایشان را
از راه هشترود بجانب اردوباد بیرون بروید و ده هزار کس پیشتر بسر اردو ... ایلغار کنند
و چهار هزار کس بقارص روند که من از عقب شما کوچ کنم و عقب شما را نگاه دارم و الامه برابر نشسته بند

و در دوان هرجا که فوج باشد بفرمایند اگر خواندکار از عقب ما آمد ما از آنجا زده بجوز سعدآئیم و بعضی لشکر
بقارص بفرستیم که آنجماعت بنا که بعمارت آنجا آمده اند بکشند امرا گفتند که تا بهرام میرزا و جماعت
امرا که نیامده اند بما ملحق نشوند رفتن ما صلاح نیست و مقرر کردیم که در اهر نشسته سه هزار کس با القاس
فرستادیم و درین اثنا شتران عرب آمده و دویست و پنجاه خروار یراق قورخانه از عراق آورده بودند
شتران را ترکجه گرفته که پانصد صندوق یراق قورخانه همین ماند ما اگر کوچ میکردیم [illegible]
من گفتم بگذارید که بنشینیم و این یراق را پس باز آورده بلشکر قسمت کنیم بعد از آن کوچ کرده پیش آمدیم
اکه چهار روز در سنگ ... ایستادیم و بیراق بخش کردن مشغول شدیم خبر آمد که خواندکار
تا طسوج رفته ما نیز برگشته از عقب ایشان روان شدیم بکالدران که رسیدیم گفتند خواندکار رفت و قلعه
وان را حصار کرد شاهقلی سلطان و محمود خان حاکم کوکیلویه و کوک سلطان در آن روز بار دو رسیدند
بعضی مردم گفتند که بر سر لشکر خواندکار شبیخون ببریم ما گفتیم از اینجا بارض روم بیرون رویم که خواندکار
بشنود که ما با الکاء او درمی آییم البته از وان کوچ خواهد کرد رای را برآن قرار داده اسمعیل میرزا با هفت هزار کس
بقلعه قارص فرستادیم که برود و مردم قلعه قارص را بقتل رسانیده و متوجه ارض روم شود و خود دیگر روز به ارجیش
آمد از آب منقطع شده معلوم کردم که شاهعلی چپنی قلعه را خالی کرده از آنجا متوجه خنوس شده چون در مرتبه
اول قرار داده بودیم که پیش از آنکه خواندکار قلعه وان را خراب کنیم و در آن بایکان یک قلعه آباد
نگذاریم و در آن مرتبه بعضی مردم نگذاشتند و درین دفعه که حکایت القاس در میان و بکنار ما رسید
که تا القاس در دست ایشان است نزاع برطرف نخواهد شد و علاجی بهتر ازین نیست که هرجا از الکاء خواندکار
که دست ما برسد خراب کنیم و غله و خانه ها را تمامی سوخته متعرض مردم و رعایا نشویم تا مبادا ...

وآمدن ایشان متعذر باشد بنابراین خبر خوش و پاسین را شنیدیم و در پاسین نشستیم که اسبها را فربه کنیم
تا ببینیم که حضرت خواندگار چه میکند خبر آمد که خواندگار به خوی آمد ما هم در پاسین نشستیم چون اسبهای
ایشان لاغر بود و در میان مردم ایشان قحط بود از آنجا برگشته ما نیز کوچ کرده به الکای موش رفتیم خبر آمد که
خواندگار از تفلیس گذشت ما نیز از آنجا گذشته پیش رفتیم قورچیان چپشلک که جهت خبرگیری پیش رفته
بودند چاوش رومی را در راه گرفته آوردند ایشان گفتند که خواندگار با اولامه و عثمان پاشا حکم فرستاده بودند که
ما بجهت قشلاق درمیان نشسته تا برف ببارد و بعد از آن را ارزنجان قشلاق کنید ما نیز علی سلطان تکلو را
با دوازده هزار کس فرستادیم که اختلاط تفلیس و موش را تمامی بسوزانند و مردم گفتند که اولامه در آنجا نشسته
صلاح نیست که بر سر اولامه رویم ایلغار کردیم اتفاقا دو روز پیش از آنکه ما به منزل برسیم پاشا و پاسین و اولامه
با ارزنجان رفته بودند فرمودیم که تمامی الکاء ترجان و بای برد را سوخته و خراب کردند و مقرر کردیم که هرجا
مسجدی باشد یکی از اعیان لشکر در آنجا رفته یک دو روز بنشیند تا کسی متعرض مسجد نشود سوای مساجد تمامی خانها را
میسوختند و چون در هر مرتبه که ایشان بر سر ما آمدند مال ما را حلال میدانستند ما هرگز مال ایشان را در رعایا
حلال نمیدانستیم و چیزهای حلال از مرغ و گوسفند و روغن و سایر اجناس برداشته همراه بردیم و در این مرتبه نیز هر گونه
اجناس حلال همراه داشتیم و مقرر کردیم که هر روزه سر قاب طعام صباح و سر قاب شام بجهة من ترتیب میکردند
و در این اثنا که روزه ماه رمضان سوار شده بجنگ ایشان رفتیم که ما هیچ چیز خوردن نتوانیم که حلال باشد دیدیم که جمعی
پیاده می آیند شاطر فرستادیم که از ایشان تحقیق نماید که چه مردم اند گفتند که ما مردم خبوشیم ما را غارت
کرده اند اگر آنجا می ماندیم از گرسنگی هلاک میشدیم آمده ایم که به پای برگردیم القاص یا بالای سیاه کوه کردیم
و بر حال ایشان گریه کردم و از آنجا کوچ کرده بجوالی آب بوقول نشستیم و دو جاسوس چپشلکی نزد ما آمده گفتند

خبر مرحمت القاص را بعد از آن فرستادند ما با تمام مردم بای برد و ارزنجان بودند و غیر از آن قورچی تکلو که
نبود و چاووشان گفته است که خواندگار به حرکت آمده و اولامه پاشا را با دوازده هزار سوار و دو هزار تفنگچی پیش فرستاده
است که بکفری حق رسیده بعد از آن با قورچیان صلاح دیدیم که چه کنیم و بعد ما خواتون رویم و کسی نفرستیم اگر القاص
بکمک آمده باشد با وزیر فرمایند جلو از قلعه بیرون باشی رو و مقصود یک کلمه که این حکایت از تبریز میان
دوریست که القاص را از دست خود بگذارند که به عراق رود نزد پادشاه بغداد فرستاده اند که تا در جنگ تفنگ
و قزلباش با برود و تا به ما خبر رسید که القاص به عراق رفته ما بازگردیم و بعد از گذشتن ما باز کسی فرستاده القاص را
نزد خود آورند بعضی گفتند ما که تا احوال ارزنجان رسیده باشیم چرا بارزنجان نرویم و تکلو الشورا بتوانیم بگیرد و بعضی گفت
القاص ایشان پیش آمد چرا بتعقب او نشسته باشیم اگر خواندگار پیدا شد از پای برد زده بیرون آئیم بنابراین بارزنجان
رفتیم آن بود که عثمان پاشا با قورچیان ذو القدر که قراول گذاشته بودیم آمده جنگ کرده شکست یافته رفت
بعد از آن از ارزنجان کوچ کرده به پای برد آمدیم و در پای برد جمعی از افغان رومی اسیر کرده بودند جمع کرده
در خیمه رسید ما گرفته بعبدالله خان دادیم که بجای قلعه آورده که است و نزد ما آمد بعد از آن با رفتن روم آمدیم
افغان رستم پاره کی یکی از آن جماعت که از قلعه تحقیق بیرون آمده بود گرفته آورده او نیز خبر رفتن القاص را
گفت گفتم این حکایت از تبریز و میان دوریست که القاص را از خود جدا کرده گذارند برود و این چند ما
رسید نظم صبا دولت که آید بر گذرگاه ÷ چه پروا گر نباشد کم کند راه ÷ و از آنجا به بیک آئیم
نیز چند نفر اطفال اسیر کرده بودند ایشان را نیز ستانده بعمال پای قلعه فرستادیم و خود متوجه
شدیم و هنوز باور نمیکردیم که القاص را از دست داده باشند اسمعیل میرزا و الپشیرون فرستادیم که
بگیرد و بهرام میرزا و ابراهیم خان و امرای فارس و عراق و کرمان را رخصت کردیم که هر کدام بالکای خود روند

ومن بقرا باغ رفتم که در آنجا قشلاق نمایم و درین اثنا متعاقب خبر رسید که القاص بعراق آمده خانه
کوچ بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارت کرده و کنیزان ایشان بغلامان و خدمتکاران قسمت نموده و سلطان میرزا ولد
میرزا ولد بهرام میرزا را همراه برده و با مردم خود میگفت که اگر من پسر بهرام میرزا را بکشم و کار بر مراد خواهم کرد که
من پسر او را بکشم بعد از آنکه من پسر او را کشته باشم بهرام میرزا در عوض پسر مرا خواهد کشت پس او را نمیخواند کار
نباید رفت بعد از آنکه در قم خبر توجه ما بدو رسیده پسر بهرام میرزا را با اموال و اسباب که غارت کرده بود
برداشته بجانب شیراز گریخت و در آنجا نیز از غایت اضطراب توقف ننموده از راه شوشتر گریخت کتابت نوشته
فرستاد و مستدعی صلح و درخواه گناه خود کرد و من نیز بر برده آنچه استمالت باو نوشته فرستادم و قاما
در آن وقت میگفتند که فردا القاص از اینجانب می آید و خواندگار از آنطرف معلوم نیست که احوال چه خواهد شد
و صلاح میدیدند که شیروان را بالقاص دهیم و این نزاع را برطرف نماییم که او در مرتبه شیروان گردد مرا
درین مرتبه گریه دست داد و چون القاص را بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سپرده بودم نسبت این
رباعیات از مصنفات ملا حسن کاشی علیه الرحمة بخاطر رسیده که این گریان میخوانم نظم ای معظم کعبه اهل
از جان مصطفی ⁘ قبله دنیا و دین جان و جهان مصطفی ⁘ از نقود گوهر معنی لبالب شد دهانت ⁘ تا نهادی لب
بصورت بر دهان مصطفی ⁘ ای باتفاق بعد از مصطفی غیر از تو کس ⁘ نا نهاده پای تمکین بر مکان مصطفی
تیغ آن ابر است دریا دل که شیح الباب او تازه کرد از آب نصرت بوستان مصطفی ⁘ تا سپهر رفیع
از و پر نور شد هرگز نشد ⁘ از تو روشنتر مهی بر آسمان مصطفی ⁘ رفعت بالای مکان صورتی ناممکن است
در بود ممکن بود قدر تو ای مصطفی ⁘ لاف مداحی در آنحضرت ولی با دم زدن ⁘ ای ثناخوان تو ایزد از زبان
مصطفی ⁘ از زبان خلق ناید صفات ذات تو ⁘ در بر آید نبود الا از زبان مصطفی ⁘ رفع حاجت بر تو حاجت

برتر

نیست بیدادی که چیست ⁘ صدق و اخلاص من از عرفان مصطفی ⁘ سنت خلقم بجان آورد لطفی کن برا
در دهان از سنت خلقم بجان مصطفی ⁘ روی رحمت بر متاب ای کام جان از روی من ⁘ حرمت جان پدرم نظری کن
سوی من ⁘ بهتر باشد کتابتی بمحمد پاشا حاکم بغداد نوشته فرستاده که کشتن القاص را اگر خود صلاح بیند کس پیش او
بفرستد که اگر او را توانند گرفت بکشد یا از آنجا بیرون کنند که دیگر بر طرف نیاید القاص گریخته نزدیک
اردلان آمده و بیگ اردلان میرزا ولد بهرام میرزا را بوسیله صلح فرستاده و غلامان خود خواجه بیگ را
همراه کرده نزد من فرستاد و بعد از سه چهار روز خبر رسید که در دیمه بسر او آمده و او را گرفته اند او گریخته
نزد سرخاب سلطان آمده و بهرام میرزا و امرا ایلغار کرده بسر او رفته سرخاب سلطان او را برداشته بقلعه برد
و کس فرستاد که شاه نعمت الله را بفرستید که بیاید و قسم یاد کند که قصد او نکنند من او را بدهم شاه نعمت الله
و امرا رفته او را آوردند الحمد لله و المنة که او را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده بودم آنحضرت او را گرفته
بمن سپرده باو گفتم دیدی آقای من چون ترا پیش من آورد و این ابیات خواندم نظم چراغی را که ایزد
برفروزد ⁘ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد نظم حکایت کنند از بزرگان دین ⁘ حقیقت شناسان عین الیقین
که صاحبدلی بر پلنگی نشست ⁘ همی راند رهوار و ماری بدست ⁘ یکی گفتش ای مرد راه خدای ⁘ بدین ره که رفتی
مرا ره نمای ⁘ چه کردی که درنده رام تو شد ⁘ نگین سعادت بنام تو شد ⁘ بگفت ار پلنگم زبونست و مار ⁘
وگر پیل و کرکس شگفتی مدار ⁘ تو هم گردن از حکم داور مپیچ ⁘ که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ ⁘ چو حاکم بفرمان داور بود ⁘
خدایش نگهبان و یاور بود ⁘ دیگر گفتم وقتی که با من دوست بودی شراب نمیخوردی و فسق نمیکردی اکنون
که یاغی شدی بسیار فسق کردی ظاهرا که بحضرت حق سبحانه و تعالی نیز یاغی شده بودی نظم هر کرا کوشش
از برای خداست ⁘ هر کارش ز ایزد آمد راست ⁘ کار را چون خدای گشت بپا ⁘ بخدا کز خلق هیچ آید ⁘⁘

برادران او را با ابراهیم خان و حسن خان یوزباشی داده بقلعه فرستادم که او را حبس نمایند ایشان او را بقلعه
برده بند کرده و برگشته بعد از پنج شش ماه دو کس خونی او بودند که پدر و برادران او را کشته بود ایشان بسم تقصی
خون پدر و برادر التماس او را از قلعه آنجا خشند بعد از مردن الغ بیگ که عالم امن شد با خود قرار داده ام که بعد از این بر
هر کس و گرجی و روم و سیر زراعی که باشد با کفار نوشته باشم از پیش برم و اگر با هیچکس از مسلمانان نزاع کنم تا که او بنای
از میانه برداشته مضمون این ابیات صدق نوع یافت نظم اگر ادا که خواهد کسی زاهل دل که کلید از
زحمت دل نکسی بیرون آورد و روزکار رنگ تا بر سر او رحمت دهد فصل چهارم اسکندر پادشاه قبق
پاشا ارض روم بود چون پادشاه قرار داده همیشه کرکیک شهد فتنه میکرد و من چند او را نصیحت کرده کتابت سفیر
جواب تهدید آمیز میداد چون از اصل غلام بود جوهر ذات خسیس خود را ظاهر میشود که نوبت کتابتی که حسین سلطان
فرستاده بود که من قلعه ارزن روم گرجستان را حصار کرده ام اگر شاه بر سر من آید جنگ خواهم کرد و اگر من شکست
دهم پادشاه مشرق را شکسته باشم اگر ایشان مرا بشکنند غلامی را شکسته باشند حسین خان سلطان فرستادم
که در جواب بنویسید آنکه نوشته بودی حکایت عاقلان نیست جاهلان ازین مقوله حکایت میگویند و او بیوسته
ارزوی جهل و نادانی میگفت که من پادشاهی شیروان و گرجستانم بعد از آن شاه قلی سلطان حاکم چخور سعد این
ابیات را نوشته پیش او فرستادم نظم روتقابل را نباشد کاین و بیکاره‌ئی و آن که تیز و باسیک از
که کرنا دان بجوشد سخت کوه خردمندش بنرمی دل بجوید دو تقابل کرکه دارند موئی همیدون سرکشی آزرم جوی
اگر از هر دو جانب جاهلانند اگر زنجیر باشد بکسلانند تو پسر کافری ترا نرسد با اولاد حضرت امیرالمؤمنان
علی علیه السلام بی ادبی کنی هر کس که بدین خاندان دشمنی کرده جزای خود را در کنار دید تو نیز جزای دید آن روز که ملاعین بنی امیه
علیهم اللعنه حضرت امام مظلوم امام حسین علیه السلام را شهید کردند غیر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام کسی دیگر از ایشان
نامزد بود

۳۷۰
مانده بود و از بنی امیه در آن روز چهارده هزار طفل گهواره قبیله الان موجود بود حالا ملاحظه کنند که از ایشان
کمانده و از پیغمبر ما نیز نشانی نیست و از سادات چندین هزار کس از شهرهای مشهد هر چند از جانب امرا فرزند او
خطاکس سفیر فرستادیم مانع شده و نیکو اشتشده و بی ادبی را بجائی رسانیده که سلب سیادت ما کرده و آیه کریمه یا نوح
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نوشته در جواب فرستاده شاه قلی سلطان در جواب این حدیث که از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است بدو نوشته ارسال داشت ما عادانا بیت
الا و قد خرب و ما عادا الکلب الا و قد جرب و من لم یصدق فلیجرب و دیدیم همچو سگ کار ما با او رسیدن زود
بالفرور که گفتیم که او را کوشمالی دهیم نظم کاری که بعقل بر نیاید دیوانگی ببرد باید و راقبحات
سفر را چیش و اخلالها واقع شده ماه رمضان را اضلاعها بر برده ایم و باغ ملک شمس الدین خان را از فرموده اینجا
روزه که فتیم جمعی از قرچیلوی قراباغ و سیصد نفر از گرجی که قبل از آن مداولی رفته بودند اسکندر پاشا هشت
هزار کس غافل بر سر ایشان رفته جمعی که حاضر بودند با وجود آنکه قرچیلو و گرجی بودند بر او ریختند با او در پیچ
جنگ کردند و جمعی را از ایشان بقتل آوردند انجمنی تصورش نموده باز گشت و چندان عجب کرده داده
بود که شرح نمیتوان کرد بنابراین گوشمالی او لازم شده و بخاطر رسید که من خود بر سر او بروم از قلعه
نمی آید بنابراین اسمعیل میرزا با جمعی از امرا فرستادم که او بیرون آید و جنگ کند همین که نیست شد قرار
فی الحال بقلعه رفت نظم ترکی با پنده کیچان دیر که شیرم ولی برابر کلنده تیر و یدی بیلی شغال اجنگل ایجره
هر برم دیر ایشیک دار القلعه بیرم و بیرینی ایشک او سوزنه اینانم کیل مخنث دیوار ایچره دا نا قم
کیل نامردین بازگشته نزد ما آمدند و ما متوجه نخجوان شدیم و این شرحها تمام نوشته محمود بیک حاکم
که در ارض روم گرفتار شده بود داده او را بدرگاه فرستادیم بعد از آنکه کتابت حضرت خواندگار سلطان

وحضرت سلطان دختر سلطان خوانده کار که همشیره ام نوشته بودند با کتاب رستم پاشا که بنام او نوشته بود
رسید مضمون آنکه التجای ایشان شده که صلح بکنیم با فرنگ بنابر نوشته و تعلق ایشان مساعدت پناه اکبر شمس الملک را
با ایلچی فرستادیم بر شمس باز آمده کتاب حضرت خوانده کار آورد مضمون آنکه علماء روم فتوی داده اند
که خون و مال و اهل و عیال تمامی اهل شرق از سپاهی و رعیت خصوص سلطان و یهود و ارمنی حلال است
و جنگ با ایشان غزاست کفر این حکایت بسیار غریب است ما که نماز و حج و روزه و زکوة و تمامی ضروریات
دین را میدانیم و عمل می آوریم ایشان ما را کافر میدانند حضرت حق سبحانه و تعالی میان ما و ایشان
حکم باشد و درین اثنا شبی در خواب دیدم در جوی پس در او افراسیاب بسته تیغ و همین نیستها که
ماهی در میان آسمان ایستاده و یکی دیگر از جانب مشرق و دیگری از جانب مغرب پیدا شده ماهی
که از جانب مغرب است نهایت بزرگ است بمن میگوید که ماه مشرق از آن محمد اکبر است و ماه مغرب از خواند کار است
و ماه میان از تو است و ماه مشرق مرتبه مرتبه پیش آمد یک نیزه و ارتفاع ماه میان بر سید بطریق ستاره
از آسمان می افتد و رفت بزمین فرو میرود و بعد از آن ماه مغرب نیز بجانب مشرق می آید و بزمین فرو رود
و ماه میان آسمان بطریق کاغذی که در هوا باشد آهسته آهسته می آید و بر بالای صفه شاه نشین که جای
مرا انداخته اند می نشیند و جای من بالای قالیچه انداخته اند دو ورق سنگ بر بالای آن و بتاریخ شهر صفر
سنه احدی و ستین و تسعمایه در قزوین بخواب دیدم که بر آسمان از جانب قبله در محلی که آفتاب ظهر
آنجا میرسد خطی پیدا شده که بر صفحه آسمان نوشته اند بخط عربی در رنگ کاغذ برنگ آسمان است
اما خط از بوم که آسمان باشد شفاف تر است بطریق خط نقاشی که بر کاغذ فرنگی بنویسند سر زر سیر
بدستور حمایل بزرگ که دو ذرع و نیم پهنای آن باشد و سه ذرع و نیم طول آن و خط را میخوانم آیه کریمه

فسیکفیکهم

فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم است نوشته شده و آن خط از طلا است بر من می افتد می بینم که این خط طلائی
مثل آب تموج پیدا میکند و پاره از آسمان که در وی خط است بجانب مغرب در لرزه می آید چنانچه گویا که میخواهد
که آسمان شکافته شود و چنان می بینم که مگر از خواب بیدار شدم و خود را در میان خوی می بینم با ایشان عظیم
از جانب روم شیون میشود و مردم میگویند که لشکر روم بسر ما آمده و غلغله میشود که آن پادشاه تمامی خلقها را
خواهد انداخت و کشت من بقورچیان حرم و اندرون آقا نیز باشی حرم میگویم که بر کنار سلطان ابراهیم
بر راه هر دو کوه کشند ایشان را بمن هیچ نگرید ما سوار شده پیش میرویم می بینیم که مرتبه مرتبه با دیش می آید
دیگر چون منزلی که ما در آنجا نشسته ایم نزدیک رسیده نزدیک را در و در رسیده بر طرف میشود و اصلا خاک و غبار
پیدا نیست و یکبارگی محو میشود و از عقب گرد و غبار کاوکوهی و قوچ بسیاری پیدا میشود و همه رو بدار
بطریق دنبه گوسفند و به امرا میگویم که شما هر کس خواهد در عقب بروند و ایشان میروند و من سه گاو کوهی
دیگر قوچ را زده می آورم و میگویم که شما اینها را کباب کنید تا امرا بیایند و من در خیمه می نشینم و بعد از ان
هر کس می آید سی و چهل از اینها گرفته می آورند و بعد از ان در خواب می بینم که بیدار شدم تا در خواب
دیدم که همشیره ام در چهار گنج زیر انداز در شکل من و در هر گنج زنی صاحب جمالی خوش شکل نشسته
بلندی چون نشانده و اصلا زیب و آرایش ندارند فاما چنان خوش شکلند که در دنیا از میان آن نوع
شکل کم پیدا شده از وی می پرسم که اینها کیستند میگوید که اینها را از گرجستان برای تو آورده اند
یکی خواهر وزیر است که در خانه ما بوده و سه دیگر را حال آورده اند و من میگویم که خواهر وزیر این شکل
نداشت که اینچنین شده درین مرتبه از خواب بیدار شدم خود را در همان بیت آیه فسیکفیکهم تمام دیدم
باز در خواب شدم همان خواب اول را بهمان کیفیت دیدم که آیه فسیکفیکهم تمام را میخوانم و تحیر

میکنم که این آیت جهت دفع وسوسهٔ شیطانی است اگر آن اضطراب از ورود واقع شود و باز بخاطر رسید که چون

پرتو نور الهی ظاهر شود سبب اضطراب و لرزه آن خواهد بود در خواب میگویم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

پس حجاب با حضرت حق سبحانه و تعالی در سخن آمده است وصلت الهی در آنحضرت اثر کرد و لیکن

کسی که او را در این نوع بیم هست در من اثر خواهد کرد برادران خواندکار در توجه اینجا نشسته چون

بپاسین آمده در آنجا توقف کرده که نزول برسد ملازم اولاً مرا فرستادند که در میانه صلح واقع

شود من هیچ وجه راضی نمیشدم گفتند اولاً صلح شود چه جای آن بود که بعد از آن ولی

با حضرت خواندکار صلح کنم باری اگر یکی از پاشاهای خواندکار برسید جای آن داشت

نظم رنگ احسان خواجه اولیتر که احتمال جفای برادران ٭ به تمنای گوشت مردن به

از تقاضای زشت قصابان بعد از آن بیازار رجای رفتیم و نشستیم خبر بلوند کرجی رشید و که

خواندکار آمده بعضی مردم آشته و شاه را زبون کردند و دست پسر او را در جنگ انداختند چون

پسر او همراه ما بود خاطر از آن جهت پراکنده کس فرستاد که خبر تحقیق نماید و احوال پسرش معلوم کنند

بعد از پرسش و خواجه تاج وکیل خود نوشته که این نوع اخبار رسید کیفیت احوال کماهی نوشته

بفرستند من در جواب نوشته فرستادم این ابیات را نظم ای که گویی کار دهر آخر چسان خواهد شدن

آنچه دلخواه محبان است آن خواهد شدن ٭ این علامات را ما را آن کرد غم ما چون زوال

کفر اندر جهان خواهد شدن ٭ دست دین در دامن مصطفی و مرتضی است ٭ آنچه میخواهند ایشان آنچنان

خواهد شدن ٭ فکر حق را گو فرخ خواهد نمود از ستر غیب ٭ کاین همه حیران و چشم نکته‌دان خواهد شدن ٭

بعد از آن خواندکار به بغداد آمد کتابتی از سادات قبیلان و له سید حسن ابو الوفا نام جای را که شیخ

آمد

بودند نوشته فرستادند که پادشاه جنگ کنیم حسن بیگ یوزباشی من گفت که لشکر و اسباب اردو را تمامی

بگو ها و پیشها کنید و آن حوالی بفرستیم خیمه و خرگاه را آنجا برده و دواب را بجا بیم چون خواندکار از

فراده جدا شود و بر سر ما آید ما از راه دیگر بر اردوی او رویم و بنه ایشان را در اردوی ما یا بنه خرکار

باشند و آنچه بار اردوی ایشان باشد به تصرف درآوریم عرض نمازگزارده در روز خواندکار و پسرش با بسته گفتم

خواندکار حرم بر من کرده و مرا از نوشتن آنست که گریه که من بر ایشان نوشتم که پادشاه جنگ کنیم بنا بر غرور

بازگشتیم فردا آن روز خواندکار بازگشت بعد از آن بشاه وردی سلطان ذیکا و او قلی گفت صلاح آنست

که من پیشتر روم و نزدیک در اردو برو کسی شده و اسباب و جماعت که در آنجا باشد بسته تو وتا آمدن خواندکار

پاسین و اردو روم را تا غارت کنیم بعد از آن بجز از کس از آن ایلغار متفق شد یاسین شده و تا گوید زود کلا

بودیم بعد از آن بجانب جزیره سعد کوچ کردیم روزی که بقریه جاج رسیدیم اول ماه مبارک رمضان بود این

روایت بخاطر رسید روایت است که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر منبر فرمودند چون بر پله

اول پای مبارک نهادند گفتند آمین و همچنین پای مبارک بر پله دوم که نهادند گفتند آمین باز پای مبارک

که بر پله سیوم نهادند گفتند آمین بعد از ادا خطبه و فرود آمدن از منبر اصحاب سبب آمین پرسیدند فرمودند که

در مرتبه اول که پای اول نهادم جبرئیل علیه السلام بر جمعی نفرین کرد که نام من بشنوند و صلوات نفرستند

من آمین گفتم مرتبه دوم بر جمعی دیگر نفرین کرد که ماه رمضان دریابند و حرمت آن نگاه ندارند من باز گفتم

آمین مرتبه سیوم بر جمعی نفرین کرد که مادر و پدر را دریابند و حرمت ایشان نگاه ندارند من باز گفتم آمین چون

این روایت گفتم چون ماه رمضان است بر سر الکا سلطان نتوان رفت بکردستان رویم و الکاء خود شاه

که کافران حربی اند غارت کنیم و در الکاء قزلقره بنشینیم تا اسبها فربه شوند لشکر کوه گیلویه در این روز آمدند

تا مدت یکماه در الکاء قرشناه و الکاء قرنت کرجی و قرقره نشستیم تا عید رمضان شد از زیاد ملازمان
نزد لیسیات کرجی قره بود لیسیات مبرد سفارش کرده بود که ایلچی پادشاه ما در قلعه الطی نشسته خواندکار در ارض
روم است ما نیز ارض روم و حوالی برکن شاهقلی خلیفه مهردار و محمدی بیک مهردار و ادهم روملو و تیمور خان با
با بعضی از امرا فرستادیم و الدقرقره و بتاروز را در جیحی ایشان شده تا موازی چهار کس از اسیر آورده
شب که بیرقشاند ایرخان ولد محمدی بیک بار دولت کس از دست جیحی اول شده بود که چون از قلعه کام
خبر داد یک کس در آید خبردار باشند اولقا کرستان بیک دو چار میشود او را شکست داده زنده گرفته نزد
امرا آورد و کرستان بیک به ایشان گفته که تمامی لشکر خواندکار در الطی آمده اند و خواندکار نیز از عقب
می آید امرا از آنجا برگشته و بعقاب قوچحیی آمدند و کرستان بیک را نزد من فرستادند بعد از آن ما نیز از ادوار
جدا کرده روانه شدیم و بسر کتل قوچحیی رفتیم و با امرا ملحق شدیم که اگر لشکر پیاده بسر کتل جنگ
کنیم در این اثنا اولو افندی و پیر بشارت کور و علوکا غلام القاص هر دو گریخته آمدند و گفتند که پاشا گریخته
رفته ما نیز نشستیم و جانبی کردیم محمدی بیک گفت که خواندکار در ارض روم نشسته ما بر سر قلعه وان برویم
کردستان را غارت کنیم و حصار را قرچه سازیم و تا خواندکار در ارض روم باشد ما نیز در آنجا
باشیم اگر خواندکار بر سر ما آید ما از آنجا بجزاد برویم و از عقب ما بجزاد آید ما بدیار بر رویم و اگر
بدیار آید ما باز بنجان رویم و آن ولایت را تمام خراب کنیم بعد از آنکه آن ولایت را خراب
کرده باشیم در بهار خواندکار بر سر ما نمیتواند آمد من گفتم صلح میکنیم اگر خواندکار رد کرد ما میکنیم
و این ابیات بخاطر آمد خواندم نظم ز خاک آفریدت خداوند پاک * پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
چو او سر بلندی نبود این کی * از آن دیو کردید از این آدمی * یکی قطره باران ز ابری چکید * خجل شد

چه پهنای دریا بدید * صدف در کنارش بجان پروریدش * سرانجام کارش بجائی رسانید کار * که شد نامور لولو
شاهوار * بلندی از آن یافت کو پست شد * در نیستی کوفت تا هست شد * بعد از آن جامی را فرستادم
کرستان بیک را که در قورت قلعه مقید بود آورده و شاهقلی آقا را همراه کرده در باب صلح کتابت
بخواندکار نوشته فرستادم که اگر حضرت خواندکار را با ما یکرنگی میکنیم و صلح میکنیم و این
ابیات را خواندم نظم جوانمردا جوانمردی بیاموز * ز مردان جهان مردی بیاموز * درون از کینه
کین چو پایان نگهدار * زبان از طعن بدگویان نگهدار * نکوئی کن بآن کو با تو بد کرد * که آن بد را ضرر
در اقبال خود کرد * چو آیین نکوکاری کنی ساز * نگردد بر تو جز آن نیکوئی باز * نظم کار خود را
بخدا گر بگذاری حفظه * ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی * شاهقلی آقا را روانه ساخته
خود متوجه گرجستان لوارصاب شدیم اکثر قلاع آنجا را فتح نموده موازی سی هزار اسیر گرفتیم و از آنجا
بقراباغ آمده قرچ زاد بیک ... آقاسی را بایلچیگری فرستادیم او در خدمت آقا رفت
الحمدلله که صلح واقع شد و چند سال است که مسلمانان بفراغبال اوقات میگذرانند فصل پنجم
حکایت سلطان بایزید از واردان مغضوب از تجار دختر ... اوکس پیش ما آمد میگفت که سلطان
بایزید در اماسیه نشسته لشکر جمع میکند که با سلطان سلیم نزاع کند من میگفتم که ایشان چه حد دارند
که حضرت خواندکار بصحت سعادت بر تخت نشسته باشند ایشان با یکدیگر جنگ نزاع کنند
کس پیش پادشاه رفته بود کار یک گره پاره کی فرستادم که او کس بسرحد ما فرستاده خبر تحقیق نماید ملازم
آمد و دو نوکر الغاص را که با سلطان بایزید بودند آورد ایشان گفتند که رفتیم و در قونیه با سلطان
سلیم جنگ کردیم و شکست خوردیم و باز به اماسیه آمدیم سلطان بایزید ما را فرستاد که بجهت

بازرگانان نزد شاه بروید و بگوئید که یکهزار و پانصد تومان زر بجهة من بفرستد من بهواداری
بجای خواندکار نشستم کی را ده عوض خواهم کرد من گفتم این مرد که سفیه و ابله بوده اولا
من بحضرت خواندکار رو نوشتم زر چرا بدهم او درین مرتبه ابله است که بهزار و پانصد تومان میخواهد با حضرت
خواندکار دشمنی کند هر دو را بحسن بیگ یوزباشی سپردم که نگاه دارد تا ببینم بعد ازین چه خبر آید
بعد از یکماه چهل روز که اینجا بودند از یادگار بیگ بازوکی خبر رسید که خیمه چند در پاسین فرود
آمده بعد از آن کس شاه قلی سلطان با علی چاوش باشی با چند نفر چاوش که سلطان بایزید
فرستاده بود آمدند و خبر آوردند که سلطان بایزید به پاسین آمده مرا فرستاده که اگر نزد شاه
آیم مرا نگاه میدارد یا نه و در روز بعد ازین خبر رسید که پاشاها بر سر سلطان بایزید آمدند داد و
شکست یافته بگریخته نزد شاه قلی سلطان آمده من با امرا گفتم که چون با نگاه ما آمده او را
نمیتوان گذاشت که بجای دیگر رود و هر جا که او رود حضرت خواندکار از ما خواهد دید آقا
علاوه وزیر قزوین و میرشمس ایلچی والده و ترن آقای مهماندار با زر و یراق فرستادم
که او را به تبریز رسانند چون شاه قلی سلطان بایزید از شما پرسد کس فرستاده و او را استمالت
نمایند من نیز حسن بیگ را فرستادم که سوگند خورده او را استمالت نماید که او را و فرزندان
او را بخواندکار ندهم و نزد علی آقا چاوش باشی سوگند خورده او را همراه حسن بیگ کرده فرستادم
و حسن بیگ رفت نزد او سوگند خورده او را استمالت داده بقزوین آورده و از تبریز بمن پیغام کرد که شاه
بدینجا آید دو بلوک شویم یک بلوک بجانب بغداد رویم و بلوکی دیگر بوان روم سلطان سلیم را اگر یک
بلوک خواه آمد بلوک دیگر را کس در برابر نمی آید و تمامی لشکر ایلخانان و خواندکار در استنبول آ

الان

از لشکر با یار خواهد گشت من در جواب فرستادم که در قزوین وارد شود هر چه صلاح باشد چنان
کنم پیش از آنکه سلطان بایزید بقزوین آید سنان بیگ از جانب حضرت خواندکار با ایلچیگری آمد
و امر و فرمان حضرت خواندکار آورده و دوراق آقا هم از جانب سلطان سلیم آمد ما بایشان
گفتیم که سلطان بایزید بیاید هر چه مصلحت باشد عمل آوریم او پیغام فرستاده بود که پیش از آمدن
شاه ایلچیان را به چند جا داد و دوراق آقا را بازی ده من گفتم با حساب گفته با وجود آنکه ترجمه
ایلچی ما که گذشت حضرت خواندکار رفته و تحفه در دولتخانه برده درین سه مرتبه ما را نوازش
نفرموده چه جای دیگران ابیات و تفقدات دارد نظم نظر کردن بدرویشان انسانی عجب دارد
سلیمان با چنین حشمت نظرها بود با مورش والقصه که در نزد ما بد نگارند بحضرت سخن او چرا
نبرما آمد با از آمدن سلطان بایزید اصلاً خود نشنیدیم رها ان طریق حرمت و ادب را نگاه داشتیم
دگر از دست ما چیزی نمی آید اما اینقدر میتوانستیم که با نگاه ایشان رفته این میان نهار اتمام خراب
کنیم و جمال بسازیم که بعد از آن عبور ایشان از انجا میسر نباشد و در آن وقت حضرت خواندکار در
استنبول بود از زنجان و دیاربکر و ارض روم و وان را میتوانستیم چنان کنیم که اثر آبادانی نماند
و با آنکه القصه پیش باید با صلح نکرده در مقام بدی نشدیم و بعد از آنکه سلطان بایزید بقزوین آمد
مبالغه می کرد که القصه که بدینجا آمد خواندکار جهة خاطر او خود لشکر کشیده به تبریز آمد شما چرا ملاحظه
نموده مدد من نمیکنید دو پسر من همراه شما باشند و دو پسر همراه شما بارض روم روید و من بجانب
بغداد روم گفتم که خواندکار خوب کرده که بسخن القصه بر سر ما آمده و ما همیشه میگوئیم که حضرت خواندکار بجهه
رستم پاشا عمل نمود و سبکی کرد چون ما این کار کنیم صلاح دولت که ایلچی فرستاده درخواست کنند گفتیم

اگر حکم شود که مردم تراکمه را با ایم با بفرستیم دیگر باره کس فرستاده درخواه نمائیم که از تو و کتاب یکی بخورد
و بر سر جهر و وفا آید و با خود گفتم که او با ولی نعمت خود عاق شده و حقوق والدین نگاه ندارد و در حق فیما بینه
کرد و من با خواندکار صلح کرده باشم و خواندکار که والد و ولی نعمت او است و حقوق ایشان برادر است
که نگاه ندارد و هرگاه نگاه ندارد این چگونه معاهده او کنم و یکی دیگر از بدیها و بی عقلیهای او آنکه با وجود
آنکه من ملتجی بود در آن شاه طهماسب نوشته بود و حضرت سلطان سلیم خان که با او بسر نزاع و دشمنی بود انواع
تعظیم نموده چه در نوشته بود دانستم که این مردک بی عقل و سفیه و بی دانش است نظم ترکی بعنوان کتیبه سلطان نوروق
باشد رمز ز سلطان نوروق که چو با نوروق باشد رمز طلب کردم ز دانای یکی پند مرا گفتا که با نادان
مپیوند که گر دانای دهری خر باشی وگر نادانی ابله تر باشی و او خود نادان و جاهل بود مرا
چه لایق که با نادان کرده باد متفق شوم بنابراین علی آقا آغچه سقل یوزباشی را با ایلچی که خدمت خواندکار
تعیین نموده ارتشی آقا را بخدمت سلطان سلیم خان فرستادم و او را بر بانان نگاه داشتم و چون اراده
نموده بود که جهت امراء سرحد مثل گیلان و مازندران و قندهار و هرات و سیستان و مشهد مقدس
و سبزوار و کرمان سوغات فرستد فرخ بیک گفت میخواهم با ایلچیان روم و ساز زیتون را بشنوم و با او چند مفصل
ساز نوازم با آقایان خود جهت امراء سرحد هریک چیزها داده بجا کا فرستاد و فرخ بیک با ایلچیان
رفت و مخاطرشان کرده که با پنجاه کس یکروز بطرف شکار بیرون میرویم و میگریزیم ایشان بعد از
یکروز واقف خواهند شد و در عقب ما خواهند آمد و ما یکروزه راه رفته ایم غایتش از مردم
جمعی که اسب ایشان مانده باشد بگیرند و با یکصد و پنجاه کس خود را میان ترکمان تکه و ورساق می اندازیم
و از آنجا بکشتی نشسته با قزاق میرویم و میان حاجی ترخان و قزان در آمده بپادشاه روس

کس فرستاده

کس فرستاده میگوییم که با دشمن خواندکاریم از و مدد خواسته و چرکس را نوکر خود ساخته در آنجا مینشینیم
و مردم بغدادی و چرکس و قرم را نوکر خود میکنیم بهر جا که دست ما برسد از الکاء خواندکار غارت
میکنیم و اگر خواندکار لشکر بسر ما بفرستد با کوچ ایل میرویم خواندکار با ما چه میتواند کرد و قرا اغورلو
و مصطفی نشانچی و محمود چرکس از این معنی واقف شده بحسن بیک گفته اند که سخنی داریم و میخواهیم
بشاه عرض کنیم حسن بیک قبول کرده ایشان را پیش من آورد که سخن خود بگویند سلطان بایزید
از این معنی خبردار شده ایشان را طلبیده بقتل رسانید بعد از چند روز عرب محمد از مازندران آمده
و بعد از سه روز آمدن در باغ مهمان شد عرب محمد پیش من آمد گفت حکایتی دارم و میخواهم در خلوت
عرض کنم گفتم بعد از آنکه من به ییلاق زردم رفتم بیا و بگو چون سلطان بایزید مطلع شد که عرب محمد از
اندیشه او واقف گشته میخواهد که حقیقت حال را بمن بگوید شب طلبیده او را بقتل رسانیده
و علی آقای یساولان باشی که همراه عرب محمد بود دانسته که سلطان بایزید و مردمش در اندیشه اند
آمده شرح بمن گفت که جاسوسی و خیال ایشان چنین است و قدوز قرباد نقل کرد که فردا شب اراده
دارد فرار نموده باسترآباد روند دانستم که واقعی بوده و همچنین واسطه او را کرده کمانگیر طلبیده از قوم کرد
که با او درین کار متفق بوده بقتل رسانیدیم و بعضی را برهنه کرده گذاشتم که بهر محل که خواهند
بروند بعد از آن مرا عارضه روی نمود علی آقا از خدمت خواندکار آمد فرزندان و امرا و مردم
هرکس که تحفه در روز نشانه فرستاده بودند در برابر تحفه هرکس امر غیر از ما که درین مرتبه تحفه ها
درجه قبول نیافته بود دانست که هر تحفه ایشان را بدین تفصیل سلطان بایزید در دو تخانه محمود
بود اوضاع آن نزد حسن بیک یوزباشی سلطان محمود نزد سوندوک بیک قورچی باشی آنجا بود

سلطان محمد زد معصوم بیک وکیل بود سلطان عبدالله نزد میر سید شریف شیرازی بود بجعفر نسل
قیصر ردمند خاطر حضرت خواندکار سلطان سلیم خان کرده نگاه داشته ام و چون سوگند خورده‌ام
که سلطان بایزید را که خواندکار زاده‌ام موقوف همین است که چون امر و اشارت حضرت خواندکار
برسد و فرستادگان سلطان سلیم خان برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم خان نمایم باشد
حضرت میرزا حسن آقا مشار خوش آمدید صفا آوردید بجا امر حضرت خواندکار است چنان کنم
و از امر و اشارت آنحضرت تجاوزی ندارم و بهر خدمتی که فرماید ایستادگی دارم اما در برابر این
نوع خدمت نمایان از حضرت خواندکار سلطان سلیم خان جایزه و جلدوی که لایق شان این
باشد همچو اسم وفی الواقع صله و جایزه دارد نظم خوش کرد یاوری فلک روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری • در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند • اقرار بندگی کن و اظهار
چاکری • آنکس که اوفتاد خدایش گرفت دست • گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری • ساقی بمژدگانی پس برو باد
عیشم از در درآ • تا یکدم از دلم غم دنیا بدر بری • در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسیست • آن به کز
این گریوه سبکبار بگذری • سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج • درویش و امن خاطر و
کنج قلندری • یک حرف صوفیانه بگویم اجازتست • ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری • حافظ
غبار فقر و قناعت ز رخ مشو • کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری • تمت المقالات بعون الله تعالی

۵ شهر رجب المرجب ۱۲۴۹

صورت مکتوبی که شاه اسمعیل صفوی طاب ثراه بیکی از سلاطین نوشته بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد المختار والائمة الاطهار واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان
صادق الوعد وکان یأمر اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا بعد از اهدای سلام اتم
مضامین مکتوب شریف بشرف اطلاع وبیقین پیوست وچنانچه از آنطرف مصرح دلایل ...
موروثی صمیمی بود از اینجانب محرک سلاسل محبت ومودت قدیمی گردید اما با وجود آنکه طریق
سلوک مسلوک طریق آبای عظام علیه الدرجات واسلاف فخام سنیة المقامات ...
گزیده ... از اوان واقاصی ... کال انتشار ونهایت اشتهار یافته وکیفیت ...
وخصایص اخلاف آن زمره شرافت باوصاف کریمه واخلاق عظیمه اسلاف وجه وضوح پذیرفته
... را از حقایق بعض اخبار که ... از تقریر ... زبان ... که تعزیر ... ان ...
مسموع شده باشد ... رای سدید نمود وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم
ان ربک هو اعلم بالمعتدین ... نهج سبیل واوضح لمن اهتدی ولکن الاهوا عمت فاعمت ...
فحاوی کتاب ومحصل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصایر وابصار کالشمس فی وسط النهار
واضح وآشکار است که بموجب فرموده لولاک لما خلقت الافلاک تعمیر معمورهٔ افلاک ...
عوالم افلاک بوسیلهٔ ظهور نشئه نور محمدیست در جه مقتضای ترتیب ... ختم النبوة

وکمال الولایة که هر آینه مقتضی ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی وبسط ... وشمول
اطوار سلطنت اخرویست ایالت وولایت صوری ودولت ممالک معنوی خاصهٔ آنحضرت و
عترت طیبه علیه اکمل الصلوات واولاد طاهره وآل جلیة الکمال اوست بتحقیق ویقین والله
در این مظهر سلطنت عظمی وخلافت کبری غزوات الهی صفات آن سلطان سریر ... اولی
وچندروزی که بموجب مشیت ربانی واختیارات وارثان آن ... مخصوصه ...
منصوص الهی ائمه هدی وکمّل اولیا از ... حقوق ارثیت خود از ایادی ارباب
غضب وتعصب متقاعد گشته از تنگنای اشتراک اهل دنیا نام تسلط واستیلائی بردند چون دوا
درصدد تقابل ... آوردند بر طبق بشارت غیبیه وادا مرالهیه از کمال عتو وعلو کال
ایشان نمودند ... بواسطه عجز ... از ... جمیع پریشان ... اما ... بموجب ...
... فی اخرالزمان ... خاندان نبوت وولایت ...
بلند برومند وجود ... گلزاری کشید واز عکس عالم آرای دودمان سیادت و
چراغ گیتی فروز این دولت روز افزون که آیت والله متم نوره شان آن ... نار الله الموقدة
التی ... روشن گشت وآثار فحوای ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض
یرثها عبادی الصالحون از جبهات اطوار ... زبان ...
... نحن نرث الارض ومن علیها گویا شد منادی تقدیر ...
تقریر ... وکذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم لتتلو علیهم الذی اوحینا
... خامه ... کاتبان تحریر ... واذکر فی الکتاب ... صحایف ...

سلطنت کاملة الارکان و خلافت عالم و عالمیان رقم این اسم جلیل ثبت نموده زمانه
در نظر اهل زمان آن جلوه داده نظم در خزانه رحمت بتفصیل حکمت بود ٭ زمان دولت سادات در
رسید ٭ الحمد لله الذی هدانا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وظیفه ارادت کامل و محبت
شامل نیت کیمیا که بادی فتح ابواب موافقت و نشر اسباب مصادقت شده و اندر
استقامت آن امور وابسته است آن دستور اهتمام مبذول داشته بموجب قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی سر رشته محبت آل عبا را از دست ندهند و چنگ اعتقاد و
التزام بعروة الوثقی مصدوق انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما فانهما
حبلان لا ینقطعان الی یوم القیام مستحکم دارند که هر آینه آن شیوه رضیه و شیمه مرضیه مستوجب
آن خواهد شد تا امدادات معنویه و ارشادات دینیه که در مکتوب ارادت اسلوب نسبت
به آبای کرام ولایت مقام ما فرموده مقرون با فادات و سعادات صوریه و دنیویه گردد و
بلا شک چون معانی ارتباط ازلی تجدید و مبانی اختلاط اصلی تاکید یابد تصدیق اقاویل باطله
و تفتیش اباطیل کاذبه چه حاجت کذاب غرضناک بیباک که در سلک و کذلک جعلنا لکل نبی
عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا آن مسلکند نخواهند
فرمود چه اکنون در جانب غیر ترویج مذهب حق ائمه هدی و اجرای احکام شریعت غرا و طریقه
بیضای مصطفی و مرتضی که آیات بینات کتابی و احادیث صحیحه نبوی بحقیقت این دو شاهد عدل
فرقی اند صورتی دیگر که در نظر مجوسیان متفق تقیه که با فسانهای آبای دولت در حسب انا وجدنا
آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون مستمسک و متعصب دلی تقرب شاهد واقع شده

افزاید

افزاید الله ابتغی حکما و هو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلا و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و کیف لا
راه حق نیست و غرور نفس بر او درست نظم ز شرق تا بغرب گر امام است ٭ علی و آل او ما را تمام است
در حق که آبا و اجداد سلطنت نژاد علی الاعتقاد انار الله برهانهم بر این عقیده نجیه و طریقه
مهدیه بوده اند و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون و اگر ایشان در حقیقت آن مذهب
حق شائبه ریبی بخاطر گذرد هر کرا از علمای دینی و فضلای مذهب که تعیین فرموده نفرستید بدلایل
عقلی و نقلی بر او اثبات مدعی حسب المتفق خواهد شد قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون
الا الظن فلله الحجة و الرشاد لهدیکم اجمعین علیه السلام است که مقصد اصلی و غرض کلی از ارتکاب امور قائمه
و دنیوی و تمشیت صوری غیر شناعت احکام شیوع هره و اذاعه آثار فرقه ناجیه که مانعیت انوار
و اسرار اصول و فروع آن در حجاب ظلام ظلم مخالفان دین و دولت ماندن ملک و ملت محقق و
منطقی بوده نبوده و نیست و الا همت صفوی اشما و نهمت ارجمند مصطفوی اعلا که ارشاد و جبلت
از تعلق امور دنیه دنیا و جزئیه سلطنت این سرا منفرد را باور دارد ارفع و اعلا از آنست که بر صفحات
خاطر خسیسه و حطام دنیه خبیثه التفات نماید نظم شکر خدا که باز در این اوج بارگاه ٭
طاوس عرش میشنود صیت شهپرم ٭ مقصود ازین معامله ترویج کار دولت ٭ فی جلوه میفروشم و
عشوه میخرم ٭ در حقیقت چو طعمه چشیدم ز دست شاه ٭ کی باشد التفات بصید کبوترم الله که
و لعله که مربیان توفیق الهی و تایید نامتناهی مقرون سعادت رضوان و یصدون عن سبیل الله و یبغونها
عوجا اولئک فی ضلال مبین را خاطرنشان این طینت طیبه ما فرموده نقوش ان نقشها و قدرکه مهرسان
کارگاه خیر بشر و مصوران اشکال نفع و ضرر هیچ رقمی از ارقام محبت دنیا بر صحیفه خاطر نکشیده اند

وهیچ نقشی از صور دلفریب این شاهد رعنا بر لوح ضمیر ما نگاشته نظم نگارا ای دنیا مخور زرپ گرچه

ازین فسانه و افسون هزار و ار دیار که اگر هست که کاکس کار نشده که تو گفت که چون فرشته

سخت جم بر باد فغان که با هر کس غم با بخت سلک کس نبرد که دستی ازین دنیا برد بلکه از راه حمیت

نبوی بمقتضای ان عبادی لیس لک علیهم سلطان رب تعدی ما سوی و اباء از تسلط و تعلق دنیا

حقیقی از آنجانب منصرف گشته حفظ عنایت ازلیه و حسن سعادت ابدیه بدستیاری اتحاد و اتفاق

وها هو امان علی اهل الله دامن همت ما را از لوث و آلایش بآرایش دنیوی و آسایش اخروی محفوظ داشته اند

نظم دو گیتی را نخواهد هر که مرد است یکی را خواهد او کین هر دو گرد است رب اوزعنی ان اشکر نعمتک

التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه وادخلنی فی عبادک الصالحین صورت شیخ

تمنا آنکه از آنجا که بشد این بلاد و دیار چون مناقی طور مروت و رغبت پروری و مبانی آیین فتوت

و عدالت گستری است یقین که تجویز نسبت آن بآنجانب نخواهند فرمود چه فی الواقع خلاف حق و

واقع است و تعلل و تسویق که تا غایت در ارسال رسل و رسایل واقع شده بود ظاهرا منشا آنش

بر ضمیر منیر معانی تصویر صورت پذیر باشد چه در مدت چندان توجه و اشتغال بدفع و رفع اهل

طغیان و قلع و قمع ارباب بدعت و عصیان بود که مجال رعایت این نوع آداب مستقره

و قواعد مستمره نمی شد و مع ذلک ذوق و اتحاد کامل بوداد و اتکا و قدیمی ایشان چندان ثابت

که با اختراع رسوم اهل عادت حاجت نمیدانست اکنون چون بمفاتیح توجه ایشان ابواب این مرام

محبت فرا منفتح گشته و هو الیوم از دیار در تردد قافله و امتداد این سلسله از شایبه انقطاع مصون

مصون و مامون خواهد بود و همچنانچه اشعار فرموده بودند چون زیارت بیت الله الحرام از اعاظم

شعایر

شعایر اسلام است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب بندگان توجه فرمایند اقدام امداد

و اسعاد اقدام بوظایف اقبال و اشتغال نموده نوعی متوجه خواهد شد که باین بهانه زیارت عتبات

امامت ارکان ولایت بنیان حضرت ائمه اثنا عشر الهادیه علیه و علیهم الصلوة والتحیه و بتعظیم

بطواف حرمش از قول رسول قرشی تا بحشر حج نافله بیان بشد است دران جا که بجمیع [illegible]

و صوامع طلب نموده بودند چون ترویج آن بقاع خورشید شعاع بر ذمت همت ما لازم است ان شاء الله

تعالی بعد از وصول مکاتبات از مداین معتبره عراق استدعای که شهره بلاد و دیار در آفاق

باشند مرا بصوب عالی فرستاده خواهد شد بواقی حالات و مقالات بتقریر ولیند میر علای محمد مرام

الاسلامی عمده ارباب العلم والایقان اسوه اصحاب الکشف والبرهان لازال کاسمه احمد

الی الفاتحه والخاتمه محول است که بعد الاستخبار والاستبشار معروض دارد یا ایها الناس قد جاءکم

برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا وهذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی بین یدیه

وتمت کلمت ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم والسلام علی من اتبع الهدی

صورت مکتوبی که شیخک خان ازبک بشاه اسمعیل ثانی صفوی انار الله برهانه نوشته

سیادت پناه سلطنت دستگاه اسمعیل دار و عز بعنایت بی نهایت سلطانی شرف اختصاص

یافته بداند که تدبیر امور مملکت داری و تسخیر بلاد و تقمیع اعادی و تحری افاضت بدایع خیرات و رونق

بقاع حرم جهان فرسا از عهد ازل فی ضمیر القبضه اقتدار و تامل خستیار رجعه بزرگوار شهید سعید

خلافت پناه شاه جمال الدین شاهزاده تقویت نموده و سریر خلافت و عدالت و رحمت دربارگاه عظمت

جهان پناهی و ضبط سیاست با قیام یافته و سکه شیر مردی در [illegible] دلیری و فیروزی بالقاب

مترشح گشته وصدای امامت ونداى خلافت از هاتف غيب بما رسيده پس بدليل معلوم ميشود از قول
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که الولد سر ابیه مقررست که میراث از پدر ماند به پسر رسیده وبحق
سزاوار اولاد آدم ودیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه چون شب ظلمانی پدید آید وستارکان در آسمان
پدید آمده بتحصیل سهیل از جای که طلوع نموده یک نیزه تقریبا از سر کوه بالا آید ودرنگ خود دارد نور
وساعتی ارزیده از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق رسیدن گرفت پنهان حمل که بر آمده
بود فرو رفت وهمچنین ظهور ما از جانب مشرق وطلوع او از جانب مغرب از طلوع سهیل واضح تیمنی که لحنهٔ
دیگر آنکه چون زیارت کعبهٔ معظمهٔ شریفه وتعظیما رکنی از ارکان اسلام است وفرض بر همه مسلمانان باید که تمامی راهها که
متعلق براه کعبهٔ معظمه است ساخته وپرداخته نماید که عساکر نصرت مآثر وارد شده اند که بزیارت مشرف شوند
سادری ونیلکشی طیار نماید وسکه وخطبه بالقاب همایون ما در قلمرو خود موشح سازد ودر مساجد جمعه القاب
جهانگیر ما ملقب گرداند وخود متوجه پایهٔ سریر اعلی شود والا که از حکم همایون ما تفرده [illegible]
خارها بعدول وانحراف سر دو بانحراف ورزد فرزند دلبند ارجمند سعادتمند سلطنت وجهانداری سپاه ظفر
اقتداری نظم جوان وجوان بخت وروشن ضمیر * بدولت جوان وبتدبیر پیر * بدانش بزرگ وبهمت بلند
بیازو دلیر وبدل هوشمند * ابو المبارز عماد الدین جمشید قدم بهادر خان ابقاه الله تعالی را با جماعتی از
امرا ولشکر این سرحد سمرقند وبخارا وخوارزم وقندوز وغور وغرجستان [illegible] فرستاده تا ملک را
بقهر وسیاست مقهور سازند واگر چنانچه مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان مقصود سلطنت ودوران حافظ
بلاد وامین وامان قامع الکفر والطغیان آنکه مرکب ظفر بهر جانب که راند در مقصود کشوری بفتح وفیروزی
مفتح گرداند نظم دو تیغش آید اکنون کلاه فتح واستقبال او * هر کار روی نهد اوج ملایک لشکرش در رکاب

اعلی

نهنگ از برق تیغش مجهد پیشها از شرفای از جنود عسکرش ابو الفوارس [illegible] اقبلان اعلان
عزه با جماعتی لشکریان سرحد قندز وبغلان وحصار شادمان وبدخشان تا نواحی ترکستان متوجه شوند
تا آن ولایت را بکلفت تحصیل وقبضهٔ اقتدار مسخر سازند واگر چنانچه دیگر باره مستقر نشود رایات نصرت آیات
فرصت آثار را متوجه خواهیم فرمود واول فرزند اعز غنچهٔ گل مراد وتسکین جان وقوت جگر وفؤاد که مشهور
شده بضرب دلاوری وبیرو [illegible] شیرشکار نظم زهر جسارتش فلک پشت خم * که بر کندش روز هیجا رستم
در آورد که تیغ چون برکشد * سر سرکشان را بخون در کشد * ابو النصر کمال الدین محمد تیمور بیک بهادر خان را
با جماعتی امرا ومقربان تعیین فرمائیم وفرزند ارجمند قرة التاج [illegible] الدوران [illegible] القلابه فی
الکلال حمزه بهادر خان وجوه الظفر را با جمیع امرا ودلاوران شهسوار کردین را که از اندجان وسمرقند ساوه
وتاشکند وشهر سبز واوراتپه وشیروان واورگنج وخوارزم وجیحون کنار ودکا خزر وقفت ونواحی
قبچاق وغلاق مقرر شده که بهستا [illegible] نمایند وبا مخالفان جوا جوا حرب با داعیان دولت که
در آن سرحد حاضر باشند پای وقار بر زمین بستر نگاه دارند که بتوفیق الله تعالی از خزانهٔ غیب کرامت
نصرا عزیزا نصرت استقبال نماید اعلام نمایند که درچه محل وچه مقام مقاومت خواهد بود والسلام
جواب کتابتی که شاه عباس ماضی صفوی طاب ثراه بعبید الدین ازبک نوشته در
ارسال داشته بسم الله الرحمن الرحیم ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد
جعل الله لکل شیء قدرا خطاب عتاب آمیز وصحیفهٔ شور انگیز که از روی مکابره وعدم انصاف
در جواب مکتوب صداقت اسلوب اینجانب مرقوم قلم منشیان فصیح البیان گشته بود در وقت بسته
با زور هم پنجهٔ الکرام در اسفراین [illegible] رسید شرحی که در جواب نامهٔ اینجانب قلمی فرموده اند

هام که جواب مطابق سؤال نیست و شروع در جواب آن موجب طول الکلام و باعث استماع فقره چند تمام
خواهد شد بنابراین بدین ابیات اختصار داده شروع در مدعا می‌نمایم نظم مرو تا بر عیب خود ننگری
که بر عیب خود ننگرد ❀ بر زبان تو گفتگوی کسان ❀ خود همه عیب و عیب جوی کسان چند باشی درین معامله گرم
شرم بادت درین معامله شرم ❀ و مجملی نیز از جواب مقدمات مذکوره آنکه معذرتی که در باب مقابله نکردن
با عساکر منصوره در سال گذشته مرقوم نموده اند در کدام زمان در آئین و قوانین سلاطین روی زمان
مقرر بوده که کسی اراده سلطنت و جهانداری در سویدای خاطر خود جای داده باشد در مقابل خصم قرار نموده
بگوید که شما آنقدر توقف کنید که من لشکر و عسکر بهم رسانیده باشم جنگ و جدال آغاز کنم نظم کسی بر سر
افسر تواند نهاد ❀ که در راه آن سر تواند نهاد ❀ مناسب آن بود که بمعذرت آن مقدمه منشیان
بلاغت نشان بذیل مقال متذکر میشدند که الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین و چون بر ضمیر
منیر ظاهر و هویدا گشته بود که آن سلطنت و شوکت پناه در مقابل عساکر نصرت مآثر ما درنگ نتواند
آمد و بدبخت ایالت و شوکت پناه بصفت حشمت و دستگاه علیجاه مؤتمن الدوله القاهره نظام
الدوله و المنصفه و الشوکه و الاقبال فرهاد خان را قبل از ورود موکب همایون بجانب سفراین روانه
نموده‌ایم که شاید این ننگ بخود قرار نداده عنان عزیمت و توجه بجانب دیگر منعطف نسازند
ایشان بخود قرار داده بمجرد استماع آنکه جمعی از قراولان ایشان بقراولان ایالت پناه مشار الیه رسیده
شکست یافته جانب الفرار از سفراین کوچ کرده روانه شدند نظم چه بازوی داری تو شمشیر
قوی ❀ چرا میگریزی که نامردی ❀ و از مضمون کتابت شریف چنان معلوم شد که بجهت رفع انفعال
دبیران فصاحت شعار مقدمه بموقع چند بر رشته تحریر در آورده و غافل از آنکه در نظر اهل خرد

الحق

نوشتن این مقدمات باعث زیادتی خجلت و انفعال است و چون در نامه شریف مسطور گشته که شعار
اخلاق قزلباشان دارند نواب همایون ما نیز اراده طواف آستانه ملایک آشیان مشهد مقدس معلی
مزکی روانه ایم و هست که کوچ بر کوچ برسیم مصراع چه آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم ❀ اگر
بر قول و نوشته خود راسخ دم و ثابت قدم خواهند بود در هر محلی که از حوالی مشهد مقدس قرار تلاقی و تعیین
میدهند تشریف داشته باشند و باز بمجرد آوازه رایات نصرت آیات بجانب دیگر متوجه نشوند که مقتضای
غیرت برسم نظم اگرچه بود کوه ثابت قدم چه آید قیامت بریزد ز هم مثال آن سلطنت پناه بعینه آنکه
علیا یک ایلوز نوشته اند باراده تسخیر عراق و خراسان تشریف آورده قلعه سفراین را محاصره نموده بودند که این مقدمه
بمسامع عز و اجلال رسید با وجود آنکه در آن سال اراده سفر خراسان نبود از استماع محاصره قلعه مذکوره بقصد
تنبیه عساکر منصوره ممالک محروسه گشته با جمعی قلیل که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند ایلغار کرده
در عرض هفت روز مملکت سفراین را مضرب سرادقات عظمت و اجلال فرمودیم و کار ایشان را جای
معذرت نیست پای ثبات و قرار استوار میباید کرد که در غیرت و ناموس سلطنت عنان عزیمت رفتار را
بجانب دیگر منعطف ساختن لایق نیست ما حصل کلام آنکه اگر دعوی بهادری میکنی جنگ مقدمه نزاع و جدال
بقطع میرسد منم غلام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و تو غلام عمر و معاویه و ابی سفیان علیهم اللعنه
و النیران همچنانکه در جنگ صفین بمقتضای قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب
المعتدین امام و مولای من با امام و مولای تو نبرد نموده بیا تا ما و تو با یکدیگر جنگ کنیم هر کدام اقتدا است
میشود بمقتضای خود کرده در میدان معرکه با یکدیگر طرد و نبرد جدال نمائیم تا قضای الهی و جواب آید و انی
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بهر کس نصرت داده باشد ملک و مملکت و لشکر خاص

از انفس بود و مسلمانان دیگر از آن دیار آمده و خبر عساکر جانبین مرفه و آسوده کرده زیاده از این چه
اطناب نماید منوطی که سزاوار رحمت و غیرت و ناموس پادشاهی و سلطنت بوده باشد بعمل آورند
والسلام علی من اتبع الهدی صورت کتابت عبدالمؤمن خان اوزبک که به پادشاه فردوس
بارگاه شاه عباس صفوی طاب ثراه نوشته چون تمهید صحایف خلوص و اختصاص و تنظیم صفحات موالات تشیید
مواد وداد و ممهد تأکید مبانی مصادقت و اتحاد هست به تکرار دعوات لطایف التیام که از محض
محبت و مودت منبعث شده و تحیات زاکیات که از کمال وداد و اتحاد متحف گشته بحضرت اعلام
معالی منقبت سلطنت و ابهت دستگاه شوکت و عظمت انتباه نصفت و عدالت آثار … نقاوه
دودمان عز و علا خلاصه خاندان مجد و جلال مسند السلطنة و الحشمة و الشوکة و الکامیاب …
لازال ایام سلطنته و حشمته و شوکته الی یوم یحشر فیه الناس تحفه و هدیه گردانیده معروض رای رأفت
ضمیر انور و خاطر فیض مآثر ضیا گستر مخفی و مستور نماند که سلاطین اوزبکیه از اول تا آخر بر جاده
طریق عهد و پیمان بوده و محافظه نموده‌اند که تمامی خیر واقع بود و خلاف عهد و شرط بظهور رسید و اگر …
سلطنت پناه طریق آمد و شد نموده قاعده وفاق و اتفاق مسلوک میداشتند آن نیز خلاف عهد …
اعتماد نیست از این مراتب خاطر شریف رسید که آن جماعت … تنبیه نماید چون خانان … منصوب
معروف گردانیده بمجرد استماع آمدن عساکر منصوره رو بهزیمت نهاده فرار نمودند … از ترکمانان …
که در سر کار … امثال کرایلی و غیره … کلان تمامی قطاع الطریق و بد عهدند باعث فتنه و فساد
… اهل بغی‌اند و فساد … مال و عیال خود بالفرض … نمیشوند از افراد جماعت …
از قزلباش و تیجه دیگر … تخریب … داده … این قسم جماعت … که در این جلبه اعتماد

نموده باشد و چون در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا و اولاد حسن … آن سلطنت … آمده
بنوعی بوده است که تجار و مترددین بخاطر جمع بمکه معظمه آمد و شد نموده‌اند حالا در زمان …
آن دستگاه طریق آنست که امکان … بوده باشد تا حجاج حرمین محترمین و تجار بلا اکراه در حدود امان …
و از جانبین همت بر آن مصروف داریم که این جنس قطاع الطریق و مردم شریر و اهل فساد که باعث خرابی
بلاد و مضر طرق شوند بعد از آن بنای دوستی و محبت استحکام پذیرد که بهیچ گونه خلل تقوای اعدا آن راه نیابد
و همواره ابواب مکاتبات و مفاوضات علیه که موجب دوستی و محبت است مفتوح باشد و طریق یکانگی و یکجهتی
تبدیل بالغیر الی یوم القیام بجا ماند و چون مدار سلطنت و فرمان روایی اصلاح حال رعایا موجب انتظام امان
و آمال جمیع مسلمانان است و قاعده محبت جانبین آنست که خلایق روزگار در مهد امان … آسایش
… تجار و طالبان راه مکه معظمه رفته آمد ننموده دعای دولت جانبین حاصل کرده …
جهت استحکام بنیان وفاق و اتفاق تکمله کلام … مصحوب … فرستاده شد ایام سلطنت …
جواب مکتوب عبدالمؤمن خان اوزبک از جانب شاه عباس صفوی طاب ثراه و ادام …
نامه محبت قرین … مودت … که مبنی بر اصلاح جانبین … مصحوب … واجب الحفظ …
از جانب معالی حضرت سلطنت و شوکت مآب معدلت و جلالت … نصفت و حشمت مآب … افروز
دودمان خواقین مسند نشین تخت سلاطین … السلطنة و العزة و الاقبال عبدالمؤمن سلطان
نامزد … گشته بود در حین انبساط ملاحظه آن … رای انور پوشیده نماند که …
همایون ما را اراده توجه بجانب خراسان بود شرح آن را در جواب نامه که مصحوب …
خراسان فرستاده بودند … فرستاده شد … تصدیع … بعضی مقامات …

شریف نشان عطارد نظیر از روی دوستی و یگانگی مرقوم فرموده بودند جواب آن بخدمت نوشته میشود اولا
آنچه درباب سلاطین اوزبکیه قلمی فرموده بودند که مهر دوستی ایشان بحضرت ... بر ضمیر منیر ظاهر و آشکار بود
که از اول طلوع آفتاب دولت بیزوال این خاندان ولایت نشان میانه این آبا و اجداد همایون ما
و سلاطین مذکوره طریق دوستی و یگانگی مسلوک بوده و همیشه از سلاطین و خان زادهای آنجا کسی
در رکاب نصرت انتساب آباء عظام اینجانب بوده اند و سلطنت و مرحمت پناه دین محمد خان
و سلطنت و شوکت پناه عظمت و جلالت دستگاه حاجی محمد خان مدتهای مدید در اردوی کیوان
شکوه نواب جنت مکان شاه بابام انار الله برهانه بسر کرده ملازم رکاب فیروزی اثر بوده اند و سلطنت
و معدلت پناه ابو محمد خان و دیگر امراء عظام انتظام دولت و سلطنت پناه حاجم خان و محمد علی سلطان
خلف صدق خود را بدرگاه جهان پناه نواب خلیفه آشیان شاه بابام انار الله برهانه فرستاده
عاطفت و شفقت آن اعلیحضرت والد ماجد و نواب همایون ما پرورش یافته و در این وقت امری
که خلاف محبت و دوستی باشد از سلاطین اوزبکیه واقع نشده میانه ما و سلاطین مذکوره دوستی
دوستی بجایی رسیده که خلل بارکان آن راه نمی یابد و آنچه درباب فتنه استراباد
که دفع ایشان بواسطه رفع فساد لازم است مخفی نماند که جماعت مذکوره از جمله مفسدان این درگاه
چون در مقام قتل و غارت ایشان بر می آیند بر ایشان لازم میشود که دفع مضرت از خود نمایند
معظم امور صلاح ذات البین است هرگاه آن قرار یافت جمیع مقدمات موافق شرع قرار یابد
و این مقدمات جزئیات است و دیگر در نامه منیف شریف مندرج گشته که بقاعده ما این سلطان
حسین میرزای بایقرا و از زمان حسن دوستی و عهد قرار یافته بود میانه ما و آن سلطنت پناه

مسلوک

مسلوک بوده معلوم است که از ایام سلاطین مذکوره مدتهای مدید گذشته و اعیان دولت قاهره را وقوف
و اطلاعی از آن نیست و با وجود سلطان حسین میرزا بایقرا از سلاطین چغتایی است با ایشان نسبت
ندارد و از زمان حسن از سلاطین ترکمان است نواب اعلی این ما اصلا نسبت ندارد و قواعد دوستی
که میانه این سلسله جنت بارگاه شاه بابام و سلطنت و مرحمت پناه ... سلطان و پیر محمد خان
که از اقربا و اقوام نزدیک ایشان است مرعی و مسلوک بوده و از آن وقوف و اطلاع هست که در مقام
دوستی اند ... از خراسان باز داشته بجمیع ایشان با یالشار و ماوراءالنهر قیام نمایند تا خلایق و عباد الله
در مهد امان بوده تجار و طالبان ... اکرام ... و حضور تردد نمایند و ثواب آن بروزگار
فرخنده آثار طرفین ظاهر گردد و دنیای بی بقا را ... آن نمیکند که بواسطه ... سلطنت در
در مقام قتل و غارت مسلمانان و بندگان خدا در آییم و پیر محمد ... که از آنجانب آمده و کلمه کلام
جهت استحکام دوستی و مودت فرستاده بودند رسانیدیم و میخواستیم که در تعجیل ایلچی روانه خدمت شریف نماییم
خبر رسید که ایشان بالکل باسفراین تشریف آورده اند و فرستادن او را موقوف کرده بدان جهت روانه شدیم
که شاید خبر توجه رایات نصرت آیات را استماع نموده چندان توقف فرمایند که تلاقی فریقین دست دهد
و خدای عز و جل هر کس را توفیق داده موفق گردد و بیکبارگی ... و مسائلی که از دغدغه و تشویش خلاص شده
مهمات لشکرکشی و نزاع بر طرف شود چون باسفراین رسیدیم معلوم شد که بمجرد استماع آوازه توجه لشکر ظفر اثر قرار
و آرام گرفته بسرعت تمام معاودت فرموده اند و الله عظیم الشان آن خلاصه دودمان سلاطین زمان
رفیق و همراه نبوده باشد مقابله با لشکر ظفر اثر نمی فرمایند ... الا ... را از اسفراین روانه نمودیم
که اگر میل صلح دارند ما نیز بمقتضای الصلح خیر با ایشان صلح مینماییم و لیکن قطع تعلق از خراسان میان ما

وایشان صلح صورت ندارد و اگر ارادهٔ جنگ دارند چون مشخص است که تا اعلیحضرت معدلت منقبت عظمت دستگاه
والده قرین اتفاق ایشان نجنبیق نباشد در مقابل هیچ اینها را اعلیحضرت مشار الیه صلاح دیده در محل گرا
ایشان قرار یابد اعلام فرمایند که رایات ظفر شعار بآنجا آمده بموجب آیهٔ کریمهٔ نصر من الله و فتح قریب به کمک
خدا تعالی بنصرت و ظفر یابد و مسلمانان خلاصی از جور لشکر و ستم ستور عساکر جاهلی خلاص شوند
و زیاده از این پامال قتل و غارت بندگان خداوند گردانیدن شما نباشد باقی حالات جمیع بتقریر ایلچی ترکان
ترکان است ان شاء الله تعالی در محل گزارش معروض خواهد رسانید در هر باب آنچه لایق دولت و رفاه
حال عجزه و رعایا و دوران دهند بموجب امنیت و رفاهیت احوال جمیع مسلمانان باشد چنان فرمایند
عظمت و اقبال مستدام باد سواد نامه که شاه عباس ماضی صفوی انار الله برهانه بعبدالله خان
ازبک نوشته مصحوب محمد قلی بیک لالی درر مکنون و زواهر انجم بسطر ... با فواضل ادعیه
وافره ... که از ابلاغ و ارسال آن ... رفع کدورت و وحشت حاصل آید
و از تحفات و اهدای آن غبار ... که از اقتضای فلک کج نهاد در خیال این مردود
ایام ... مرتفع گردیده بموافقت و صفا و محبت و ولا مبدل شود بمبالی موقف اعلیحضرت ملک
رفعت گردون بسطت فریدون حشمت سلطنت و جلالت پناه شوکت و صفت دستگاه ابهت
حشمت انتباه عظمت و عدالت شعار گردون اقتدار خاقان کامکار قهرمان عاقل عادل کشورستان
شهریار جهانگیر جهانبان خسرو اعظم اعدل قرین ... مستعد استعلای مسند آفتاب ... استیلای سریر افراسیاب
صاحبقران ظفر قرین ناصب رایات عز و تمکین زیبندهٔ تخت چنگیزخانی برازندهٔ مقدم گورکانی کافل
مصالح الملک و الملة بالعدل و الاحسان باسط بساط الامن و الامان ... السلطنة و الخلافة و الشوکة و ...

والابهة

والابهة والعزة والاقبال والاجلال عبدالله خان لازالت ایام سلطنته و اجلاله و اقباله الی یوم الحشر
والمیزان تحف دعوات ... و تبلیغ و ارسال مودت گردانیده معروض ضمیر منیر خورشید نظیر اکسیر تاثیر گردانید
که از دیوان قضا منشور خلافت و سلطنت بتوقیع انی جاعلک للناس اماما محلی گشته و در سلک علیا
صفت دعوی سلطنت و جلالت بصورت معنوی انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس
بالحق منسلک گردیده بر همت عالی نهمت سلاطین که مصدوقهٔ السلطان العادل ظل الله اند واجب
و متحتم است که اغراض دنیوی را منظور نظر اصابت اثر نداشته تا بیر فتنه و آشوب که از حوادث روزگار
در اقطار و امصار ربع مسکون ... دو ابرار را منهدم و معدوم گردانند مصرع که ...
خانمان کهن ... اطفای آن کوشیده از مضمون صدق مشحون لا یرحم الله من لا یرحم الناس
ملاحظه نموده با خلایق خجسته با خلایق و عباد الله در مقام شفقت و احسان بوده چنان فرمایند که
از یمن مرحمت و معدلت ایشان از محن و فتن و فتور مصئون و محروس بوده ... و انجاح مطالب و مآرب
بندگان و عجزه و زیردستان که ودایع بدایع حضرت ملک دیان اند از رابطهٔ امور سلطنت و جهانداری
و لوازم اسباب خلافت و شهریاری دانسته همگی همت خسروانه و جملگی نهمت پادشاهانه برآن مصروف
و معطوف دارند مصراع نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت تا روز بروز قواعد کار دولت و
اقبال و قوایم کاخ عظمت و اجلال استحکام و انتظام پذیرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم درین مدت که فیما بین آتش فتنه و نزاع اشتعال پذیرفته جمع کثیر و جم غفیر
از مسلمانان پامال حوادث دوران گشته اند و عجب آنکه نظم ملک اقلیمی بگیرد پادشاه همچنان در
بند اقلیمی دگر این مقدمات بفعل آمده و عجب از اینکه غافل افتاده اند نظم سکندر که بر عالمی

حکم داشت دران رسم که برخی عالم گذاشت بیشتر خودش کرده عالی ستانند و جهت همیشه
دمی ثبات تعلق دنیای فانی که عهدش را وفای و بخشش را بقای نیست در نظر همگنان خورشید ان
ظاهر و باهر و بر ضمیر انور دفعه خاطر فیض گستر نسبت بالخاندان طیبین و طاهرین و سلسله اولیا و اصفیا
ظاهر و هویدا بود و در مراسله و نامه محتاج باظهار حسب و نسب نیست آنچه البته سنیه و اجداد
عظام کرام نموده با صغر سن و قلت تجربه ایام بر ذمت همت شاهانه فرض عین و طیبین فرض فرموده ایم و همیشه
ملحوظ خاطر است که از مضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها احتراز فرموده محرک و مجدد فتنه و
قتال نبوده باشیم و در تسکین نایره آن سعی مشکور و جهد موفور مبذول فرمائیم که در یوم لا ینفع مال و لا بنون
مخاطب و معاقب نگردیم و بشکرانه این موهبت عظمی که نظم خداوندی که ما را سروری داد
میان اهل عالم برتری داد • غرض از تمناهای دنیوی گذشته خوشنودی خداوندگان خدا و رفاه حال مسلمانان
منظور نظر کیمیا اثر چیزی نیست و بغیر رضا و خشنودی خالق کن فیکون مصروف داشته قرار
داد خاطر است که نوعی سلوک نمائیم که جمیع رعایا و برایا و وضیع و شریف و جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی
و فقیر و آشنا و بیگانه موافق و مخالف از توجه و احسان بیکران معدلت و امتنان ما پایان از آشوب
دوران فارغ و آسوده در ظل مرحمت و عاطفت از تند باد حوادث مرفه و غنوده باشند و مصداق
این اقوال شاید که درین ایام جمع کثیر از عساکر و سپاهی متعلقه بدانطرف گرفتار غازیان لشکری گشته
بودند اکثر را آزاد کرده خلعه رخصت معاودت بدیار و اوطان خود فرموده ایم و دیگر پیوسته
که توجه بجانب خراسان فرموده در حالی که در تصرف منسوبان ایشان است نگذاشته ایم که از عساکر
منصوره آسیبی بمزرعه و دهقان انجا رسد بر ضمیر انور ظاهر شده خواهد بود و اگر چه درین ایام که در

ما هم بجهت امور ملایم دنیوی فتنه و فساد چند روزی را ده وحشت و بیگانگی بجای رسید که کتابت ارسال
و ایلچی و نامه و رسول و سفیر نگذشت اما چون درینولا ایالت پناه عمدة الملکین مقرب السلطانی قلبابا
کوکلتاش یکی از مردم خود را با تحفه و هدایا و عرایض باینجانب فرستاده و در طی عریضه اشعار
بدان نموده که مردم آن ولایت اراده و آرزوی طواف بیت الله الحرام زاده الله تعالی شرفاً و تعظیماً
و زیارت مدینه خیر الانام علیه الصلوة و السلام دارند و حصول این مقصد اقصی بسبب انکه ابواب
آمد شد فیما بین که باعث رفاهیت مسلمانان است بجهت نایره فتنه که از جانبین اشتعال پذیر
مسدود گشته و این مقصد در عقده تعویق افتاده و از بیم یوم یقوم الحساب و مضمون آیه عظیمه و من اظلم
ممن منع مساجد الله بخاطر ما خطور نموده که نزاع و کلفت بواسطه جاه و ملکت فیما بین آن خاندان
عظیم الشان و دودمان چنگیزخانی و اینجانب واقع است راه مکه معظمه و مدینه مشرفه چرا مسدود نموده باشد
مسلمانان و عباد الله را در منازعه ما چه دخلست که امر واجبی بجای نتوانند آورد و وبال آن
در روز جزا در گردن ما و شما بوده باشد بجهت دفع حجت و خوف روز قیامت که در آن روز میانه
شاه و گدا فرقی نیست لازم نمود که یکی از معتمدان این دودمان را روانه ملازمت سامی
فرموده بعزت عالی اعلام فرمائیم که مردم آن دیار را امر فرمایند که هر کس از وضیع و شریف
رعیت و سپاهی اراده طواف مکه معظمه و مدینه مشرفه داشته باشد بلا دغدغه او ام البته متوجه
شوند که در ممالک محروسه آزار و مضرتی بدیشان نمی رسد و مقرر فرموده ایم که اعزاز و احترام
بجای آورده سالماً و غانماً روانه سازند تجار و مترددین نیز بفراغت خاطر آمد و شد
نمایند که بجهت عداوت و کدورت طرفین احدی را یارای آن نیست که حجاج

پیشتر هم اکرام و زوار مدینه مشرفه حضرت سید انام و تجار و تردد دین را مانع گشته آزار بهم
بر جهت رفعت پناه محمد قلی بیک ایشیک آقاسی خاصه شریفه را روانه خدمت نموده باعلام
این مقدمات که باعث ثواب دارین است مبادرت نمودیم اگر کلفت و کدورت منظور نموده
مضمون آنکه مصراع که جنگ جنگ رکه صلح صلح · ملحوظ خاطر انور بوده باشد ثواب آن بر روزگار
فرخنده آثار ایشان و ما عاید خواهد گشت توقع و ترصد دیگر از غدات در حق آن سلطان سلاطین
چنگیز نژاد آنست که چون آهو و آهو بره از ایامی که آنجناب طفل بود الی الآن نیز در خدمت ما
بسر برده در قربت همراه ایلچیان آن خان عالیشان قرینه یکان بجانب دار السلطنه بخارا افتاده
والده پیری که حق خدمت او بر ذمه همایون ما بسیار است پیوسته از غم فرزندان گریان و نالان است آن رفعت
نموده مقرر فرمایند که مشار الیه بمساعدت سعادت التفات آن عالیحضرت ملک رفعت حضرت العود احمد
یافته بمقتضای حب الوطن من الایمان عنان ارادت او بصوب مسکن قدیم معطوف گردد هر آینه ضمیمه
سایر آثار جهانداری گشته دعای خیر والده پیر او که همیشه از فراق فرزند با سوز و گداز است چون دیده
هجران کشیده او بدیدار فرزند منور گردد بموجب ان الدعاء المهجورین مستجاب بر روزگار عدالت آثار آن
خان معدلت شعار عاید گشته بهدف اجابت مقرون خواهد گردید و نواب همایون ما نیز از سبب اشتیاق حرم
مرضیه که دیده آن پیر عاجز بدیدار فرزند روشن میگردد ممنون خواهد بود چون غرض از ایراد این مقدمات
رفاه حال مسلمانان و رفع تعب بود زیاده ازین چه اطناب نماید عاقبت جمیع مسلمانان بخیر و خوبی باد
والسلام علی من اتبع الهدی سواد منشوری که شاه اسمعیل ثانی صفوی بخان احمد گیلانی در باب
استخلاص او از قلعه اصطخر نوشته سیادت و سلطنت پناه حشمت و شوکت دستگاه اخوی

نقفا مآلات سیادت و السلطنة و الاقبال خان احمد را باصناف الطاف بیکران شاهی و انواع عواطف
بی پایان شاهنشاهی شرف اختصاص یافته بداند که مقادیر امور عالم و مجاری احوال بنی آدم بمودای
بیده ملکوت کل شیء در قبضه قدرت واهب متعال و فیاض ذو الجلال جل شانه و عم نواله و عم احسانه لاجرم
هر که دست توسل بحبل المتین عنایت الهی استوار داشت بدستیاری قل ان الفضل بید الله لوای عزت
بر اوج رفعت و کامکاری افراشت و آنکه پای توکل بر دامن شکیبایی کشید عاقبت بمددکاری و من یتوکل
علی الله فهو حسبه بمراتب بلند و مقاصد ارجمند رسید شاهد این حال و مصداق این مقال آنکه چند گاه
آفتاب دولت قاهره ما در نقاب حجاب پنهان بوده و ماه با بهره ما از افق مقصود چهره نمی نمود همواره
مضمون بلاغت مشحون آیه حسن خلق بالله بهیم شیء را منظور نظر اعتبار داشته در جمیع موارد توکل
بر خالق جزء و کل نموده ایم لهذا حضرت پادشاه بی نیاز و کریم کارساز که ملک بخش اقالیم تؤتی الملک
من تشاء و فرمان روای ممالک ان الارض یورثها من یشاء اوست بکمال اظهار قدرت کامله و ظهور
قوت شامله اعانت و مددکاری احدی ابواب مرادات دو جهانی و سعادات جاودانی
بر روی روزگار فرخنده آثار ما گشوده رتبه پایه سلطنت عرصه جهان و مرتبه عزت پیرایه فرمان روایی کافه
عالمیان را بذات کثیر الاحسان نواب همایون ما مفوض فرموده بیان خیر جهان را که بر صفحه خاطر
مضمر نموده بودیم بمقتضای رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه بامضا رسانیم تا بمضمون صدق مشحون و اذکر
فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد ظهور یابد از جمله در حینی که آن سیادت و سلطنت پناه در قلعه قهقهه
مبارکه بود صورت اینمعنی بر صفحه خاطر خطیر مرتسم بود که چون بتوفیق الله تعالی از قلعه مبارکه بیرون آئیم
آن سیادت و سلطنت پناه را بیرون آورده بنا بر مراعات خدمات آبا و اجداد و نسبت

سلطنت عظمی و پاداش خلوص ارادت او نواب همایون ما بملاحظهٔ قاعدهٔ اخوت که علاقهٔ محبت را
بدان مستحکم ساخته بودیم نقاب حجاب از چهرهٔ حال او کشائیم چون بحسب تقدیر در آن ایام آن سلطنت پناه
بر فتح قلعهٔ اصطخر مأمور شد لهذا نتایج آن اراده و بیرون آمدن همایون ما بظهور رسید و حالا
که بعون عنایت حضرت باری بر مسند سلطنت و کامکاری دیگر رایات و بختیاری استقرار یافتیم بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان بمؤدای ان حسن العهد من الایمان بدان عهد وفا نموده مجدداً سلطنت
و دارای مملکت گیلان بیه پیش و توابع را که موروثی آن سلطنت و سیادت پناه است بحسب مؤدای
ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها بدان نقاوهٔ دودمان سلطنت عنایت فرمودیم و بمنطوق
ان الله لا یخلف المیعاد وفا بوعود نمودیم و العود احمد و این حکم همایون بمصحوب امارت شعار عمدة الاعاظم
و الاعیان محمد بیک ذو القدر فرستاده شد باید که بدین مژدهٔ بهجت مسرور شده مجدداً شکر الهی
بتقدیم رسانیده ریاض امانی و آمال خود را از رشحات سحاب عنایت تازه و سیراب داشته از روی
استقلال تمام برفاقت ایالت پناه حکومت دستگاه [illegible] للاماره و الاجلال
شاهرخ خان تاتی اغلی و ایالت پناه حکومت دستگاه شاملو الاماره و الاقبال محمد بیک توجه
درگاه جهان پناه گردد که انشاء الله تعالی بعد از تشرف بشرف عتبه بوسی باعزاز و احترام تمام بحکومت
و دارائی مملکت مذکور فرستاده بمقتضای وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنکم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم بمسند فرمانروائی ممکن سازیم و من کل الوجوه و الابواب
مستظهر و امیدوار باشند و چون بتوقیع رفیع اعلی رسد اعتماد نمایند کتب بالامر الاعلی اعلاه الله تعالی
و خلد نفاذه تحریراً فی روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب اودئیل بدار الموحدین قزوین حفظها الله عن [illegible]

[illegible]

و ظفر قرین بعزم قلع و قمع آن شقی خسارت آئین روی توجه بصوب خراسان آوردند چون
الی قوم اولی باس شدید بابای [illegible] روز جمعه سادس شعبان المعظم سنه ست عشر و تسعمایه
در دار الملک مرو بیوم التقی الجمعان تحقق یافت محاربه و مجادله تمام واقع شد و آتش حرب و قتال
بنوعی التهاب و اشتعال گرفت که بهرام خون آشام از خوف و اضطراب جهت اختیار کرد
نظم
ز هر سو شده تیر ناوک روان ❊ تو گفتی که پیک اجل شد دوان ❊ روان گشته خون
هر طرف همچو آب ❊ سر جنگجویان در او چون حباب ❊ غازیان ضرغام انتقام و مجاهدان
بهرام انتقام بزبان حال بدین مقال گشاده که نظم السیف و الخنجر ریحاننا ❊ اف علی النرجس
و الآس ❊ شرابنا من دم اعدائنا ❊ و کاسنا جمجمة الرأس ❊ از کشته پشته ساخته نظم
گرفته همه روی آفاق خون ❊ شده صحرا زیان لاله گون ❊ درین اثنا از مهب تأیید ایزدی نسیم
فتوحات لاریبی وزیدن گرفت شیبک شقاوت آثار با سایر امرا و انصار که از کثرت ازدحام
و شمار بیرون بودند طعمهٔ شمشیر و هدف نیزه و تیر گشتند و همگی ممالک ایران و توران بقبضهٔ
اقتدار و حیطهٔ اختیار در آمد و تمامی آن دیار از خبث وجود آن گروه نابکار بتوفیق پروردگار و یمن همت
ائمهٔ [illegible] صادق و اصدقای مراتب بمنصهٔ ظهور رسید ترقب آنکه در سایر ابواب رفعت هم علیه از
مقتضی ذاتیه و انشاء ریاض محبت را از رشحات اقلام محبت ارقام سیراب گرداند العبد المستعین بجلیل الله
الملک الولی اسمعیل بن حیدر بن جنید الصفوی حسب تبلیغ این اخبار مسرت آثار افتخار الملوک العظام
ابن الامام حمزه خلیفه فرستاده شد و الختم بالصلوة علی محمد و آله الطاهرین الی یوم الدین [illegible]
[illegible]

هو هو